

فیض الباری
شرح مختصر
صحیح البخاری
(جلد سوم)

تألیف:
دکتر عبدالرحیم فیروز هروی

عنوان کتاب:	فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد سوم)
عنوان اصلی:	فیض الباری فی شرح «التجريد للجامع الصحيح»
تألیف:	دکتر عبدالرحیم فیروز هروی
موضوع:	حدیث و سنت، احادیث نبوی
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری
منبع:	سایت عقیده



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

فهرست.....أ

کتاب [۲۴]: زکات.....۱

باب [۱]: واجب بودن زکات.....۱

باب [۲]: گناه کسی که زکات مالش را نمی دهد.....۵

باب [۳]: مالی که زکاتش داده شود، گنج شمرده نمی شود.....۷

باب [۴]: زکات از مال حلال است.....۸

باب [۵]: زکات دادن پیش از آنکه [آن را قبول نکنند] و رد نمایند.....۱۰

باب [۶]: خود را از آتش، ولو آنکه به نصف خرما و یا اندک صدقه باشد، نجات دهید.....۱۲

باب [۷]: کدام صدقه بهتر است.....۱۴

باب [۸].....۱۵

باب [۹]: کسی که ندانسته زکات را به ثروتمندی می دهد.....۱۶

باب [۱۰]: کسی که صدقه اش را ندانسته به فرزندش داده است.....۱۷

باب [۱۱]: کسی که خادمش را به صدقه دادن امر نمود، و خودش آن را به دست

نگرفت.....۱۸

باب [۱۲]: صدقه کامل جز صدقه که از روی بی نیازی باشد نیست.....۱۹

باب [۱۳]: تشویق کردن در دادن صدقه و شفاعت کردن در آن.....۲۱

باب [۱۴]: صدقه دادن به اندازه که قدرت دارد.....۲۲

باب [۱۵]: کسی که در حال مشرک بودن صدقه می دهد و بعد از آن مسلمان

می شود.....۲۳

باب [۱۶]: خادمی که به اجازه بدارش صدقه بدهد و خیانت نکند.....۲۴

باب [۱۷]: این گفته خداوند متعال که: ﴿کسی که صدقه داده است...﴾.....۲۵

باب [۱۸]: صفت شخص بخیل و شخص صدقه دهنده.....۲۶

- باب [۱۹]: بر هر مسلمان صدقه دادن لازم است، و کسی که ندارد کار نیکی انجام دهد ۲۷
- باب [۲۰]: تا چه اندازه باید انسان زکات و خیرات بدهد ۲۸
- باب [۲۱]: دادن (عرض) در زکات ۲۹
- باب [۲۲]: متفرق نباید جمع گردد، و آنچه که جمع است، نباید متفرق گردد ... ۳۰
- باب [۲۳]: دو نفری که شریک اند [زکات را] بین خود متساویانه تقسیم نمایند... ۳۱
- باب [۲۴]: زکات شتر ۳۲
- باب [۲۵]: کسی که بر وی (بنت مخاضی) فرض گردد و در نزدش نباشد ۳۲
- باب [۲۶]: زکات گوسفند ۳۴
- باب [۲۷]: در زکات جز مال سالم گرفته نمی شود ۳۷
- باب [۲۸]: در زکات نباید اموال برگزیده مردم انتخاب گردد ۳۸
- باب [۲۹]: دادن زکات برای اقوام و نزدیکان ۳۸
- باب [۳۰]: بر اسپ شخص مسلمان زکاتی نیست ۴۱
- باب [۳۱]: دادن زکات به یتیمان ۴۲
- باب [۳۲]: دادن زکات به شوهر و به یتیمانی که در آغوشش می باشند ۴۴
- باب [۳۳]: این قول خداوند متعال که: ﴿و در آزاد کردن غلامان، قرض داران، و در راه خدا﴾ ۴۵
- باب [۳۴]: خود داری از سؤال کردن مردم ۴۷
- باب [۳۵]: کسی که خدا برایش بدون سؤال و طمع چیزی بدهد ۵۰
- باب [۳۶]: کسی که از مردم جهت پس انداز سؤال می کند ۵۱
- باب [۳۷]: حد ثروتمندی ۵۲
- باب [۳۸]: تخمین کردن خرما ۵۳
- باب [۳۹]: در آنچه که به آب آسمان و به آب جاری آبیاری می شود، عشر لازم می گردد ۵۶
- باب [۴۰]: زکات خرما در وقت چیدن آن است، و آیا برای طفل اجازه است که به خرمای زکات دست بزند؟ ۵۷
- باب [۴۱]: آیا روا است زکاتش را بخرد؟ ولی اگر شخص دیگری زکات را خرید، باکی نیست ۵۹

- باب [۴۲]: زکات دادن برای غلامان آزاد همسران پیامبر خدا ﷺ ۶۰
- باب [۴۳]: وقتی که زکات تغییر یابد ۶۱
- باب [۴۴]: گرفتن زکات از انبیاء و دادن برای فقراء به هر جایی که باشند ۶۲
- باب [۴۵]: دعا کردن امام برای زکات دهنده ۶۲
- باب [۴۶]: آنچه که از دریا استخراج می شود ۶۳
- باب [۴۷]: در گنج، خمس لازم است ۶۴
- باب [۴۸]: این قول خداوند که ﴿و کسانی اند که زکات را جمع آوری می نمایند﴾ و امام باید مامورین زکات را محاسبه نماید ۶۵
- باب [۴۹]: نشانه دار ساختن امام شتران صدقه را به دست خود ۶۶

کتاب [۲۵]: صدقه فطر ۶۹

- باب [۱]: فرضیت صدقه فطر ۶۹
- باب [۲]: صدقه فطر پیش از نماز عید ۷۰
- باب [۳]: صدقه فطر بر هر کس چه آزاد باشد و چه غلام لازم است ۷۱

کتاب [۲۶]: حج ۷۳

- باب [۱]: وجوب حج و فضیلت آن ۷۴
- باب [۲]: این قول خداوند متعال که: تا ﴿پیاده و بر شتران لاغر از راههای دور نزد تو بیایند، تا شاهد منافع خویش باشند﴾ ۷۶
- باب [۳]: حج کردن بر شتر بارکش ۷۷
- باب [۴]: فضیلت حج مبرور ۷۷
- باب [۵]: میقات اهل یمن ۷۸
- باب [۶]: ۸۰
- باب [۷]: بر آمدن پیامبر خدا ﷺ بر راه (شجره) ۸۰
- باب [۸]: این گفته پیامبر خدا ﷺ که: «عقیق دشت مبارکی است» ۸۱
- باب [۹]: سه بار شستن خوشبوئی از جامه ۸۲
- باب [۱۰]: استعمال خوشبوئی هنگام احرام بستن و بیان لباسی که به آن احرام می بندد ۸۴
- باب [۱۱]: کسی که در حال (مُلَبَّد) بودن، تلبیه گفت ۸۴

- باب [۱۲]: تلبیه گفتن از نزد مسجد (ذوالحلیفه) ۸۵
- باب [۱۳]: سوار شدن، و باهم سوارشدن بر یک مرکب در حج ۸۵
- باب [۱۴]: آنچه که محرم از ثیاب و رداء و ازار می پوشد ۸۶
- باب [۱۵]: تلبیه گفتن ۸۸
- باب [۱۶]: گفتن الحمد لله، و سبحان الله، و الله اکبر پیش از شروع کردن به تلبیه گفتن در وقت سوار شدن بر دابه ۸۸
- باب [۱۷]: تلبیه گفتن به قبله ۹۰
- باب [۱۸]: تلبیه گفتن هنگام سرازیر شدن در وادی ۹۱
- باب [۱۹]: کسی که در زمان پیامبر خدا ﷺ مانند نیت ایشان به حج، نیت کرده است ۹۱
- باب [۲۰]: این قول خداوند متعال که: ﴿حج [در] ماه های معینی است﴾ ۹۳
- باب [۲۱]: حج تمتع، و قران، و افراد، و فسخ حج برای کسی که (هدی) همراهش نیست ۹۴
- باب [۲۲]: حج تمتع ۱۰۱
- باب [۲۳]: از کجا باید به مکه داخل شد ۱۰۴
- باب [۲۴]: فضیلت مکه و بنای آن ۱۰۴
- باب [۲۵]: میراث بردن خانه های مکه، و خرید و فروش آنها، و اینکه مردم در مسجد الحرام باهم برابر هستند ۱۰۷
- باب [۲۶]: قدوم پیامبر خدا ﷺ به مکه ۱۰۸
- باب [۲۷]: انهدام کعبه ۱۰۹
- باب [۲۸]: این قول خداوند متعال که: ﴿خداوند کعبه بیت الحرام را علامت قیام دین قرار داده است﴾ ۱۱۰
- باب [۲۹]: منهدم کردن کعبه ۱۱۱
- باب [۳۰]: آنچه که در مورد حجر الأسود آمده است ۱۱۲
- باب [۳۱]: کسی که به کعبه داخل نگردید ۱۱۳
- باب [۳۲]: کسی که در اطراف خانه کعبه تکبیر گفت ۱۱۴
- باب [۳۳]: ابتدای مشروعیت (رَمَل) چگونه بود ۱۱۵

- باب [۳۴]: بوسیدن حجر الأسود در وقت قدوم به مکه در نخستین طواف که سه بار (رَمَلَ) می‌کند ۱۱۶
- باب [۳۵]: (رَمَلَ) نمودند در حج و عمره ۱۱۷
- باب [۳۶]: استلام رکن [حجر الأسود] به عصا ۱۱۸
- باب [۳۷]: بوسیدن حجر الأسود ۱۱۸
- باب [۳۸]: کسی که هنگام قدوم به مکه، پیش از رفتن به خانه‌اش به خانه طواف نمود ۱۱۹
- باب [۳۹]: سخن زدن در هنگام طواف ۱۲۰
- باب [۴۰]: نباید برهنه به خانه طواف نماید، و نباید مشرکی حج کند ۱۲۱
- باب [۴۱]: کسی که پیش از رفتن به عرفات به کعبه طواف نکرد و بعد از طواف اول، بازگشت ۱۲۲
- باب [۴۲]: آب دادن حجاج ۱۲۳
- باب [۴۳]: وجوب [سعی بین] صفا و مروه ۱۲۶
- باب [۴۴]: آنچه که در مورد سعی بین صفا و مروه آمده است ۱۲۷
- باب [۴۵]: زن حائض تمام مناسک حج، به استثنای طواف به خانه را انجام می‌دهد ۱۲۸
- باب [۴۶]: روز ترویہ نماز پیشین را در کجا بخواند؟ ۱۳۰
- باب [۴۷]: روزه روز عرفه ۱۳۱
- باب [۴۸]: رفتن در وقت گرمی روز به طرف عرفه ۱۳۲
- باب [۴۹]: عجله نمودن به سوی موقف ۱۳۴
- باب [۵۰]: وقوف به عرفه ۱۳۴
- باب [۵۱]: چگونگی رفتن در وقت بر آمدن از عرفات ۱۳۵
- باب [۵۲]: امر کردن پیامبر خدا ﷺ به آرام رفتن از عرفات، و اشاره نمودن به طرف آن‌ها با شلاق ۱۳۵
- باب [۵۳]: کسی که ضعیفان فامیلش را پیشتر فرستاد تا به مزدلفه بایستند و دعا کنند، و این پیش فرستادن در وقت غیاب مهتاب بود ۱۳۶
- باب [۵۴]: کسی که نماز صبح را به مزدلفه می‌خواند ۱۳۸
- باب [۵۵]: از مزدلفه چه وقت باید حرکت کرد ۱۳۹

باب [۵۶]: سوار شدن بر شتر (هدی)..... ۱۴۰

باب [۵۷]: کسی که شتر (هدی) را با خود برده است..... ۱۴۱

باب [۵۸]: کسی که شتر (هدی) را در ذو الحلیفه قلاده کرد، و بعد از آن احرام بست..... ۱۴۲

باب [۵۹]: کسی که به دست خودش قلاده کرد..... ۱۴۳

باب [۶۰]: قلاده کردن گوسفند..... ۱۴۴

باب [۶۱]: قلاذ از پشم..... ۱۴۵

باب [۶۲]: جل شتر (هدی) و خیرات دادن آن..... ۱۴۵

باب [۶۳]: ذبح کردن شخص گاو را از طرف همسران خود، بدون امر آن‌ها.... ۱۴۶

باب [۶۴]: ذبح کردن در (منی) در کشتارگاه پیامبر خدا ﷺ..... ۱۴۶

باب [۶۵]: ذبح کردن شتر در حال بستن دستش..... ۱۴۷

باب [۶۶]: برای سلاخ نباید از (هدی) چیزی بدهد..... ۱۴۸

باب [۶۷]: آنچه که از شتر (هدی) بخورد، و آنچه که صدقه بدهد..... ۱۴۸

باب [۶۸]: تراشیدن و کوتاه کردن موی سر در وقت خارج شدن از احرام..... ۱۴۹

باب [۶۹]: زدن جمره‌ها..... ۱۵۱

باب [۷۰]: جمره زدن از پایین وادی..... ۱۵۲

باب [۷۱]: جمره زدن با هفت ریگ..... ۱۵۳

باب [۷۲]: وقتی که دو جمره را زد بایستد، و در بطن وادی رویش را به قبله کند..... ۱۵۳

باب [۷۳]: طواف وداع..... ۱۵۴

باب [۷۴]: وقتی که زن بعد از آمدن از عرفات، حیض شد..... ۱۵۵

باب [۷۵]: [حکم منزل کردن] در محصب..... ۱۵۷

باب [۷۶]: منزل نمودن به (ذی طُوی) پیش از داخل شدن به مکه، و منزل نمودن در دشت (ذو الحلیفه) در وقت برگشتن از مکه..... ۱۵۷

کتاب [۲۷]: عمره..... ۱۵۹

باب [۱]: وجوب عمره و فضیل آن..... ۱۵۹

باب [۲]: کسی که پیش از حج عمره کرد..... ۱۶۰

- باب [۳]: پیامبر خدا ﷺ چند بار عمره کردند؟ ۱۶۰
- باب [۴]: عمره تنعیم ۱۶۳
- باب [۵]: عمره کردن بعد از حج بدون تقدیم (هدی) ۱۶۴
- باب [۶]: ثواب عمره به اندازه مشقت است ۱۶۵
- باب [۷]: عمره کننده چه وقت حلال می شود ۱۶۵
- باب [۸]: در باز گشتن از حج، و یا عمره و یا جهاد، چه باید گفت؟ ۱۶۶
- باب [۹]: استقبال از حُجَّاج، و سوار شدن سه نفر بر یک مرکب ۱۶۷
- باب [۱۰]: آمد از سفر، به شب ۱۶۸
- باب [۱۱]: کسی که هنگام رسیدن به مدینه شترش را تیز راند ۱۶۹
- باب [۱۲]: سفر جزئی از عذاب است ۱۷۰

کتاب [۲۸]: احصار و جزای شکار کردن ۱۷۱

- باب [۱]: اگر عمره کننده به مانع دچار شد ۱۷۱
- باب [۲]: به مانع بر خورد نمودن در حج ۱۷۲
- باب [۳]: در احصار، پیش از تراشیدن سر، (هدی) نحر گردد ۱۷۲
- باب [۴]: این قول خداوند متعال که: ﴿يَا دَاوُودُ اٰمُرْ بِالسَّيِّئَةِ﴾ که طعام دادن شش مسکین است ۱۷۳
- باب [۵]: مراد از طعام دادن در فدیة، نصف صاع است ۱۷۴

کتاب [۲۹]: جزای شکار کردن و مانند آن ۱۷۷

- باب [۱]: اگر حلال شکار کرد و برای محرم داد، آن را بخورد ۱۷۷
- باب [۲]: محرم شخص حلال را در کشتن شکار کمک نکند ۱۷۹
- باب [۳]: محرم نباید به سوی شکار اشاره نماید، تا شخص حلال آن را شکار کند ۱۷۹
- باب [۴]: اگر برای محرم گورخری را بخشید، قبول نکند ۱۸۰
- باب [۵]: آنچه را که محرم در (حرم) کشته می تواند ۱۸۱
- باب [۶]: قتال در مکه روا نیست ۱۸۳
- باب [۷]: حجامت برای محرم ۱۸۳
- باب [۸]: نکاح کردن محرم ۱۸۴

باب [۹]: غسل برای محرم	۱۸۵
باب [۱۰]: داخل شدن به حرم و مکه بدون احرام	۱۸۶
باب [۱۱]: حج و نذر از مرده، و مردی که از طرف زن حج می کند	۱۸۷
باب [۱۲]: حج اطفال	۱۸۸
باب [۱۳]: حج زن ها	۱۸۹
باب [۱۴]: کسی که نذر کند تا پیاده به کعبه برود	۱۹۱

کتاب [۳۰]: فضائل مدینه منوره

باب [۱]: حرم مدینه	۱۹۳
باب [۲]: فضیلت مدینه، و مدینه مردمان [بد] را از خود می راند	۱۹۷
باب [۳]: مدینه گوارا است	۱۹۸
باب [۴]: کسی که از مدینه دل سرد شود	۱۹۸
باب [۵]: ایمان در مدینه جمع می گردد	۲۰۰
باب [۶]: گناه کسی که مردم مدینه را فریب می دهد	۲۰۱
باب [۷]: قصرهای مدینه	۲۰۲
باب [۸]: دجال به مدینه [منوره] داخل نمی شود	۲۰۲
باب [۹]: مدینه پلیدی ها را از بین می برد	۲۰۵
باب [۱۰]	۲۰۶
باب [۱۱]	۲۰۶

کتاب [۳۱]: [احکام] روزه

باب [۱]: فضیلت روزه	۲۰۹
باب [۲]: (ریّان) برای روزه داران است	۲۱۰
باب [۳]: آیا باید رمضان گفت یا ماه رمضان؟ و کسی که هردو را جواز می دهد	۲۱۴
باب [۴]: کسی که دروغ، و عمل به آن را در رمضان ترک نکند	۲۱۵
باب [۵]: اگر دشنام داده شد آیا بگوید که: من روزه دار هستم	۲۱۵
باب [۶]: روزه گرفتن برای کسی که از وقوع در زنا می ترسد	۲۱۶
باب [۷]: قول پیامبر خدا ﷺ که فرمودند: «هنگامی که ماه را دیدید روزه بگیرید و هنگامی که ماه را دیدید، عید کنید»	۲۱۷

- باب [۸]: دو ماه عید، کم نمی‌شود ۲۱۸
- باب [۹]: این قول پیامبر خدا ﷺ که: «نوشته نمی‌کنیم و حساب نمی‌کنیم»... ۲۱۹
- باب [۱۰]: نباید یک و یا دو روز پیش از رمضان روزه گرفت ۲۲۰
- باب [۱۱]: این قول خداوند جل ذکره که: ﴿در شب روزه همبستر گشتن با همسران شما برای شما حلال گردانیده شد﴾ ۲۲۱
- باب [۱۲]: این قول خداوند متعال که: ﴿و بخورید و بیاشامید تا آنکه روشنی صبح از تاریکی شب برای شما نمایان گردد﴾ ۲۲۲
- باب [۱۳]: بین سحری تا نماز فجر چه قدر وقت است ۲۲۳
- باب [۱۴]: سحری کردن برکت دارد ولی واجب نیست ۲۲۴
- باب [۱۵]: اگر کسی در روز انیت روزه را کرد ۲۲۴
- باب [۱۶]: روزه داری که تا صبح جنب می‌ماند ۲۲۵
- باب [۱۷]: هم آغوشی برای روزه‌دار ۲۲۵
- باب [۱۸]: اگر روزه‌دار در حالت فراموشی چیزی را بخورد و یا بیاشامد ۲۲۷
- باب [۱۹]: اگر کسی در ماه رمضان جماع کرد، و چیزی نداشت و برایش صدقه داده شد، آن صدقه را کفاره بدهد ۲۲۷
- باب [۲۰]: حکم حجامت وقتی برای شخص روزه‌دار ۲۲۹
- باب [۲۱]: روزه گرفتن و روزه خوردن در سفر ۲۳۰
- باب [۲۲]: اگر کسی چند روزی از رمضان را روزه گرفت، و بعد از آن سفر کرد ۲۳۲
- باب [۲۳] ۲۳۳
- باب [۲۴]: این گفته پیامبر خدا ﷺ که: «روزه گرفتن در سفر کار پسندیده نیست» ۲۳۴
- باب [۲۵]: صحابه پیامبر خدا ﷺ روزه خوردن و روزه گرفتن را بر یکدیگر عیب نمی‌گفتند ۲۳۵
- باب [۲۶]: کسی که بمیرد و قرضدار روزه باشد ۲۳۵
- باب [۲۷]: افطار برای شخص روزه‌دار چه وقت روا می‌شود؟ ۲۳۶
- باب [۲۸]: عجله کردن در افطار ۲۳۷
- باب [۲۹]: اگر در رمضان افطار کرد، و بعد از آن آفتاب برآمد ۲۳۷

باب [۳۰]: روزه گرفتن اطفال.....	۲۳۸
باب [۳۱]: استمرار روزه تا به سحر.....	۲۳۹
باب [۳۲]: سرزنش کسی که بسیار روزه وصال می گرفت	۲۴۰
باب [۳۳]: کسی که برادرش را سوگند داد تا روزه نفلش را بخورد.....	۲۴۱
باب [۳۴]: روزه ماه شعبان	۲۴۳
باب [۳۵]: آنچه که در روزه و افطار پیامبر خدا ﷺ آمده است.....	۲۴۴
باب [۳۶]: حق جسم در روزه گرفتن	۲۴۶
باب [۳۷]: حق خانواده در روزه	۲۴۶
باب [۳۸]: کسی که به دیدن مردمی برود و نزد آن‌ها افطار نکند.....	۲۴۸
باب [۳۹]: روزه گرفتن آخر ماه	۲۴۹
باب [۴۰]: روزه گرفتن روز جمعه	۲۵۰
باب [۴۱]: آیا روزهای معینی را باید روزه گرفت؟.....	۲۵۱
باب [۴۲]: روزه ایام تشریق	۲۵۲
باب [۴۳]: روزه گرفتن روز عاشورا.....	۲۵۳

کتاب [۳۲]: نماز تراویح ۲۵۷.

باب [۱]: فضیلت کسی که در [شب‌های] رمضان نماز بخواند.....	۲۵۷
باب [۲]: جستجوی (شب قدر) در هفت شب اخیر ماه رمضان	۲۵۸
باب [۳]: جستجوی شب قدر در شب‌های طاق دههٔ اخیر در حال عبادت	۲۶۰
باب [۴]: عبادت کردن در دههٔ اخیر رمضان	۲۶۱

کتاب [۳۳]: اعتکاف ۲۶۳.

باب [۱]: اعتکاف در دههٔ اخیر و اعتکاف در تمام مساجد	۲۶۳
باب [۲]: معتکف نباید بدون حاجت به خانه برود.....	۲۶۴
باب [۳]: اعتکاف در شب	۲۶۴
باب [۴]: نصب کردن خیمه در مسجد.....	۲۶۵
باب [۵]: آیا جائز است که معتکف جهت حوائج خود تا در مسجد برود.....	۲۶۶
باب [۶]: اعتکاف در ده روز وسط رمضان	۲۶۸

کتاب [۳۴]: بیوع ۲۶۹.

باب [۱]: آنچه که در این گفته خداوند متعال آمده است که: ﴿پس هنگامی که نماز اداء شد، در روی زمین منتشر شوید...﴾.....	۲۶۹
باب [۲]: حلال آشکار، و حرام آشکار است و بین حلال و حرام چیزهای اشتباهی وجود دارد	۲۷۱
باب [۳]: توضیح چیزهای متشابه.....	۲۷۲
باب [۴]: کسی که وسوسه و امثال آن را از امور اشتباهی نمی‌داند	۲۷۴
باب [۵]: کسی که اهمیت ندهد که از چه راهی مال را به دست آورده است ...	۲۷۴
باب [۶]: تجارت در جامه.....	۲۷۵
باب [۷]: رفتن به تجارت.....	۲۷۶
باب [۸]: کسی که فراخی رزق را دوست داشت	۲۷۷
باب [۹]: به نسیه خریدن پیامبر خدا ﷺ.....	۲۷۸
باب [۱۰]: کسب و کار شخص از زحمت کشید خودش	۲۷۹
باب [۱۱]: آسان گیری و گذشت در خرید و فروش.....	۲۷۹
باب [۱۲]: کسی که برای شخص دارا مهلت داد	۲۸۰
باب [۱۳]: وقتی که خریدار و فروشنده عیب مال را نپوشند و حقیقت را بگویند	۲۸۱
باب [۱۴]: خرید و فروش خرماي مخلوط.....	۲۸۲
باب [۱۵]: سود دهنده	۲۸۳
باب [۱۶]: خدا برکت سود را می‌برد، و به صدقه برکت می‌دهد	۲۸۵
باب [۱۷]: قصه صنعتگر و آهنگر	۲۸۵
باب [۱۸]: قصه خیاط	۲۸۶
باب [۱۹]: خریدن چار پایان و خران	۲۸۷
باب [۲۰]: خریدن شتر مریض	۲۹۰
باب [۲۱]: قصه حجامت گر	۲۹۱
باب [۲۲]: تجارت در چیزی که کسبش مکروه است	۲۹۲
باب [۲۳]: کسی که چیزی را خریده است، و پیش از متفرق شدن آن را بخشش داده است	۲۹۳
باب [۲۴]: آنچه که از فریت کاری در معامله مکروه است	۲۹۴

باب [۲۵]: آنچه که در مورد بازارها آمده است.....	۲۹۵
باب [۲۶]: کراهیت جار و جنجال در بازار	۲۹۹
باب [۲۷]: وزن بار، بر عهده فروشنده و بر عهده دهنده است.....	۳۰۰
باب [۲۸]: آنچه که پیمانه کردنش مستحب است	۳۰۱
باب [۲۹]: برکت صاع و مد پیامبر خدا ﷺ.....	۳۰۲
باب [۳۰]: آنچه که در فروختن طعام و احتکار آمده است.....	۳۰۳
باب [۳۱]: نباید بر خرید برادر خود بخرد، و بر عقد وی عقد کند، مگر آنکه از خریدن منصرف گردد و یا برایش اجازه بدهد.....	۳۰۵
باب [۳۲]: فروختن به مزایده	۳۰۶
باب [۳۳]: فریب در معامله و فروختن حیوان در شکم مادرش	۳۰۸
باب [۳۴]: فروشنده نباید شیر شتر، گاو، و گوسفند را در پستان آن‌ها ذخیره نماید.....	۳۰۹
باب [۳۵]: فروختن غلام زناکار	۳۱۰
باب [۳۶]: آیا شهری برای بادیه‌نشین بدون مزد بفروشد و آیا او را کمک و نصیحت نماید؟.....	۳۱۱
باب [۳۷]: نهی از رفتن به پیش روی رکاب	۳۱۲
باب [۳۸]: فروختن کشمش به کشمش و طعام به طعام	۳۱۲
باب [۳۹]: فروختن جو به جو.....	۳۱۳
باب [۴۰]: فروختن طلا به طلا	۳۱۵
باب [۴۱]: فروختن نقره به نقره	۳۱۵
باب [۴۲]: فروختن دینار به دینار به طورنسیه	۳۱۶
باب [۴۳]: فروختن نقره به طلا به طور نسیه.....	۳۱۸
باب [۴۴]: بیع مزابنه	۳۱۸
باب [۴۵]: فروختن میوه بر سر درخت خرما به طلا و نقره.....	۳۲۰
باب [۴۶]: فرختن میوه پیش از پخته شدن آن.....	۳۲۰
باب [۴۷]: اگر میوه را پیش از رسیدنش فروخت و سپس آن را آفت زد.....	۳۲۲
باب [۴۸]: اگر خواست که خرمایش را به خرمای بهتری بفروشد	۳۲۳
باب [۴۹]: فروختن میوه نارس	۳۲۴

باب [۵۰]: عرف و عادت مردم در خرید و فروش و دیگر معاملات آن‌ها	۳۲۵
باب [۵۱]: فروختن یک شریک از طرف شریک دیگر	۳۲۶
باب [۵۲]: خریدن غلام از اهل حرب و بخشش نمودن و آزاد کردن آن	۳۲۷
باب [۵۳]: کشتن خوک	۳۲۹
باب [۵۴]: فروختن تصاویری که دارای روح نباشد و تصاویری که فروختن آن مکروه است	۳۳۱
باب [۵۵]: گناه کسی که شخص آزادی را می‌فروشد	۳۳۲
باب [۵۶]: فروختن خود مرده و بت‌ها	۳۳۳
باب [۵۷]: پول فروش سگ	۳۳۴

کتاب [۳۵]: سَلَم..... ۳۳۷

باب [۱]: سَلَم در پیمانۀ معلوم	۳۳۷
باب [۲]: سلم در چیزی که اصل در نزد وی موجود نیست	۳۳۸

کتاب [۳۶]: شُفْعَه..... ۳۴۱

باب [۱]: تقدیم شفعه برای حقدار آن	۳۴۱
باب [۲]: کدام همسایگی نزدیکتر است	۳۴۲

کتاب [۳۷]: اجاره..... ۳۴۵

باب [۱]: در اجاره	۳۴۵
باب [۲]: چوبانی کردن در مقابل چند قیراط	۳۴۶
باب [۳]: مزدوری از عصر تا شب	۳۴۶
باب [۴]: مزدوری که مزد خود را نگرفته است و مستاجر در آن کار کرده و زیاد شده است	۳۴۸
باب [۵]: آنچه که در مقابل دعا خوانی داده می‌شود	۳۵۱
باب [۶]: باردار ساختن	۳۵۳

کتاب [۳۸]: [احکام] حواله‌ها..... ۳۵۵

باب [۱]: اگر کسی را به شخص ثروتمندی حواله داد، برایش اختیار رد نیست	۳۵۵
باب [۲]: اگر قرض مرده را بر شخصی حواله داد، جواز دارد	۳۵۶

باب [۳]: این قول خداوند متعال که: ﴿نصيب کسانی را که با آنها عقد توارث بسته
اید، اداء نمائید﴾ ۳۵۸
باب [۴]: اگر کسی قرض شخص مرده را متکفل گردید، نباید از کفالت خود برگردد
..... ۳۵۸

کتاب [۳۹]: [احکام] وکالت ۳۶۱

باب [۱]: در وکالت شریک ۳۶۱
باب [۲]: اگر چوپان و یا وکیل دید که گوسفند می‌میرد و یا چیزی تلف می‌شود،
گوسفند را ذبح و آن را اصلاح نماید ۳۶۲
باب [۳]: وکیل گرفتن در ادای قرض ۳۶۳
باب [۴]: اگر برای وکیل و یا شفیع مردمی چیزی را ببخشد، روا است ۳۶۴
باب [۵]: اگر وکیل گرفت و وکیل چیزی را بخشد اگر موکل اجازه بدهد، روا است
..... ۳۶۶
باب [۶]: اگر وکیل چیزی را به بیع فاسد فروخت، بیعش مردود است ۳۶۹
باب [۷]: وکیل گرفتن در حدود ۳۷۰

کتاب [۴۰]: آنچه که در مورد کشت و زراعت آمده است ۳۷۳

باب [۱]: فضیلت کشت و نهال شانی ۳۷۳
باب [۲]: عقوبت اشتغال به وسائل زراعتی یا تجاوز از حدی که به آن امر شده است
..... ۳۷۴
باب [۳]: داشتن سگ برای نگهبانی از گشت ۳۷۴
باب [۴]: استعمال گاو برای زراعت ۳۷۶
باب [۵]: اگر مالک گفت که: زحمت درختان خرما را عوض من تو متحمل شو ۳۷۷
باب [۶]: کشتمندی به قسمتی از حاصل ۳۷۸
باب [۷]: اوقاف اصحاب پیامبر خدا ﷺ و زمین خراج و مزارعت و معامله با اهل
خراج ۳۸۰
باب [۸]: کسی که زمین موات را احیاء نماید ۳۸۱
باب [۹]: همکاری صحابه پیامبر خدا ﷺ با یک دیگر در زراعت و میوه ۳۸۳
باب [۱۰] ۳۸۵

کتاب [۴۱]: زراعت و آبیاری..... ۳۸۷

باب [۱]: در آب دادن ۳۸۷

باب [۲]: کسی که گفته است صاحب آب تا وقتی که سیراب شود به آب مستحق تر است ۳۸۹

باب [۳]: خصومت کردن در چاه و حکم کردن در آن ۳۹۰

باب [۴]: گناه کسی که آب را از رهگذر منع می کند..... ۳۹۱

باب [۵]: فضیلت آب دادن..... ۳۹۲

باب [۶]: کسی که صاحب حوض و صاحب مشک آب را مستحق تر می داند..... ۳۹۳

باب [۷]: اختصاصی نمودن جز برای خدا و رسولش نیست ۳۹۴

باب [۸]: نوشیدن مردم، و آب دادن چارپایان از آنها ۳۹۵

باب [۹]: فروختن هیزم و گیاه..... ۳۹۷

باب [۱۰]: قطائع..... ۳۹۹

باب [۱۱]: کسی که رهرو، و جوی آبش از نخلستان شخص دیگری می گذرد .. ۴۰۰

کتاب [۴۲]: در استقراض و ادای دیون و حجر و تفلیس ۴۰۳

باب [۱]: کسی که اموال مردم را به قصد اداء کردن آن می گیرد، و یا به قصد تلف کردن آن ۴۰۳

باب [۲]: ادای قرض ۴۰۴

باب [۳]: ادای شایسته قرض ۴۰۵

باب [۴]: نماز جنازه بر شخص قرضدار ۴۰۶

باب [۵]: آنچه که در مورد ضایع کردن مال آمده است..... ۴۰۷

کتاب [۴۳]: خصومات ۴۰۹

باب [۱]: آنچه که در مورد اشخاص و خصومت بین مسلمان و یهود آمده است ۴۰۹

باب [۲]: سخنان خصوم بر علیه یکدیگر..... ۴۱۲

کتاب [۴۴]: یافتنی ها..... ۴۱۵

باب [۱]: اگر صاحب مال گمشده، نشانی مالش را گفت، مال را برایش بدهد... ۴۱۵

باب [۲]: اگر خرمایی را در راه یافت ۴۱۶

کتاب [۴۵]: دادخواهی از ستمگری‌ها ۴۱۷

باب [۱]: جزای ظلم و ستم ۴۱۷

باب [۲]: این قول خداوند متعال که: ﴿بدان که لعنت خدا بر ظالمین است﴾... ۴۱۸

باب [۳]: مسلمان بر مسلمان ظلم نمی‌کند، و او را به هلاکت مواجهه نمی‌سازد ۴۱۹

باب [۴]: برادرت را چه ظالم باشد و چه مظلوم کمک کن ۴۲۰

باب [۵]: ظلم سبب تاریکی‌هایی در روز قیامت می‌شود ۴۲۱

باب [۶]: اگر کسی بر دیگری ظلم نمود، و آن شخص وی را بخشید، آیا باید ظالم

آن ظلم را بیان نماید ۴۲۲

باب [۷]: کسی که بر دیگری در مورد زمینش ظلم کرد ۴۲۳

باب [۸]: اگر کسی برای دیگری چیزی را اجازه دهد، روا است ۴۲۴

باب [۹]: قول خداوند متعال که: ﴿و او سرسخت‌ترین دشمنان است﴾ ۴۲۵

باب [۱۰]: گناه کسی که به دروغ دعوا می‌کند، و می‌داند که دعوایش دروغ است

..... ۴۲۵

باب [۱۱]: عوض گرفتن مظلوم از مال ظالم ۴۲۷

باب [۱۲]: همسایه نباید همسایه‌اش را از کوبیدن میخی به دیوارش منع نماید ۴۲۸

باب [۱۳]: نشستن در پیش روی خانه‌ها، و نشستن در کنار راه‌ها ۴۲۹

باب [۱۴]: اختلاف در تحدید راه عمومی ۴۳۰

باب [۱۵]: نهی از چور و چپاول و مثله کردن ۴۳۰

باب [۱۶]: کسی که برای دفاع از مال خود بجنگد ۴۳۱

باب [۱۷]: اگر کاسه و یا چیزی را از شخص دیگری شکست ۴۳۱

تایپ و صفحه آرایی:

گروه فنی مجموعه موحدین



contact@mowahedin.com

۲۴ - کتابُ الزَّكَاةِ

کتاب [۲۴]: زکات

۱ - باب: وجوبُ الزَّكَاةِ

باب [۱]: واجب بودن زکات

۷۰۲- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ مُعَاذًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِلَى الْيَمَنِ، فَقَالَ: «ادْعُهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً فِي أَمْوَالِهِمْ تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ وَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ» [رواه البخاری: ۱۳۹۵].

۷۰۲- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله معاذ رضی الله عنه را به سوی یمن فرستادند، [و برایش] گفتند که:

«آن‌ها را به شهادت (لا إله إلا الله) و اینکه من پیامبر خدا هستم دعوت کن».

و اینکه من پیامبر خدا هستم دعوت کن.

«اگر آن‌ها از این چیز اطاعت نمودند، برای آن‌ها بفهمان که خداوند بر آن‌ها در هر

شبانه روزی، پنج وقت نماز فرض کرده است؟

«اگر از این چیزی پیروی کردند، برای آن‌ها بفهمان که خداوند بر اموال آن‌ها

زکات فرض کرده است که از اغنیای شار گرفته شده و به فقرای آن‌ها داده

می‌شود»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) فرستادن معاذ رضی الله عنه به یمن در ربیع الآخذ سال نهم هجری بود، و مردم یمن در این وقت اهل

کتاب، یعنی: یهود و نصاری بودند.

(۲) نماز بعد از شهادتین از مهمترین ارکان اسلام است.

۷۰۳- عَنْ أَبِي أَيُّوبَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ، قَالَ: مَا لَهُ مَا لَهُ. وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَرَبُّ مَا لَهُ، تَعْبُدُ اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ» [رواه البخاری: ۱۳۹۶].

۷۰۳- از ابویوب رضی الله عنه روایت است که شخصی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: مرا به عملی رهنمائی کنید که سبب داخل شدنم به بهشت گردد، [کسی از صحابه] گفت: این چه می‌گوید؟ این چه می‌گوید؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «حاجتی دارد [او را بگذارید که حاجت خود را مطرح نماید، و در جوابش فرمودند]: «خدا را عبادت کن، و هیچ چیز را به وی شریک قرار مده، نماز را بخوان، زکات را اداء کن، و صلۀ رحم را بجای بیاور»^(۱).

۷۰۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا عَمِلْتُهُ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ، قَالَ: «تَعْبُدُ اللَّهَ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ، وَتُؤَدِّي الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ» قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا أَزِيدُ عَلَى هَذَا، فَلَئِمَّا وَلَّى، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا» [رواه البخاری: ۱۳۹۷].

(۳) پیش از جهاد با کفار، باید آن‌ها را به اسلام دعوت نمود.

(۴) زکات فرض عین است، و در مرتبة بعد از نماز قرار دارد.

(۵) توزیع زکات بر همه اصناف هشت گانه که در قرآن مجید آمده است، لازم نیست، و امام مسلمانان می‌تواند با صواب دید خویش هر طوری که مصلحت بداند، زکات را توزیع نماید.

(۶) در وجوب زکات در مال طفل نا بالغ و شخص مجنون اختلاف است، امام شافعی وعده دیگری از علماء بر این نظراند که مال آن‌ها زکات واجب می‌گردد، امام ابو حنیفه و عده دیگری می‌گویند: که آن‌ها مکلف نیستند، و همچنانی که بر آن‌ها نماز و روزه و حج لازم نمی‌گردد، زکات نیز لازم نمی‌گردد، و برای هر کدام از جانبین دلیل‌های نقلی و عقلی دیگری نیز وجود دارد که در کتب فقه، به تفصیل مذکور است.

۱- و اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از ارکان اسلام، از بین دیگر واجبات دین، این شخص را به صلۀ رحم امر کردند، نظر به حال آن شخص است، گویا آن شخص سلۀ رحم را قطع کرده و برای آن اهمیتی قائل نبود، از این جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را به اهمیت دادن با این کار و مراعات نمودن آن امر فرمودند.

۷۰۴- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که شخص با دیه نشنی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: به من عملی را نشان بدهید که اگر آن را انجام بدهم به بهشت بروم. فرمودند: «خدا را عبادت کن، و به او هیچ چیزی را شریک میاور، نماز فرض را بخوان، زکات فرض را اداء کن، و ماه رمضان را روزه بگیر».

آن شخص گفت: قسم به ذاتی که جانم در دست او است [بلاکیف]، بیشتر از این کاری نخواهم کرد.

چون آن شخص رفت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که از نظر کردن بسوی شخصی از اهل بهشت خوشش می آید، به طرف این شخص نظر کند»^(۱).

۷۰۵- وعنه رضى الله عنه قال: لَمَّا تُوفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ، فَقَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ؟ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَمَنْ قَالَهَا فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلَّا بِحَقِّهِ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، فَإِنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ الْمَالِ، وَاللَّهُ لَوْ مَنَعُونِي عَنَّا قَاتِلًا لَأُقَاتِلُنَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنَعِهَا قَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ قَدْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ» [رواه البخاری: ۱۳۹۹، ۱۴۰۰].

۷۰۵- و از ابو هریره رضی الله عنه روایات است که گفت: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وفات یافتند، و ابوبکر رضی الله عنه به خلافت نشست، و مردمی از عرب کافر شدند^(۲).

۱- حج رکن پنجم اسلام است، و اینکه در این حدیث ذکرى از آن نیامده است، سببش این است که در این وقت، حج هنوز فرض نشده بود.

۲- کسانی که در این وقت کافر شدند، سه گروه بودند، گروه اول: پیروان مسیلمه کذاب، واسود عنسی که ادعای نبوت آن دو کذاب را تصدیق و تایید نمودند، گروه دوم: کسانی بودند که از دین برگشته و تمام اساسات دین از نماز و روزه و زکات و حج را انکار نمودند، و بالآخره گروه سوم: که ذکرشان در حدیث آمده است ولی از فرضیت زکات انکار نموده و از دادن آن خود داری ورزیدند.

عمر رضی الله عنه برای ابوبکر رضی الله عنه گفت: چگونه با مردم به جنگ می‌پردازی؟ در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «تا وقتی به جنگ با مردم مامور شده‌ام که بگویند: (لا إله إلا الله) و کسی که این کلمه را بگوید، مال و جان‌ش را جز به حق آن، از من محفوظ نموده، و حساب او با خدا است».

ابوبکر رضی الله عنه گفت: به خداوند سوگند، با کسی که بین نماز و زکات فرق بگذارد، جنگ خواهیم کرد، زیرا زکات حق مال است، و به خداوند سوگند اگر بزغاله را که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌دادند، برای من ندهند، به سبب ندادن آن، با آن‌ها به جنگ خواهیم پرداخت.

عمر رضی الله عنه گفت: به خداوند سوگند حق همان چیزی است که خداوند متعال سینه ابوبکر را در جنگ کردن با آن‌ها روشن ساخته است، و یقینم حاصل شد که نظر ابوبکر رضی الله عنه حق و صواب است ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) قاضی عیاض رحمته الله می‌گوید: اینکه در این حدیث به گفتن (لا إله إلا الله) در عصمت جان مال اکتفاء شده است، نسبت به مشرکین و بت پرستان است، ولی نسبت به دیگران که [پیش از داخل شدن به اسلام] به توحید خداوند عقیده دارند، در عصمت جان و مال، گفتن تنها (لا إله إلا الله) کفایت نمی‌کند، بلکه باید به علاوه بر آن، به نبوت نبی کریم نیز ایمان بیاورند، و از همین سبب است که در حدیث دیگری آمده است که: «... وأن محمدا رسول الله، و یقیموا الصلاة ویؤتوا الزکاة».

ولی نظرم این است که گفتن (لا إله إلا الله) همان طوری که در حدیث نبوی شریف آمده است، سبب عصمت جان و مال می‌شود، نه سبب داخل شدن به اسلام، بنابراین اگر کسی مانند یهود و نصاری تنها همین کلمه را می‌گوید ولو آنکه مسلمان نمی‌شود، ولی جان و مالش جز به حق آن که دادن جزیه باشد، در عصمت می‌ماند، و از همین سبب بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با یهود و نصاری اگر جزیه می‌دادند، و عهد شکنی نمی‌کردند، به جنگ و مقاتله نمی‌پرداختند، و الله تعالی أعلم.

۲) از ظاهر حدیث چنین دانسته می‌شود که در بزغاله و بره زکات لازم می‌شود، و این نظر عموم علماء و امام ابو یوسف از مذهب حنفی است، ولی نظر امام ابو حنیفه رحمته الله آن است که در بره و بزغاله زکات لازم نمی‌شود، و ذکر بزغاله در این حدیث به جهت مبالغه در گرفتن زکات است، نه در بیان آنچه که در آن زکات واجب می‌شود

۲- باب: اِثْمُ مَانِعِ الزَّكَاةِ

باب [۲]: گناه کسی که زکات مالش را نمی دهد

۷۰۶- وعنه رضي الله عنه قال: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «تَأْتِي الْإِبِلُ عَلَى صَاحِبِهَا عَلَى خَيْرٍ مَا كَانَتْ، إِذَا هُوَ لَمْ يُعْطِ فِيهَا حَقَّهَا، تَطَّوُّهُ بِأُخْفَافِهَا، وَتَأْتِي الْعَنَمُ عَلَى صَاحِبِهَا عَلَى خَيْرٍ مَا كَانَتْ إِذَا لَمْ يُعْطِ فِيهَا حَقَّهَا، تَطَّوُّهُ بِأُظْلَافِهَا، وَتَنْطَحُهُ بِقُرُونِهَا»، وَقَالَ: «وَمِنْ حَقِّهَا أَنْ تُخْلَبَ عَلَى الْمَاءِ» قَالَ: «وَلَا يَأْتِي أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِشَاةٍ يَحْمِلُهَا عَلَى رَقَبَتِهِ لَهَا يُعَارُ، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ بَلَغْتُ، وَلَا يَأْتِي بِبَعِيرٍ يَحْمِلُهُ عَلَى رَقَبَتِهِ لَهُ رُغَاءٌ فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، قَدْ بَلَغْتُ [رواه البخاري: ۱۴۰۲].

۷۰۶- و از ابو هريره رضي الله عنه روایت است که گفت:

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «شتر [در روز قیامت] به قوی ترین حالت خود در دنیا، نزد صاحبش می آید، و اگر حق آن را [که زکات آن باشد] اداء نکرده باشد، او را زیر پای خود لگد مال می کند»

«و گوسفند [در روز قیامت] به قوی ترین حالت خود در دنیا، نزد صاحبش می آید، و اگر حق آن را [که زکات آن باشد] اداء نکرده باشد، او را زیر پای خود لگد مال نموده و به شاخ های خود بر بدنش می کوبد»

و فرمودند: «از جمله حق شتر و گوسفند آن است که در وقت آب دادن دوشیده شود [یعنی: اگر در جایی که شتر و گوسفند آب می خورند، شخص فقیر و محتاجی را دید، باید آن حیوان را بدوشد، و شیر آن را برای آن شخص محتاج بدهد].

و فرمودند: «این طور نشود که کسی از شما در روز قیامت در حالی که گوسفندش بر گردنش سوار است و (بَع بَع) می کشد، نزد من بیاید و یا محمد بگوید و من بگویم که: برای تو کاری کرده نمی توانم، و در دار دنیا [امر خدا را برای تو] تبلیغ کرده بودم»

(۳) کسیکه مرتدشد، اگر (لا إله إلا الله) گفت، در ظاهر حکم به مسلمان بودن او می شود، ولو آنکه در باطن کافر باشد، ولی در قبول توبه زندیق اختلاف است، امام مالک رحمته الله می گوید توبه زندیق قبول نمی شود، و باید کشته شود، ولی در نزد احناف توبه زندیق نیز مقبول است.

(۴) مرتد شدن سبب سقوط زکات نمی گردد، بنابراین اگر کسی مرتدشد، خواه دوباره مسلمان می شود، و خواه نمی شود، باید زکات مالش از وی گرفته شود.

«و این طور نشود که کسی از شما در روز قیامت در حالی که شترش بر گردنش سوار بوده و (غَرَّ) می‌کشد، نزد من بیاید و یا محمد بگوید، و من بگویم که: برای تو کاری کرده نمی‌توانم [و در دنیا خدا را برای تو] تبلیغ کرده بودم»^(۱).

۷۰۷- وعنه رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا، فَلَمْ يُؤَدِّ زَكَاتَهُ مِثْلَ لَهُ مَالُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُجَاعًا أَفْرَعُ لَهُ زَبَيَّتَانِ يُطَوِّفُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِلِهْزِمَتَيْهِ يَعْزِي بِشِدْقَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا مَالُكَ أَنَا كَزُكُّكَ، ثُمَّ تَلَا: ﴿لَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ﴾ الْآيَةَ [رواه البخاری: ۱۴۰۳].

۷۰۷- و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که خداوند برایش مالی داده است، و او زکات مال خود را اداء نمی‌کند، مالش در روز قیامت به شکل اژدهای کچلی [که از زهر زیاد موهای سرش ریخته و کچل شده است] و در بالای دو چشمش دو خال سیاه است، در می‌آید، و به اطرافش می‌پیچد، سپس آن اژدها، هردو رخسار آن شخص را گرفته و می‌گوید: من همان مال تو، و من همان گنج تو ام».

و [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] این آیه مبارکه را تلاوت نمودند: «کسانی که [در دادن زکات] آنچه که خدا به آن‌ها داده است، بخالت می‌ورزند، [فکر نکنند این کار برای‌شان خیر است، بلکه شر است]»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) زکات حق فقراء است، و باید اداء گردد، و اعمال خیر مانند: حج و عمره، و روزه نفلی، و یا نماز تهجد و امثال این‌ها سبب سقوط آن حق نمی‌گردد، و باید حتماً به صاحبانش رسانده شود.

(۲) ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که اگر کسی زکات مالش را اداء نمی‌کند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت برایش کاری کرده نمی‌توانند، پس هر کس که مالی دارد، تا هنوز که دیر نشده، زکات مال خود را هم اکنون به طور کامل اداء نماید.

(۳) از این حدیث می‌توان فهمید که حقوق ساقط نمی‌شود، و باید یا به صاحبش رسانده شده و یا رضایت آن حاصل گردد، ورنه عذاب اخروی در انتظار شخصی است که به حقوق مردم تجاوز کرده است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۳- باب: ما أُدِّيَ زَكَاتُهُ فَلَيْسَ بِكَزٍّ

باب [۳]: مالی که زکاتش داده شود، گنج شمرده نمی‌شود.

۷۰۸- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَيْسَ فِيْمَا دُونَ خَمْسٍ أَوْاقٍ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فِيْمَا دُونَ خَمْسٍ دَرَاهِمٌ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فِيْمَا دُونَ خَمْسٍ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ» [رواه البخاری: ۱۴۰۵].

(۱) زکات فرض عین، و ترک آن از گناهان کبیره است، و این وعید شدیدی که درباره تارک زکات آمده است، دلیل این مدعی است.

(۲) لفظ (مال) در حدیث نبوی شریف به صیغه (عام) آمده است، لذا همه انواع مال را شامل می‌شود، و خاص به همین دو نوعی که در حدیث آمده است نیست، لذا همان طوری که زکات در شتر و گوسفند، لازم می‌شود، در هر مال دیگری که برای تجارت، باشد، و از طلا و نقره، و از اوراق نقدی امروزی که جانشین طلا و نقره می‌باشد، و از محصولات زراعتی نیز زکات لازم می‌شود.

(۳) کمترین مالی که اگر به آن نصاب برسد در آن زکات لازم می‌شود، قرار آتی است:

أ- از شتر: پنج نفر، یک گوسفند.

ب- از گاو: سی رأس، یک گاو.

ت- از گوسفند، چهل رأس، یک گوسفند.

ث- از مال تجارتي: معادل: بیست مثقال طلا که به وزن امروزی مساوی تقریباً (۹۰) گرم می‌شو، و یا معادل دو صد درهم نقره که به وزن امروزی مساوی (۷۰۰) گرم می‌شود، (دو و نیم در صد).

ج- از محصولات زراعتی در نزد جمهور علماء پنج وسق، که حدود یک هزار و ششصد رطل در نزد اهل حجاز، و حدود دو هزار و چهار صد رطل در نزد اهل عراق است، و به وزن فعلی (۶۵۲/۸) کیلو گرام می‌شود.

و در نزد احناف در محصولات زراعتی خواه کم باشد و خواه زیاد زکات لازم می‌شود، و نصابی برای آن نیست، و مقداری که لازم می‌شود، اگر از آب آسمانی آبیاری شود، عشر، یعنی: (ده درصد)، و اگر ذریعه حیوان و یا ماشین آبیاری شود، نیم عشر، یعنی (پنج درصد) است، و تفصیل بیشتر مسائل متعلق به زکات در سائر احادیث این باب خواهد آمد.

۷۰۸- از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در کمتر از پنج (أوقیه) زکاتی نیست، و در کمتر از پنج شتر زکاتی نیست، و در کمتر از پنج (وسق) زکاتی نیست»^(۱).

۴- باب: الصَّدَقَةُ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ

باب [۴]: زکات از مال حلال است

۷۰۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلٍ ثَمَرَةً مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ، وَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا يَمِينِهِ، ثُمَّ يُرِيهَا لِصَاحِبِهِ، كَمَا يُرِيَّ أَحَدَكُمْ فَلَوْهُ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ [رواه البخاری: ۱۴۱۰].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) هر اوقیه، چهل در هم نقره است، و هر درهم به وزن فعلی (۵/۳) گرام است، پس مجموع پنج اوقیه به وزن فعلی مساوی (۷۰۰) گرام است.

(۲) پنج وسق: حدود یک هزار و ششصد رطل در نزد اهل حجاز، و حدود دو هزار و چهار صد رطل در نزد اهل عراق است، و به وزن فعلی (۶۵۲/۸) کیلو گرام می‌شود.

(۳) همان طور که قبلاً هم اشاره نمودیم نظر جمهور علماء و از آن جمله امام محمد و امام ابو یوسف در مذهب احناف این است که در محصولات زراعتی در کمتر از پنج وسق که و به وزن فعلی (۶۵۲/۸) کیلو گرام می‌شود، زکاتی نیست، و دلیل آن صریح همین حدیث شریف نبوی است.

ولی نظر امام ابو حنیفه و بعضی از علمای دیگرمانند: عمر بن عبدالعزیز، مجاهد، و ابراهیم نخعی رحمهم الله این است که در محصولات زراعتی نصاب معینی نیست، بنابراین در کم و زیاد آن زکات لازم می‌شود، و برای خود چندین دلیل می‌آورند، از آن جمله حدیث امام بخاری رحمته الله از ابن عمر است که می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: «در چیزی که به آب آسمان، و آب چشمه آب بخورد، و یا دیمه باشد، عشر لازم می‌شود، و در چیزی که به آبی که کشیده می‌شود آب یاری گردد، نیم عشر است» و می‌گویند: در این حدیث نبوی شریف مقدار محصولی که در آن زکات لازم می‌شود، نیامده است، بلکه به طور عام همه مقادیر را شامل می‌شود.

ولی با احترام بسیار زیاد به مقام والای این ائمه کبار رحمهم الله، می‌توان گفت که مذهب جمهور، که ائمه بزرگ احناف از آن جمله امام محمد بن حسن شیبانی، و امام ابو یوسف با آن‌ها می‌باشند، راجح‌تر به نظر می‌رسد، زیرا به اساس قواعد علم اصول فقه: مطلق بر مقید، و عام بر خاص حمل می‌شود، و برای این قاعده مثال‌های زیادی در کتاب و سنت وجود دارد، والله تعالی اعلم بالصواب.

۷۰۹- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«کسی که به مقدار یک خرمایی را از مال حلال صدقه بدهد و البته خداوند جز چیز پاک و حلال را قبول نمی‌کند خداوند متعال آن صدقه را که به اندازه خرمایی است به دست راست خود [بلاکیف] قبول می‌کند، سپس آن را برای صاحبش به مثل کسی که کره اسپش را پرورش می‌دهد می‌پروراند، تا آنکه [همان صدقه] به اندازه کوهی بزرگ می‌شود»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) در مورد نسبت (دست) و انگشت و امثال این چیزها به خداوند متعال، دو نظر وجود دارد، یک نظر می‌گوید: به آنچه که در آیات و احادیث آمده است، ایمان داریم، و کیفیت آن را نمی‌دانیم و از آن بحث هم نمی‌کنیم، و نظر دیگر می‌گوید که:

نسبت این چیزها به خداوند متعال محال است، از این جهت آن‌ها را تاویل می‌کنند، و از آن جمله در این حدیث می‌گویند: مراد ازدست راست، کمال رضایت و سرعت قبول از طرف خداوند متعال است، و هم چنین در چیزهای همانند آن.

۲) کسی که مالی از حرام در دست دارد، این حرام از هر راهی که بدست آمده باشد، در آن زکات لازم نمی‌شود، و علت این امر دو چیز است:

اول آنکه: زکات برای آن داده می‌شود که مورد رضای خداوند متعال قرار گیرد، و طوری که در احادیث بسیاری آمده است، خداوند متعال پاک است، و جز چیز پاک و طیب چیز دیگری را قبول نمی‌کند، و مورد رضایتش قرار نمی‌گیرد.

دوم آنکه: اولین شرط در وجوب زکات در مال آن است که شخص مالک آن مال باشد، و به اتفاق علماء مالی را که شخص حرام خوار در دست دارد مالک آن نیست لذا در آن زکاتی لازم نمی‌شود.

بنابراین کسانی که مالی را از راه رشوت، خیانت به بیت المال، خوردن مال یتیم، سوء استفاده از وظیفه، سود خواری، غش در معامله، فریب دادن مردم، خیانت به شریک، احتکار، دزدی، غضب، چور و چپاول، و امثال این‌ها بدست آورده‌اند، اگر صاحبان آن اموال را می‌شناسند، این اموال را به صاحبان‌شان بر گردانند، و اگر صاحبان آن اموال را نمی‌شناسند، این اموال را به مستحقین زکات که فقراء و مساکین و امثالهم باشند، بدهند، و یا در امور عام المنفعه مانند: ساختن راه‌ها، پل‌ها، ساختن مدارس، مساجد، شفاخانه‌ها، و امثال این‌ها به مصرف برسانند، ورنه از انیکه زکات این اموال را می‌دهند، و یابه این اموال به حج و عمره می‌روند، برای‌شان هیچ منفعتی نیست، و عبدالله در دنیا و آخرت مسؤول می‌باشند، و تفصیل کامل این موضوع را در کتابی که را جمع به مال حرام نوشته‌ام به تفصیل هر چه بیشتر شرح داده‌ام.

۵- باب: الصَّدَقَةُ قَبْلَ الرَّدِّ

باب [۵]: زکات دادن پیش از آنکه آن را قبول نکنند | ورد نمایند

۷۱۰- عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهَبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: تَصَدَّقُوا، فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يَمْشِي الرَّجُلُ بِصَدَقَتِهِ، فَلَا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا، يَقُولُ الرَّجُلُ: لَوْ جِئْتُ بِهَا بِالْأَمْسِ لَقَبِلْتُهَا، فَأَمَّا الْيَوْمَ، فَلَا حَاجَةَ لِي بِهَا [رواه البخاری: ۱۶۱۱].

۷۱۰- از حارثه بن وهب رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که فرمودند:

«زکات [مال خود را هم اکنون] اداء نمائید، زیرا بر شما زمانی خواهد آمد که شخص با زکات مالش [این طرف و آن طرف] برود، و کسی را نیابد که زکاتش را قبول نماید».

«و [کسی که می خواهد زکاتش را برای او بدهد،] می گوید: اگر دیروز زکات را می آوردی قبول می کردم، ولی امروز به آن احتیاجی ندارم»^(۱).

۷۱۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمْ الْمَالُ، فَيَقْبِضَ حَتَّى يَهُمَّ رَبُّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُ صَدَقَتَهُ، وَحَتَّى يَعْرِضَهُ، فَيَقُولَ الَّذِي يَعْرِضُهُ عَلَيْهِ: لَا أَرَبَ لِي [رواه البخاری: ۱۶۱۲].

۷۱۱- از ابو هریره رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند:

«تا آنوقت قیامت بر پا نمی شود که ثروت در بین شما زیاد شود، و خزانه ها پر شود، تا جایی که صاحب مال می کوشد کسی را پیدا کند که زکات مالش را قبول نماید، و

۱- از احکام ومسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در فتح المبدی آمده است که این حالت در آخر زمان و پیش از قیامت رخ می دهد، و در حدیث آتی به این چیز تصریح شده است.

(۲) اگر کسی فقری را ندید که زکات مال خود را برایش بدهد، باید آن زکات را در راه های دیگری که خداوند متعال در قرآن مجید بیان نموده است، به مصرف برساند، مانند: ساختن راه ها، شفا خانه ها، پل ها، و یا دادن آن برای مؤلفه القلوب، و امثال این چیزها.

چون زکات مالش را برای وی تقدیم می‌کند، آن کسی که مال خود را برایش تقدیم کرده است می‌گوید: مرا [به مال تو] حاجتی نیست»^(۱).

۷۱۲- عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَجَاءَهُ رَجُلَانِ أَحَدُهُمَا يَشْكُو الْعَيْلَةَ، وَالْآخَرُ يَشْكُو قَطْعَ السَّبِيلِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَمَّا قَطْعُ السَّبِيلِ فَإِنَّهُ لَا يَأْتِي عَلَيْكَ إِلَّا قَلِيلٌ، حَتَّى تَخْرُجَ الْعِيرُ إِلَى مَكَّةَ بِغَيْرِ خَفِيرٍ، وَأَمَّا الْعَيْلَةُ: فَإِنَّ السَّاعَةَ لَا تَقُومُ، حَتَّى يَطُوفَ أَحَدُكُمْ بِصَدَقَتِهِ، لَا يَحْدُ مَنْ يَقْبَلُهَا مِنْهُ، ثُمَّ لَيَقِفَنَّ أَحَدُكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ حِجَابٌ وَلَا تَرْجُمَانٌ يُتْرَجَمُ لَهُ، ثُمَّ لَيَقُولَنَّ لَهُ: أَلَمْ أَوْتِكَ مَالًا؟ فَلَيَقُولَنَّ: بَلَى، ثُمَّ لَيَقُولَنَّ أَلَمْ أُرْسِلْ إِلَيْكَ رَسُولًا؟ فَلَيَقُولَنَّ: بَلَى، فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ، ثُمَّ يَنْظُرُ عَنْ شِمَالِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ، فَلَيَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ [رواه البخارى: ۱۴۱۳].

۷۱۲- از عدی بن حاتم رضی الله عنه^(۲) روایت است که گفت: نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم که دو نفر آمدند، یکی از فقر و بی چارگی، و دیگری از رهنی و نا امنی شکایت نمود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در مورد رهنی و نا امنی باید بگویم: مدت زیادی بر تو نخواهد گذشت که کاروان بدون نگهبان بسوی مکه برود، و هرچه که فقر است: تا آنوقت قیامت بر پا نمی‌شود که شخصی از شما با زکات مالش به این طرف و آن طرف بگردد، و کسی را نیابد که زکات مالش را از وی قبو نماید».

۱- گویند: در زمان صحابه رضی الله عنهم چنین حالتی به وجود آمد، و طوری بود که اگر کسی زکاتش را برای کسی عرضه می‌کرد، از قبول آن خود داری می‌کرد، ولی چون این خود داری به اساس زهد و تقوی بود نه به اثر ثروت و دارائی، لذا باید بگوئیم که مراد از این زمانی که در حدیث نبوی آمده است، در وقت دیگری و شاید در آخر زمان باشد.

۲- وی عدی بن حاتم به عبد الله طائی است، پدرش همان سخاوتمند معروف بود، که زبان زد همگان است، عدی نصرانی بود، و در شعبان سال نهم هجری نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و مسلمان شد، وی هم تقریباً مانند پدرش سخاوتمند و دارای جود و کرم بود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش احترام داشتند، در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه که اکثر عرب‌ها مرتد شدند، او و قومش بر اسلام ثابت قدم ماندند، دارای مناقب فراوانی است، و در سال شصت و هفت هجری به عمر یکصد و بیست سالگی وفات یافت، اسد الغابه (۳/۳۹۲-۳۹۴).

«سپس هر کس [در روز قیامت] در پیشگاه خدا در حالی که بین او و بین خدا حجابی و ترجمانی که ترجمانی کند نیست، ایستاده می‌شود.

و بعد از آن خدا برایش می‌گوید: مگر برای تو مالی نداده بودم؟

آن شخص می‌گوید: داده بودی. باز می‌گوید: آیا برایت پیامبری نفرستاده بودم؟ می‌گوید: فرستاده بودی. در این وقت این شخص به طرف راست خود نظر می‌کند، و جز آتش چیزی را نمی‌بیند، و به طرف چپ خود نظر می‌کند، و جز آتش چیزی را نمی‌بیند، پس هر کس از شما ولو آنکه به صدقه دادن نصف خرمائی باشد خود را از آتش نجات دهد، و اگر همین را هم نیافت، اقلاً زبان خوشی داشته باشد^(۱).

۶- باب: اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ وَالْقَلِيلِ مِنَ الصَّدَقَةِ

باب [۶]: خود را از آتش، ولو آنکه به نصف خرما و یا اندک صدقه باشد، نجات دهید

۷۱۳- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَطُوفُ الرَّجُلُ فِيهِ، بِالصَّدَقَةِ مِنَ الذَّهَبِ، ثُمَّ لَا يَجِدُ أَحَدًا يَأْخُذُهَا مِنْهُ، وَيُرَى الرَّجُلُ الْوَاحِدُ يَتَّبِعُهُ أَرْبَعُونَ امْرَأَةً يُلْذَنَ بِهِ، مِنْ قَلَّةِ الرِّجَالِ وَكَثْرَةِ النِّسَاءِ [رواه البخاری: ۱۴۱۴].

۷۱۳- از ابو موسی رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند:

«یقیناً بر مردم زمانی می‌آید که شخص با زکات خود که طلا باشد، این طرف و آن طرف برود، ولی کسی را نیابد که زکاتش را قبول نماید»
«و [زمانی می‌آید که] به سبب کم شدن مردها و زیاد شدن زن‌ها دیده شود که چهل زن به دنبال یک مرد افتاده‌اند و به او پناه می‌برند»^(۲).

۱- یعنی: اگر فقری از شما چیزی می‌طلبد، و شما قدرت مساعدت و همکاری را با او ندارید، با زبان نرم از وی معذرت بخواهید، نه آنکه با خشونت و درشتی او را از خود برانید.

۲- احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این در وقتی است که قتل و خون‌ریزی زیاد می‌شود، مردها کشته می‌شوند، و زن‌ها بدون سر پرست باقی می‌مانند، و برای آن‌ها چاره جز اینکه چندین زن دنبال یک مرد بیفتند، باقی نمی‌ماند، و احتمال دارد که این زن‌ها از محارم، خویشاوندان و همسران شخص باشند، چنانچه احتمال دارد که از زن‌های بیگانه، و یا مخلوطی از این‌ها باشند.

۷۱۴- عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَمَرَنَا بِالصَّدَقَةِ، انْطَلَقَ أَحَدُنَا إِلَى السُّوقِ، فَيُحَامِلُ، فَيُصِيبُ الْمُدَّ وَإِنَّ لِبَعْضِهِمُ الْيَوْمَ لِمِائَةِ أَلْفٍ [رواه البخاری: ۱۴۱۶].

۷۱۴- از ابو مسعود انصاری رضی الله عنه روایت است که گفت: زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را امر به صدقه دادن می کردند، زمانی بود که به بازار می رفتیم، و در مقابل یک مشت طعام [یا یک مشت خرما] حمالی می کردیم، ولی امروز بعضی از آن اشخاص، مالک صد هزار می باشند ^(۱).

۷۱۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: دَخَلَتِ امْرَأَةً مَعَهَا ابْنَتَانِ لَهَا تَسْأَلُ، فَلَمْ تَجِدْ عِنْدِي شَيْئًا غَيْرَ تَمْرَةٍ، فَأَعْطَيْتُهَا إِيَّاهَا، فَقَسَمَتْهَا بَيْنَ ابْنَتَيْهَا، وَلَمْ تَأْكُلْ مِنْهَا، ثُمَّ قَامَتْ، فَخَرَجَتْ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْنَا، فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ: «مَنِ ابْتُلِيَ مِنْ هَذِهِ الْبَنَاتِ بِشَيْءٍ كُنَّ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ» [رواه البخاری: ۱۴۱۸].

۷۱۵- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: زنی با دو دخترش آمد و چیزی سؤال نمود، و در نزد من جز یک دانه خرما چیز دیگری نیافت، و من همان یک دانه خرما را به وی دادم، و او آن را بین دو دخترش تقسیم نمود، و خودش از آن نخورد، بعد از آن بر خاست و رفت.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد ما آمدند، موضوع را به ایشان خبر دادم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که با چنین دخترانی دچار می شود، آن دختران، برایش پرده در مقابل آتش دوزخ می شوند» ^(۲).

۲) کثرت مال در وقتی است که عیسی علیه السلام دجال را کشته و کفار را از بین می برد، و در سر زمین مسلمانان هیچ کافری باقی نمی ماند، مردم در این وقت کم می شوند، و کسی چیزی را ذخیره نمی کند، زیرا می داند که قیامت نزدیک است، و برکت در زمین فراوان می شود، تا جایی که یک دانه انار، یک خانواده را کفایت می کند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

مقصود از گفته ابو مسعود رضی الله عنه این است که: در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حالت فقر و فاقه بر مردم چیره بود، ولی بعد از آن، همان طوری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بودند، اموال زیاد گردید و مردم از فقر و فاقه نجات یافتند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۷- باب: أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ؟

باب [۷]: کدام صدقه بهتر است

۷۱۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الصَّدَقَةِ أَعْظَمُ أَجْرًا؟ قَالَ: أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ تُخْشَى الْفَقْرَ، وَتَأْمُلُ الْغِنَى، وَلَا تُنْهَلُ حَتَّى إِذَا بَلَغْتَ الْحُلُقُومَ، قُلْتَ لِفُلَانٍ كَذَا، وَلِفُلَانٍ كَذَا وَقَدْ كَانَ لِفُلَانٍ [رواه البخاری: ۱۴۱۹].

۷۱۶- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! کدام نوع صدقه ثوابش بیشتر است؟

فرمودند: «اینکه صدقه بدهی و هنوز صحتمند و بخیل باشی، به طوری که از فقر بررسی، و در آرزوی ثروتمند شدن باشی، و صدقه دادن را تا آن وقت به تاخیر نیندازی که نفس به حلقوم برسد، و در این وقت بگویی که این قدر برای فلانی باشد، و این همان وقتی است که آن مال [خواه بخواهی و خواه نخواهی] برای فلانی خواهد بود»^(۱).

(۱) صدقه ولو آنکه اندک باشد، نباید از دادن آن خود داری نمود.

(۲) اینکه عائشه رضی الله عنها برای آن زن سائل فقط یک دانه خرما داد، سببش آن بود که قدرت به چیزی بیشتری از آن را نداشت، ورنه وی به جود و سخاوت مشهور بود، حتی در کفاره قسمش (چهل) غلام را آزاد کرد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

انسان باید در حال صحتمندی و تندرستی خود، و در حالی که هنوز از مال خود استفاده کرده می‌تواند، نه در حالی که نفس به حلقومش رسیده و از همه چیز ناامید شده باشد، و در این وقت بگوید این مال من از فلان و آن مال من از فلان باشد، زیرا این وقتی است که مالش از دستش خارج گردیده و خواسته خدا باشد و یا نخواستہ باشد، بدیگران تعلق گرفته است، و از این جا است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «صدقه دادن یک درهم در حال حیات، بهتر از صدقه دادن صد درهم در وقت مرگ است».

۷۱۷- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ بَعْضَ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قُلْنَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَيُّنَا أَسْرَعُ بِكَ لِحُوقًا؟ قَالَ: أَطْوَلُكُنَّ يَدًا، فَأَخَذُوا قَصَبَةً يَذْرَعُونَهَا، فَكَانَتْ سَوْدَةُ أَطْوَلَهُنَّ يَدًا، فَعَلِمْنَا بَعْدُ أَنَّهَا كَانَتْ طُولَ يَدِهَا الصَّدَقَةُ، وَكَانَتْ أَسْرَعَنَا لِحُوقًا بِهِ وَكَانَتْ تُحِبُّ الصَّدَقَةَ [رواه البخاری: ۱۴۲۰].

۷۱۷- از عائشه رضی الله عنها روایت است که: بعضی از همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند: کدام یک از ما زودتر از دیگران به شما خواهیم پیوست؟ فرمودند: «آنکه دستش درازتر باشد».

آن‌ها نیمی را گرفته و دست‌های خود را اندازه گیری نمودند، دست (سوده) رضی الله عنها از همه درازتر بود.

ولی بعد از این فهمیدیم که مقصود از درازی دست، سبقت در صدقه دادن است، و [آنکه دستش درازتر بود] از همه به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیوست، و او کسی بود که صدقه دادن را دوست می‌داشت ^(۱).

۱- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) از ظاهر حدیث چنین دانسته می‌شود که مراد از (کانت طول یدها الصدقه، و کانت أسرعنا لحوقا به) سوده رضی الله عنها می‌باشد، حال آنکه چنین نیست، بلکه مراد از آن زینب بنت جحش می‌باشد، و او اولین کسی بود که بعد از وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ایشان پیوست، چنان‌چه او بود که دستش از دیگران درازتر بود، نه سوده بنت زمعه.

(۲) حاکم در مستدرک خود از عائشه رضی الله عنها روایت می‌کند که گفت: (بعد از وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی که در خانه یکی از ما جمع می‌شدیم، دست‌های خود را بر روی دیوار دراز نموده و اندازه گیری می‌کردیم تا ببینیم که دست کدام یک از ما درازتر است، و همین کار را تا وقتی که زینب بنت جحش وفات یافت ادامه می‌دادیم، و وی زن کوتاه قامتی بود، و از ما بلند قامت‌تر نبود، و در این وقت فهمیدیم که قصد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دارزی دست، صدقه دادن بود است، و زینب زن صنعت گری بود، که چیزی‌های را به دست خود می‌ساخت، آتش میداد، و میدوخت، و پولی را که از این راه بدست می‌آورد، در راه خدا صدقه می‌داد)، وفات زینب در سال بیستم هجری در زمان خلافت عمر رضی الله عنه واقع گردید، و سوده رضی الله عنها در سال پنجاه و چهار هجری وفات یافت.

۹- باب: إِذَا تَصَدَّقَ عَلَى غَنِيٍّ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ

باب [۹]: کسی که ندانسته زکات را به ثروتمندی می دهد

۷۱۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لَا تَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ، فَوَضَعَهَا فِي يَدِ سَارِقٍ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ تُصَدَّقَ عَلَى سَارِقٍ فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، لَا تَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدَيَّ زَانِيَةٍ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ تُصَدَّقَ اللَّيْلَةَ عَلَى زَانِيَةٍ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، عَلَى زَانِيَةٍ؟ لَا تَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ، فَوَضَعَهَا فِي يَدَيَّ غَنِيٍّ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ تُصَدَّقَ عَلَى غَنِيٍّ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، عَلَى سَارِقٍ وَعَلَى زَانِيَةٍ وَعَلَى غَنِيٍّ، فَأُتِيَ فَقِيلَ لَهُ، أَمَّا صَدَقَتُكَ عَلَى سَارِقٍ فَلَعَلَّهُ أَنْ يَسْتَعِفَّ عَنْ سَرَقَتِهِ، وَأَمَّا الزَّانِيَةُ فَلَعَلَّهَا أَنْ تَسْتَعِفَّ عَنْ زَنَاهَا، وَأَمَّا الْغَنِيُّ فَلَعَلَّهُ يَعْتَبِرُ فَيَنْفِقَ مِمَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ [رواه البخارى: ۱۴۶۱].

۷۱۸- از ابو هريره رضي الله عنه روايت است كه پيامبر خدا صلى الله عليه وسلم فرمودند:

«شخصی با خود گفت که حتما چیزی را صدقه خواهم داد، [این شخص از بنی اسرائیل بود]، صدقه اش را برداشت و [ندانسته] به دست دزدی داد، فردا که شد، مردم می گفتند: صدقه به دزدی داده شد.

آن شخص گفت: (اللهم لك الحمد) یعنی: ثنا و ستایش خاص برای تو است، صدقه دیگری خواهم داد، صدقه اش را گرفت و [ندانسته] به دست زن زنا کاری داد، فردا که شد، مردم می گفتند: صدقه دیشب به دست زن زنا کاری داده شد.

آن شخص گفت: (اللهم لك الحمد) یعنی: خدايا! ثنا و ستایش خاص برای تو است! باز صدقه ام به دست زنا کاری افتاد؟ باز صدقه دیگری خواهم داد، صدقه اش را برداشت، و آن را [ندانسته] به دست شخص ثروتمندی داد، فردا که شد، مردم می گفتند: صدقه به دست شخص ثروتمندی داده شد.

گفت (اللهم لك الحمد)، یعنی خدايا! ثنا و ستایش خاص برای توست؟ [صدقه ام باید به دست] دزد، زن زنا کار، و یا شخص ثروتمندی بیفتد؟

برایش گفته شد، [یعنی: هاتفی برایش گفت، و یا در خواب دید که کسی برایش گفت]: صدقه دادنت بر شخص دزد، شاید سبب خود داری او از دزدی گردد، و

صدقه‌ات بر زن زنا کار، شاید سبب خود داری وی از زنا گردد، و صدقه دادنت بر شخص ثروتمند، شاید سبب پند گرفتنش گردیده، و از این به بعد، از آن مالی که خداوند برایش داده است، نفقه کند»^(۱).

۱۰ - باب: إِذَا تَصَدَّقَ عَلَى ابْنِهِ وَهُوَ لَا يَشْعُرُ

باب [۱۰]: کسی که صدقه‌اش را ندانسته به فرزندش داده است.

۷۱۹- مَعْنُ بْنُ يَزِيدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَدَّثَهُ، قَالَ: بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَا وَأَبِي وَجَدِّي، وَخَطَبَ عَلِيٌّ، فَأَنْكَحَنِي وَخَاصَمْتُ إِلَيْهِ، وَكَانَ أَبِي يَزِيدُ أَخْرَجَ دَنَانِيرَ يَتَصَدَّقُ بِهَا، فَوَضَعَهَا عِنْدَ رَجُلٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَجِئْتُ فَأَخَذْتُهَا، فَأَتَيْتُهُ بِهَا فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا إِلَيْكَ أَرَدْتُ، فَخَاصَمْتُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «لَكَ مَا تَوَيْتَ يَا يَزِيدُ، وَلَكَ مَا أَخَذْتُ يَا مَعْنُ» [رواه البخاری: ۱۴۲۲].

۷۱۹- از معن بن یزید رضی الله عنه^(۲) روایت است که گفت: من و پدرم و پدرکلانم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمودیم، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [ویا پدرم] برایم خواستگاری کردند و مرا زن دادند. در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر علیه پدرم اقامه دعوی نمودم، زیرا پدرم (یزید) چند

۱- از احکام ومسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ثواب اعمال براساس نیت است، ولو آنکه در حقیقت امر موافق مطلوب نباشد، و تفصیل بیشتر این موضوع در حدیث اول که (إنما الأعمال بالنیات) باشد، در ابتدای کتاب قبلاً گذشت.
(۲) اگر کسی ندانسته زکاتش را به غیر مستحق آن می‌دهد، و بعد از آن معلوم می‌شود که آن شخص مستحق زکات نیست، نظر به ظاهر این حدیث، امام ابو حنیفه و محمد، و حسن بصری، و ابراهیم نخعی رحمهم الله می‌گویند: زکات از ذمه‌اش ساقط گردیده و بر وی لازم نیست که دوباره زکات بدهد.

و امام شافعی و امام ابو یوسف و حسن بن صالح رحمهم الله می‌گویند: این زکاتش روا نیست، و باید دوباره زکاتش را اداء نماید، چنانچه کسی که آبی با خود دارد، و آن را فراموش کرده و تیمم می‌کند، و نماز می‌خواند، نمازش صحت ندارد، و بین این دو مسئله فرقی نیست، و برای هر یک از جانبین تعلیلات و رودود فراوانی است که تفصیل آن در کتب فقه مذکور است.

۲- وی معن بن یزید بن احنس سلمی است، خودش، و پدرش، و پدرکلانش از صحابه بودند، و جز او کسی دیگری نیست که در غزوه بدر با پدرش و پدرکلانش اشتراک نموده باشد، در فتح دمشق نیز اشتراک داشت، از تاریخ وفاتش اطلاعی حاصل کرده نتوانستم، اسدالبالغه (۴۰۱/۴-۴۰۲)

دیناری را غرض صدقه دادن گرفته، و در مسجد نزد شخصی گذاشته بود، [تا آن شخص، آن دینارها را صدقه بدهد] من آن دینارها را گرفتم و نزد پدرم بردم، او گفت: به خداوند قسم که مقصدم [از صدقه دادن این دینار ها] تو نبودی، من رفتم و نزد پیامبر خدا ﷺ با او اقامه دعوی نمودم.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «ای یزید! تو به نیت خود رسیدی، و ای معن! تو هم آنچه را که گرفتی از تو است»^(۱).

۱۱ - باب: مَنْ أَمَرَ خَادِمَهُ بِالصَّدَقَةِ وَلَمْ يُنَاقِلْ بِنَفْسِهِ

باب [۱۱]: کسی که خادمش را به صدقه دادن امر نمود، و خودش آن را به دست نگرفت

۷۲۰- عَنْ عَائِشَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَنْفَقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ طَعَامِ بَيْتِهَا غَيْرَ مُفْسِدَةٍ، كَانَ لَهَا أَجْرُهَا بِمَا أَنْفَقَتْ، وَلِزَوْجِهَا أَجْرُهُ بِمَا كَسَبَ، وَلِلْخَازِنِ مِثْلُ ذَلِكَ، لَا يَنْقُصُ بَعْضُهُمْ أَجَرَ بَعْضٍ شَيْئًا [رواه البخاری: ۱۴۲۵].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) اقامه دعوی بر علیه پدر جواز دارد، ولی اگر ضرورت مبرمی نباشد، کار خوبی نیست.
- (۲) اگر پدر برای فرزندش مالی را به طریق صدقه یا بخشش و یا همکاری می‌دهد، حق ندارد که آن را از وی پس بگیرد.
- (۳) وکیل گرفتن در توزیع زکات جواز دارد.
- (۴) کسی که زکات مالش را برای فرزندش می‌دهد، بنا به قول اکثر علماء، این زکاتش صحت نداشته و از ذمه‌اش اداء نمی‌گردد، و باید آن را دوباره اداء نماید، ولی امام شافعی رحمته می‌گوید: اگر فرزندش قرضدار، و یا در جهاد فی سبیل الله باشد، زکات دادن پدر در این حالت برای فرزندش جواز دارد، و ابن التین می‌گوید: دادن زکات پدر برای فرزند به دو شرط رواست، شرط اول آنکه: فرزند در تحت نفقه پدرش نباشد. شرط دو آنکه: این زکات را ذریعه شخص دیگری برای فرزندش برساند.

(۵) در نزد امام شافعی رحمته حکم زکات دادن فرزند برای پدر، مانند حکم زکات دادن پدر برای فرزند است، و شاید همین قیاس در مذاهب دیگر نیز جاری گردد، یعنی: کسانی که زکات پدر را برای فرزند جایز نمی‌دانند، زکات فرزند را برای پدر نیز جواز ندهند، و کسانی که زکات پدر را برای فرزند جایز می‌دانند، زکات فرزند را برای پدر نیز جواز دهند.

۷۲۰- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«وقتی که زن از طعام خانه خود در صورتی که به طور نامشروع نباشد صدقه بدهد، برای وی به سبب نفقه دادن، و برای شوهرش به جهت بدست آوردن آن طعام، ثواب است، و برای نگهبان آن طعام هم به مانند آن‌ها ثواب است، و هیچ کدام از این‌ها چیزی را از ثواب دیگری کم نمی‌کند»^(۱).

۱۲- باب: لَا صَدَقَةَ إِلَّا عَنْ ظَهْرِ غِنًى

باب [۱۲]: صدقه کامل جز صدقه که از روی بی‌نیازی باشد نیست

۷۲۱- عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِرَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى، وَأَبْدَأُ بِمَنْ تَعُولُ، وَخَيْرُ الصَّدَقَةِ عَنْ ظَهْرِ غِنًى، وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ [رواه البخاری: ۱۴۲۷].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شرط در صدقه دادن آن است که به طور نامشروع نباشد، و نامشروع بودن صدقه می‌تواند در چندین حالت متصور شود، از آن جمله آنکه:

أ- صدقه از راه نامشروع بدست آمده باشد، یعنی: مالی را که صدقه می‌دهد، از راه حرام بدست آورده باشد، مانند: دزدی، رشوت، خیانت، غش و فریب، سود، مالی که از راه قمار، زنا، مواد مخدر و امثال این‌ها به دست می‌آید.

ب- طریق دادن صدقه نامشروع باشد: یعنی: صدقه دادن ریائی باشد، از روی هم چشمی باشد، سبب آزار و اذیت فقیر شود، سبب ممنونیت وی شود، و امثال این‌ها.

(۲) زن اگر از مال شوهرش صدقه می‌دهد، به اذن و اجازه صریح و یا ضمنی شوهر باشد، و اگر بدون اجازه‌اش صدقه می‌دهد، چیزی را صدقه ندهد که معمولاً صدقه داده نمی‌شود، مثل: و سیله از وسایل خانه مانند: تبر، دیگ آشپز خانه، لباس‌های شوهر، کتاب‌های شوهر و امثال این‌ها، و یا از اشیاء معمولی بیشتر از حد آن باشد.

(۳) هرکس که در صدقه دادن سهم می‌گیرد، برایش ثواب است، و شرط نیست که باید این سهم گیری در صدقه دادن از مال خودش باشد، و با قیاس به صدقه دادن، سهم گیری در هر کار خیر دیگری نیز ثواب داشته و خداوند برای هر کس به اساس نیتش و به اندازه سهم گیری‌اش در آن کار خیر ثواب می‌دهد، بدون آنکه از ثواب دیگران کم شود.

۷۲۱- از حکیم بن حزام رضی الله عنه^(۱) روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«دست بالا از دست پائین بهتر است، و آنچه را که می دهی [اول به کسی بده که نفقه اش بر تو واجب است، و بهترین صدقه آن است که از روی بی نیازی باشی، و کسی که طلب عفت نماید] یعنی: از سؤال کردن خود داری نماید، خداوند اسباب عفتش را فراهم می سازد [یعنی: او را از مردم بی نیاز می سازد]، و کسی که [از گرفتن صدقه] استغنا و اظهار بی نیازی نماید، خداوند او را بی نیاز می سازد»^(۲).

۱- وی حکیم بن حزام بن خویلد قریشی اسدی است، برادر زاده خدیجه ام المؤمنین رضی الله عنها است، در داخل خانه کعبه متولد شده است، بسیار کریم و سخاوتمند بود، چون به حج رفت با خود صد شتر برد، و در راه خدا قربانی کرد، و چون در عرفات وقوف نمود با خود صد برده برده بود، که در گردن هریک طوق نقره بود، و بر روی طوق نوشته شده بود، (از طرف حکیم بن حزام خاص برای خدا آزاد است)، و در روز عید هزار گوسفند (هدی) کرد، یکصد و بیست سال عمر کرد، که حدود شصت سال آن در جاهلیت و شصت سال آن در اسلام گذشت، و بالاخره د سال پنجاه هجری در مدینه منوره وفات یافت، اسدالغابه. (۴۰/۲-۴۲)

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از دست بالا دستی است که صدقه می دهد، و مراد از دست پایین دست سائل است که صدقه را می گیرد، زیرا صدقه دادن سبب کسب ثواب از نزد خدا، و سبب عزت است، و صدقه گرفتن سبب بی چارگی و ذلت است.

(۲) در روایت نسائی در توضیح کسانی که نفقه آن ها بر شخص لازم است آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مادر، پدر، خواهر، برادر، و بعد از آن پایین تر و پایین تر، و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی گفت: یا رسول الله یک دینار دارم، فرمودند: برای خود صدقه بده، گفت: یک دینار دیگر هم دارم، فرمودند: به زنت صدقه بده، گفت: یک دینار دیگر هم دارم، فرمودند: به فرزندت صدقه بده، گفت: یک دینار دیگر هم دارم، فرمودند: به خدمت صدقه بده، گفت: یک دینار دیگر هم دارم، فرمودند: خودت بهتر می دانی.

(۳) در نفقه دادن حق زن (همسر) از دیگران مقدم است، و بعد از آن حق والدین است، و اگر کسی بود که تنها قدرت به نفقه دادن برای یکی از والدین را داشت، حق مادر مقدم است، و بعد از آن حق پدر، و بعد از آن حق دیگران است.

(۴) و معنی این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: «بهترین صدقه آن است که از روی بی نیازی باشد» این است که خودت و اهل و عیالت به آن احتیاجی نداشته باشید، نه آنکه همسر و اولادت گرسنه باشند، و تو برای دیگران صدقه بدهی، ولی اهل و عیال شخص با وجود فقر و بی چارگی اجازه بدهند، صدقه دادن روا است، و این بالاترین مرتبه ایثار است.

۷۲۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ، وَذَكَرَ الصَّدَقَةَ، وَالتَّعَقُّفَ، وَالْمَسْأَلَةَ: الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى، فَالْيَدُ الْعُلْيَا هِيَ الْمُنْفِقَةُ، وَالسُّفْلَى هِيَ السَّائِلَةُ [رواه البخاری: ۱۴۲۹].

۷۲۲- از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که بالای منبر بودند، و راجع به صدقه و خود داری کردن از گرفتن صدقه، و سؤال نمودن مردم، سخن می زدند، فرمودند:

«دست بالا از دست زیرین بهتر است، دست بالا: دستی است که نفقه می کند، و دست زیرین: دستی است که از مردم سؤال می کند»^(۱).

۱۳- باب: التَّحْرِيزُ عَلَى الصَّدَقَةِ وَ الشَّفَاعَةِ فِيهَا

باب [۱۳]: تشویق کردن در دادن صدقه و شفاعت کردن در آن

۷۲۳- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا جَاءَهُ السَّائِلُ أَوْ طَلِبَتْ إِلَيْهِ حَاجَةٌ قَالَ: اشْفَعُوا تُؤْجَرُوا، وَيَقْضِي اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا شَاءَ [رواه البخاری: ۱۴۳۲].

۷۲۳- از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: وقتی که سائلی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می آمد، یا از ایشان مطالبه حاجتی می شد، می فرمودند:

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در حدیث طبرانی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دست خدا بر بالای دست صدقه دهنده است، و دست صدقه دهنده بر بالای دست صدقه گیرنده است. و دست صدقه گیرنده دست زیرین است».

(۲) بعضی از صالحین وقتی که چیزی صدقه می دادند، صدقه را در دست خود گذاشته و از فقیر می خواستند که از روی دست شان بردارد، زیرا در آیه کریمه آمده است که صدقه را خداوند می گیرد، و از ادب نیست که دست صدقه دهنده بالا باشد، خداوند متعال می فرماید: ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ﴾ یعنی: (مگر ندانستند که خداوند توبه بندگان خود را می پذیرد، و صدقات را می گیرد)، ولی چون مراد از آنچه که در احادیث نبوی شریف آمده است، دست آدم ها است، لذا به این تاویلات حاجتی نیست.

«شفاعت کنید [که برای فقیر چیزی داده شود، از این شفاعت] برای شما ثواب داده می‌شود، و خداوند بر زبان پیامبر خود، آنچه را که بخواهد، جاری می‌سازد»^(۱).

۷۲۴- عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: قَالَ لِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تُؤْكِلِي فَيُؤْكِلِيكَ، وَفِي رَوَايَةٍ: «لَا تُحْصِي فَيُحْصِيكَ اللَّهُ عَلَيْكَ» [رواه البخاری: ۱۴۳۳].

۷۲۴- از اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایم گفت که:

«سربند را محکم مکن، زیرا که خداوند بر تو محکم خواهد گرفت».
و در روایت دیگری [آمده است که فرمودند]: «شماره و حساب مکن، ورنه خداوند بر تو حساب خواهد کرد [یعنی: برکت آن را از بین خواهد برد]».

۱۴- باب: الصَّدَقَةُ فِيمَا اسْتَطَاعَ

باب [۱۴]: صدقه دادن به اندازه که قدرت دارد

۷۲۵- وَفِي رَوَايَةٍ: لَا تُؤْكِلِي فَيُؤْكِلِيكَ اللَّهُ عَلَيْكَ، ارْضَخِي مَا اسْتَطَعْتَ [رواه الحارثی: ۱۴۳۴].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن جهت این سخن را گفتند که بعضی از صحابه با وجود فقر شدید از اینکه خودشان نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفته و از ایشان چیزی بخواهند، حیا می‌کردند، و نبی کریم صلی الله علیه و آله این موقف را درک کرده، و آن سخن را فرمودند، بنابراین اگر کسی جهت اینکه برای فقیر چیزی داده شود، نزد شخص ثروتمندی رفته و برای فقیر شفاعت می‌کند، نه تنها آنکه در این کار عیبی نیست، بلکه برای شفاعت کننده ثواب هم دارد.

(۲) در صورتی که نبی کریم صلی الله علیه و آله با وجود کرم و سخاوت بی نظیر خود صحابه را امر می‌کردند که نزدشان شفاعت نمایند، این شفاعت کردن در نزد دیگران که سبب تحریک‌شان به صدقه دادن می‌شود، به طریق اولی بهتر و متاكدتر است، زیرا مقصود آن است که صاحب مال به ثواب اخروی نائل آید، و برای شخص در رفع حاجتش کمک شود، و این شفاعت است که این هردو امر را به صورت بهتری متحقق می‌سازد.

۷۲۵- و در روایتی [فرمودند]: «[مال را خیلی] حفاظت و نگهداری مکن، زیرا خداوند [مال را] از تو نگه می‌دارد، و اندک چیزی که می‌توانی خیرات بده»^(۱).

۱۵- باب: مَنْ تَصَدَّقَ فِي الشَّرِّ ثُمَّ أَسْلَمَ

باب [۱۵]: کسی که در حال مشرک بودن صدقه می‌دهد و بعد از آن مسلمان می‌شود

۷۲۶- عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ أَشْيَاءَ كُنْتُ أَتَحَنَّنُ بِهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ مِنْ صَدَقَةٍ أَوْ عَتَاقَةٍ، وَصَلَةٍ رَحِمٍ، فَهَلْ فِيهَا مِنْ أَجْرٍ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أُسْلِمْتَ عَلَى مَا سَلَفَ مِنْ خَيْرٍ» [رواه البخاری: ۱۴۳۶].

۷۲۶- از حکیم بی خزام رضی الله عنه روایت است که گفت: گفتم یا رسول الله! آیا از کارهای [نیکی] که در جاهلیت از قبیل: صدقه دادن، آزاد ساختن غلامان، و صلۀ رح انجام می‌دادم برایم ثوابی خواهد بود؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «با کارهای نیک گذشته‌ات مسلمان شدی»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث و حدیث قبلی آنکه:

(۱) خلاصۀ آنچه که در این دو حدیث به روایت اسماء رضی الله عنها از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده است این است که اگر کسی از ترس آنکه خیرات دادن و به طریق اولی زکات دادن، سبب کم شدن مالش می‌گردد، و به این سبب از خیرات دادن و زکات دادن خود داری می‌کند، باید بداند، که به طریق دیگری به نقصان مال مواجه گردیده، و خداوند متعال برکت مالش را از بین می‌برد.

(۲) کسی که مالی دارد، اگر در آن زکاتی واجب شده است، زکات مال خود را به طور کامل اداء نماید، و علاوه بر آن تا جایی که برایش ممکن است از فقراء و مساکین و در ماندگان دست‌گیری نماید، صلۀ رحم را بجا بیاورد، و در کارهای خیر همکاری داشته باشد.

(۳) در هر باری که از پولش چیزی صدقه می‌دهد، و یا برای خود و اهل فامیل خود مصرف می‌کند، نباید آن‌ها را حساب کند، زیرا این کار سبب خود داری‌اش از مصرف کردن مال در راه خیر از یک طرف، و سبب پریشان‌خاطری برایش از طرف دیگر می‌شود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) طوری که در سوانح حکیم بن حزام رضی الله عنه ذکر نمودیم، وی شخص کریم و سخاوتمندی بود، چنانچه در حج خود صد شتر، و هزار گوسفند قربانی کرد، و صد برده را آزاد ساخت، و هم چنین در وقت جاهلیت و شرک خود نیز کارهای خوبی از صدقه دادن، و دست‌گیری از

۱۶- باب: أَجْرُ الْخَادِمِ إِذَا تَصَدَّقَ بِأَمْرِ صَاحِبِهِ غَيْرِ مُفْسِدٍ

باب [۱۶]: خادمی که به اجازه بادارش صدقه بدهد و خیانت نکند

۷۲۷- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: الْحَاظِرُ الْمُسْلِمُ الْأَمِينُ، الَّذِي يُنْفِذُ وَرَبَّمَا قَالَ: يُعْطِي مَا أُمِرَ بِهِ كَامِلًا مُوَفَّرًا طَيِّبًا بِهِ نَفْسُهُ، فَيَدْفَعُهُ إِلَى الَّذِي أُمِرَ لَهُ بِهِ أَحَدُ الْمُتَصَدِّقِينَ [رواه البخاری: ۱۴۳۸].

۷۲۷- از ابو موسی رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«نگهبان مسلمان و امینی که اوامر بادارش را کاملاً نافذ می‌سازد، و یا گفتند: به آنچه که امر شده است انجام می‌دهد و از روی خوشی آنچه را که بادارش داده است، به همان شخص معین می‌رساند، او هم [در ثواب] مانند کسی است که صدقه داده است»^(۱).

بی‌چارگان زیاد انجام داد، از این جهت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید که: از آن کارهای نیکی که در جاهلیت انجام داده است، نیز برایش ثوابی خواهد بود یا نه؟ و چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش جواب مثبت دادند، از این جهت آسوده خاطر گردید.

(۲) اگر کافر در حال کفر خود عمل نیکی را انجام می‌دهد، و در حال کفر می‌میرد، از آن عمل نیک در آخرت برایش مزدی نیست.

(۳) اگر کافر در حال کفر خود عمل نیکی را انجام می‌دهد، و مسلمان می‌شود، از آن عمل نیکش در آخرت برایش ثواب داده می‌شود.

(۴) اگر کافر در حال کفر خود عمل بدی را از امور متعلق به حقوق الله انجام می‌دهد، و مسلمان می‌شود، آن عمل بدش عفو است، و مورد عقوبت قرار نمی‌گیرد.

(۵) اگر کافر در حال کفر خود بر حقوق الناس چه بر حقوق مسلمان و چه بر حقوق کافری که دارای عصمت جان و مال است تجاوز می‌کند و بعد از آن مسلمان می‌شود، ضامن آن تجاوز خود می‌باشد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در رسیدن ثواب برای نگهبان و خدمتگاری که صدقه را برای فقیر می‌رساند، در این حدیث نبوی چهار چیز شرط شده است:

أ) آنکه مسلمان باشد، و اگر کافر بود، برایش ثوابی نیست، زیرا ثواب از طرف خدا است، و کسی که در کار خود نیت رضای خدا، و کسب ثواب از خدا را نداشته باشد، برایش ثوابی نیست.

۱۷- باب: قولِ الله تعالى ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى﴾ اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقَ مَالٍ خَلْفًا

باب [۱۷]: این گفته خداوند متعال که: ﴿کسی که صدقه داده است...﴾

۷۲۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ، إِلَّا مَلَكَانِ يُنْزِلَانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا، وَيَقُولُ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُسْكًا تَلَفًا [رواه البخاری: ۱۴۴۲].

۷۲۸- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«هیچ روزی نیست که بر بالای بندگان صبح شود، مگر آنکه دو ملک نازل می‌شوند، یکی آن‌ها می‌گوید: خدایا برای آن کسی که مالش را نفقه کرده است، عوض بده، و دیگری می‌گوید: خدایا! آن کسی که از دادن نفقه بخالت نموده است، مالش را [و یا عمر و یا اعمال نیکش را] تلف کن»^(۱).

ب) اینکه امین باشد: زیرا خیانت گناه است، و گناه سبب عقوبت می‌شود، نه سبب بدست آوردن ثواب.

ج) در آنچه که بدادن آن امر شده اسد، حیف و میلی نکند، زیرا حیف و میل کردن در مال بادار نوعی خیانت است، و طوری که گفتیم برای خائن گناه است، نه ثواب

د) اینکه بدادن این مال برای فقیر راضی و خوش حال باشد، نه آزرده و غمگین، زیرا آزرده بودنش نشانه بخل است، و بخیل مستحق عذاب است، نه ثواب، و بدترین انواع بخل آن است که مال دیگران را نیز برای کسی روادار نباشد.

۲) و چون خداوند برای مصدق تا هفتصد چند ثواب می‌دهد، از لطف و رحمت خداوند بعید نیست که برای کسی که صدقه را برای فقیر می‌رساند در صورتی که شروط چهار گانه فوق در وی متوفر باشد نیز تا هفتصد چند ثواب بدهد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در مسند احمد بن حنبل تفصیل این حدیث چنین است که: «در هر روزی که آفتاب طلوع می‌کند، دو ملک در گوشه آن ایستاده‌اند و به آواز بلندی که همگان جز انس و جن صدای آن‌ها را می‌شنوند می‌گویند: ای مردم! به خدا رجوع کنید، مال کمی که کفایت کند، بهتر از مال بسیاری است که شما را به خود مشغول سازد، و وقتی که آفتاب غروب می‌کند، دو ملک در دو گوشه آن ایستاده‌اند و به آواز بلندی که همگان جز انس و جن صدای آن‌ها را می‌شنوند می‌گویند: خدایا! برای آنکسی که نفقه کرده است، عوض بده، و دیگری می‌گوید: خدایا! آنکسی که از دادن نفقه بخالت نموده است، مالش را تلف کن»، و باید گفت که مراد از این نفقه، نفقه واجب و نفقه نفلی است.

۱۸ - باب: مَثَلِ الْبَخِيلِ وَالْمُتَصَدِّقِ

باب [۱۸]: صفت شخص بخیل و شخص صدقه دهنده

۷۲۹- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْبَخِيلَ وَالْمُنْفِقَ كَمَثَلِ رَجُلَيْنِ عَلَيْهِمَا جُبَّتَانِ مِنْ حَدِيدٍ مِنْ تُدِيهِمَا إِلَى تَرَاقِيهِمَا، فَأَمَّا الْمُنْفِقُ فَلَا يُنْفِقُ إِلَّا سَبْعَتِ أَوْ وَفَرَّتْ عَلَى جِلْدِهِ، حَتَّى تُخْفِيَ بَنَانَهُ وَتَعْفُو أَثَرَهُ، وَأَمَّا الْبَخِيلُ فَلَا يُرِيدُ أَنْ يُنْفِقَ شَيْئًا إِلَّا لِرِقْتِ كُلِّ حَلَقَةٍ مَكَانَهَا، فَهُوَ يُوسِعُهَا وَلَا تَتَّسِعُ [رواه البخاری: ۱۴۴۳].

۷۲۹- و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیده است که فرمودند: «صفت شخص بخیل و صفت شخص صدقه دهنده، مانند دو نفری است که لباس آهنینی را از سینه تا گلوئی خود پوشیده باشند».

«شخص نفقه کننده در هر نفقه که می دهد، آن جامه آهنین گشوده شده و فراخ می گردد، تا آن جا که انگشتان [پایش] را می پوشاند، و اثر قدم های او را محو می سازد. «ولی شخص بخیل چون نمی خواهد که چیزی نفقه کند، لذا هر حلقه از آن لباس آهنین در جایش محکم می شود، و او می خواهد که آن جامه را فراخ گرداند، ولی فراخ نمی شود»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) رسول اکرم صلی الله علیه و سلم شخص صدقه دهنده و شخص بخیلی را که صدقه نمی دهد، به دو شخصی که می خواهند زره آهنینی را غرض محافظت خود از دشمن بپوشند، تشبیه کرده اند، آنکه صدقه می دهد، مانند کسی است که زره را می پوشد، و این زره از گردن به سینه و از سینه به دیگر جاهای بدن می رسد تا جایی که انگشتان دستش را نیز می پوشاند، و به اندازه دراز می شود که پاهایش را نیز می پوشاند و به زمین می رسد، تا جایی که آثار قدم هایش را که بر روی زمین می باشد نیز محو می سازد، ولی شخص بخیل به مانند کسی است که زره تنگی را می پوشد، و این زره به مجردی که از گردن به سینه رسید، از تنگی که دارد، در همان جا می ماند و پایان تر نمی رود، و حلقه های آن زره یکی روی دیگر فشرده می شود، و این شخص می کوشد، که آن زره را فراخ سازد، ولی فراخ ساخته نمی تواند.

(۲) و در نتیجه: کسی که مالش را در راه خدا نفقه می کند، چه نفقه واجب باشد مانند زکات، و چه نفلی باشد مانند خیرات این نفقه اش سبب می شود تا خداوند آثار گناهان او را محو سازد، و کسی که نفقه نمی دهد، روز بروز قلبش و خاطرش تنگ و تنگ تر می گردد، تا جایی که اگر بخواهد اقدام به نفقه دادن نماید، به این کار موفق نمی گردد، نعوذ بالله من ذلک.

۱۹- باب: عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ صَدَقَةٌ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَلْيَعْمَلْ بِالْمَعْرُوفِ

باب [۱۹]: بر هر مسلمان صدقه دادن لازم است، و کسی که ندارد کار نیکی انجام دهد

۷۳۰- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ صَدَقَةٌ»، فَقَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ: «يَعْمَلُ بِيَدِهِ، فَيَنْفَعُ نَفْسَهُ وَيَتَصَدَّقُ» قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ: «يُعِينُ ذَا الْحَاجَةِ الْمَلْهُوفَ» قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ: «فَلْيَعْمَلْ بِالْمَعْرُوفِ، وَلْيُمْسِكْ عَنِ الشَّرِّ، فَإِنَّهَا لَهُ صَدَقَةٌ» [رواه البخاری: ۱۴۴۵].

۷۳۰- از ابو موسی رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«بر هر مسلمانی صدقه دادن لازم است».

گفتند: یا رسول الله! کسی که چیزی ندارد [چه کند]؟

فرمودند: «بدست خود کار کند، و برای خود منفعت برساند و صدقه بدهد».

گفتند: اگر نتوانست؟

فرمودند: «به ستم دیده حاجت مند کمک نماید».

گفتند: اگر نتوانست؟

فرمودند: «کار نیک را [که می تواند] انجام بدهد، و از کار بد خود داری نماید، و

همین چیز برایش صدقه محسوب می شود»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

هر مسلمان باید به اندازه توان خود به فقراء و حاجت مندان کمک کند، و اگر چنین قدرتی ندارد، کارهای نیک دیگری از قبیل نصیحت، آشتی دادن دو نفر مسلمان، غم شریکی با دیگران و امثال اینها را انجام دهد، و اگر چنین نمی کند، و یا قدرت آن را ندارد، حد اقل از زیان رساندن به دیگران با زبان و دست خود، خود داری نماید، زیرا هر انسانی اگر به کردن کاری قدرت نداشته باشد، به نکردن کاری به طور حتم، قدرت دارد.

۲۰- باب: قَدْ رُكِّمَ مِنَ الزَّكَاةِ وَالصَّدَقَةِ

باب [۲۰]: تا چه اندازه باید انسان زکات و خیرات بدهد

۷۳۱- عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: بُعِثَ إِلَى نُسَيْبَةَ الْأَنْصَارِيَّةِ بِشَاةٍ، فَأَرْسَلَتْ إِلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا مِنْهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عِنْدَكُمْ شَيْءٌ؟» فَقُلْتُ: لَا، إِلَّا مَا أَرْسَلْتُ بِهِ نُسَيْبَةُ مِنْ تِلْكَ الشَّاةِ، فَقَالَ: «هَاتِي، فَقَدْ بَلَغَتْ مُحَلَّهَا» [رواه البخاری: ۱۴۴۶].

۷۳۱- از ام عطیه رضی الله عنها روایت است که گفت: کسی برای (نسیبه) که زنی از انصار بود، گوسفندی فرستاد^(۱)، (نسیبه) چیزی از آن گوسفند را برای عائشه رضی الله عنها فرستاد. [عائشه رضی الله عنها می گوید]:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: در نزد شما چیزی هست؟
گفتم: نه، مگر همان چیزی را که (نسیبه) از آن گوسفند فرستاده است.
فرمودند: «بده! که در وقت مناسبی رسیده است»^(۲).

۱- این گوسفند از مال صدقه بود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را برای (نسیبه) فرستاده بودند، و نسیبه خود ام عطیه روای حدیث است.
۲- از احکام و مسئل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این گوسفند از مال صدقه بود، و صدقه برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان حرام است، و اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خوردن از آن گوسفند را برای خود و اهل بیت خود اجازه دادند، سببش این بود که آن گوسفند به (نسیبه) تعلق گرفته بود، و چیزی را که (نسیبه) برای ایشان فرستاده بود، از صدقه بودن خارج گردیده و (هدیه) و بخشش شمرده می شد.

(۲) برای شخص غنی روا نیست که از مال زکات استفاده نماید، ولی اگر شخص فقیری زکات را می گیرد، و آن شخص فقیر زکات را برای شخص غنی بخشش می دهد، اگر این کار روی حيله در اسقاط زکات و امثال آن نباشد، استفاده کردن غنی از آن مال زکات جواز دارد.

۲۱- باب: العَرَضُ فِي الزَّكَاةِ

باب [۲۱]: دادن (عرض) در زکات

۷۳۲- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصَّدِيقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَتَبَ لَهُ الْتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتُ مَخَاضٍ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ، وَعِنْدَهُ بِنْتُ لَبُونٍ فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ وَيُعْطِيهِ الْمَصَدَّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ بِنْتُ مَخَاضٍ عَلَى وَجْهِهَا، وَعِنْدَهُ ابْنُ لَبُونٍ فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْهُ وَلَيْسَ مَعَهُ شَيْءٌ» [رواه البخاری: ۱۴۴۸].

۷۳۲- از انس رضی الله عنه روایت است که: ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمان زکاتی را که از طرف خدا و رسولش بود برایش نوشت، [و در آن فرمان چنین آمده بود]:
«و کسی که [از زکات شترانش] بر وی (بنت مخاض) فرض گردد، و در نزدش موجود نباشد، و (بنت لبونی) داشته باشد، از وی قبول می‌شود، و صدقه گیرنده باید برایش بیست درهم یا دو گوسفند پس بدهد.
و اگر در نزدش (بنت مخاضی) به همان وجهی که واجب شده است نبود، و (ابن لبونی) داشت، از وی پذیرفته می‌شود و به همراهش چیزی دیگری نیست»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بنت مخاض: بچه شتری است که ماده باشد، و یک سال را کامل کرده و به سال دوم داخل شده باشد، و بنت لبون: بچه شتری است که ماده باشد، و دو سال را کامل کرده و به سال سوم داخل شده باشد، و ابن لبون بچه شتری است که نر باشد، و دو سال را کامل کرده و به سال سوم داخل شده باشد.

(۲) احناف با استنباط از این حدیث می‌گویند: دادن قیمت در زکات جواز دارد، یعنی اگر بر کسی گوسفندی لازم می‌شود، روا است که گوسفند را برای خود نگه دارد و قیمت آن را برای فقراء بدهد، چنانچه دادن قیمت را در کفاره صدقه فطر، عشر، خراج، و نذر نیز جائز دانسته‌اند، و لی در نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما الله دادن قیمت در زکات و غیر زکات جواز ندارد، و باید همان چیزی که واجب شده است، عین همان چیز را برای فقراء و دیگر مستحقین آن بدهد.

ولی از نگاه تطبیق امروزی، مذهب احناف بیشتر قابل تطبیق به نظر می‌رسد، مثلاً: مسلمانانی که امروز در جهان غرب زندگی می‌کنند، در تطبیق مذاهب دیگر در بعضی حالات به مشکلات مواجه می‌شوند، مثلاً: اگر می‌خواهند صدقه فطر خود را بدهند، بدست آوردن خرما در هر جا کار آسانی نیست، و اگر پیدا می‌شود، قیمتش بسیار گزاف است، و اگر در صدقه فطر خود گندم و یا جو

۲۲- باب: لَا يُجْمَعُ بَيْنَ مُتَفَرِّقٍ وَلَا يُفَرَّقُ بَيْنَ مُجْتَمِعٍ

باب [۲۲]: متفرق نباید جمع گردد، و آنچه که جمع است، نباید متفرق گردد

۷۳۳- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَتَبَ لَهُ الْتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يُجْمَعُ بَيْنَ مُتَفَرِّقٍ، وَلَا يُفَرَّقُ بَيْنَ مُجْتَمِعٍ حَشِيَّةَ الصَّدَقَةِ» [رواه البخاری: ۱۴۵۰].

۷۳۳- و از انس رضی الله عنه روایت است که ابوبکر رضی الله عنه برایش آنچه را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرض گردانیده بودند، نوشته بود، [و از آن جمله]: «اموال متفرق نباید با هم جمع گردد، و آنچه که جمع است از ترس وجوب زکات نباید متفرق گردد»^(۱).

می‌دهند، شخص فقیر در آن دیار از آن استفاده کرده نمی‌تواند، زیرا نه خودش گندم و یا جو را به همان شکل آن خورده می‌تواند، و نه هم کسی حاضر می‌شود که این چیزها را از وی بخرد، پس راه بهتر همان است، که قیمت آن برای فقیر داده شود، تا نه صدقه دهنده در بدست آوردن آن به مشکلات مواجه شود، و نه هم فقیر در استفاده کردن از آن، والله تعالی اعلم.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) صورت جمع متفرق آن است که مثلاً: اگر سه نفر باشند و هر کدام از آن‌ها (چهل) گوسفند داشته باشند، بر هر کدام آن‌ها یک گوسفند لازم می‌شود، که مجموع سه گوسفند می‌شود، ولی وقتی که مامورین زکات می‌آیند، آن سه نفر گوسفندان خود را یکجا می‌کنند، تا بر همه آن‌ها تنها یک گوسفند، لازم شود، زیرا در زکات گوسفند، از چهل گوسفند تا به یکصد و بیست گوسفند، تنها یک گوسفند لازم می‌شود، و چون به یکصد و بیست رسید، در این حالت دو گوسفند لازم می‌شود.

و صورت متفرق ساختن جمع آن است که مثلاً: دو شریک‌اند که هر کدام یکصد و یک گوسفند دارند، و مجموع گوسفندان هر دو نفر دو صد و دو گوسفند می‌شود، و در این صورت بر آن‌ها (سه) گوسفند زکات لازم می‌شود، ولی هنگام آمدن مامورین زکا، گوسفندان خود را از یکدیگر جدا می‌کنند، تا بر هر کدام تنها یک گوسفند لازم شود، زیرا در زکات گوسفند، از چهل گوسفند تا یکصد و بیست گوسفند، فقط یک گوسفند لازم می‌شود، چون به یکصد و بیست و یک گوسفند رسید، تا دو صد گوسفند، دو گوسفند لازم می‌شود، و چون به دو صد و یک گوسفند رسید، سه گوسفند لازم می‌شود، و تفصیل بیتشتر إن شاء الله در احادیث آتی خواهد آمد.

(۲) به کار بردن حیله در سقوط واجبات، و در ارتکاب محرمات جواز ندارد، ولی اگر حیله برای خلاص شدن از مشکل، و بدون از تعدی بر حقوق الله و حقوق الناس باشد، جواز دارد، چنانچه

۲۳- باب: مَا كَانَ مِنْ خَلِيطَيْنِ فَإِنَّهُمَا يَتَرَا جَعَانِ بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَّةِ

باب [۲۳]: دو نفری که شریک اند [زکات را] بین خود متساویانه تقسیم نمایند

۷۳۴- وَفِي رَوَايَةٍ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، كَتَبَ لَهُ الْتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَمَا كَانَ مِنْ خَلِيطَيْنِ، فَإِنَّهُمَا يَتَرَا جَعَانِ بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَّةِ» [رواه البخاری: ۱۴۵۱].

۷۲۴- و در روایت دیگری از انس رضی الله عنه روایت است که ابوبکر رضی الله عنه آنچه را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [در مورد زکات] فرض گردانیده بودند، برایش نوشت: [و از آن جمله اینکه]: «و آنچه که از اموال زکات دو نفر با هم شریکی است، باید [زکاتی را که بر آنها واجب می شود] بین خود به طور متساویانه تقسیم نمایند»^(۱).

وقتی که ایوب رضی الله عنه سوگند یاد کرد که زنش را صد شلاق بزند، خداوند برایش امر کرد، تا شاخه را که صد چوبک دارد، بدست گرفته و زن خود را یکبار با آن شاخه بزند، تا از یک طرف از سوگندش خلاص شده باشد، و از طرف دیگر سبب ضرر رساندن به همسرش که جرمی مرتکب نشده بود، نشود.

ولی اگر حيله جهت اسقاط حق چه حق خدا باشد و چه حق بنده بوده باشد، بکار بردن حيله جواز ندارد، شخصی برای قصه کرد که در سقوط زکات حيله بکار می بردم، یعنی: مقداری پارچه می خریدم، و برای فقیری که پنج متر پارچه می دادم می گفتم این را در مقابل ده هزار افغانی قبول داری، وی روی مجبورت می گفت: بلی، زیرا می دانست که اگر نه بگوید، آن پارچه را برایش نمی دهم، و پارچه را که برایش می دادم پنجاه افغانی بیشتر قیمت نداشت، روزی همین گونه برای فقیری گفتم که این پارچه را در مقابل پنجاه هزار افغانی قبول داری؟ گفت: بلی من قبول دارم، ولی برایم بگو که آیا خدا هم قبول دارد؟ از این سخن سخت شرمنده شدم و با خود عهد بستم که دیگر در زکات دادنم حيله بکار نبرم.

۳) اسلام مصالح عمومی را بر مصالح فردی ترجیح می دهد، زیرا در دو صورت فوق که جمع بین متفرق، و متفرق ساختن جمع باشد، گرچه مصلحت فرد متحقق می گردد، ولی چون اموال زکات در مصالح عمومی به مصرف می رسد، لذا با در نظر داشت مصلحت عمومی، از مصلحت فردی صرف نظر شده است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

مثلاً: اگر یک نفر (سی) گوسفند، و نفر دیگر (ده) گوسفند داشته باشد، واضح است که بر هیچ یک از آنها به طور فردی زکات لازم نمی شود، ولی اگر گوسفندهای آنها با هم یکجا باشد، وقتی که مامور زکات می آید، چون مجموعاً (چهل) گوسفند شده است، از آنها یک گوسفند زکات می گیرد،

۲۴- باب: زکاة الإبل

باب [۲۴]: زکات شتر

۷۳۵- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ أَعْرَابِيًّا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْهَجْرَةِ، فَقَالَ: «وَيْحَكَ، إِنَّ شَأْنَهَا شَدِيدٌ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ تُؤَدِّي صَدَقَتَهَا؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاعْمَلْ مِنْ وَرَاءِ الْبَحَارِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتْرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا» [رواه البخاری: ۱۴۴۵].

۷۳۵- از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که شخص بادیه نشینی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد حکم هجرت پرسید.

فرمودند: «وای بر تو! کار هجرت مشکل است، و آیا شتری را که زکات آن را بدهی در اختیار داری؟» گفت: بلی!

فرمودند: «برو و در آن طرف دریاها عملی را انجام بده، خداوند از علمت چیزی را ضایع نمی سازد»^(۱).

۲۵- باب: مَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ بِنْتٍ مُحَاضٍ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ

باب [۲۵]: کسی که بر وی (بنت مخاضی) فرض گردد و در نزدش نباشد

۷۳۶- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَتَبَ لَهُ فَرِيضَةَ الصَّدَقَةِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ مِنَ الْإِبِلِ صَدَقَةُ الْجَذَعَةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ جَذَعَةٌ، وَعِنْدَهُ حِقَّةٌ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْحِقَّةُ، وَيَجْعَلُ مَعَهَا شَاتَيْنِ إِنْ اسْتَيْسَرَ لَهُ، أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، وَمَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ الْحِقَّةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ الْحِقَّةُ،

اگر قیمت این گوسفند مثلاً چهار صد درهم باشد، بر آنکه (ده) گوسفند داشته است، (صد) درهم و بر آنکه (سی) گوسفند داشته است، (سه صد) درهم لازم می گردد.

۱- یعنی: در صورتی که زکات مال خود را اداء کرده باشی، مهم نیست که در کجا سکونت می نمائی، زیرا خداوند از آنچه که انجام می دهی مطلع است ولو آنکه خانه ات در ماوراء بحار باشد، و هجرت کرده باشی و یا هجرت نکرده باشی.

وَعِنْدَهُ الْجَذْعَةُ فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْجَذْعَةُ، وَيُعْطِيهِ الْمَصَدَّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ سَاتَيْنِ، وَمَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ الْحَقَّةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ إِلَّا بَنْتُ لَبُونٍ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ بَنْتُ لَبُونٍ وَيُعْطِي سَاتَيْنِ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بَنْتُ لَبُونٍ وَعِنْدَهُ حَقَّةٌ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْحَقَّةُ وَيُعْطِيهِ الْمَصَدَّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ سَاتَيْنِ، وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بَنْتُ لَبُونٍ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ، وَعِنْدَهُ بَنْتُ مَخَاضٍ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ بَنْتُ مَخَاضٍ وَيُعْطِي مَعَهَا عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ سَاتَيْنِ» [رواه البخاری: ۱۴۵۳].

۷۳۶- از انس رضی الله عنه روایت است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرائض زکاتی را که خداوند بر پیامبرش فرض گردانیده بود، برایش نوشت:

«کسی که از شترانش بروی (جذعه) فرض گریده است، و (جذعه) در نزدش نباشد، و در نزدش (حقه) باشد، (حقه) از وی قبول می‌گردد، و باید دو گوسفند را اگر برایش میسر باشد، نیز ضمیمه سازد، و یا باید بیست درهم بدهد»
«و کسی که بر وی (حقه) لازم گردیده است، (جذعه) در نزدش باشد، (جذعه) از وی قبول می‌گردد، و مامور اموال زکات، باید برایش بیست درهم یا دو گوسفند پس بدهد.

و کسی که بروی (حقه) فرض گریده، و در نزدش جز (بنت لبون) [چیز دیگری] نیست، (بنت لبون) از وی قبول می‌گردد، و باید دو گوسفند یا بیست درهم را اضافه نماید.

و کسی که بر وی (بنت لبونی) فرض گردیده و در نزدش (حقه) باشد، (حقه) از وی قبول می‌گردد، و مامور زکات، باید برایش بیست درهم، یا دو گوسفند پس بدهد.
و کسی که بروی (بنت لبونی) در نزدش نیست، و در نزدش (بنت مخاضی) است، (بنت مخاض) از وی پذیرفته می‌شود، و باید بیست درهم و یا دو گوسفند را به آن اضافه نماید»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (جذعه): شتری است که چهار سال را کامل کرده و در سال پنجم داخل شده باشد، و (حقه) شتری است که سه سال را کامل کرده و در سال چهارم داخل شده باشد، و تفسیر (بنت مخاض) قبلاً گذشت.

۲۶- باب: زکاة الغنم

باب [۲۶]: زکات گوسفند

۷۳۷- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، كَتَبَ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ لَمَّا وَجَّهَهُ إِلَى الْبَحْرَيْنِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذِهِ فَرِيضَةُ الصَّدَقَةِ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَالَّتِي أَمَرَ اللَّهُ بِهَا رَسُولُهُ، «فَمَنْ سَأَلَهَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى وَجْهِهَا، فَلْيُعْطِهَا وَمَنْ سُئِلَ فَوْقَهَا فَلَا يُعْطِ فِي أَرْبَعٍ وَعِشْرِينَ مِنَ الْإِبِلِ، فَمَا دُونَهَا مِنَ الْغَنَمِ مِنْ كُلِّ خَمْسٍ شَاةٍ فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْسًا وَعِشْرِينَ إِلَى خَمْسٍ وَثَلَاثِينَ، فَفِيهَا بِنْتُ مُحَاضٍ

۲) اگر شتری را که بر صاحب مال فرض می‌گردد در اختیار داشته باشد، از وی گرفته می‌شود، و اگر در اختیار نداشته باشد، و شتر کلان‌تری را در اختیار داشته باشد، در این صورت امام شافعی رحمته نظر به ظاهر این حدیث می‌گوید:

مامور زکات آن شتر را از وی قبول نموده و دو گوسفند و یا بیست درهم را باید برای صاحب شتر پس بدهد.

ولی امام ابو حنیفه رحمته می‌گوید: مامور زکات باید قیمت شتری را که بر آن شخص فرض گردیده است، از وی بگیرد، و اگر شتر کلان‌تری را می‌گیرد، آن شتر قیمت شود، و فرقی را که بین هر دو شتر وجود دارد، برای صاحب شتر پس بدهد، و اگر شتر خورد تری را می‌گیرد، باز هم باید آن شتر قیمت شود، و فرق بین قیمت دو شتر از صاحب شتر پس گرفته شود، و به هیچ وجه به بیست درهم نباید مقید گردد، زیرا قیمت شتر و فرق بین یک شتر تا شتر دیگر همه وقت و در همه جا یکسان نیست، بلکه از یک زمان تا زمان دیگر و از یک مکان تا مکان دیگر فرق می‌کند.

و البته با در نظر داشت واقعیت، مذهب احناف کاملاً معقول‌تر و راجح‌تر به نظر می‌رسد، زیرا طوری که در این حدیث شریف به طور مکرر آمده است، دو گوسفند معادل بیست درهم سنجیده شده است، یعنی: هر گوسفند معادل (ده) درهم، و این قیمت عادلانه یک گوسفند در زمان نبی کریم صلی الله علیه و آله بود.

ولی اکنون قیمت گوسفند نسبت به آن زمان فرق بسیار فاحشی دارد، و حتی یک گوسفند را به صد درهم هم نمی‌دهند، و در این صورت خواه بیست درهم به عوض دو گوسفند از طرف مامور جمع آوری زکات به بصاحب گوسفند داده شود، و خواه از طرف صاحب گوسفند به مامور جمع آوری زکات، یک قیمت نا عادلانه و غیر معقولی است که سبب ضرر به یکی از دو طرف می‌شود، و این چیزی است که مخالف روح شریعت است، زیرا به استقصاء دیده شده است، که نصوص شریعت در غیر عبادات محضه، معقولیت و مصالح را مراعات نموده است.

أُنْثَى، فَإِذَا بَلَغَتْ سِتًّا وَثَلَاثِينَ إِلَى خَمْسٍ وَأَرْبَعِينَ فَفِيهَا بِنْتُ لُبُونٍ أُنْثَى، فَإِذَا بَلَغَتْ سِتًّا وَأَرْبَعِينَ إِلَى سِتِّينَ فَفِيهَا حَقَّةٌ طُرُوقَةُ الْجَمَلِ، فَإِذَا بَلَغَتْ وَاحِدَةً وَسِتِّينَ إِلَى خَمْسٍ وَسَبْعِينَ، فَفِيهَا جَذَعَةٌ فَإِذَا بَلَغَتْ - يَعْنِي - سِتًّا وَسَبْعِينَ إِلَى تِسْعِينَ، فَفِيهَا بِنْتُ لُبُونٍ فَإِذَا بَلَغَتْ إِحْدَى وَتِسْعِينَ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ، فَفِيهَا حَقَّتَانِ طُرُوقَتَا الْجَمَلِ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ، فَفِي كُلِّ أَرْبَعِينَ بِنْتُ لُبُونٍ وَفِي كُلِّ خَمْسِينَ حَقَّةٌ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ إِلَّا أَرْبَعٌ مِنَ الْإِبِلِ، فَلَيْسَ فِيهَا صَدَقَةٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا، فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْسًا مِنَ الْإِبِلِ، فَفِيهَا شَاءٌ وَفِي صَدَقَةِ الْعَنَمِ: فِي سَائِمَتِهَا إِذَا كَانَتْ أَرْبَعِينَ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ شَاءٌ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ إِلَى مِائَتَيْنِ شَاتَانِ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى مِائَتَيْنِ إِلَى ثَلَاثِ مِائَةٍ، فَفِيهَا ثَلَاثُ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى ثَلَاثِ مِائَةٍ، فَفِي كُلِّ مِائَةٍ شَاءٌ، فَإِذَا كَانَتْ سَائِمَةُ الرَّجُلِ نَاقِصَةً مِنْ أَرْبَعِينَ شَاءً وَاحِدَةً، فَلَيْسَ فِيهَا صَدَقَةٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا وَفِي الرِّقَّةِ رُبْعُ الْعُشْرِ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ إِلَّا تِسْعِينَ وَمِائَةً، فَلَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا [رواه البخاری: ۱۴۵۴].

۷۳۷- و از انس رضی اللہ عنہ روایت است که ابوبکر رضی اللہ عنہ هنگامی که او را به طرف بحرین فرستاد، این دستور را برایش نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

این دستور زکاتی است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم بر مسلمانان فرض گردانیده است، و خداوند متعال رسول خود را به آن امر فرموده است، هر مسلمانی که به مقدار معین آن از وی مطالبه گردد، باید آن را بپردازد، و اگر از وی بیشتر از اندازه معین آن مطالبه می گردد، نباید آن را بپردازد:

«در بیست و چهار شتر و در کمتر از آن از گوسفند، در هر پنج شتری یک گوسفند.

چون به بیست و پنج رسید، تا سی و پنج شتر: یک (بنت مخاض) ماده.

چون به سی و شش رسید، تا چهل و پنج شتر: یک (بنت لبون) ماده.

چون به چهل و شش رسید، تا شصت شتر: یک (حقه) که آماده بار داری است.

چون به شصت و یک رسید، تا هفتاد و پنج شتر: یک (جذعه).

چون به هفتاد و شش رسید، تا نود شتر: یک (بنت لبون).

چون به نود و یک رسید، تا به یک صد و بیست شتر: دو (حقه) که آماده بارداری است.

چون از یک صد و بیست شتر زیادت‌ر شد، در هر چهل شتری یک (بنت لبون)، و در هر پنجاه شتری یک (حقه) لازم می‌گردد.

و اگر کسی بیش از چهار شتر نداشت، در آن زکاتی نیست، مگر آنکه صاحبش به اختیار خود چیزی را صدقه بدهد، و چون به پنج شتر رسید: در آن یک گوسفند لازم می‌شود.

و در زکات گوسفند: در صورتی که در صحرا بچرد، در هر چهل گوسفند تا یک صد و بیست گوسفند: یک گوسفند.

چون از یک صد و بیست گوسفند زیاد شد، تا دو صد گوسفند: دو گوسفند.
چون از دو صد گوسفند زیاد شد، تا سه صد گوسفند: سه گوسفند.
چون از سه صد گوسفند زیاد شد، در هر یکصد گوسفندی، یک گوسفند لازم می‌شود.

اگر تعداد گوسفندانی که در صحرا می‌چرد، از چهل گوسفند حتی یک گوسفند کم باشد، بر صاحب آن‌ها زکاتی نیست، مگر آنکه صاحب آن‌ها به رضایت خودش چیزی صدقه بدهد.

و در نقره: ربع عشر است [یعنی: در هر چهل درهم، یک درهم] و اگر شخصی فقط یک صد و نود [درهم] داشت، در آن زکاتی نیست، مگر آنکه صاحب آن‌ها به اختیار خودش، چیزی صدقه بدهد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

از این حدیث مسائل زیادی استنباط می‌گردد، چنانچه در جوانب زیادی از مسائل آن نظر به این حدیث و احادیث دیگری که در این مورد آمده است اختلافات بین فقهاء رحمه الله وجود دارد، و به بعضی از آن‌ها قرار آتی اشاره می‌شود.

(۱) در زکات پنج شتر تا یکصد و بیست شتر، بین علماء اختلافی نیست، و همان چیزی لازم می‌گردد، که ظاهر این حدیث بر آن دلالت دارد.

(۲) در زیاده بر یکصد و بیست شتر، در نزد امام شافعی رحمته الله در هر چهل شتر، یک (بنت لبون)، و در هر پنجاه شتر، یک (حقه) لازم می‌گردد، و در نزد اما ابو حنیفه رحمته الله و اصحابش بعد از یکصد و بیست شتر، فریضه زکات از سر گرفته می‌شود، یعنی: در یکصد و بیست شتر، دو حقه و یک گوسفند، و در یکصد و سی شتر، دو حقه و دو گوسفند، و در یکصد و سی و پنج شتر، دو حقه و سه گوسفند...

۲۷- باب: لَا يُؤْخَذُ فِي الصَّدَقَةِ إِلَّا السَّلِيم

باب [۲۷]: در زکات جز مال سالم گرفته نمی شود

۷۳۸- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، كَتَبَ لَهُ، الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَلَا يُخْرَجُ فِي الصَّدَقَةِ هَرِمَةٌ وَلَا ذَاتُ عَوَارٍ، وَلَا تَيْسٌ إِلَّا مَا شَاءَ الْمُصَدِّقُ» [رواه البخاری: ۱۴۵۵].

۷۳۸- و از انس رضی الله عنه روایت است که ابوبکر رضی الله عنه دستوری را که خداوند به رسولش امر کرده بود، برایش [یعنی برای انس رضی الله عنه] نوشت: [و در آن آمده بود که: «زکات مال نباید پیر، مریض، و یا آنکه قوچ باشد، مگر آنکه مامور زکات [بنا به مصلحت] آن را قبول نماید»^(۱)].

(۳) امام مالک و امام احمد رحمهما الله می گویند: کسی که پنج شتر دارد، باید فقط و فقط یک گوسفند زکات بدهد، و اگر یک شتر زکات داد، جواز ندارد.

ولی امام شافعی رحمه الله می گوید: یک گوسفند حد اقل آن است، و وقتی که یک گوسفند جواز داشته باشد، یک شتر به طریق اولی جواز دارد، زیرا اصل در زکات آن است که از جنس مال باشد، و اینکه در زکات شتر گوسفند لازم شده است، از نگاه رفق بر صاحب مال است، زیرا اگر یک شتر لازم می گردید، مقدار عادلانه نبود.

و امام ابو حنیفه رحمه الله می گوید: به علاوه آنکه گوسفند و شتر جواز دارد، قیمت آن نیز جواز دارد، زیرا مقصود از زکات همکاری و کمک با فقراء است، و چه بسا که قیمت شتر و گوسفند برای فقیر، بهتر و با منفعت تر از اصل شتر و گوسفند باشد.

(۴) علماء بر این متفق اند که در کمتر از پنج شتر، و در کمتر از چهل گوسفند، و در کمتر از دو صد درهم نقره، زکاتی نیست.

(۵) امام ابو حنیفه رحمه الله و بسیار از علمای دیگر می گویند: در حیوان معلوفه، (که صاحبش آن را در دشت و صحرا به چرا نبرده و از گیاه مزروعه خود علف می دهد) و حیوانی که با آن کار می کند، مانند شتر بارکش، گاو زراعتی و امثال اینها زکاتی نیست، و در نزد امام مالک و امام لیث رحمهما الله در همه انواع حیوان بعد از اینکه به نصاب برسد، زکات لازم می گردد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) همان طوریکه زکات مال نباید پیر، مریض و قوچ باشد، هم چنین نباید لنگ، کور، و یا معیوب به عیب دیگری باشد، ولی اگر کسی تمام گوسفندانش مریض و یا معیوب بود، مکلف نیست، تا در زکات آنها گوسفند سالمی را بخرد.

۲۸- باب: لَا تُؤْخَذُ كَرَائِمُ أَمْوَالِ النَّاسِ فِي الصَّدَقَةِ

باب [۲۸]: در زکات نباید اموال برگزیده مردم انتخاب گردد

۷۳۹- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: حَدِيثُ بَعَثَ مُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ تَقَدَّمَ وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالَ: «إِنَّكَ تَقْدُمُ عَلَى قَوْمٍ أَهْلُ كِتَابٍ...» وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ، ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِهِ: «... وَتَوَقَّ كَرَائِمَ أَمْوَالِ النَّاسِ» [رواه البخاری: ۱۴۵۸].

۷۳۹- از ابن عباس رضی الله عنهما در حدیثی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله معاذ را به یمن فرستادند و ذکر آن قبلاً گذشت چنین آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «تو در نزد اهل کتاب می‌روی...» و در آخر آن حدیث فرمودند: «و [در زکات اموال] از گرفتن مال سره و برگزیده مردم بپرهیز»^(۱).

۲۹- باب: الزَّكَاةُ عَلَى الْأَقَارِبِ

باب [۲۹]: دادن زکات برای اقوام و نزدیکان

۷۴۰- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَرَ الْأَنْصَارِ بِالْمَدِينَةِ مَالًا مِنْ خَلِيٍّ، وَكَانَ أَحَبَّ أَمْوَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرَحَاءَ، وَكَانَتْ مُسْتَقْبِلَةَ الْمَسْجِدِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدْخُلُهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ فِيهَا طَيِّبٍ، قَالَ أَنَسٌ: فَلَمَّا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»^(۲) قَامَ أَبُو طَلْحَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»^(۳) وَإِنْ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرَحَاءَ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ، أَرْجُو بَرَّهَا وَدُخْرَهَا عِنْدَ اللَّهِ، فَصَغَفَهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ

(۲) مامور زکات، با در نظر داشت مصلحت مستحقین زکات، می‌تواند حیوان کور، لنگ و یا پیری را قبول نماید.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

از این حدیث و حدیث پیشتر آن، می‌توان چنین استنباط نمود که در اخراج زکات، باید جانب صاحب مال، و جانب مستحقین زکات هر دو مراعات گردد، بنابراین باید مال زکات از نوع متوسط باشد، نه بسیار سره و برگزیده، و نه بسیار پست و نامرغوب.

حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهَ، قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَخ، ذَلِكَ مَالُ رَابِعٍ، ذَلِكَ مَالُ رَابِعٍ، وَقَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الْأَقْرَبِينَ» فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَبَنِي عَمِّهِ، [رواه البخاری: ۱۴۶۱].

۷۴۰- و از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: (ابوطلحه) رضی الله عنه از همه مردم انصار در خت خرما بیشتر داشت، و محبوبترین مال او در نزدش (بیرحاء) بود، [بیرحاء نام باغچه و یا نخلستانی بود] که مقابل مسجد [نبوی] قرار داشت، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن نخلستان رفته و از آب گوارای آن می نوشیدند.

انس رضی الله عنه می گوید: چون این آیه مبارکه نازل گردید: «تا وقتی که از مال دوست داشتنی خود نفقه نکنید هر گز ثوابی نمی برید»، ابو طلحه رضی الله عنه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! خداوند متعال می فرماید که «تا وقتی که از مال دوست داشتنی خود نفقه نکنید هرگز ثوابی نمی برید» و چون از همه اموال (بیرحاء) را بیشتر دوست دارم، در راه خدا صدقه باشد، و امیدوارم که خداوند متعال مزد و ثواب آن را در نزد خود برایم ذخیره نماید، و شما یا رسول الله! آن را در هر جا که می خواهید بنهید [یعنی هر طوری که مناسب می دانید در آن تصرف نمائید]!

گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به، به! این عجب مال فائده مندی است، این عجب مال فائده مندی است، آنچه را که گفתי شنیدم، و نظر من آن است که آن ها را برای اقوام خود صدقه بدهی».

ابو طلحه گفت: یا رسول الله! چنین می کنم و همان بود که ابو طلحه آن نخلستان را برای اقوام و اولاد عم خود تقسیم کرد^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلقه به این حدیث آنکه:

(۱) داخل شدن در باغ و بستان رفیق خود، و نوشیدن از آب آن روا است، و این در صورتی است که باغ قفل نباشد، و بداند که این کار سبب کدورت برای صاحب باغ نمی گردد.

(۲) مستحب است که در وقت صدقه دادن، از اهل علم و فضل مشوره خواسته شود.

(۳) وکیل گرفتن در توزیع زکات و صدقات جواز دارد.

(۴) صدقه دادن از مال خوب و دوست داشتنی، ثواب بهتر و بیشتری دارد.

(۵) صدقه برای اقوام و نزدیکان، بهتر از صدقه دادن برای دیگران است، خواه صدقه فرضی باشد، و خواه صدقه نفلی.

۷۴۱- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حَدِيثُهُ فِي خُرُوجِ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى الْمُصَلَّى تَقَدَّمَ وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالَ: فَلَمَّا صَارَ إِلَى مَنْزِلِهِ، جَاءَتْ زَيْنَبُ، امْرَأَةُ ابْنِ مَسْعُودٍ، تَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ زَيْنَبُ، فَقَالَ: «أَيُّ الرَّيَانِبِ؟» فَقِيلَ: امْرَأَةُ ابْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: «نَعَمْ، انْذُنُوا لَهَا» فَأَذِنَ لَهَا، قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّكَ أَمَرْتَ الْيَوْمَ بِالصَّدَقَةِ، وَكَانَ عِنْدِي حُلِيٌّ لِي، فَأَرَدْتُ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِهِ، فَرَعَمَ ابْنُ مَسْعُودٍ: أَنَّهُ وَوَلَدَهُ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «صَدَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ، زَوْجُكَ وَوَلَدُكَ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقْتَ بِهِ عَلَيْهِمْ» [رواه البخاری: ۱۶۶۲].

۷۴۱- حدیث ابو سعید خدری رضی الله عنه در موضوع بیرون شدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سوی عیدگاه قبلاً گذشت، و در این روایت آمده است که وی گفت:

چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طرف منزل خود رفتند، زینب همسر ابن مسعود رضی الله عنه آمد و اجازه داخل شدن خواست.

کسی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت که: یا رسول الله! زینب است [اجازه می‌خواهد].

فرمودند: «کدام زینب»؟

گفت: همسر ابن مسعود.

فرمودند: «بلی! برایش اجازه بدهید».

برایش اجازه داده شد.

[چون نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد] گفت: ای پیامبر خدا! امروز شما به صدقه دادن امر فرمودید، و من زیوری داشتم و می‌خواستم آن را صدقه بدهم، ولی ابن مسعود می‌گوید که او و فرزندش از هر کس دیگری که برایش صدقه بدهم مستحق‌تر هستند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ابن مسعود راست می‌گوید، شوهر تو، و فرزند تو، از هر کس دیگری که برایش صدقه بدهی، مستحق‌تر هستند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اکثر علماء، و از آن جمله امام شافعی، و احمد در یک روایت، و ابو یوسف و محمد رحمهم الله نظر به ظاهر این حدیث می‌گویند: برای زن جواز دارد که زکات مال خود را برای شوهر فقیر خود بدهد.

ولی امام ابو حنیفه، و حسن بصری، و ثوری، و مالک و احمد رحمهم الله در روایت دیگری می‌گویند زکات دادن زن برای شوهر فقیرش جواز ندارد، و در این حدیث که جواز صدقه آمده

۳۰- باب: لَيْسَ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي فَرَسِهِ صَدَقَةٌ

باب [۳۰]: بر اسب شخص مسلمان زکاتی نیست

۷۴۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَيْسَ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي فَرَسِهِ وَغُلَامِهِ صَدَقَةٌ» [رواه البخاری: ۱۴۶۳].

۷۴۲- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بر شخص مسلمان در اسب و در غلامش زکاتی نیست»^(۱).

است، مراد از آن، صدقه نفلی است، نه زکات واجب، و دلیل این امر آن است که در این مقدار مال، زکات واجب نمی‌شود.

۲) باید متذکر شد که جانبین، غیر از آنچه که ذکرش رفت، برای خود دلیل‌های دیگری نیز دارند، که تفصیل آن‌ها در مطولات فقه و حدیث مذکور است، و کسی که تفصیل بیشتری می‌خواهد به آن کتاب‌ها مراجعه نماید.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نظر به ظاهر این حدیث بسیاری از علماء، و از آن جمله اما شافعی، مالک، احمد، ابو یوسف و محمد رحمهم الله از علمای احناف گفته‌اند که در اسب زکاتی نیست.

ولی اما ابو حنیفه و زفر رحمهم الله و زید بن ثابت رضی الله عنه از صحابه گفته‌اند: در اسپ که برای سوار شخصی، و یا برای جهاد باشد زکاتی نیست، ولی اگر برای تناسل باشد، در آن زکات لازم می‌گردد، و دلیل‌شان حدیث طویلی است که مسلم روایت کرده است، و در این حدیث آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اسب سه نوع است: ... و نوع سوم اسپ است که شخص آن را جهت محترم بودن و تجمل برای خود نگه می‌دارد، و حقی که متعلق به شکم و پشت آن اسب است در هیچ حالتی فراموش نمی‌کند»، و علاوه بر آن در روایات زیادی آمده است که عمر بن خطاب رضی الله عنه از اسب زکات می‌گرفت، از هر اسپ یک دینار.

بنابراین کسانی که می‌گویند بر اسب زکات می‌شود، می‌گویند: صاحب اسب مخیر است که از هر اسپ یک دینار زکات بدهد، و یا آنکه اسب را قیمت نماید و از قیمت آن از هر چهل در هم یک درهم زکات بدهد، و از این حدیثی که در آن نفی زکات آمده است چنین جواب می‌دهند که این نفی زکات نسبت به اسپ است که برای سواری و یا برای جهاد باشد، نه برای تناسل.

۲) باید متذکر شد که هر دینار مساوی (۴/۸۵) گرام است، اگر بگوئیم که هر گرام طلا اکنون حدود (چهل درهم) و یا اندک بیشتر قیمت دارد، زکات هر اسب تقریباً (دو صد) درهم می‌شود.

۳۱- باب: الصَّدَقَةُ عَلَى الْيَتَامَى

باب [۳۱]: دادن زکات به یتیمان

۷۴۳- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَلَسَ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى الْمِنْبَرِ وَجَلَسْنَا حَوْلَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي مِمَّا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي، مَا يُفْتَحُ عَلَيْكُمْ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا» فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَيَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ؟ فَسَكَتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقِيلَ لَهُ: مَا شَأْنُكَ؟ ثَكَلَمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا يُكَلِّمُكَ؟ فَرَأَيْنَا أَنَّهُ يُنْزَلُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: فَمَسَحَ عَنْهُ الرُّحَضَاءُ، فَقَالَ: «أَيِّنَ السَّائِلُ؟» وَكَأَنَّهُ حَمِدَهُ، فَقَالَ: «إِنَّهُ لَا يَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ، وَإِنَّ مِمَّا يُنْبِئُ الرَّبِيعَ يَقْتُلُ أَوْ يُلِمُّ، إِلَّا آكِلَةَ الْخَضِرَاءِ، أَكَلْتُ حَتَّى إِذَا امْتَدَّتْ خَاصِرَتَاهَا اسْتَقْبَلْتُ عَيْنَ الشَّمْسِ، فَثَلَطْتُ وَبَالَتُ، وَرَتَعْتُ، وَإِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلُوَّةٌ، فَنِعْمَ صَاحِبُ الْمُسْلِمِ مَا أُعْطِيَ مِنْهُ الْمُسْكِينُ وَالْيَتِيمُ وَابْنُ السَّبِيلِ - أَوْ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَإِنَّهُ مَنْ يَأْخُذْهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ، كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ، وَيَكُونُ شَهِيدًا عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [رواه البخارى: ۱۶۶۵].

۷۴۳- از ابو سعيد خدری رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزی بالای منبر نشستند، و ما در اطراف منبر نشستیم، فرمودند: «چیزی که بعد از خود درباره شما خوف دارم این است که و سائل و زیبائی‌های زندگی برای شما آماده گردد».

ولی نسبت به اینکه در این عصر و زمان اسپ‌ها از نگاه قیمت و ارزش با هم بسیار متفاوت می‌باشند، به طوری که بعضی از اسپ‌ها خصوصا اسپ‌های مسابقه قیمت آن‌ها به بیش از صد هزار درهم می‌رسد، لذا تعیین یک (دینار) برای همه انواع اسپ‌ها با قیمت آن‌ها متناسب نیست. از این جهت گفته می‌توانیم که زکات اسپ باید اکنون به اساس قیمت آن باشد، نه به اساس از هر اسپ یک دینار، یعنی: باید اسپ قیمت شود، و قیمتش به هر اندازه که بود، صاحبش از هر چهل درهم یک درهم زکات بدهد.

و اینکه عمر صلی الله علیه و آله از هر اسپ یک دینار زکات می‌گرفت، در آن وقت تقریباً اسپ‌ها از نگاه قیمت با هم متقارب بودند، و این اختلاف فاحشی که در قیمت اسپ‌ها در زمان ما وجود دارد، در آن زمان وجود نداشت، والله تعالی أعلم بالصواب.

شخصی گفت: یا رسول الله! آیا می‌شود که خیر سبب شر گردد؟ [یعنی: اموال دنیوی که از نعمت‌های خداوندی است، چرا سبب بدبختی شود].

پیامبر خدا ﷺ سکوت نموده و چیزی نگفتند.

مردم برای آن شخص گفتند: این چه کاری است که می‌کنی؟ تو با پیامبر خدا ﷺ سخن می‌زنی و ایشان با تو سخن نمی‌زنند، در این وقت متوجه شدیم که برایشان وحی ناز می‌شود.

[پیامبر خدا ﷺ] عرق زیادی را که بر چهره‌شان [به سبب فشار وحی] نشسته بود، پاک کرده و فرمودند: «شخص سؤال کننده کجاشد؟»، و طوی معلوم می‌شد که آن شخص را تمجید می‌کنند، و فرمودند:

«خیر سبب شر نمی‌شود»^(۱)، از چیزهایی که در بهار می‌روید، گیاهانی است که هلاک می‌کند و یا مریض می‌سازد، مگر حیوانی که از آن سبزه به اندازه معقول آن استفاده نماید، و این حیوان همین قدر می‌خورد که خوب سیر شود، و بعد از خوردن و سیر شدن، رویش را به طرف آفتاب می‌کند، سرگین می‌اندازد و بول می‌کند، و می‌چرد^(۲) و مال دنیا دل‌فریب و شیرین است، و خوشا به حال مسلمانی که از آن مال به مساکین و یتیمان و دور افتادگان از وطن می‌دهد^(۳)، و کسی که مال را به غیر حق

۱- یعنی: اموال دنیوی که نعمت‌های خدا است، در ذات خود بد نیست، و بدی که در آن وجود دارد، در سوء استفاده از آن است، و پیامبر خدا ﷺ کیفیت حسن استفاده و سوء استفاده را از اموال دنیوی ضمن مثالی بیان نموده و فرمودند: خیر سبب شر....

۲- پس انسان عاقل کسی است که از مال دینا به همان اندازه استفاده کند که بتواند آن را هضم کند و سبب هلاکت و یا مریضی‌اش نگردد، و حق خدا را در آن اداء نماید.

۳- و بعد از این عبارت راوی می‌گوید: (أو كما قال النبي ﷺ)، یعنی: (و یا چیزی که پیامبر خدا ﷺ فرموده‌اند)، و این عبارت را محدثین در جایی به کار می‌برند که در وقت روایت حدیث، در عین عبارت نبی کریم ﷺ به شک افتاده باشند، و در این حالت نزدیکترین عبارتی را که در ذهن آن‌ها است روایت می‌کنند، و سپس می‌گویند (أو كما قال النبي ﷺ).

و در این حدیث هم گویا راوی در لفظ حدیث نبوی به شک افتاده است، و برای آنکه مسؤولیت را از خود رفع کرده باشد، آنچه را که به اغلب گمان به یادش بوده روایت کرده است، و چیز دیگری را که نسبت به آن شک داشته است، به این عبارت رفع مسؤولیت نموده و گفته است: و یا طوری که پیامبر خدا ﷺ فرمودند.

آن می‌گیرد، [یعنی: از راه حرام و غیر مشروع بدست می‌آورد] مانند کسی است که هر قدر می‌خورد سیر نمی‌شود^(۱) و آن مال در روز قیامت بر علیه او شهادت می‌دهد^(۲).

۳۲- باب: الزَّكَاةُ عَلَى الزَّوْجِ وَالْأَيْتَامِ فِي الْحَبْرِ

باب [۳۲]: دادن زکات به شوهر و به یتیمانی که در آغوشش می‌باشند

۷۴۴- عَنْ زَيْنَبَ امْرَأَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا حَدِيثُهَا الْمُتَقَدِّمَ قَرِيباً وَقَالَتْ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: فَأَنْطَلَقْتُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَوَجَدْتُ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ عَلَى الْبَابِ، حَاجَّتُهَا مِثْلُ حَاجَّتِي، فَمَرَّ عَلَيْنَا بِلَالٌ، فَقُلْنَا: سَلِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيْجِزِي عَنِّي أَنْ أَنْفِقَ عَلَى زَوْجِي، وَأَيْتَامٍ لِي فِي حَجْرِي؟ وَقُلْنَا: لَا تُخْزِرُ بِنَا، فَدَخَلَ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «مَنْ هُمَا؟» قَالَ: زَيْنَبُ، قَالَ: «أَيُّ الزَّيَانِبِ؟» قَالَ: امْرَأَةُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: «نَعَمْ، لَهَا أَجْرَانِ، أَجْرُ الْقَرَابَةِ وَأَجْرُ الصَّدَقَةِ» [رواه البخاری: ۱۴۶۶].

۷۴۴- حدیث زینب همسر عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما قبلاً گذشت، و در این روایت می‌گوید:

۱- و این همان مالی است که با وجو نعمت بودن، در دنیا و آخرت سبب هلاکت صاحب خود می‌گردد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مال دنیا به خودی خود نیست، بلکه بدی و خوبی در طریق بدست آوردن و در کیفیت استعمال آن است، اگر کسی مالی را از راه حلال بدست آورده و به اندازه لازم و به شکل معقول از آن استفاده کند، و حق خدا را از آن مال اداء نماید، آن مال خوب است، و سبب راحت صاحبش در دنیا، و نجاتش در آخرت می‌شود، و بالمقابل اگر کسی مالی را از راه حرام بدست آورد، و یا در بدست آوردن آن افراط کند، و حق آن را اداء نکند، آن مال بد است، و حتی سبب هلاکت صاحب خود در دنیا و آخرت می‌شود.

(۲) جزء اخیر حدیث نبوی شریف این است که (و آن مال در روز قیامت بر علیه او شهادت می‌دهد)، و شهادت دادن مال بر علیه کسی که حق مال را اداء نمی‌کند، چه آن مال طلا و نقره باشد، و چه حیوان و چه هر مال دیگری حق و صدق است، و جای هیچ شک نیست، و این مفهوم در احادیث دیگری نیز آمده است، از آن جمله حدیثی که قبلاً گذشت، و معنایش این بود که: اگر کسی زکات مالش را اداء نکند، مالش در قیامت به صورت اژدهای پیری که از دهانش کف می‌ریزد، درآمد و هردو رخسارش را به دندان گرفته و می‌گوید: من مال تو ام، من گنجینه تو ام.

نزد پیامبر خدا ﷺ رفتیم، و زنی از انصار را به در[خانه] شان دیدم، مشککش مانند مشکل من بود، بلال از نزد ما گذشت و ما برایش گفتیم که از پیامبر خدا ﷺ بپرس که آیا روا است [یعنی: برایم ثواب دارد] که برای شوهرم و برای یتیمانی که در آغوشم می‌باشند نفقه کنم؟ [این یتیمان برادرزاده‌ها و خواهر زاده‌های آن زن بودند] او رفت و پرسان نمود، و در جواب فرمودند:

«بلی برایش دو ثواب است، یکی ثواب قرابت و خویشاوند، و دیگری ثواب صدقه»^(۱).

۷۴۵- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَيْ أَجْرٌ أَنْ أَنْفِقَ عَلَى بَنِي أَبِي سَلَمَةَ، إِنَّمَا هُمْ بَنِي؟ فَقَالَ: «أَنْفِقِي عَلَيْهِمْ، فَلكِ أَجْرٌ مَا أَنْفَقْتِ عَلَيْهِمْ» [رواه البخاری: ۱۴۶۷].

۷۴۵- از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که گفت:

گفتم: یا رسول الله! آیا اگر زکاتم را برای اولاد (ابو سلمه) بدهم، برایم ثواب دارد؟ در حالی که فرزندان او فرزندان خودم می‌باشند.

فرمودند: «برای آن‌ها نفقه کن، برای تو ثوابی است که به آن‌ها نفقه می‌نمائی»^(۲).

۳۳- باب: قول الله تعالى: ﴿وَفِي الرِّقَابِ وَالْغُرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾

باب [۳۳]: این قول خداوند متعال که: ﴿و در آزاد کردن غلامان، قرض داران، و در راه خدا﴾

۷۴۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالصَّدَقَةِ، فَقِيلَ مَنْعَ ابْنِ جُمَيْلٍ، وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا يَنْقُمُ ابْنُ جُمَيْلٍ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ فَقِيرًا، فَأَعْنَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَأَمَّا خَالِدٌ: فَإِنَّكُمْ تَظْلِمُونَ خَالِدًا، قَدْ احْتَبَسَ أَذْرَاعَهُ وَأَعْتَدَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَمَّا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ

۱- و تفصیل اینکه زکات دادن زن برای شوهر فقیرش روا است و یا نه؟ و اختلاف علماء در این مسئله قبلاً گذشت.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

ابو سلمه شوهر اولی ام سلمه پیش از ازدواجش با پیامبر خدا ﷺ بود، و ام سلمه از شوهر قبلی‌اش چهار فرزند داشت، دو پسر به نام‌های عمر و محمد، و دو دختر به نام‌ها زینب و دره.

المُطْلَبِ، فَعَمَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ وَمِثْلُهَا مَعَهَا [رواه البخاری: ۱۴۶۸].

۷۴۶- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دادن زکات امر فرمودند، برای‌شان خبر رسید که (ابن جمیل) و (خالد بن ولید) و (عباس بن عبدالمطلب) ازدادن زکات خود داری می‌کنند^(۱) [یعنی: زکات نمی‌دهند].

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ابن جمیل دیگر انتقامی نمی‌گیرد، به جز اینکه فقیر و بی‌چاره بود و خدا و رسول او را غنی و ثروتمند ساخت»^(۲).

و اما (خالد بن ولید): شما به او ظلم می‌کنید، او تمام وسائل جنگی و دیگر دار و مدار خود را در راه خدا وقف نموده است.

و (عباس بن عبدالمطلب): عم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، او برعلاوه از زکاتی که بر وی لازم است، همان اندازه دیگر هم صدقه می‌هد یا باید صدقه بدهد»^(۳).

۱- کسی که این خبر را آورد عمر بن خطاب رضی الله عنه بود.

۲- ابن جمیل نامش عبدالله، و از مردم انصار بود، در این وقت از منافقین بود، ولی بعد از آن از صدق دل توبه نمود و توبه‌اش قبول گردید، و درصاف مسلمانان حقیقی قرار گرفت.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) معنی سخن نبی کریم صلی الله علیه و آله در مورد عباس رضی الله عنه این است که: وی عم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، و در این حالت چگونه ممکن است که از ادای زکات خود داری ننماید، و نسبت به این شرافتی که نصیبش شده است، به علاوه از آنکه زکات مال خود را می‌دهد، همان اندازه هم زیادی در راه خدا صدقه می‌کند، و یا مالی را که بدست دارد، مانند صدقه است، زیرا وی بعد از آنکه در غزوه بدر اسیر شد، برای خلاص کردن خود و عقیل ابن ابی طالب از مردم قرض گرفت، و طوری که معلوم است بر قرضدار زکات لازم نمی‌گردد.

(۲) تاخیر زکات از وقت آن در صورتی که به مصلحت مستحقین آن باشد جواز داد.

(۳) تعجیل زکات (یعنی: ادای آن پیش از وقت وجوب آن) بنا به قول جمهور علماء و از آن جمله احناف جواز دارد، خصوصاً آنکه برای این کار، ضرورتی مانند: قحطی، قیام جهاد، و مسائل دیگری همانند آنها وجود داشته باشد.

(۴) باید امام اشخاصی را جهت جمع آوری زکات مقرر نماید.

(۵) اگر کسی زکات مال خود را نمی‌دهد، باید برای امام اطلاع داده شود، و این عمل در غیبت حرام داخل نمی‌گردد.

(۶) اما باید از حق رعای خود دفاع نماید.

۳۴- باب: الاستِغْفافِ عَنِ الْمَسْأَلَةِ

باب [۳۴]: خود داری از سؤال کردن مردم

۷۴۷- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: إِنَّ نَاسًا مِنَ الْأَنْصَارِ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَعْطَاهُمْ، ثُمَّ سَأَلُوهُ، فَأَعْطَاهُمْ، ثُمَّ سَأَلُوهُ، فَأَعْطَاهُمْ حَتَّى نَفِدَ مَا عِنْدَهُ، فَقَالَ: «مَا يَكُونُ عِنْدِي مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ أَدَّخِرَهُ عَنْكُمْ، وَمَنْ يَسْتَغْفِرْ يُعَفِّهِ اللَّهُ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللَّهُ، وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ عَطَاءً خَيْرًا وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ» [رواه البخای: ۱۴۶۹].

۷۴۷- از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که: مردم از انصار از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درخواست کمک نمودند، [ایشان طلب آن‌ها را اجابت نمودند و از اموال زکات] برای آن‌ها دادند.

دوباره درخواست کمک نمودند، باز برای آن‌ها دادند.

برای بار سوم درخواست کمک کردند، باز هم برای‌شان دادند، تا آنکه تمام اموالی که نزدشان بود خلاص شد، بعد از آن فرمودند:

«مالی که در نزد من موجود باشد، از شما دریغ نمی‌کنم، و کسی که از سؤال کردن خود داری نماید، خداوند اسباب خود داری‌اش را فراهم می‌سازد، و کسی که اظهار بی‌نیازی نماید خداوند او را بی‌نیاز می‌سازد، و کسی که صبر کند خداوند برایش صبر می‌دهد، و برای هیچ کسی خیر و نعمتی بالاتر از صبر ارزانی نشده است»^(۱).

(۷) در اموالی که برای مصالح عمومی مانند: شفاخانه‌ها، مدرسه‌ها کتاب‌خانه‌ها و یا در راه جهاد وقف می‌شود، زکاتی نیست.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) روا است که برای سائل به طور مکرر چیزی داده شود.

(۲) اگر سؤال سائل از روی طمع باشد، و ضرورت مبرمی به سؤال کردن نداشته باشد، مستحب است که برایش نصیحت شود که از سؤال کردن خود داری نماید.

(۳) دادن زکات و خیرات برای سؤالگر و گدا جواز دارد.

(۴) سؤال کردن در وقت حاجت جواز دارد، اگر چه صبر کردن و سؤال نکردن بهتر است.

(۵) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نهایت سخاوتمند و جواد بودند.

۷۴۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ، فَيَحْتَطِبَ عَلَى ظَهْرِهِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْتِيَ رَجُلًا، فَيَسْأَلَهُ أَعْطَاهُ أَوْ مَنَعَهُ» [رواه البخاری: ۱۴۷۰].

۷۴۸- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «قسم به ذاتی که جانم در دست او است، [بلا کیف] اگر کسی از شما ریسمانش را گرفته و به پشتش هیزم بکشد، بهتر از آن است که نزد شخصی آمده و از وی طلب کمک نماید، و آن شخص برایش چیزی بدهد و یا ندهد».

۷۴۹- وَ فِي رِوَايَةٍ عَنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: فَيَأْتِي بِحُزْمَةِ الْحُطْبِ عَلَى ظَهْرِهِ، فَيَبِيعُهَا، فَيَكْفُفُ اللَّهُ بِهَا وَجْهَهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ أَعْطَوْهُ أَوْ مَنَعُوهُ» [رواه البخاری: ۱۴۷۱].

۷۴۹- در یکی از روایات از زبیر رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر شخصی پشته هیزمی را بر پشت خود آورده و بفروشد، و خداوند آبرویش را به این وسیله حفظ نماید، برایش بهتر از آن است که از مردم سؤال نماید، و آن‌ها برایش چیزی بدهند و یا ندهند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث و حدیث قبلی آنکه:

مدار این حدیث و چند حدیث پیشتر از آن، بر این است که باید انسان از کسب دست خود زندگی خود را تامین نماید، و از سؤال کردن از مردم خود داری نماید، و سؤال کردن از مردم به چهار قسم است:

أ) سؤال کردن حرام: و آن برای کسی است که بی نیاز است، و یا اگر فقیر است، طوری وانمود می‌کند، که او را از حالت فقرش فقیرتر نشان می‌دهد.

ب) سؤال کردن مکروه: و این برای کسی است که اگر سؤال نکند، می‌تواند زندگی را ولو به سختی به پیش ببرد، و در وقت سؤال کردن، خود را از حالی که هست فقیرتر وانمود نمی‌کند.

ج) سؤال مباح: و این برای کسی است که به سؤال کردن ضرورت دارد، و زندگی‌اش بدون سؤال تامین نمی‌شود، برای چنین شخصی سؤال کردن جواز دارد.

د) سؤال کردن واجب: و این نسبت به کسی است که اگر سؤال نکند، خودش و اولادش از گرسنگی و یا از مرض تلف می‌شوند، و چون حفظ حیات واجب است، و چون برای این شخص راه دیگری در حفظ حیات جز سؤال کردن وجود ندارد، لذا بر وی واجب است، که جهت حفظ حیات خود و یا اولاد خود از مردم سؤال نماید.

۷۵۰- عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ، فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ، فَأَعْطَانِي ثُمَّ قَالَ: «يَا حَكِيمُ، إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، فَمَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةِ نَفْسٍ بُورِكَ لَهُ فِيهِ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ نَفْسٍ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ، كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ، الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى»، قَالَ حَكِيمٌ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَا أَرِزُ أَحَدًا بَعْدَكَ شَيْئًا حَتَّى أَفَارِقَ الدُّنْيَا، فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَدْعُو حَكِيمًا إِلَى الْعَطَاءِ، فَيَأْتِي أَنْ يَقْبَلَهُ مِنْهُ، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَعَاهُ لِيُعْطِيَهُ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ شَيْئًا، فَقَالَ عُمَرُ: إِنِّي أَشْهَدُكُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى حَكِيمٍ، أَنِّي أَعْرِضُ عَلَيْهِ حَقَّهُ مِنْ هَذَا الْفَيْءِ فَيَأْتِي أَنْ يَأْخُذَهُ، فَلَمْ يَرِزْ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى تُوفِّيَ [رواه البخارى: ۱۴۷۲].

۷۵۰- از حکیم به حزام رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سؤال نمودم برایم دادند، باز سؤال نمودم، باز برایم دادند، برای بار سوم سؤال نمودم، باز برایم داده و فرمودند:

«ای حکیم! مال دنیا دل فریب و شیرین است، اگر کسی آن را با نفس آرام و بدون حرص به دست آورد، خداوند در آن مال برایش برکت می‌دهد، و کسی که روی حرص

چند تذکر: آنچه که در این جا قابل تذکر است این است که:

(۱) سؤال کردن حتی در حالت مباح و واجب، نباید کسب و پیشه قرار گیرد، زیرا سؤال کردن سبب ذلت است، و مسلمان نباید ذلت را قبول کرده و آبروی خود را بریزد، ولی روی ضرورت برایش اجازه داده شده است که سؤال کند، و چون ضرورت رفع گردید، باید از سؤال کردن خود داری نماید.

(۲) اگر کسی بدون ضرورت از مردم سؤال می‌کرد، و یا سؤال کردن را برای خود کسب و پیشه قرار داده بود، کسی که از این حالتش خبر دارد، نباید برایش چیزی بدهد، و اگر مالی از زکات و خیرات در دست دارد، باید آن را برای مستحقین آن بدهد، نه برای چنین اشخاصی.

(۳) کسی که سؤال کردن برایش مباح و یا واجب است، بهتر است که حاجت خود را با خویشاوندان خود در میان گذاشته، و از آن‌ها به قدر حاجت خود چیزی بخواهد، زیرا سؤال کردن از بیگانگان سبب ننگ و عار بر اقاربش نیز می‌باشد، لذا نباید سبب ریختن آبروی آن‌ها گردد.

(۴) اگر کسی امکاناتی در دست دارد، و از اینکه بعضی از اقوامش به حالت فقر و تنگدستی زندگی می‌کنند، با خبر باشد، باید به اندازه توان خود، از مشکلات آن‌ها بکاهد، و از آن‌ها دستگیری نماید.

و رفت و آمد به دست می‌آورد، خداوند در آن مال برایش برکت نمی‌دهد، و او مانند کسی است که هرچه می‌خورد سیر نمی‌شود، و دست بالا از دست زیرین بهتر است».

حکیم می‌گوید: گفتم: یا رسول الله! قسم به ذاتی که تو را به حق فرستاده است، بعد از شما از هیچ کس دیگری تا وقتی که بمیرم چیزی نخواهم گرفت.

و همان بود که ابوبکر رضی الله عنه [در زمان خلافت خود] حکیم را دعوت می‌کرد که برایش از اموال غنائم بدهد، او از گرفتن آن اموال ابا می‌ورزید.

باز عمر رضی الله عنه او را طلبید تا برایش [چیزی] بدهد، [هم چنین] از گرفتن چیزی از وی ابا ورزید.

عمر رضی الله عنه گفت: ای مسلمانان! من شما را در مورد حکیم شاهد می‌گیرم که من برای او حق او را از مال (فیه) می‌دهم، و او از گرفتن آن ابا می‌ورزد، و حکیم [به عهد خود وفا نمود] و بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از هیچ کسی تا وقتی که وفات یافت، چیزی نگرفت.^(۱)

۳۵- باب: مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ شَيْئًا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ وَلَا إِشْرَافٍ نَفْسٍ

باب [۳۵]: کسی که خدا برایش بدون سؤال و طمع چیزی بدهد

۷۵۱- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعْطِينِي الْعَطَاءَ، فَأَقُولُ: أَعْطِهِ مَنْ هُوَ أَفْقَرُ إِلَيْهِ مِنِّي، فَقَالَ: «خُذْهُ إِذَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَالِ شَيْءٌ وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلَا سَائِلٍ، فَخُذْهُ وَمَا لَا فَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ» [رواه البخاری: ۱۴۷۳].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سوال کردن از ولی جواز دارد.

(۲) کسی که چندین بار سؤال می‌کند، رد کردنش روا است.

(۳) مثل زدن جهت توضیح مطلب جواز داد، و دلیلش این گفته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که برای حکیم فرمودند: «... او مثل کسی است که هرچه می‌خورد سیر نمی‌شود».

۷۵۱- از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [گاهی] برایم بخشش می‌دادند، و من می‌گفتم، این را برای کسی بدهید که به این چیز از من محتاج‌تر است، و ایشان می‌فرمودند:

«این را قبول کن، اگر بدون سؤال کردن و توقع برای چیزی داده شد قبول کند، ورنه در بدست آوردن آن، خود را به زحمت مینداز»^(۱).

۳۶- باب: مَنْ سَأَلَ النَّاسَ تَكْثُرًا

باب [۳۶]: کسی که از مردم جهت پس انداز سؤال می‌کند.

۷۵۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَسْأَلُ النَّاسَ، حَتَّى يَأْتِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيْسَ فِي وَجْهِهِ مِرْعَةٌ لَحْمٍ» وَقَالَ: «إِنَّ الشَّمْسَ تَذْنُو يَوْمَ الْقِيَامَةِ، حَتَّى يَبْلُغَ الْعِرْقُ نِصْفَ الْأُذُنِ، فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ اسْتَعَاثُوا بِآدَمَ، ثُمَّ بِمُوسَى، ثُمَّ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۱۴۷۴، ۱۴۷۵].

۷۵۲- از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«گدا تا آن جا به گدائی‌اش ادامه می‌دهد که چون روز قیامت در میدان محشر حاضر گردد، در چهره‌اش ذره گوشت وجود ندارد».

و فرمودند: «آفتاب در روز قیامت آنقدر نزدیک می‌شود که عرق نیمه گوش‌ها می‌رسد»^(۱)، و در این حالت است که مردم به آدم علیه السلام و سپس به موسی علیه السلام و اخیراً از [محمد] صلی الله علیه و آله طلب کمک و فریادری می‌کنند»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) علماء بر این متفق‌اند که هدیه دادن و قبول کردن هدیه کار نیک و مرغوبی است.

(۲) اگر کسی بداند که مال هدیه دهنده از راه حرام بدست آمده است، به اتفاق علماء قبول کردن چنین هدیه و بخششی جواز ندارد، و اگر آن هدیه را قبول می‌کند، آن هدیه و بخشش همان طور که برای دهنده حرام می‌باشد، برای گیرنده نیز حرام می‌باشد.

(۳) اگر کسی بداند که مال هدیه دهنده شبهه ناک است، آیا روا است که هدیه‌اش را قبول نماید و یانه؟ بین علماء اختلاف است، و اختیار اهل تحقیق براین است که: اگر از حرام بودن آن هدیه متیقن نبوده و در موضوع به شک باشد، قبول کردن هدیه‌اش مکروه است، و البته قبول نکردنش بهتر است، و اگر چنین احتمال و اشتباهی وجود نداشته باشد، هدیه نباید رد گردد.

۳۷- باب: حَدِّ الْغِنَى

باب [۳۷]: حد ثروتمندی

۷۵۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي يَطُوفُ عَلَى النَّاسِ تَرَدُّهُ اللَّقْمَةُ وَاللُّقْمَتَانِ، وَالثَّمَرَةُ وَالثَّمَرَتَانِ، وَلَكِنَّ الْمِسْكِينُ الَّذِي لَا يَجِدُ غِنًى يُغْنِيهِ، وَلَا يُفْظَنُ بِهِ، فَيَتَصَدَّقُ عَلَيْهِ وَلَا يَقُومُ فَيَسْأَلُ النَّاسَ» [رواه البخاری: ۱۴۷۹].

۷۵۳- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«مسکین کسی نیست که به دروازه این و آن بگردد و یک لقمه و یا دو لقمه، و یا یک دانه خرما و یا دو دانه خرما او را کفایت کند».

«بلکه مسکین کسی است که کفاف زندگی اش را ندارد، و کسی از فقر و در ماندگی اش واقف نیست، تا برایش صدقه بدهد، و نه هم خودش نزد مردم می رود و گدائی می کند»^(۳).

۱- و شکی نیست که آفتاب در این حالت سخت سوزان و آزار دهنده است، و سوزش و آزارش برای کسی که در رویش گوشت نیست، البته بیشتر است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) طریق استغاثه مردم در این حدیث به طور مختصر آمده است، و در حدیث شفاعت که بعد از این می آید، کیفیت استغاثه به صورت مفصل مذکور است، و در آن حدیث آمده است که مردم به کسانی دیگری غیر از موسی و عیسی و محمد علیهم الصلوة والسلام نیز استغاثه و طلب شفاعت می نمایند.

(۲) سؤال کردن به غرض پس انداز نمودن و ازدیاد مال، حرام است، و تنها سؤال کردن برای کسی روا است که واقعا محتاج باشد، و راهی دیگری برایش غیر از سؤال کردن وجود نداشته باشد، و در حدیث (۷۴۹) این موضوع را به طور مفصل بر رسی نمودیم.

۳- از احکام و مسائل به این حدیث آنکه:

(۱) این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که می فرمایند: «بلکه مسکین کسی است که کفاف زندگی اش را ندارد، و کسی از فقر و در ماندگی اش واقف نیست، تا برایش صدقه بدهد، و نه هم خودش نزد مردم می رود و گدائی می کند»، دلالت بر این امر دارد که مسکین حقیقی این چنین شخصی است، بنابراین مستحق مال زکات نیز همین شخص می باشد.

۳۸- باب: خَرَصِ التَّمْرِ

باب [۳۸]: تخمین کردن خرما

۷۵۴- عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ السَّاعِدِيِّ، قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَزْوَةَ تَبُوكَ، فَلَمَّا جَاءَ وَادِي الْقُرَى إِذَا امْرَأَةً فِي حَدِيقَةٍ لَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ: «اُخْرُصُوا»، وَخَرَصَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَةَ أَوْسُقٍ، فَقَالَ لَهَا: «أَحْصِي مَا يَخْرُجُ مِنْهَا» فَلَمَّا أَتَيْنَا تَبُوكَ قَالَ: «أَمَّا إِنَّهَا سَتَهْبُ اللَّيْلَةَ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَلَا يَقُومَنَّ أَحَدٌ، وَمَنْ كَانَ مَعَهُ بَعِيرٌ فَلْيَعْقِلْهُ» فَعَقَلْنَاهَا، وَهَبَّتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَقَامَ رَجُلٌ، فَأَلْقَتْهُ بِجَبَلٍ طَيِّءٍ، وَأَهْدَى مَلِكٌ أَيْلَةَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَغْلَةً بَيْضَاءَ، وَكَسَاهُ بُرْدًا وَكَتَبَ لَهُ بِبَحْرِهِمْ، فَلَمَّا أَتَى وَادِي الْقُرَى قَالَ لِلْمَرْأَةِ: «كَمْ جَاءَ حَدِيقَتِكَ» قَالَتْ: عَشْرَةَ أَوْسُقٍ، خَرَصَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي مُتَعَجِّلٌ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَمَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَعَجَّلَ مَعِي، فَلْيَتَعَجَّلْ» فَلَمَّا قَالَ ابْنُ بَكَّارٍ كَلِمَةً مَعَهَا: أَشْرَفَ عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ: «هَذِهِ طَابَةٌ» فَلَمَّا رَأَى أَحَدًا قَالَ: «هَذَا جُبَيْلٌ يُجِبُّنَا وَنُجِبُهُ، أَلَا أُخْرِكُم بِخَيْرِ دُورٍ الْأَنْصَارِ» قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «دُورُ بَنِي التَّجَّارِ، ثُمَّ دُورُ بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ، ثُمَّ دُورُ بَنِي سَاعِدَةَ أَوْ دُورُ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزَرَجِ وَفِي كُلِّ دُورٍ الْأَنْصَارِ يَعْنِي خَيْرًا» [رواه البخاري: ۱۴۸۱].

۲) باید هر کس از حال همسایه‌گان و اقوام و خویشاوندان خود با خبر باشد، تا اگر دربین آن‌ها کسانی وجود داشته باشند که به فقر و فاقه دچار بوده، ولی ازغفت و شخصیتی که دارند نمی‌خواهند آبروی خود را بریزند، لذا از سؤال کردن خود داری می‌نمایند، برای آن‌ها از مال زکات، و یا از غیر مال زکات تا جای که برایش ممکن است، کمک و دست گیری نماید، زیرا طوری که نبی کریم ﷺ فرموده‌اند، مسکین حقیقی همین اشخاص می‌باشند، و در نتیجه مستحق همکاری از همه پیشتر همین اشخاص هستند.

۷۵۴- از ابو حمید ساعدی رحمته الله روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک اشتراک نموده بودم^(۱)، چون [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] به منطقه (وادی القری) رسیدند، زنی در بوستانش بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای صحابه گفتند که [مقدار خرماي نخلستان آن زن را] تخمین کنید، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مقدار خرماي آن نخلستان را به (ده و سق) تخمین نمودند^(۲) و برای آن زن گفتند:

«مقدار خرمایی را که از آن حاصل می شود، به خاطر داشته باش».

و چون به (تبوک) رسیدیم فرمودند:

«امشت باد شدیدی خواهد وزید، کسی نباید از جایش حرکت نماید، و کسی که به همراهش شتری می باشد، او را ببندد».

ما هم شتران را بستیم، و باد شدیدی وزیدن گرفت، شخصی برخاست، و باد او را به (کوه طی) انداخت^(۳).

[او در این غزوه بود] که پادشاه (ایله) برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قاطر سفیدی و جامه خط داری بخشش داد^(۴)، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش منطقه خودش که در کنار بحر زندگی می کرد، امان نامه نوشتند^(۵).

۱- (تبوک): منطقه ای است در شمال مدینه منوره، و این غزوه در ماه رجب سال نهم هجری در وقتی واقع گریده بود که گرمی بسیار شدت نموده و میوه ها رسیده بود، و این آخرین غزوه بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن اشتراک نموده بودن.

۲- هر وسق مساوی (۶۰) صاع، و هر صاع مساوی (۳/۶۴۰) کیلو گرام است، بنابراین (ده) وسق مساوی (۲۱۸۴) کیلو گرام می شود.

۳- گرچه در جایی ندیدم که: باد این شخص را چگونه به (کوه طی) انداخت، ولی آنچه که به خاطر می رسد، این است که شاید این شخص از جا و یا خیمه خود بر آمده باشد، و غرض انجام کاری این طرف و آن طرف رفته باشد، و چون باد شدیدی می وزیده است، این شخص راه خود را گم کرده و باد او را این طرف و آن طرف انداخته تا آنکه به کوه طی رسیده است، و بعد از آرام گرفتن باد طوری که در بعضی روایات آمده است و قتی از (کوه طی) بر کشته است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه منوره رسده بودند.

۴- (ایله): شهری است در کنار بحر به طرف مصر، و نام پادشاه ایله یوحنا بن روبه بود.

۵- و در ابتدای امان نامه چنین آمده بود

بسم الله الرحمن الرحيم.

و چون وا پس به (وادی القُری) رسیدیم، برای آن زن گفتند:
«نخلستانت چه قدر خرما داد؟»

گفت: همان (ده و سقی) که پیامبر خدا تخمین زده بودند.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «من به طور عاجل به طرف مدینه روان هستم، و اگر کسی از شما می‌خواهد به طور عجله برود، با من بیاید».

روای کلمه گفت که معنایش این است: چون به نزدیک مدینه رسیدند، فرمودند:
«این طابه است» [یعنی: شهر خوش و گوارائی است].

و چون (أُحد) را دیدند، فرمودند:

«این کوهی است که او ما را دوست دارد و ما او را دوست داریم، و آیا شما را خبر
دهم که بهترین مردمان انصار، کدام مردمان هستند؟»

گفتند: بلی!

فرمودند: «مردم (بنی نجار) بعد از آن مردم (عبدالأشهل) بعد از آن مردم (بنی
ساعده) و یا مردم (بنی حارث بن خزرج)، و در همه مردم انصار خیر و برکت است»^(۱).

این امان نامه‌ای است که از طرف خدا و محمد پیامبر خدا برای یوحنا بن روبه و مردمان ايله داده می‌شود، کشتی‌ها و دیگر وسائل نقلیه آن‌ها تحت ذمه خدا و محمد پیامبر خدا قرار دارد....

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

با استناد به این حدیث اکثر علماء تخمین کردن میوه را جهت خریدن آن و یا اخراج زکات آن جواز داده‌اند، ولی امام ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد رحمهم الله می‌گویند: تخمین کردن مکروه است، و دلیل‌شان حدیث جابر رضی الله عنه است که می‌گوید: «پیامبر خدا ﷺ از تخمین کردن نهی کرده‌اند»، و از حدیث امام بخاری رحمته الله چنین جواب می‌دهند که این تخمین کردن جهت این بود که مقداری تقریبی خرماي نخلستان آن زن را بدانند نه آنکه به اساس آن تخمین از وی زکات گرفته باشند، بلکه زکات را از وی به اساس تحدید مقدار معین آن گرفتند.

۳۹- باب: الْعُشْرُ فِيمَا يُسْقَى مِنْ مَاءِ السَّمَاءِ وَبِالْمَاءِ الْجَارِي

باب [۳۹]: در آنچه که به آب آسمان و به آب جاری آبیاری می‌شود، عشر لازم می‌گردد.

۷۵۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُمَرَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «فِيمَا سَقَتِ السَّمَاءُ وَالْعُيُونُ أَوْ كَانَ عَثَرِيًّا الْعُشْرُ، وَمَا سُقِيَ بِالنَّضْحِ نِصْفُ الْعُشْرِ» [رواه البخاری: ۱۴۸۳].

۷۵۵- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که فرمودند: «آنچه را که آسمان، و چشمه‌ها آبیاری می‌کند، و یا آنکه خود آب باشد، عشر لازم است»، و در آنچه که به واسطه حیوان آبیاری می‌شود، نیم عشر لازم است»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اگر آبیاری زمین به شکل طبیعی باشد، زکات آن عشر است، یعنی: از هر ده حصه یک حصه، و اگر از طریق مصنوعی مانند: کشیدن آب از چاه، و یا به واسطه حیوان و یا وسائل امروزی آبیاری گردد، زکات آن نیم عشر است، یعنی: از هر بیست حصه یک حصه.

(۲) در کیفیت و جوب زکات، نظر به آیات و احادیثی که در این مورد آمده است، و نظر به وجهات نظر، علماء اقوال و آراء مختلفی ابراز نموده‌اند که مشهورترین آن‌ها سه قول است:

(أ) امام ابو حنیفه رحمته الله با استناد به این حدیث می‌گوید: از هر چیزی که از زمین بیرون می‌شود، زکات لازم می‌گردد، خواه کم باشد و خواه زیاد، خواه غذائیت داشته باشد و خواه نداشته باشد، و خواه قابل ذخیره کردن باشد و خواه نباشد، چیزی که در آن زکات لازم نمی‌شود، هیزم، علف، و نی است.

(ب) ابو یوسف و محمد رحمهم الله می‌گویند: در اشیای زراعتی به دو شرط زکات لازم می‌گردد، شرط اول آنکه میوه‌اش قابل ماندن و ذخیره کردن باشد، مانند: بادام، پسته و امثال این‌ها بنابراین در نزد آن‌ها در انجیر، سیب، خیار، خربوزه، و امثال این‌ها زکات لازم نمی‌گردد، و شرط دوم آنکه مقدار آن از (۱۰۹۲) کیلو گرام به وزن فعلی که مساوی پنج وسق می‌شود، کمتر نباشد، و در کمتر از این مقدار از هر نوعی که باشد، زکات لازم نمی‌گردد.

(ج) امام شافعی رحمته الله می‌گوید: زکات در چیزی لازم می‌شود که جنبه غذائیت داشته و قابل ذخیره کردن باشد، مانند گند، جو، برنج، ماش، نخود، لوبیا و امثال این‌ها، و مقدار آن هم از (۱۰۹۲) کیلو گرام به وزن فعلی که مساوی پنج وسق می‌شود کمتر نباشد، و اقوال دیگری هم وجود دارد که ذکر همه آن‌ها درازا می‌کشد.

۴۰ - باب: أَخَذَ صَدَقَةَ التَّمْرِ عِنْدَ صِرَامِ النَّخْلِ وَهَلْ يُتْرَكُ الصَّبِيُّ فَيَمَسُّ تَمْرَ الصَّدَقَةِ

باب [۴۰]: زکات خرما در وقت چیدن آن است، و آیا برای طفل اجازه است که به خرمای زکات دست بزند؟

۷۵۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُؤْتِي بِالتَّمْرِ عِنْدَ صِرَامِ النَّخْلِ، فَيَجِيءُ هَذَا بِتَمْرِهِ، وَهَذَا مِنْ تَمْرِهِ حَتَّى يَصِيرَ عِنْدَهُ كَوْمًا مِنْ تَمْرٍ، فَجَعَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَلْعَبَانِ بِذَلِكَ التَّمْرِ، فَأَخَذَ أَحَدُهُمَا تَمْرَةً، فَجَعَلَهَا فِي فِيهِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَخْرَجَهَا مِنْ فِيهِ، فَقَالَ: «أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَأْكُلُونَ الصَّدَقَةَ» [رواه البخاری: ۱۴۸۵].

۷۵۶- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگام چیدن خرما برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خرما می آوردند، مقدار خرمایی این شخص، و مقدار خرمایی آن شخص، تا آنکه در نزدشان خرمن خرمایی جمع می شد.

حسن و حسین رضی الله عنهما با آن خرماها بازی می کردند، یکی از آن ها خرمایی را گرفت و به دهانش گذاشت، پیامبد خدا صلی الله علیه و آله به طرفش نظر کردند و خرما را از دهانش بیرون کرده و فرمودند:

د) احناف بر علاوه از استناد به عموم حدیث مذکور می گویند: نظر امام ابو حنیفه رحمته الله از دو نگاه دیگر نیز بر آراء دیگر ترجیح دارد.

اول: آنکه این نظر به احتیاط نزدیکتر است، زیرا اگر زکاتی بر شخص واجب نشده باشد، و او آن را اداء نماید، برایش ثواب داشته و ماجور است، ولی اگر زکاتی واجب شده باشد و او آن زکات را اداء نکند، بر وی گناه داشته و مازور است.

دوم: آنکه این نظر با اساسات اسلامی که مواسات و همکاری با فقراء، و دست گیری از آن ها باشد، انطباق کامل دارد، زیرا به اساس این نظر از هر چیز و به هر مقداری که باشد، باید عشر و یا نیم عشر آن را برای فقراء و محتاجین بدهد، و این کاری است که از نگاه اصل شرعی مرغوب و منظور نظر است، ولی به اساس آراء دیگر از بسیاری چیزها، مانند خیار، کدو، سبزی جات، و غیره زکات واجب نگردیده و فقراء و محتاجین از آن ها محروم می مانند، و الله تعالی أعلم.

«آیا خبر نداری که اولاد محمد ﷺ [از مال] زکات نمی‌خورند»^(۱)؟

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) صدقه خواه واجب باشد و خواه صدقه نفلی برای پیامبر خدا ﷺ به اتفاق علماء حرام است، ولی نسبت به دادن صدقه برای اولاد پیامبر خدا ﷺ بین علماء اختلاف است، به این شرح:

أ) در شرح قدوری در مذهب حنفی آمده است که صدقه واجبیه مانند: زکات عشر، نذر و کفاره برای (بنی هاشم) روا نیست، ولی صدقه نفلی برای آن‌ها جواز دارد.

ب) در نزد امام شافعی رحمته در این مسئله دو قول است، جواز و عدم آن.

ج) بعضی از علمای معاصر از آن جمله شیخ یوسف قرضاوی نظرش این است که چون در این عصر برای بنی هاشم خمس داده نمی‌شود، دادن زکات برای آن‌ها جواز داد، و ندادن زکات در این حالت برای آن‌ها عقوبت است نه مکرمت، زیرا اگر شخصی از بنی هاشم فقیر بوده و برایش زکات داده نشود، مجبور می‌شود که گدائی کند، و این برایش اهانت است نه عزت.

و اگر به واقع امر نگاه کنیم همین نظر راجح‌تر به نظر می‌رسد، زیرا علمای سابق که دادن صدقه را برای اولاد پیامبر خدا ﷺ حرام می‌دانستند سببش آن بود که در آن وقت برای سادات و بنی هاشم از طرف بیت المال معاش کافی تعیین شده بود، ولی اکنون که چنین معاشی وجود ندارد، اگر اشخاصی فقیر از اولاد نبی کریم ﷺ وجود داشته باشند، و کار مناسبی هم برای آن‌ها یافت نشود، و بگوئیم که نباید برای آن‌ها از مال صدقه چیزی داده شود، در این حالت مجبوراند که گدائی کنند، و همان طور که واضح است گدائی سبب ذلت و آبرو ریزی است، و این ظاهراً برای منتسبین به نبی کریم ﷺ به هیچ وجه مناسبت نیست.

(۲) (ولی امر) باید زکات اموال مردم را جمع‌آوری نماید.

(۳) زکات میوه و امثال آن باید در وقت چیدن آن اداء گردد، و تاخیر آن بدون ضرورت مکروه است.

(۴) جواز دارد که از مسجد و ملحقات آن در مصالح عمومی استفاده گردد.

(۵) نباید برای اطفال اجازه داده شود که مرتکب محرمات گردند.

(۶) اگر طفلی را از کاری منع می‌کنم، باید سبب منع کردن را برایش بگوئیم، تا قناعتش حاصل گردد.

۴۱- باب: هَلْ يَشْتَرِي صَدَقَتَهُ، وَلَا بَأْسَ أَنْ يَشْتَرِي صَدَقَتَهُ غَيْرُهُ

باب [۴۱]: آیا روا است زکاتش را بخرد؟ ولی اگر شخص دیگری زکات را خرید، باکی نیست

۷۵۷- عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَضَاعَهُ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِيَهُ وَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَبِيعُهُ بِرُخْصٍ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «لَا تَشْتَرِي، وَلَا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ، وَإِنْ أَعْطَاكَ بِدَرَاهِمٍ، فَإِنَّ الْعَائِدَ فِي صَدَقَتِهِ كَالْعَائِدِ فِي قَيْئِهِ» [رواه البخاری: ۱۴۹۰].

۷۵۷- از عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: اسپی را به شخصی دادم تا در راه خدا جهاد نماید، ولی او اسپ را ضایع نمود [و طور لازم خدمتش را نکرد]، و می‌خواستم آن اسپ را از نزدش بخرم، زیرا فکر می‌کردم که شاید آن را ارزان بفروشد، [راجع به این موضوع] از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم، فرمودند:

«آن را مخر، و در صدقه خود رجوع مکن، ولو آنکه آن را برایت به یک درهم بدهد، زیرا کسی که به صدقه‌اش رجوع می‌کند، مانند کسی است که به قی‌اش رجوع می‌کند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) اگر کسی چیزی را زکات، و یا خیرات، و یا کفاره، و یا بخشش می‌دهد، نباید آن را دوباره پس بگیرد، ولو آنکه بدست آوردن آن از طریق خریدن باشد.
- (۲) اگر کسی چیزی را صدقه داد، و باز در راه میراث به وی تعلق گرفت، برایش روا است، زنی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! کنیزی را برای مادرم صدقه دادم، و او اکنون مرده است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: به مزد خود رسیدی، و از راه میراث برای تو رسیده است.
- (۳) عده از علماء براین نظراند که اگر صدقه را که شخص برای فقیر داده است، شخص دیگری از وی خرید، و یا فقیر برایش بخشش داد، در این حالت خریدن آن برای صاحب اصلی آن جواز دارد، زیرا در این حالت صدقه‌اش گفته نمی‌شود، و گرچه تنزه کردن از آن بهتر است.

۴۲- باب: الصَّدَقَةُ عَلَى مَوَالِي أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ

باب [۴۲]: زکات دادن برای غلامان آزاد همسران پیامبر خدا ﷺ

۷۵۸- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: وَجَدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَاءَ مَيْتَةٍ، أُعْطِيَتْهَا مَوْلَاةٌ لِمَيْمُونَةَ مِنَ الصَّدَقَةِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَلَّا انْتَفَعْتُمْ بِجِلْدِهَا؟» قَالُوا: إِنَّهَا مَيْتَةٌ. قَالَ: «إِنَّمَا حَرُمَ أَكْلُهَا» [رواه البخاری: ۱۴۰۲].

۷۵۸- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ بز مرده را دیدند، این بز را کسی برای کنیز آزاد شده میمونه داده بود^(۱).

فرمودند: «چرا از پوستش استفاده نکردید؟»

گفتند: این خود مرده است.

فرمودند: «از خود مرده تنها خوردنش حرام است»^(۲).

۱- میمونه همسر پیامبر خدا ﷺ بود، کنیزی داشت، و او را آزاد ساخته بود، کسی برای آن کنیز آزاد شده بزی را صدقه داده بود، آن بز مرد، و آن را دور انداختند.

۲- از احکام و مسئل متعلق به این حدیث آنکه:

در موضوع پاک شدن و یا نشدن حیوان بعد از آش دادن یعنی بعد از (دباغت) آن، هفت مذهب وجود دارد:

(۱) جمهور علماء بر این نظر اند که پوست هر حیوانی به استثنای پوست سگ و خوک بعد از آش دادن (دباغت) پاک می‌گردد، و استعمال آن در نماز خواندن و درغیر نماز خواندن، و در استعمال اشیای خشک و تر جواز داد، و فرقی نمی‌کند که این پوست از حیوانی باشد که گوشتش حلال است و یا حرام.

(۲) عمر بن خطاب، و فرزندش عبدالله بن عمر، و عائشه رضی الله عنهن و امام احمد بن حنبل رحمهم الله دریک روایت می‌گویند که: پوست حیوانی که حرام باشد، از هر حیوانی که باشد، به آش دادن (دباغت) پاک نمی‌شود.

(۳) اوزاعی و ابن مبارک و ابو ثور رحمهم الله می‌گویند: پوست حلال گوشت به آش دادن (دباغت) پاک می‌شود، ولی پوست غیر حلال گوشت پاک نمی‌شود.

(۴) امام ابو حنیفه رحمهم الله می‌گوید: هر پوستی به استثنای پوست خوک به آش دادن (دباغت) پاک می‌شود.

۴۳- باب: إِذَا حَوَّلَتِ الصَّدَقَةُ

باب [۴۳]: وقتی که زکات تغییر یابد

۷۵۹- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَى بِلَحْمٍ تُصَدَّقُ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ، فَقَالَ: «هُوَ عَلَيْهَا صَدَقَةٌ، وَهُوَ لَنَا هَدِيَّةٌ» [رواه البخاری: ۱۴۹۵].

۷۵۹- از انس رضی الله عنه روایت است که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از گوشتی که برای (بریره) رضی الله عنه صدقه داده شده بود، آوردند، ایشان فرمودند: «این گوشت برای [بریره] زکات، و برای ما بخشش است»^(۱).

(۵) امام مالک رحمه الله می گوید: هر پوستی به آش دادن (دباغت) پاک می شود، ولی بیرون آن نه داخل آن، از این جهت استعمال آن در چیزهای خشک مانند گندم و برنج جواز دارد، و در چیزهای تر مانند: روغن و آب جواز ندارد، و نماز خواندن بر آن روا است، ولی پوشیدن آن روا نیست.

(۶) اهل ظاهر می گویند: هر پوستی بدون استثناء، بیرون و درون آن به آش دادن (دباغت) پاک می شود، و در استعمال چیزهای تر و خشک همگی جواز دارد.

(۷) امام ابو یوسف رحمه الله می گوید: انتفاع از پوست خود مرده بدون آش دادن (دباغت) در چیزهای تر و خشک جواز دارد، و بعضی از شافعیه هم براین نظر اند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مال زکات بعد از اینکه تحت تصرف فقیر قرار گرفت، صفت زکات بودن از وی دور می گردد، بنابراین اگر فقیر آن مال را برای شخص ثروتمندی بخشش می دهد، استفاده کردن ثروتمند از آن مال جواز دارد، و اینکه زکات برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حرام و بخشش حلال است سببش این است که:

أ) زکات فرض است و باید صاحب مال خواه دلش خواسته باشد و یا نخواستہ باشد، آن را اداء نماید، و حتی اگر اداء نکند، ولی امر می تواند آن را به زور از وی بگیرد، و استفاده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از چنین مالی شاید سبب رنجش مردم می گردید، ولی بخشش چنین نیست، بلکه کاملاً به رضایت صاحبش می باشد، و استفاده کردن از آن نه تنها آنکه سبب رنجش نمی شود، بلکه سبب جلب محبت نیز می گردد.

ب) اینکه زکات گرفتن دلالت بردلت دارد، و بخشش گرفتن دلالت بر عزت.

ج) اینکه گیرنده بخشش به طور عموم عوضش را دیر یا زود برای بخشش دهنده پس می دهد، ولی در زکات چنین چیزی وجود ندارد، بنابراین زکات گیرنده همیشه تحت منت زکات دهنده باقی می ماند، و البته برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مناسب و قابل قبول نیست که تحت منت کسی قرار بگیرند.

۴۴ - باب: أَخْذِ الصَّدَقَةَ مِنَ الْأَغْنِيَاءِ وَتُرَدِّ فِي الْفُقَرَاءِ حَيْثُ كَانُوا

باب [۴۴]: گرفتن زکات از اعیان و دادن برای فقراء به هر جایی که باشند

۷۶۰- حَدِيثُ مَعَاذٍ، وَبَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ تَقَدَّمَ، وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: «...وَأَتَى دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ» [رواه البخاری: ۱۴۹۶].

۷۶۰- حدیث معاذ و فرستاده شدنش به یمن قبلاً گذشت، و در این روایت آمده است که [پیامبر خدا ﷺ] فرمودند:

«... و از دعای مظلوم حذر کن! چون بین مظلوم و خدا حجابی نیست»^(۱).

۴۵ - باب: صَلَاةُ الْإِمَامِ وَدُعَائِهِ لِصَاحِبِ الصَّدَقَةِ

باب [۴۵]: دعا کردن امام برای زکات دهنده

۷۶۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَتَاهُ قَوْمٌ بِصَدَقَتِهِمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ فُلَانٍ»، فَأَتَاهُ أَبِي بِصَدَقَتِهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى» [رواه البخاری: ۱۴۹۷].

۷۶۱- از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنهما روایت است که گفت: چون مردمی زکات خود را نزد پیامبر خدا ﷺ می آوردند، به حق آن ها دعا کرده و می گفتند: «خدایا! بر اهل و اولاد فلانی رحمت کن».

۱- یعنی: از دعای مظلوم بترس، تا مبادا بر تو نفرین کند، که در چنین حالتی دعایش رد نمی شود، و در اجابت دعای مظلوم درباره ظالم، فرقی بین نیکوکار و بدکار، و مسلمان و کافر نیست. از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «دعای مظلوم مستجاب است ولو آنکه فاجر باشد، زیرا فجورش به خودش تعلق دارد، و بین خدا و بنده اش حجابی نیست»، و شاعر گفته است.

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن

اجابت از در حق بهر استقبال می آید

و خودم بارها دیده ام، و از کسان بیساری شنیده ام که ظالم پیش از عقوبت اخروی، در همین دنیا به انواع عقوبات الهی گرفتار می شود، و یقیناً که خواننده محترم نیز چنین تجاربی خواهد داشت.

پدرم زکات مال خود را نزدشان آورد، گفتند: «خدایا! برای اولاد ابی اوفی رحمت کن»^(۱).

۴۶ - باب: مَا يُسْتَخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ

باب [۴۶]: آنچه که از دریا استخراج می شود

۷۶۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ سَأَلَ بَعْضَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِأَنْ يُسَلِّفَهُ أَلْفَ دِينَارٍ، فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ فَخَرَجَ فِي الْبَحْرِ، فَلَمْ يَجِدْ مَرْكَبًا، فَأَخَذَ خَشَبَةً، فَتَقَرَّهَا، فَأَدْخَلَ فِيهَا أَلْفَ دِينَارٍ، فَرَمَى بِهَا فِي الْبَحْرِ، فَخَرَجَ الرَّجُلُ الَّذِي كَانَ أَسْلَفَهُ، فَإِذَا بِالْخَشَبَةِ، فَأَخَذَهَا لِأَهْلِهِ حَطَبًا»، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ فَلَمَّا نَشَرَهَا وَجَدَ الْمَالَ [رواه البخاری: ۱۴۹۸].

۷۶۲- از ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که [فرمودند]: «شخصی از بنی اسرائیل از شخص دیگری از بنی اسرائیل خواست تا برایش هزار دینار قرض بدهد، آن شخص برایش [هزار دینار] قرض داد. [شخص قرض دار] به کنار دریا رفت [تا خود را به خانه قرض دهنده برساند و قرضش را اداء نماید] ولی مرکبی نیافت، لذا چوبی را گرفت و داخل آن را حفر نمود و هزار دینار را در آن چوب نهاد، [سر آن چوب را بست] و در دریا انداخت. آن شخصی که پول را برایش به قرض داده بود، به کنار دریا آمد، آن چوب را دید، آن را به قصد هیزم برای خانواده اش گرفت.

[ابو هریره رضی الله عنه] بقیه حدیث را ذکر نمود [و گفت]: چون آن شخص چوب را شکست، مال خود را در داخل آن یافت»^(۲).

۱- خداوند متعال می فرماید: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^(۱۳) یعنی: از اموالشان زکات بگیر، تا به این وسیله آنها را پاک ساخته و تزکیه نمائی، و برای شان دعا کن، زیرا دعای تو موجب آرامش آنها است، و به این اساس مستحب است تا کسی که زکات را می گیرد برای زکات دهنده دعا کند، مثلاً بگوید که: خداوند قبول کند، خداوند به مال و اهل و اولادت برکت بدهد خداوند برای پدر و مادرت بیامزد، خداوند چندین برابر آن را برایت عوض بدهد و امثال این ها.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۴۷- باب: فِي الرَّكَازِ الْخُمُسُ

باب [۴۷]: در گنج، خمس لازم است

۷۶۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الْعَجَمَاءُ جُبَارٌ، وَالْبَيْتُ جُبَارٌ، وَالْمَعْدِنُ جُبَارٌ، وَفِي الرَّكَازِ الْخُمُسُ» [رواه البخاری: ۱۴۹۹].

۷۶۳- و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«آنچه را که حیوان [گریخته از صاحبش] تلف می‌کند هدر است، و اگر کسی [در ملک خود چاهی حفر می‌کند، و کسی در آن می‌افتد] و متضرر می‌گردد هدر است، و اگر کسی معدنی را کافته و دیگری در آن می‌افتد هدر است، و آنچه که از یافتن گنج بدست می‌آید، در آن خمس لازم است»^(۱).

(۱) کسی که از دریا چیزی را بدست می‌آورد، مالک آن می‌گردد، مگر آنکه صاحبش پیدا شود، و یا کسی که آن را یافته است به خاطرش برسد که این مال از دیگری می‌باشد، که در این حالت حکم مال یافت شده را می‌گیرد، چنانچه امام بخاری رحمه الله این حدیث را در باب (لقطه) که به معنی (چیزی یافت شده) است نیز ذکر نموده است، و حکم مال یافت شده، به تفصیل در جای خودش خواهد آمد.

(۲) قرض به هر طریقی که برای صاحبش برسد، اداء می‌گردد.

(۳) کسی که در راه خیر توکلش را بر خدا کند، خداوند او را نصرت می‌دهد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) جمهور علماء می‌گویند: آنچه که حیوان تلف می‌کند، در صورتی که انسانی همراه آن حیوان نباشد، ضمانی بر صاحب خود آن نیست، ولی اگر کسی همراه آن حیوان باشد، از آنچه که حیوان تلف می‌کند، ضمان لازم می‌گردد امام مالک و اوزاعی و لیث رحمهم الله می‌گویند: آنچه را که حیوان به دست و یا پای خود تلف می‌کند در آن ضمانی نیست، و آنچه را که به دهان خود تلف می‌کند، در آن ضمان لازم می‌گردد، امام ابو حنیفه رحمه الله می‌گوید: در چیزی که حیوان به پای خود تلف می‌کند ضمانی نیست، و از چیزی که با دست خود تلف می‌کند ضمان لازم می‌گردد، ولی اگر حیوانی معروف به فساد باشد، مانند: سگ‌هار، گاو مست، اسب سرکش، و امثال این‌ها و صاحبش آن را بسته نکرده باشد، اگر چیزی را تلف کرد، به هر شکلی که تلف کرده باشد، و در هر وقتی که تلف کرده باشد، صاحبش ضامن می‌باشد.

(۲) علماء براین متفق‌اند که از یافتن گنج (خمس) لازم می‌شود، و اما در مورد اشتراط نصاب اختلاف نظر دارند، در نزد احناف نصاب در معدن شرط نیست، بنابراین در معدن چه کم باشد و

۴۸- باب: قولِ الله تعالى: ﴿وَالْعَمَلِينَ عَلَيْهَا﴾ وَحَاسِبَةِ الْمُصَدِّقِينَ مَعَ الْإِمَامِ

باب [۴۸]: این قول خداوند که ﴿و کسانى اند که زکات را جمع آورى مى نمایند﴾ و امام باید مامورین زکات را محاسبه نماید

۷۶۴- عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «اسْتَعْمَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا مِنَ الْأَسَدِ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي سُلَيْمٍ، يُدْعَى ابْنُ اللَّثْبِيَّةِ فَلَمَّا جَاءَ حَاسِبُهُ» [رواه البخارى: ۱۵۰۰].

۷۶۴- از ابو حمید ساعدی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شخصی را از قبیله (اسد) که بنام (ابن لتبیه) یاد می شد، برای جمع آوری زکات اموال مردم (بنی سلیم) فرستادند، و هنگامی که آن شخص باز گشت، او را محاسبه کردند»^(۱).

چه زیاد، خمس لازم می گردد و لی در نزد جمهور علماء در معدن نصاب شرط است، بنابراین اگر مقدار آن از نصاب زکات کمتر باشد، در آن خمس لازم نمی گردد.

۳) و در مورد جایی که معدن در آن یافت می شود امام ابوحنیفه و احمد رحمهم الله می گویند: معدنی را که شخص در ملک خود می یابد، در آن خمس لازم نمی گردد، مگر آنکه بر مالی که یافته است یکسال بگذرد و به اندازه نصاب زکات باشد، که در این حالت مانند هر مال دیگری بر وی زکات لازم می گردد، ولی در نزد امام مالک و امام شافعی رحمهم الله، گذشت سال شرط نیست، و به مجرد یافت شدن، باید خمس آن را بپردازد.

۴) در مورد آنچه که از دریا بدست می آید، امام ابو حنیفه رحمته الله و محمد و مالک رحمهم الله می گویند: در آن خمس و یا زکاتی لازم نمی گردد، امام شافعی و احمد رحمهم الله می گویند: در آن خمس لازم می گردد، و ابو یوسف رحمته الله می گوید: در آن زکات لازم می گردد.

۵) موارد مصرف خمس در نزد احناف، موارد مصرف غنیمت و فیه است، امام محمد رحمته الله خمس باید برای قاریان قرآن مصرف گردد، و امام شافعی رحمته الله می گوید: موارد مصرف آن، موارد مصرف زکات است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) امام بخاری رحمته الله این حدیث را در این جا به طور مختصر روایت کرده است و قصه کامل آن طوری که در دیگر ابواب صحیح البخاری، و در صحیح مسلم آمده است چنین است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شخصی را از قبیله (بنی اسد) که برایش (ابن لتبیه) می گفتند، برای جمع آوری اموال زکات فرستادند، هنگامی که این شخص برگشت گفت: این اموال از شما است، و این اموال دیگر از من است، برایم بخشش داده شده است.

۴۹- باب: وَسَمِ الْإِمَامِ إِبِلَ الصَّدَقَةِ يَدِهِ

باب [۴۹]: نشانه دار ساختن امام شتران صدقه را به دست خود

۷۶۵- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «عَدَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، لِيُحَنِّكَهُ، فَوَافَيْتُهُ فِي يَدِهِ الْمَيْسَمِ يَسْمُ إِبِلَ الصَّدَقَةِ» [رواه البخاری: ۱۵۰۲].

در این وقت پیامبر خدا ﷺ بر خاسته و بر بالای منبر بعد از حمد و ثنای پروردگار گفتند: «این چه کاری است که موظفی رابه وظیفه می فرستم، و می گوید: این اموال از شما و این اموال برایم بخشش داده شده است، پس چرا این شخص در خانه پدرش و یا خانه مادرش نمی نشست تا ببیند که برایش بخشش داده می شود یانه؟ قسم به ذاتی که جان محمد در دست او است (بلا کیف) هیچ کسی نیست که از این مال چیزی بردارد، مگر آنکه آن را در روز قیامت در حالیکه بر گردنش آویزان است، با خود خواهد آورد، اگر شتری باشد، غرغر می کشد، اگر گاوی باشد، بق بق می کشد، و اگر گوسفندی باشد، بربر می کشد»، بعد از آن دست های خود را تا جایی بلند کردند که سفیدی زیر بغل شان را دیدیم، و دو بار گفتند: (الهی! آیا تبلیغ کردم).

۲) بخشش گرفتن برای مامورین به هر عنوانی که باشد، حرام است، و در این مورد احادیث دیگری نیز آمده است، و این موضوع را در کتابی که راجع به مال حرام نوشته ام، به تفصیل کامل شرح داده ام.

۳) بخشش گرفتن برای مامور به سه شرط روا است:

شرط اول آنکه: بخشش از طرف کسی باشد که پیش از رسیدن این مامور به وظیفه، نیز بین آن ها جریان داشته است.

شرط دوم آنکه: بخشش دهنده هیچ کاری در نزد آن مامور نداشته باشد.

شرط سوم آنکه: این بخشش در حد متعارف بخشش باشد، مانند: تسبیح، قلم، ساعت معمولی و امثال این ها.

۴) برای مسؤول جمع آوری زکات نسبت میعنی از مال زکات مانند: ربع، ثلث نمی باشد، و چیزی را که مستحق می گردد، معاش ماهواری است که برای موظفین دیگر دولت داده می شود.

۵) باید موظفین دولت از آنچه که بدست آورده اند، محاسبه گردند، و عمره ﷺ این اصل را به دقت مورد تطبیق قرارداد، و قانون (از کجا آوردی) از وی نشئت کرده است، و فرقی نمی کند که شخص موظف، این مال را از طریق رشوت، و یا اختلاس و یا بخشش، و یا سوء استفاده از قدرت، و یا از هر طریق نامشروع دیگری بدست آورده باشد، زیرا پیامبر خدا ﷺ فرموده اند «... آیا اگر در خانه پدر و مادرش می نشست مرد این چیزها را برایش بخشش می دادند؟»

۷۶۵- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: عبدالله بن ابی طلحه را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بردم تا تحنیکش نمایند، در این وقت دیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (میسَم) را به دست گرفته و شتران صدقه را با آن، نشانه دار می سازند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (تحنیک): عبارت از آن است که جهت تبرک، شخص صالحی، خرما و یا امثال آن را به کام طفل نو تولد می مالند، و طفل آن را می خورد.

(۲) عبدالله بن ابی طلحه رضی الله عنه برادر مادری انس بن مالک رضی الله عنه است، و اینکه بعضی ها وی را از تابعین می دانند، در اشتباه اند.

(۳) (میسَم) عبارت از سیخ و یا میلی است که حیوان را به آن داغ می کنند، تا اگر در بین حیوانات مشابه خود داخل می شود، با آن ها خلط نگریده و از آن ها متمایز باشد.

(۴) داغ کردن حیوان روی ضرورت جواز دارد.

(۵) مستحب است که گوسفند در گوش های آن، شتر و گاو در رانهای آن ها داغ شوند.

(۶) نظر به احادیث دیگری که در این مورد آمده است، علماء گفته اند که داغ کردن در صورت حیوان جواز ندارد.

(۷) امام باید شخصاً از اموال بیت المال سر پرستی نماید، و در محافظت از آن ها به هر طریقی که مناسب می داند بکوشد، و از ضایع کردن بیت المال عندالله و عندالناس مسؤول می باشد.

(۸) تحنیک برای طفل مستحب است، و باید ذریعۀ شخص صالحی صورت بگیرد.

۲۵ - کتابُ صدقةِ الفطر

کتاب [۲۵]: صدقة فطر

۱ - باب: فَرَضِ صَدَقَةِ الْفِطْرِ

باب [۱]: فرضیت صدقة فطر

۷۶۶- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَكَاةَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ عَلَى الْعَبْدِ وَالْحُرِّ، وَالذَّكْرِ وَالْأُنْثَى، وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَمَرَ بِهَا أَنْ تُؤَدَّى قَبْلَ خُرُوجِ النَّاسِ إِلَى الصَّلَاةِ» [رواه البخاری: ۱۵۰۳].

۷۶۶- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صدقه فطر را یک صاع از خرما، و یا یک صاع از جو، بر هر فرد مسلمانی خواه غلام باشد و خواه آزاد، خواه مرد باشد و خواه زن، خواه خورد باشد و خواه کلان، فرض نمودند، و امر فرمودند:

که این صدقة فطر باید پیش از رفتن به نماز عید داده شود»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) حکم صدقة فطر: صدقه فطر در نزد جمهور علماء فرض، در نزد احناف واجب، و در نزد امام مالک رحمته الله سنت است.

(۲) مقدار آن: مقدار صدقه فطر از گندم نیم صاع، که به وزن فعلی (یک کیلو و هشتصد و بیست) گرم می‌شود، و از جو و خرما یک صاع که به وزن فعلی (سه کیلو و ششصد و چهل) گرم می‌شود، لازم می‌گردد، و در نزد احناف دادن قیمت آن نیز جواز دارد.

(۳) صدقة فطر بر زن: صدقة فطر بر زن خواه شوهر دار باشد و خواه نباشد، لازم است، صدقه زن شوهر دار در نزد احناف بر شوهرش لازم نیست، ولی جمهور علماء می‌گویند: که صدقة فطرش بر ذمه شوهرش می‌باشد، و دلیل‌شان این است که به اتفاق علماء، نفقه زن بر عهده شوهرش

۲- باب: الصَّدَقَةُ قَبْلَ الْعِيدِ

باب [۲]: صدقه فطر پیش از نماز عید

۷۶۷- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «كُنَّا نُخْرِجُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ طَعَامٍ»، «وَكَانَ طَعَامُنَا الشَّعِيرُ وَالزَّبِيبُ وَالْأَقِطُ وَالثَّمَرُ» [رواه البخاری: ۱۵۱۰].

۷۶۷- از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز عید، از طعام یک صاع [صدقه] می دادیم، و طعام ما [در آن وقت]: جو، کشمش، قروت و خرما بود.

می باشد، و نفقه تنها عبارت از خرج و خوراک نیست، بلکه تمام ما یحتاج زن را شامل می شود، و صدقه فطر از جمله چیزهایی است که زن به آن احتیاج دارد.

و شاید دلیل احناف این باشد که زن اگر فقیر باشد، بر وی صدقه فطری نیست، و اگر غنی و ثروتمند باشد، باید خودش صدقه فطر خود را بپردازد، همان طوری که زکات مال خود را می پردازد.

(۴) صدقه فطر بر طفل خورد سال: صدقه طفل خرد سال اگر مالی داشته باشد، در نزد امام ابو حنیفه و ابو یوسف از مال خودش داده می شود، و اگر مالی نداشته باشد، پدرش مسؤول آن است، و حسن رحمته الله می گوید: که طفل خواه چیزی داشته باشد و خواه نداشته باشد، صدقه فطرش بر ذمه پدرش می باشد.

(۵) وقت وجوب صدقه فطر در نزد بعضی از علماء، از آن جمله امام شافعی و امام احمد بن حنبل رحمهم الله لحظه پیش از غروب آفتاب آخرین روز از ماه رمضان است، بنابراین اگر طفلی بعد از غروب آفتاب آن روز به دنیا می آید، صدقه فطر آن لازم نمی گردد، و در نزد احناف و عده دیگر از علماء، وقت وجوب صدقه فطر، لحظه پیش از طلوع فجر روز عید فطر است، بنابراین طفلی که پیش از طلوع فجر روز عید فطر به دنیا می آید، صدقه فطرش لازم می گردد، و طفلی که بعد از طلوع فجر روز عید فطر به دنیا می آید، صدقه فطر از وی لازم نیست.

(۶) وقت استحبابی دادن صدقه فطر به اتفاق علماء در روز عید و پیش از رفتن به نماز عید است، ولی در نزد احناف تقدیم و تاخیر آن از این وقت نیز جوزا دارد.

(۷) وقت وجوب آن پیش از طلوع فجر روز عید فطر است، و طفلی که بعد از طلوع فجر به دنیا می آید، صدقه فطر بر وی و از وی لازم نمی گردد.

(۸) صدقه فطر بر کسی لازم می گردد که غنی باشد.

(۹) مستحق صدقه فطر فقراء هستند.

۳- باب: صَدَقَةُ الْفِطْرِ عَلَى الْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ

باب [۳]: صدقه فطر بر هر کس چه آزاد باشد و چه غلام لازم است

۷۶۸- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَدَقَةَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، أَوْ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ عَلَى الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، وَالْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ» [رواه البخاری: ۱۵۱۲].

۷۶۸- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صدقه فطر با یک صاع از جو، یا یک صاع از خرما، بر کوچک و بزرگ، و بر آزاد و مملوک، فرض نمودند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) وجوب صدقه فطر بر شخص آزاد مورد اتفاق است.

(۲) در مورد وجوب صدقه فطر بر مملوک (غلام) علماء اختلاف نظر دارند:

جمهور علماء رحمهم الله می گویند: غلام خواه برای خدمت باشد، و خواه برای تجارت، صدقه بر بدارش لازم است، و احناف، و ثوری، و عطاء و نخعی رحمهم الله می گویند: در غلامی که برای تجارت باشد، صدقه فطر لازم نمی گردد، و چیزی لازم نمی گردد، زکات قیمت آن است.

۲۶- کتاب الحج

کتاب [۲۶]: حج^(۱)

۱- از احکام و مسائل متعلق به این موضوع آنکه:

(۱) حج در لغت به معنی قصد است، و در اصطلاح اهل شرع، عبارت از قصد بیت الله الحرام جهت ادای حج و یا عمره.

(۲) حج بنا بر قول راجح در سال نهم هجری فرض گردید، و در این سال پیامبر خدا ﷺ ابوبکر صدیق را امیر حج مقرر نمودند، و بعد از اینکه ابتدای سورۀ براءه در مورد براءت از مشرکین ناز گردید، پیامبر خدا ﷺ علی بن ابی طالب را موظف ساختند، تا آن را برای مشرکین اعلان نماید، و خود پیامبر خدا ﷺ در سال آینده‌اش که سال دهم هجری باشد، حج نمودند، و این یگانه حجی بود که پیامبر خدا ﷺ بعد از بعثت انجام دادند.

(۳) کعبۀ معظمه در شهر مکه مکرمه قرار دارد، و این شهر متبرک دارای خواص و فضائل بسیاری است، از آن جمله اینکه:

أ) خانه کعبه اولین خانه‌ای است که غرض عبادت کردن بنا یافته است، از ابو ذر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ پرسیدم: اولین مسجدی که در روی زمین ساخته شده است کدام مسجد است؟ فرمودند: مسجد الحرام، پرسیدم: بعد از آن کدام مسجد؟ فرمودند: مسجد الأقصی، پرسیدم: بین این دو مسجد چند سال فاصله بود؟ فرمودند: چهل سال.

ب) بعضی‌ها که از واقعیت بیگانه‌اند این سؤال را مطرح می‌کنند که: مسجد الحرام را ابراهیم علیہ السلام و مسجد الأقصی را سلیمان علیہ السلام بنا کرده است، و بین این دو پیامبر علیهما السلام بیش از هزار سال فاصلۀ زمانی وجود دارد، پس اینکه پیامبر خدا ﷺ فرموده‌اند که بین این دو مسجد چهل سال فاصلۀ زمانی وجود دارد چگونه است؟ در جواب باید گفت که: سلیمان علیہ السلام مسجد الأقصی را تجدید بنا نمود، نه تاسیس، و تاسیس آن ذریعۀ یعقوب علیہ السلام صورت گرفته است، و بنای یعقوب علیہ السلام بعد از بنای کعبه ذریعۀ ابراهیم علیہ السلام به طور دقیق بعد از چهل سال صورت گرفته است.

ج) حج کردن به این خانه مشرفه بر هر کسی که قدرت آن را داشته باشد، فرض است.

د) در وقت داخل شدن به مکه مکرمه باید با لباس مخصوصی که همان احرام باشد ملبس بود.

ه) این شهر حرم است، به این معنی که: جنگ و خون ریزی، و شکار کردن، و قطع درختان آن حرام است.

۱- باب: وُجُوبِ الْحَجِّ وَفَضْلِهِ

باب ۱۱: وجوب حج و فضیلت آن

۷۶۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: كَانَ الْفَضْلُ رَدِيفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَجَاءَتْ امْرَأَةٌ مِنْ خَشْعَمَ، فَجَعَلَ الْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا وَتَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَجَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَصْرِفُ وَجْهَ الْفَضْلِ إِلَى الشَّقِّ الْأَخْرِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ فِي الْحَجِّ أَذْرَكْتُ أَيْ شَيْخًا كَبِيرًا، لَا يَثْبُتُ عَلَى الرَّاحِلَةِ، أَفَأَحُجُّ عَنْهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ»، وَذَلِكَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ [رواه البخاری: ۱۵۱۳].

۷۶۹- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: فضل بن عباس رضی الله عنه^(۱) به پشت سر (ترک) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سوار بود، زنی از مردم (خَشْعَم) آمد، فضل به طرف آن زن، و آن زن به طرف فضل نگاه می کرد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روی فضل را به طرف دیگری گردانیدند.

(و) مالی که در آن جا گم می شود، جز برای معرفی نمودن و رساندن به صاحبش نباید برداشته شود.

(ز) خداوند به این شهر قسم یاد کرده است، ﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾، و ﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾.

(ح) ثواب هرنمازی در مسجد الحرام برابر ثواب صد هزار نماز در مساجد دیگر است.

(ط) سر زمین این شهر از هر سر زمین دیگری در نزد خداوند متعال محبوب تر است.

(ی) قبله تمام مسلمانان در شرق و غرب و شمال و جنوب عالم است.

(ک) رو آوردن به آن در وقت قضای حاجت حرام است.

(ل) کسی که قصد انجام دادن گناهی را در این شهر بنماید، ولو آنکه آن را عملی هم نسازد، گنهکار می شود، حال آنکه در غیر این شهر در هرجای دیگری از قصد کردن به گناه، تا وقتی که آن را عملی نسازد، بر شخص گناهی نیست.

۱- وی فضل بن عباس بن عبدالمطلب قرشی هاشمی، پسر عم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، بزرگترین فرزندان عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه است، در فتح مکه و حنین با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشتراک داشت، بسیار زیبا و خوش چهره بود، تنها یک دختر داشت، و او را حسن بن علی رضی الله عنه به نکاح گرفت، و بعد او را طلاق داد، با ابو موسی اشعری ازدواج نمود، فضل بن عباس رضی الله عنه در سال سیزده، و یا پانزده هجری وفات نمود، اسد الغابه (۴/۱۸۳).

آن زن گفت: یا رسول الله! حجی که از طرف خدا بر بندگانش فرض است، بر پدرم که پیر پا افتاده است، و خود را بر مرکب گرفته نمی‌تواند، فرض گردیده است، آیا [روا است که] من از عوض حج کنم؟

فرمودند: «بلی»! و این واقعه در حجة الوداع واقع گردید^(۱).

۲- باب: قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْمَلُونَ﴾

لَيْسَ شَهْدُؤُا مَنفَعًا لَهُمْ ﴿٧٦﴾

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اگر حیوان توانائی داشته باشد، دو نفری سوار شدن بر آن جواز دارد.
(۲) اینکه بشر در خود داری از میل به سوی شهوات ضعیف است.
(۳) زن باید در حالت احرام رویش را نپوشاند، مگر آنکه خوف فتنه وجود داشته باشد.
(۴) حج کردن از عوض کسی که خودش حج کرده نمی‌تواند، جواز دارد.
(۵) عبادات بر سه نوع است: بدنی: مانند نماز، مالی: مانند زکات، مشترک از هر دو: مانند: حج، نیابت در نوع اول به هیچ وجه جواز ندارد، یعنی: روا نیست که شخصی که بر وی نماز فرض گردیده است، دیگری را موظف سازد تا عوض او نماز بخواند، بلکه باید اگر قدرت داشت خودش ایستاده نماز بخواند، و اگر نمی‌توانست نشسته، و اگر نمی‌توانست به پهلو، و اگر نمی‌توانست، به اشاره و اگر نمی‌توانست، به قلب خود، نماز بخواند، و بعد از این حالت، نماز از وی ساقط می‌گردد، و در نوع دوم به هر حالی جواز دارد، یعنی کسی که بر وی زکات فرض گریده است، خواه قدرت داشته باشد، و خواه نداشته باشد، برایش روا است که دیگری را وکیل نموده تا زکاتش را برای مستحقین آن برساند، و در نوع سوم درحالت عجز جواز دارد، و در حالت قدرت جواز ندارد، یعنی: کسی که حج بر وی فرض گردیده است، اگر خودش قدرت دارد، باید شخصاً حج را اداء نماید، و اگر قدرت ندارد، با شروط معین آن که در کتاب احکام و مناسک حج در این مورد به تفصیل سخن گفته‌ایم باید دیگری را عوض خود به حج بفرستد.

(۶) کسی که خودش حج نکرده است، در نزد احناف و مالک و احمد رحمهم الله می‌تواند عوض شخص دیگری حج نماید، ولی امام شافعی رحمته الله می‌گوید: تا کسی خودش حج فرضی را اداء نکرده باشد، عوض شخص دیگری حج کرده نمی‌تواند، و اگر حج کرد، حجبش فرضی خودش محسوب می‌گردد.

(۷) امام ابو حنیفه و ابو یوسف و مالک رحمهم الله می‌گویند: وجوب حج فوری است، یعنی: کسی که بر وی حج فرض گریده است، تاخیر کردن آن تا سال‌های دیگر جواز ندارد، و امام شافعی و امام محمد رحمهما الله می‌گویند: وجوب حج بر تراخی و تا آخر عمر هر وقت که خواسته باشد می‌تواند حج فرضی را اداء نماید.

باب [۲]: این قول خداوند متعال که: ﴿پیاده و بر شتران لاغر از راه‌های دور نزد تو بیایند، تا شاهد منافع خویش باشند﴾

۷۷۰- عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَرْكَبُ رَاحِلَتَهُ يَذِي الْحُلَيْفَةَ، ثُمَّ يَهْلُ حَتَّى تَسْتَوِيَ بِهِ قَائِمَةً» [رواه البخاری: ۱۵۱۴].

۷۷۰- از ابن عمر رضی الله عنهما روایات است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در (ذوالحلیفه) دیدم که بر شتر خود سوار شدند، و تا هنگامی که شتر کاملاً به راه افتاد، تلبیه می‌گفتند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) حج کردن سواره و پیاده جواز دارد، ولی اینکه کدام یک بهتر است، بین علماء اختلاف است، بعضی از علماء سواره رفتن به حج را بهتر می‌دانند، زیرا اول آنکه: سواره رفتن به حج، موافق سنت نبوی است، زیرا نبی کریم صلی الله علیه و آله سواره به حج رفته بودند، و دیگر آنکه: در سواره رفتن مصرف حج بیشتر می‌شود، و هر قدر که مصرف حج بیشتر شود، به همان اندازه ثواب شخص حج کننده بیشتر می‌شود.

و عده دیگری از علماء پیاده رفتن به حج را بهتر می‌دانند، و دلیل‌شان حدیثی است که حاکم در مستدرک روایت نموده و حکم به صحت آن کرده است، در این حدیث، ابن عباس رضی الله عنهما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمودند: «کسی که پیاده به مکه برود، تا وقتی که برگردد، برایش در هرگام هفتصد حسنه از حسنات حرم داده می‌شود، کسی پرسید که حسنات حرم چگونه است؟ گفتند: هر حسنه‌اش معادل صد هزار حسنه است».

(۲) تلبیه بعد از حج و یا عمره این است که: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ».

(۳) ظاهر این حدیث دلالت بر این دارد که: وقت تلبیه گفتن هنگامی است که راحله کاملاً آماده رفتن می‌گردد، و این نظر عامه علماء است، و امام شافعی رحمته الله می‌گوید که وقت تلبیه گفتن هنگامی است که راحله به راه می‌افتد، و در نزد امام ابو حنیفه رحمته الله وقت استحبابی تلبیه، بعد از سلام دادن از نماز مسنونه احرام است.

۳- باب: الْحَجَّ عَلَى الرَّحْلِ

باب [۳]: حج کردن بر شتر بارکش

۷۷۱- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَجَّ عَلَى رَحْلٍ وَكَانَتْ زَامِلَتُهُ» [رواه البخاری: ۱۵۱۷].

۷۷۱- از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بر شتری حج کردند که زاد و متاعشان نیز بر بالای شتر بار شده بود^(۱).

۴- باب: فَضْلُ الْحَجِّ الْمَبْرُورِ

باب [۴]: فضیلت حج مبرور

۷۷۲- عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَرَى الْجِهَادَ أَفْضَلَ الْعَمَلِ، أَمْ نَجَاهِدُ؟ قَالَ: «لَا، لَكِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ حَجٌّ مَبْرُورٌ» [رواه البخاری: ۱۵۲۰].

۷۷۲- از عائشه ام المؤمنین رضی الله عنها روایت است که گفت: یا رسول الله [ما زنها] فکر می‌کنیم که جهاد بهترین اعمال باشد، آیا ما جهاد نکنیم؟ فرمودند: «نه! بهترین جهاد [برای شما] حج مبرور است»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم وقتی که به حج رفتند تنها یک شتر داشتند که بر همان شتر سوار بودند، و بار متاعشان نیز بر همان شتر بار بود، و در روایت دیگری از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بر شتری حج کردند که بر آن قطیفه انداخته شده بود که بیش از چهار درهم ارزش نداشت، و در روایت دیگری آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «الهی! این حج را حجتی بگردان که در آن سمعت و ریائی نباشد».

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) حج مبرور: یعنی: حج مقبول، و حجتی (مبرور) گفته می‌شود که دارای سه شرط باشد، اول آنکه: از مال حلال صورت گرفته باشد، دوم آنکه: حاجی در حج خود قصد دیگری جز رضای خداوند متعال نداشته باشد، و سوم آنکه: در حج خود مرتکب معصیتی نگردد.

۷۷۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ حَجَّ لِلَّهِ فَلَمْ يَرْفُثْ، وَلَمْ يَفْسُقْ، رَجَعَ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ» [رواه البخاری: ۱۵۴۱].

۷۷۳- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شنیدم که فرمودند: «کسی که برای خدا حج کند، و در حج خود مرتکب جماع، و کار بدی نگردد، طوری که از حج [بدون گناه] برمی گردد، به مانند روزی که مادرش او را زائیده است»^(۱).

۵- باب: مُهَلُّ أَهْلِ الْيَمَنِ

باب [۵]: میقات اهل یمن

۷۷۴- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَّتْ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحُلَيْفَةِ، وَلِأَهْلِ الشَّامِ الْجُحْفَةَ، وَلِأَهْلِ نَجْدٍ قَرْنَ الْمَنَازِلِ، وَلِأَهْلِ الْيَمَنِ يَلْمَلَمَ، هُنَّ لِأَهْلِيهِنَّ، وَلِكُلِّ آتٍ أُنًى عَلَيْهِنَّ مِنْ غَيْرِهِمْ مِمَّنْ أَرَادَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، فَمَنْ كَانَ دُونَ ذَلِكَ، فَمِنْ حَيْثُ أَتَشَأْ، حَتَّى أَهْلُ مَكَّةَ مِنْ مَكَّةَ» [رواه البخار: ۱۵۳۰].

۷۷۴- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای اهل مدینه (ذوالحلیفه)، و برای اهل شام (جحفه)، و برای اهل نجد (قرن منازل)، و برای اهل یمن (یلملم) را میقات تعیین نموده [و فرمودند]:

«این مواقیت برای این مردم، و برای کسانی است که از غیر این مردم، از این میقات‌ها می‌گذرند، و اراده حج و عمره را داشته باشند، و کسی که بعد از این مواقیت

۲) گرچه ثواب حج کردن برای زن، بیشتر از ثواب جهاد کردن برای زن است، ولی از این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «بهترین جهاد حج مبرور است» چنین دانسته می‌شود که جهاد کردن زن در اموری که قادر به انجام دادن آن می‌باشد نیز جائز است، از ام المؤمنین حفصه رضی الله عنها روایت است که گفت: «زنی نزد ما آمد که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در شش غزوه اشتراک نموده بود، و آن زن برایم گفت که ما زن‌ها زخمی‌ها را تداوی می‌کردیم، و از مریض‌ها پرستاری می‌نمودیم.

۱- و طوری که بارها یاد آور شدیم، این آمرزش نسبت به گناهان است و حقوق الله و حقوق الناس تا وقتی که به صاحبش رسانده نشود، و یا رضایت صاحبش حاصل نگردد، حج و هیچ عمل نیک دیگری سبب سقوط و آمرزش آن نمی‌گردد.

[به طرف مکه] سکونت دارد، میقاتش از همان جایی است که اراده حج را نموده است، حتی میقات اهل مکه، شهر مکه است»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مواقیتی که در این حدیث مذکور است، جاهایی است که اگر کسی به مکه مکرمه می‌رود، نباید از آن‌ها بدون احرام بگذرد، ولی آیا احرام بستن پیش از رسیدن به این مواقیت جواز دارد و یا نه؟

امام ابو حنیفه و امام شافعی رحمهما الله می‌گویند: احرام بستن پیش از رسیدن به این مواقیت نه تنها آنکه جواز دارد، بلکه برای کسی که قدرت بر محافظت از محظورات احرام را داشته باشد، بهتر نیز هست، و دلیل‌شان احادیث دیگری است که احرام بستن پیش از رسیدن به این مواقیت را افضل می‌داند، از آن جمله این قول پیامبر خدا ﷺ که فرمودند: «کسی که برای حج و یا عمره از مسجد الأقصی تا مسجد الحرام احرام ببندد، گناهان گذشته و آینده‌اش بخشیده می‌شود». ولی امام مالک و احمد و اسحاق رحمهم الله می‌گویند: گرچه احرام بستن پیش از رسیدن به این مواقیت جواز دارد، ولی افضل آن است که از همین مواقیت احرام بسته شود نه پیش از آن، زیرا خود پیامبر خدا ﷺ از میقات احرام بستند.

(۲) کسی که خانه‌اش بین میقات و مکه قرار دارد، اگر نیت حج و عمره را می‌کند، میقاتش همان خانه‌اش می‌باشد، و بر وی لازم نیست که برود و از میقات احرام ببندد.

(۳) کسی که سکونتش در مکه می‌باشد، میقاتش برای حج کردن شهر مکه است، ولی برای عمره کردن باید به زمین حل برود، و از آن‌جا احرام ببندد.

(۴) امام ابو حنیفه رحمته الله می‌گوید: کسی که به میقات می‌رسد، و می‌خواهد به مکه برود، خواه نیت حج و یا عمره را داشته باشد و یا نداشته باشد، باید احرام ببندد، و بدون احرام به مکه مکرمه داخل نشود، ولی ائمه دیگر می‌گویند که: احرام بستن تنها برای کسی لازم است که قصد حج و یا عمره را داشته باشد، و کسی که چنین قصدی را ندارد، احرام بستن بر وی لازم نیست.

(۵) کسی که به طور مکرر مانند: راننده موتر (ماشین)، موظفین حج، خدمتگاران و امثال این‌ها در بین میقات و مکه رفت و آمد دارند، به اتفاق علماء، احرام بستن بر آن‌ها لازم نیست، مگر آنکه قصد ادای حج و یا عمره را داشته باشند.

۶- «باب»

باب [۶]

۷۷۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَاخَ بِالْبَطْحَاءِ بِذِي الْحَلِيفَةِ، فَصَلَّى بِهَا» وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ [رواه البخاری: ۱۵۳۲].

۷۷۵- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بطحاء (ذوالحلیفه) شتر خود را خوابانده، و نماز خواندند، و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نیز همین کار را می‌کرد^(۱).

۷- باب: خُرُوجُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عَلَى طَرِيقِ الشَّجَرَةِ

باب [۷]: بر آمدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر راه (شجره)

۷۷۶- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَخْرُجُ مِنْ طَرِيقِ الشَّجَرَةِ، وَيَدْخُلُ مِنْ طَرِيقِ الْمُعَرِّسِ، وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَانَ إِذَا خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ يُصَلِّي فِي مَسْجِدِ الشَّجَرَةِ، وَإِذَا رَجَعَ صَلَّى بِذِي الْحَلِيفَةِ بِبَطْنِ الْوَادِي، وَبَاتَ حَتَّى يُصْبِحَ» [رواه البخاری: ۱۵۳۳].

۷۷۶- و از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که [گفت]:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [در وقت رفتن از مدینه] از راه (شجره) می‌رفتند، و هنگام [آمدن به مدینه] از راه (معرس) داخل می‌شدند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (بطحاء): عبارت از دشت هموار و ریگ زاری است که به طور طبیعی و یا به اثر سیل به وجود آمده باشد.

(۲) نماز خواندن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این جا بعد از برگشتن‌شان از حج بود، نماز خواندن در این جا بعد از برگشتن از حج، به اتفاق علماء مستحب است، و کسی که آن را ترک کند، بر وی گناهی نیست، و در زمان فعلی بطحاء ذوالحلیفه کاملاً به فراموشی سپرده شده است، و هیچ کس از آن یادی نمی‌کند.

و پیامبر خدا ﷺ وقتی که [از مدینه] به قصد رفتن به مکه خارج می‌شدند، در مسجد (شجره) [که همان مسجد ذوالحلیفه باشد] نماز می‌خواندند، و وقت باز گشتن به سوی مدینه، در مسجد (ذوالحلیفه) در دامن وادی، نماز می‌خواندند، و شب را تا صبح همان‌جا می‌خوابیدند^(۱).

۸- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «الْعَقِيقُ وَادٍ مُبَارَكٌ»

باب [۸]: این گفته پیامبر خدا ﷺ که: «عقیق دشت مبارکی است»

۷۷۷- عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِوَادِي الْعَقِيقِ يَقُولُ: «أَتَانِي اللَّيْلَةُ آتٍ مِنْ رَبِّي، فَقَالَ: صَلَّى فِي هَذَا الْوَادِي الْمُبَارَكِ وَقُلْتُ: عُمْرَةٌ فِي حَجَّةٍ [رواه البخاری: ۱۵۳۴].

۷۷۷- از عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ در (وادی عقیق) شنیدم که فرمودند:

«شب گذشته قاصدی از جانب پروردگارم آمد [مراد جبرئیل علیه السلام است] و گفت: در این دشت مبارک نماز بخوان، و بگو که این عمره است در حج»^(۲).

۷۷۸- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَّهُ رَأَى وَهُوَ فِي مُعَرِّسِ بَذِي الْحَلِيفَةِ بَطْنِ الْوَادِي، قِيلَ لَهُ: إِنَّكَ بَبْطَحَاءَ مُبَارَكَةٍ [رواه البخاری: ۱۵۳۵].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

پیامبر خدا ﷺ از این جهت خواب شده و مستقیماً به مدینه نمی‌رفتند، تا مردم از آمدن‌شان با خبر گردیده و آمادگی بگیرند، و دیگر اینکه عادت پیامبر خدا ﷺ این بود که اگر به جایی می‌رفتند، در وقت آمدن راه دیگری را غیر از راهی که رفته بودند انتخاب می‌کردند.

۲- یعنی نیت کن که عمره را با حج یکجا انجام بدهی، و این نوع حج به نام حج قران یاد می‌شود، و این حدیث صراحت بر این دارد که پیامبر خدا ﷺ قارن بودند، و حج بر سه نوع است: قران، مفرد، و تمتع، و تفصیل این سه نوع، و اینکه افضل کدام نوع آن است، إن شاء الله در جای خودش خواهد آمد.

۷۷۸- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در (ذوالحلیفه) در بطن وادی استراحت کرده بودند، در خواب دیدند که کسی برای شان گفت: تو در دشت مبارکی قرار داری ^(۱).

۹- باب: غَسْلُ الْخُلُقِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنَ الثِّيَابِ

باب [۹]: سه بار شستن خوشبوئی از جامه

۷۷۹- عَنْ يَعْلَى بْنِ أُمِيَّةٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ لِعُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَرِنِي النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ يُوحَى إِلَيْهِ، قَالَ: فَبَيْنَمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْجُعْرَانَةِ، وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ تَرَى فِي رَجُلٍ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ، وَهُوَ مُتَضَمِّحٌ بِطِيبٍ، فَسَكَتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَاعَةً، فَجَاءَهُ الْوَحْيُ، فَأَشَارَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِلَى يَعْلَى، فَجَاءَ يَعْلَى وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَوْبٌ قَدْ أَظْلَمَ بِهِ، فَأَدْخَلَ رَأْسَهُ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُحْمَرُّ الْوَجْهِ، وَهُوَ يَعْطُ، ثُمَّ سَرَّيَ عَنْهُ، فَقَالَ: «أَيْنَ الَّذِي سَأَلَ عَنِ الْعُمْرَةِ؟» فَأَتَى بِرَجُلٍ، فَقَالَ: «اغْسِلِ الطَّيْبَ الَّذِي بِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَانْرِغْ عَنْكَ الْجُبَّةَ، وَاصْنَعْ فِي عُمْرَتِكَ كَمَا تَصْنَعُ فِي حَجَّتِكَ» [رواه البخاری: ۱۵۳۶].

۷۷۹- روایت است که یعلی بن اُمیّه رضی الله عنه برای عمر رضی الله عنه گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در هنگامی که وحی بر ایشان نازل می شود برایم نشان بده ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

لفظ حدیث نبوی شریف (رؤی) می باشد، و این لفظ احتمال دارد که بضم راء، و کسر همزه مشدده باشد، که در این صورت معنایش چنین می شود که: به خواب بی نانه شدند، یعنی: خداوند در خواب ایشان آورد که کسی برای شان گفت که: تو در دشت مبارکی هستی، چنانچه احتمال دارد که لفظ (رؤی) به ضم راء، و کسر همزه بدون تشدید باشد، که در این صورت معنایش چنین می شود که: کسی دیگری ایشان را به خواب دید که: کسی برای شان گفت که تو در دشت مبارکی هستی، و چون کسی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به خواب می بیند، در حقیقت خود ایشان را دیده است، لذا حکم به حق بودن و صدق این خواب می شود، و در نتیجه گفته می شود که: (وادی عقیق وادی مبارکی است).

[یعلی بن أمیه رضی الله عنه] می‌گوید: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با عده از یاران خود به (جعرانه) بودند^(۲)، شخصی آمد و گفت: یا رسول الله! اگر شخصی به نیت عمره احرام ببندد و جامه‌هایش معطر باشد حکمش چیست؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ساعتی سکوت نمودند، و در این هنگام وحی بر ایشان نازل گردید، عمر رضی الله عنه به طرف من اشاره نمود، من آمدم، و [دیدم] که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در زیر جامه که [عمر] بالای‌شان سایه می‌کرد نشسته‌اند.

سرم را داخل نمودم و [دیدم] که رخسار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سرخ شده است و خرناس می‌کشند، سپس این حالت [کم کم] از ایشان رفع گردید، و فرمودند: «آن شخصی که از عمره سؤال نمود، کجا است؟»

آن شخص را آوردند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خوشبویی را که [استعمال کرده‌ای] سه بار بشوی، و قبا را از تنت بیرون کن، و عمره‌ات را طوری انجام بده که حجت را انجام می‌دهی»^(۳).

۱- یعلی بن أمیه این سخن را از این جهت برای عمر رضی الله عنه گفت که عمر رضی الله عنه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را هنگام نزول وحی، با جامه سایه می‌کرد.

۲- جعرانه جایی است که بین مکه و طائف قرار دارد، و به مکه نزدیکتر است.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اگر مفتی حکم مسئله را نمی‌داند، باید تا وقتی که حکم آن را می‌آموزد، از جواب دادن خودداری نماید.

(۲) اگر کسی ندانسته مرتکب محظوری از محظورات احرام می‌گردد، در نزد امام شافعی، و احمد و اسحاق رحمهم الله بر وی فدیة لازم نمی‌گردد، ولی امام ابو حنیفه و مزنی رحمهم الله می‌گویند: اگر کسی یک روز تا شام، و یا یک شب تا صبح روی و یا سر خود را از روی قصد و یا فراموشی می‌پوشاند، بر وی (فدیة) لازم می‌گردد، و در پوشاندن کمتر از این وقت بر وی (صدقه) لازم می‌گردد، نه فدیة.

(۳) استعمال خوشبویی در نزد امام ابو حنیفه و امام شافعی رحمهم الله در وقت احرام بستن جواز دارد، ولی در نزد امام مالک و محمد بن حسن رحمهم الله این کار مکروه است.

۱۰- باب: الطَّيِّبُ عِنْدَ الْإِحْرَامِ وَمَا يَلْبَسُ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُحْرِمَ

باب [۱۰]: استعمال خوشبوئی هنگام احرام بستن و بیان لباسی که به آن احرام می‌بندد

۷۸۰- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ: «كُنْتُ أُطِيبُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِإِحْرَامِهِ حِينَ يُحْرِمُ، وَلِحِلِّهِ قَبْلَ أَنْ يَطُوفَ بِالْبَيْتِ» [رواه البخاری: ۱۵۳۹].

۷۸۰- از عائشه رضی الله عنها همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در هنگام احرام بستن شان، و در وقت بیرون شدن شان از احرام، پیش از آنکه به خانه کعبه طواف نمایند، عطر می‌زدیم^(۱).

۱۱- باب: مَنْ أَهْلٌ مُلَبَّدٌ

باب [۱۱]: کسی که در حال (مُلَبَّد) بودن، تلبیه گفت

۷۸۱- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُهْلُ مُلَبَّدًا» [رواه البخاری: ۱۵۴۰].

۷۸۱- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که [گفت]: در حالی که سر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (ملبد) بود، تلبیه گفتند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این حدیث مانند سابقه‌اش دلالت بر این دارد که عطر زدن پیش از احرام بستن جواز دارد، و بلکه مستحب است، ولو آنکه آثار آن بعد از احرام بستن باقی بماند، چنانچه دلالت بر این دارد که استعمال عطر و دیگر محرمات احرام بعد از رمی جمره عقبه، حلال می‌گردد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (تلبید): عبارت از چسپاندن موی سر ذریعه صمغ و یا حنا و یا ختمی است، و این عمل را به این سبب انجام می‌دادند که موی سر با هم بچسبد و در پراکنده شدن سبب مشکلات برای حاجی که در حال احرام است نگردد.

(۲) (تلبید): در وقت احرام بستن به اتفاق علماء مشروع است، ولی در اینکه چنین شخصی بعد از خارج شدن از احرام باید سر خود را حتماً بتراشد یا نه؟ اختلاف است، جمهور علماء تراشاندن

۱۲ - باب: الإِهْلَالِ عِنْدَ مَسْجِدِ ذِي الْحُلَيْفَةِ

باب [۱۲]: تلبیه گتن از نزد مسجد (ذوالحلیفه)

۷۸۲- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «مَا أَهَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا مِنْ عِنْدِ الْمَسْجِدِ» يَعْنِي مَسْجِدَ ذِي الْحُلَيْفَةِ [رواه البخاری: ۱۵۴۱].

۷۸۱- و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جز از نزد مسجد یعنی: مسجد (ذوالحلیفه)، تلبیه نگفتند ^(۱).

۱۳ - باب: الرُّكُوبِ وَالْأَرْتِدَافِ فِي الْحَجِّ

باب [۱۳]: سوار شدن، و باهم سوار شدن بر یک مرکب در حج

۷۸۳- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ أَسَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ رِذْفَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ عَرَفَةَ إِلَى الْمُرْدَلِفَةِ، ثُمَّ أَرْدَفَ الْفَضْلَ مِنَ الْمُرْدَلِفَةِ إِلَى مَنًى، قَالَ: فَكَلَاهُمَا قَالَ: «لَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُلَبِّي حَتَّى رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ» [رواه البخاری: ۱۵۴۴].

۷۸۳- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که اسامه رضی الله عنه از عرفات تا مزدلفه، پشت سر (تَرَک) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سوار بود، بعد از آن مزدلفه تا منی فضل [ابن عباس] را پشت سر

سر را برای کسی که (تلبید) نموده است، لازم می‌دانند، ولی امام ابو حنیفه رحمته الله علیه می‌گوید: تلبید حکم اصلی خروج از احرام را که جواز تراشیدن و کوتاه کردن مو باشد، تغییر نمی‌دهد، یعنی: کسی که تلبید نموده است، برایش جواز دارد که موهای سر خود را بتراشد و یا کوتاه نماید.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طور دقیق از کجا احرام بستند، سه نظر است: جمهور علماء بر این نظر اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از ادای دو رکعت نماز احرام، از داخل مسجد احرام بستند.

عده دیگری می‌گویند که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که بر راحله خود سوار شدند احرام بستند. و بالآخره گروه سومی بر این نظر اند که ایشان بعد از رسیدن بر روی بلندی (ذوالحلیفه) احرام بستند.

و البته مراد از احرام بستن تلبیه گفتن (با نیت) جهت ادای حج و یا عمره است.

خود سوار کردند، هرودی آن‌ها گفتند که پیامبر خدا ﷺ تا هنگام زدن جمره عقبه تلبیه می‌گفتند^(۱).

۱۴ - باب: مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ مِنَ الثِّيَابِ وَالْأَرْدِيَةِ وَالْأَزْرِ

باب [۱۴]: آنچه که محرم از ثياب و رداء و ازار می‌پوشد

۷۸۴- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «انْطَلَقَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْمَدِينَةِ بَعْدَ مَا تَرَجَّلَ، وَادَّهَنَ وَلَبَسَ إِزَارَهُ وَرِداءَهُ هُوَ وَأَصْحَابُهُ، فَلَمْ يَنْهَ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الْأَرْدِيَةِ وَالْأَزْرِ تُلْبَسُ إِلَّا الْمَرْعَفَةُ الَّتِي تَرْدَعُ عَلَى الْجِلْدِ، فَأَصْبَحَ بِذِي الْحَلِيفَةِ رَكِبَ رَاحِلَتَهُ حَتَّى اسْتَوَى عَلَى الْبَيْدَاءِ، أَهْلَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ وَقَلَدَ بَدَنَتَهُ، وَذَلِكَ لِحُمُسٍ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، فَقَدِمَ مَكَّةَ لِأَرْبَعِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ، وَسَعَى بَيْنَ الصَّفا وَالْمَرْوَةِ، وَلَمْ يَحِلَّ مِنْ أَجْلِ بُدْنِهِ لِأَنَّهُ قَلَدَهَا، ثُمَّ نَزَلَ بِأَعْلَى مَكَّةَ عِنْدَ الْحُجُونِ وَهُوَ مُهْلٌ بِالْحَجِّ، وَلَمْ يَقْرَبِ الْكَعْبَةَ بَعْدَ طَوَافِهِ بِهَا حَتَّى رَجَعَ مِنْ عَرَفَةَ، وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ أَنْ يَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ يُقْصِرُوا مِنْ رُءُوسِهِمْ، ثُمَّ يَحْلُوا وَذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ بَدَنَةٌ قَلَدَهَا وَمَنْ كَانَتْ مَعَهُ امْرَأَتُهُ فَهِيَ لَهُ حَلَالٌ وَالطَّيْبُ وَالثِّيَابُ» [رواه البخارى: ۱۵۴۵].

۷۸۴- و از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ بعد از اینکه سر خود را شانه زدند، و روغن [خوشبوئی] به جان خود مالیدند، و ایشان و صحابه‌های‌شان ازار و ردای خود را پوشیدند، از مدینه رفتند^(۲)، و پیامبر خدا ﷺ از

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) تلبیه گفتن در حج، تا هنگام زدن جمره عقبه ادامه می‌یابد، و این چیز مذهب جمهور فقهاء است.

(۲) از اینکه پیامبر خدا ﷺ سواره حج نمودند، عده از علماء می‌گویند که حج سواره از حج پیاده بهتر است، زیرا پیامبر خدا ﷺ همیشه عمل افضل را انجام می‌دادند، گرچه که قبلاً یاد آور شدیم، برای حج پیاده نیز فضائل بسیاری است.

۲- خروج پیامبر خدا ﷺ از مدینه غرض ادای حج، در روز پنجشنبه بیست و سوم ماه (ذی القعدة) سال دهم هجری بود.

پوشیدن هیچ نوع ازار و ردائی به جز ازار و ردائی که به عفران معطر گردیده و بر جلد اثر می‌کند، نهی نفرمودند.

شب را در (ذو الحلیفه) به صبح رساندند، چون صبح شد شتر خود را سوار شدند، و هنگامی که شتر کاملاً به راه افتاد و به همواری (بیداء) رسید، ایشان با صحابه‌های خود تلبيه گفتند، و شتر هدیة حج خود را نشانی نمودند، و این وقتی بود که پنج روز از ماه (ذوالقعدة) باقی مانده بود^(۱).

چون به مکه رسیدند، چهار روز از (ذوالحجه) گذشته بود^(۲)، به خانه [کعبه] طواف کردند، و بین صفا و مروه سعی نمودند، و چون شتر هدی خود را قبلاً فرستاده بودند، خود را حلال نساختند، زیرا شتر را علامه دار ساخته بودند.

بعد از آن به قسمت بلند مکه درحالی که اراده حج را داشتند، در منطقه (حجون) منزل گزیدند، و دیگر تا هنگامی که از عرفات بر گشتند، به طرف خانه کعبه نرفتند. [بعد از بر گشتن از عرفه] به صحابه^{علیهم‌السلام} امر کردند تا به خانه کعبه طواف کرده و بین صفا و مروه سعی نمایند، و بعد از آن موی سر خود را کوتاه نموده و خود را حلال سازند.

و این برای کسی است که به همراهش شتر (هدیی) که آن را نشانه دار ساخته است نباشد، و [بعد از انجام دادن این اعمال]، کسی که همسرش با او است، نزدیک شدن به همسرش، و استعمال خوشبوئی، و پوشیدن لباس برایش روا است^(۳).

۱- روزی که از (ذو الحلیفه) حرکت کردند، روز جمعه بود، و پنج روزی که از ماه (ذو القعدة) باقی مانده بود، عبارت بود از: روز شنبه، یک شنبه، دو شنبه، سه شنبه، و چهار شنبه.

۲- بنابراین پیامبر خدا^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} در روز یک شنبه به مکه مکرمه رسیده بودند، به این اساس سفر پیامبر خدا^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} از مدینه منوره تا مکه مکرمه (ده) روز را در بر گرفته بود.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) خود پیامبر خدا^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} در حج خود قارن بودند، زیرا حج و عمره را در یک سفر و در یک احرام انجام داده بودند.

(۲) بعضی از صحابه متمتع بودند، زیرا بعد از ادای عمره خود را حلال ساختند، و برای ادای حج، دوباره احرام بستند، و اینکه حج قارن افضلیت دارد، یا حج تمتع و یا مفرد؟ چیزی است که در احادیث آینده إن شاء الله بیان خواهیم کرد.

۱۵ - باب: التَّلبِيَّةُ

باب [۱۵]: تلبیه گفتن

۷۸۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ تَلْبِيَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ [رواه البخاری: ۱۵۴۹].

۷۸۵- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که تلبیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین بود: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ»^(۱).

۱۶ - باب: التَّحْمِيدُ وَالتَّسْبِيحُ وَالتَّكْبِيرُ قَبْلَ الْإِهْلَالِ عِنْدَ الرُّكُوبِ عَلَى الدَّابَّةِ

باب [۱۶]: گفتن الحمد لله، و سبحان الله، و الله أكبر پیش از شروع کردن به تلبیه گفتن در وقت سوار شدن بر دابه

۷۸۶- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ مَعَهُ بِالْمَدِينَةِ الظُّهْرَ أَرْبَعًا، وَالْعَصْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ رُكْعَتَيْنِ، ثُمَّ بَاتَ بِهَا حَتَّى أَصْبَحَ، ثُمَّ رَكِبَ حَتَّى اسْتَوَتْ بِهِ عَلَى الْبَيْدَاءِ، حَمِدَ اللَّهَ وَسَبَّحَ وَكَبَّرَ، ثُمَّ أَهَلَ بِحِجٍّ وَعُمْرَةٍ، وَأَهَلَ النَّاسَ بِهِمَا، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَمَرَ النَّاسَ، فَحَلُّوا حَتَّى كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ أَهَلُّوا بِالْحِجِّ، قَالَ: وَنَحَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَدَنَاتٍ بِيَدِهِ قِيَامًا، وَذَبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْمَدِينَةِ كَبْشَيْنِ أُمَّلَحَيْنِ [رواه البخاری: ۱۵۵۱].

۷۸۶- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: در حالی که ما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم، نماز پیشین را در مدینه [منوره] چهار رکعت، و نماز عصر را در (ذوالحلیفه) دو رکعت اداء نمودند، بعد از آن در آنجان خواب شدند تا صبح شد.

۱- و معنی تقریبی تلبیه این است که: الهی! امرت را اطاعت نمودم، امرت را اطاعت نمودم و شریکی برای نیست، حمد و نعمت خاص برای تو است، و مالک همگان تو هستی، و شریکی برای نیست.

بعد از آن سوار شدند، و چون راحله‌شان بر بیداء رسید [بیداء عبارت از بلندی است مقابل ذوالحلیفه]، الحمد لله، و سبحان الله، و الله أكبر گفتند، بعد از آن برای حج و عمره تلبیه گفتند و دیگران نیز برای ادای حج و عمره تلبیه گفتند.

هنگامی که به مکه رسیدیم، [بعد از ادای مراسم عمره] برای مردم امر کردند تا خود را حلال بسازند، تا اینکه روز ترویبه آمد^(۱)، در این روز برای ادای حج تلبیه گفتند.

انس رضی الله عنه گفت که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چندین شتر را به دست خود در حالت ایستاده [نحر] کردند^(۲)، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مدینه دو قوچ ابلق [سیاه و سفید را جهت قربانی] ذبح کردند^(۳).

۱- روز ترویبه روز هشتم ذوالحجه است، و (ترویبه) به معنی آب دادن و آب بر داشتن است، و حجاج در آن زمان چون در منی و عرفات آب کافی وجود نداشت در این روز در مکه مکرمه حیوانات خود را آب می‌دادند، و مقدار آبی که تا روز بر گشتن از عرفات برای‌شان کفایت کند، با خود برمی‌داشتند.

۲- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حج خود (صد) شتر را هدی نمودند، از این صد شتر، شصت و سه شتر را به دست مبارک خود، نحر کردند، از هر سال عمر خود یک شتر، و سی و هفت شتر باقی مانده را علی رضی الله عنه نحر نمود.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) طوری که در روایات دیگری آمده است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکی از این دو گوسفند را از طرف اهل بیت خود، و گوسفند دیگر را از طرف کسانی که از امت‌شان قدرت بر قربانی کردن را نداشتند، ذبح می‌کردند.

(۲) کسی که به سفر می‌رود، بعد از بیرون شدن از محیط و منطقه خانه‌اش نماز را قصر نماید، ولو آنکه هنوز مسافه سفر را نه پی‌موده باشد، ولی بعضی از علماء نظر به دلایل دیگر می‌گویند: تا وقتی که مسافر مسافه سفر را نه پی‌موده باشد، قصر خواندن برایش جواز ندارد.

(۳) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حج خود قارن بودند.

(۴) سنت است که شتر هنگام کشتن (نحر) گردد، و (نحر) عبارت از آن است که دست چپ شتر بسته شود، و در حالی که شتر ایستاده است، قسمت آخرین گلویش را با کارد سوراخ نموده و سپس آن را مانند هر حیوان دیگری ذبح نمایند.

(۵) بهتر است که قربانی و هدی تمتع را در صورت امکان خود شخص ذبح نماید.

۱۷- باب: الإِهْلَالِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ

باب [۱۷]: تلبیه گفتن به قبله

۷۸۷- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ كَانَ يُكَلِّمُ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ فَإِذَا بَلَغَ الْحَرَمَ أَمْسَكَ حَتَّى إِذَا جَاءَ ذَا طَوًى بَاتَ بِهِ حَتَّى يُصْبِحَ، فَإِذَا صَلَّى الْعَدَاةَ اغْتَسَلَ، وَزَعَمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَعَلَ ذَلِكَ [رواه البخاری: ۱۵۵۳].

۷۸۷- از ابن عمر رضی الله عنهما رواست است که او همیشه از (ذوالحلیفه) تلبیه می گفت [یعنی: نیت حج می کرد]، و چون به حرم می رسید، از تلبیه گفتن بس می کرد^(۱).
و چون به (ذی طوی) می رسید^(۲)، شب را در آنجا می خوابید، چون نماز صبح را [در آنجا] اداء می نمود غسل می کرد، و نظرش این بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین کرده بودند^(۳).

۱- این به این معنی نیست که تلبیه گفتن را کاملاً ترک می کرد، و دیگر تلبیه نمی گفت، بلکه، طوری که در روایت ابن ماجه آمده است بعد از فارغ شدن از طواف و سعی، دوباره به تلبیه گفتن شروع می نمود.

۲- ذی طوی وادی بود در نزدیکی شهر مکه، و اکنون تعمیرهای زیادی در آنجا بنا یافته، و جزئی از شهر مکه گردیده است، و به نام منطقه (زاهر) یاد می شود.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در وقت احرام بستن، مستحب است که شخص محرم، رو به قبله باشد.

(۲) مستحب است که احرام بستن بعد از نماز باشد.

(۳) خوابیدن به (ذی طوی) به اتفاق علماء از مناسک حج و یا عمره نیست، ولی با این هم اگر کسی به نیت اقتداء به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیش از آمدن به مسجد الحرام، شب را در آنجا می خوابد، برایش ثواب دارد.

(۴) غسل کردن جهت داخل شدن به مکه سنت است.

(۵) کسی که برای ادای حج احرام بسته است، تا وقت رمی اولین ریگ (سنگریزه) در جمره عقبه، به تلبیه گفتن ادامه دهد، و کسی که برای عمره احرام بسته است، تا هنگام استلام حجرالاسود تلبیه را قطع نکند.

۱۸ - باب: التَّلْبِيَّةُ إِذَا انْحَدَرَ فِي الْوَادِي

باب [۱۸]: تلبیه گفتن هنگام سرازیر شدن در وادی

۷۸۸- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَمَّا مُوسَى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ إِذَا انْحَدَرَ فِي الْوَادِي يُلَبِّي» [رواه البخاری: ۱۵۵۵].

۷۸۸- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «... هرچه که موسی علیه السلام است، گویا همین حالا به طرفش نگاه می‌کنم که در همین وادی سرازیر گشته و تلبیه می‌گوید»^(۱).

۱۹ - باب: مَنْ أَهَلَ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ كَاهِلَالِهِ ﷺ

باب [۱۹]: کسی که در زمان پیامبر خدا ﷺ مانند نیت ایشان به حج، نیت کرده است

۷۸۹- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَعَثَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى قَوْمٍ بِالْيَمَنِ، فَجِئْتُ وَهُوَ بِالْبُطْحَاءِ، فَقَالَ: «بِمَا أَهَلْتُ؟» قُلْتُ: أَهَلْتُ كَاهِلَالَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «هَلْ مَعَكَ مِنْ هَدْيٍ؟» قُلْتُ: لَا، فَأَمَرَنِي، فَطَفْتُ بِالْيَمَنِ، وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ أَمَرَنِي، فَأَحَلَلْتُ، فَأَتَيْتُ امْرَأَةً مِنْ قَوْمِي، فَمَشَطْتَنِي - أَوْ غَسَلَتْ رَأْسِي - فَقَدِمَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ: إِنَّ نَأْخُذُ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُنَا بِالتَّمَامِ، قَالَ اللَّهُ: ﴿وَأَتِمُّوا

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) تلبیه گفتن در هنگام سرازیر شدن به سراشیبی، و بالا شدن به بلندی سنت است.
- (۲) در اینکه پیامبر خدا ﷺ موسی علیه السلام را چگونه دیده‌اند، دو نظر وجود دارد، اول آنکه موسی علیه السلام در زمان حیات پیامبر خدا ﷺ به طور حقیقی حج کرده است، و پیامبر خدا ﷺ در عالم کشف او را در آن حالت و در آن مکان دیده‌اند، زیرا انبیاء الله زنده‌اند، و می‌خواهند همیشه در عبادت خداوند متعال باشند، چنان‌چه در صحیح مسلم آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «موسی علیه السلام را دیدم که در قبر خود نماز می‌خواند».
- و نظر دوم آن است که موسی علیه السلام در حالت حیات عادی خود حج کرده است، و حالت حج کردن موسی علیه السلام برای پیامبر خدا ﷺ بیان گردیده است، و این توصیف آن چنان دقیق بوده است که گویا پیامبر خدا ﷺ به طرف موسی علیه السلام نگاه می‌کنند.

الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ۖ وَإِنْ تَأْخُذْ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّهُ «لَمْ يَحِلَّ حَتَّى نَحْرَ الْهَدْيِ» [وراه البخاری: ۱۵۵۹].

۷۸۹- از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا به سوی قومی به یمن فرستادند^(۱)، چون باز آمدم ایشان در بطحای [مکه] بودند. گفتند: «نیت چه نوع حجی را نموده‌ای؟»
گفتم: نیت همان حجی را نموده‌ام که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نموده‌اند فرمودند: هدی شکرانه به همراهت هست؟
گفتم: نه!

مرا امر کردند که طواف و سعی را انجام دهم، [طواف و سعی را انجام دادم]، بعد از آن امر کردند که خود را حلال سازم، [خود را حلال ساختم]، بعد از آن نزد زنی از اقوامم آمدم، و آن زن سرم را شانه زد، و یا شست^(۲).

چون زمان [خلافت] عمر رضی الله عنه رسید، گفت: اگر به کتاب خدا عمل نمائیم، کتاب خدا ما را به تمام نمودن [عمره و حج] امر می‌نماید، خداوند متعال می‌فرماید: «حج و عمره را خاص برای خدا به اتمام برسانید»^(۳)، و اگر به سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمل نمائیم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا وقتی که هدی را (نحر) نکردند، خود را حلال نساختند^(۴).

۱- فرستادن ابو موسی رضی الله عنه به یمن در سال دهم هجری پیش از حجة الوداع بود.

۲- آنچه که قابل تذکر است این است که:

(۱) شک بین شانه زدن سر و یا شستن آن، از بعضی از روایات حدیث است، نه خود ابو موسی رضی الله عنه.

(۲) بعضی از شراح حدیث می‌گویند زنی که ابو موسی رضی الله عنه نزدش رفت، و آن زن سرش را شانه زد و یا شست، همسر برادر ابو موسی رضی الله عنه بود، ولی کرمانی رحمته الله می‌گوید: باید این حدیث را بر این حمل کرد که این زن برادر زاده ابو موسی بوده باشد، نه همسر برادرش، زیرا همسر برادر، برای انسان محرم نیست، و روا نیست که زن نا محرم سرانسان را شانه بزند و یا بشوید، ولی امام کرمانی دلیل نقلی بر این ادعای خود ندارد، و هیچ عالم دیگری نیز تا جای که اطلاع دارم چنین دلیلی ارائه نکرده است.

۳- یعنی: کسی که به حج نیت می‌کند، نباید آن را به عمره تبدیل نماید، بلکه باید حج خود را به اتمام برساند، زهری می‌گوید: از عمر رضی الله عنه روایت شده است که در تفسیر این قول خداوند متعال می‌فرماید: «حج و عمره را خاص برای خدا به اتمام برسانید» چنین می‌گفت که: تمام کردن حج

۲۰- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ...﴾

باب [۲۰]: این قول خداوند متعال که: ﴿حج [در] ماه‌های معینی است﴾

۷۹۰- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، حَدِيثُهَا فِي الْحَجِّ قَدْ تَقَدَّمَ، قَالَتْ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ، وَلِيَالِي الْحَجِّ، وَحُرْمِ الْحَجِّ، فَتَزَلْنَا بِسَرِفٍ، قَالَتْ: فَخَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: «مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ مَعَهُ هَدْيٌ، فَأَحَبُّ أَنْ يَجْعَلَهَا عُمْرَةً فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ كَانَ مَعَهُ الْهَدْيُ فَلَا» قَالَتْ: فَلَاخِذُ بِهَا، وَالتَّارِكُ لَهَا مِنْ أَصْحَابِهِ قَالَتْ: فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَكَانُوا أَهْلَ قُوَّةٍ وَكَانَ مَعَهُمُ الْهَدْيُ، فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَى الْعُمْرَةِ، وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ. [رواه البخاری: ۱۵۶۰].

۷۹۰- حدیث عائشه رضی الله عنها در موضوع حج، قبلاً گذشت، و در این روایت می‌گوید: «با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ماه‌های حج، در شب‌های حج، و حرمت حج [از مدینه] بیرون شدیم و به (سفر) منزل گزیدیم [سفر جایی است که در (ده) میلی مکه قرار دارد].

و عمره عبارت از این است که هر کدام به طور جداگانه اداء گردد، و اگر کسی عمره می‌کند، در غیر ماه‌های حج عمره کند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) عمر صلی الله علیه و آله نظرش این بود که اگر کسی نیت حج می‌کند، نباید آن را به عمره مبدل سازد، و یا نظرش این بود که در ماه‌های حج نباید کسی عمره نماید، و در نتیجه حج تمتع را جائز نمی‌دانست، ولی اجماع علماء بر این است که هر سه نوع حج که: تمتع، قران، و افراد باشد جواز دارد، و خلافتی که هست در افضلیت است که إن شاء الله بعد از این بیان خواهد شد، و اجتهاد عمر صلی الله علیه و آله براساس چیزی بود که از آیت قرآنی فهمیده بود، و طوری که معروف است مجتهدین در فهم آیات قرآنی و احادیث نبوی و در منهج اجتهاد خود، نظرات متفاوتی دارند.

(۲) عمره کننده (هدی) را با خود آورده است، و نیت حج را دارد، تا وقتی که (هدی) خود را در روز نحر، ذبح نمی‌کند، نباید از احرامش خارج گردد.

(۳) اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابو موسی رضی الله عنه را امر کردند که خود را حلال سازد، و برای علی رضی الله عنه چنین امری نکردند، سببش این بود که ابو موسی رضی الله عنه هدی با خود نیاورده بود، ولی علی رضی الله عنه اطلاع داشتند، از وی در مورد داشتن و یا نداشتن هدیش سؤال نکردند، ولی چون در مورد ابو موسی رضی الله عنه از آوردن و نیاوردن هدیش مطمئن نبودند، در زمینه از وی استفسار نمودند.

و گفت: پیامبر خدا ﷺ نزد صحابه‌های خود رفته و فرمودند: «کسی که از شما (هدی) همراهش نباشد، اگر خواسته باشد که حج خود را به عمره تبدیل کند، چنین کند، ولی کسی که با خود (هدی) دارد، چنین کاری کرده نمی‌تواند».

و گفت: کسانی که حج خود را به عمره تبدیل کردند، و کسانی که تبدیل نکردند، همگی از صحابه‌های پیامبر خدا ﷺ بودند.

و گفت که: خود پیامبر خدا ﷺ و بعضی از صحابه‌های‌شان که دارای عزم قوی بودند [و می‌توانستند از ممنوعات احرام خود داری نمایند] و با خود (هدی) آورده بودند، عمره را انجام دادند، و عائشه رضی الله عنها بقیه حدیث را ذکر نمود^(۱).

۲۱- باب: التَّمَتُّعُ وَالْإِقْرَانُ وَالْإِفْرَادُ بِالْحَجِّ وَفَسْخِ الْحَجِّ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ

باب [۲۱]: حج تمتع، و قران، و افراد، و فسخ حج برای کسی که (هدی) همراهش نیست^(۲)

۷۹۱- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي رَوَايَةٍ قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا نُرَى إِلَّا أَنَّهُ الْحُجُّ، فَلَمَّا قَدِمْنَا تَطَوَّفْنَا بِالْبَيْتِ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهَدْيِ أَنْ يَحِلَّ، فَحَلَّ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهَدْيِ، وَنِسَاؤُهُ لَمْ يَسْفَنَ فَأَحْلَلْنَ، قَالَتْ صَفِيَّةٌ: مَا أُرَانِي إِلَّا حَابِسَتَهُمْ، قَالَ: «عَفَرَى حَلَقَى، أَوْ مَا طُفِتِ يَوْمَ النَّحْرِ» قَالَتْ: قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: «لَا بَأْسَ أَنْفِرِي» [رواه البخاری: ۱۵۶۱].

۱- و بقیه حدیث این بود که عائشه رضی الله عنها به عادت ماهانگی گرفتار شده بود، و با دیگران عمره نکرده بود، از این سبب گریه می‌کرد، ولی بعد از ادای مناسک حج، پیامبر خدا ﷺ برای عبد الرحمن برادر عائشه رضی الله عنها امر کردند تا او را با خود به تنعیم برده، و عائشه رضی الله عنها از آنجا نیت عمره نماید.

۲- (تمتع) : عبارت از آن است که شخص در ماه‌های حج، برای ادای عمره احرام ببندد، و بعد از ادای عمره در همان سال نیت ادای حج را بنماید، و (قران): عبارت از آن است که حج و عمره را در یک وقت نیت نماید، و در یک احرام، حج و عمره را با هم انجام بدهد، و (افراد) عبارت از آن است که از میقات تنها برای ادای حج احرام ببندد.

۷۹۱- و از عائشه رضی الله عنها روایت دیگری آمده است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [از مدینه] خارج شدیم، و فکر نمی کردیم که این سفر جز برای ادای حج باشد، هنگامی که [به مکه] رسیدیم به خانه کعبه طواف نمودیم.

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسانی را که (هدی) نفرستاده بودند، امر کردند تا [بعد از ادای عمره] خود را حلال سازند، پس هرکسی که (هدی) نیاورده بود، خود را حلال ساخت، و همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چون (هدی) نفرستاده بودند، خود را حلال ساختند. صفیه رضی الله عنها چون به عادت ماهانگی گرفتار شده بود [گفت: فکر نمی کنم مگر آنکه سبب تاخیر آنها شود^(۱)].

[پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] فرمودند: «ای زن شوم سر تراشیده! مگر روز عید طواف نکردی؟ [یعنی: آیا مگر طواف افاضه را در روز عید انجام ندادی؟] گفت: گفتم: طواف کردم. فرمودند: پس باکی نیست، و به سفت ادامه بده»^(۲).

۷۹۲- وَعَنْهَا فِي رَوَايَةٍ أُخْرَى قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَمِنَّا مَنْ أَهَّلَ بِعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَّلَ بِحَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَّلَ بِالْحَجِّ «وَأَهْلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْحَجِّ»، فَأَمَّا مَنْ أَهَّلَ بِالْحَجِّ، أَوْ جَمَعَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، لَمْ يَحِلُّوا حَتَّى كَانَ يَوْمُ النَّحْرِ [رواه البخاری: ۱۵۶۲].

۷۹۲- و از عائشه رضی الله عنها در روایت دیگری آمده است که گفت: در (حجۃ الوداع) با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر آمدیم، بعضی از ما تنها نیت عمره، و بعضی نیت حج و عمره، و بعضی نیت تنها حج را نمودند.

۱- زیرا وی طواف وداع را انجام نداده بود، و در صورت وجوب طواف وداع بر وی، فکر می کرد که باید منتظرش بمانند، تا طواف وداع را انجام دهد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

اگر زنی به عادت ماهانگی دچار گردید، و همراهانش قصد سفر داشتند، و او تنها در مکه باقی مانده نمی توانست، طواف وداع از وی ساقط می گردد، و بر وی چیزی از فدیة و یا صدقه لازم نیست.

و پیامبر خدا ﷺ نیت حج را نموده بودند، کسانی که نیت حج و یا نیت حج و عمره را نموده بودند، تا روز عید قربان خود را حلال نساختند^(۱).

۷۹۳- عَنْ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْمُتَعَةِ، وَأَنْ يُجْمَعَ بَيْنَهُمَا، فَلَمَّا «رَأَى عَلِيٌّ أَهْلَ بِهِمَا، لَبَّيْكَ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ»، قَالَ: «مَا كُنْتُ لِأَدْعَ سُنَّةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِقَوْلِ أَحَدٍ» [رواه البخاری: ۱۵۶۳].

۷۹۳- روایت است که عثمان رضی الله عنه از متعه^(۲)، و از جمع کردن بین عمره و حج، نهی نمود، چون علی رضی الله عنه این چیز را دید، حج و عمره را باهم نیت نموده و گفت: سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به گفته هیچ کسی ترک نمی‌کنم^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کسی که تنها نیت حج را بنماید که به نام (حج مفرد) یاد می‌شود، و یا نیت حج و عمره را با هم بنماید که به نام (حج قران) یاد می‌شود، نباید بعد از ادای عمره از احرام خارج گردد، بلکه باید خروجش با احرام، بعد از رمی جمره عقبه، و دیگر اعمال لازمه باشد.

(۲) احرام صحابه رضی الله عنهم در حجة الوداع چهار قسم بود:

(أ) احرام برای حج و عمره که به نام (حج قران) یاد می‌شود.

(ب) احرام برای عمره تا بعد از آن حج نماید، که به نام (حج تمتع) یاد می‌شود.

(ج) احرام تنها برای حج با فرستادن (هدی) که به نام (حج مفرد) یاد می‌شود.

(د) احرام تنها برای حج، بدون فرستادن (هدی)، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشخاصی را که چنین احرام بسته بودند، امر کردند تا حج خود را به عمره تبدیل نموده و بعد از انجام دادن مناسک عمره، خود را حلال سازند.

(۳) اکثر علماء بر این نظر اند که نوع چهارم که: فسخ حج به عمره باشد، خاص به همین سال بود، زیرا اهل جاهلیت فکر می‌کردند که عمره کردن در ماه‌های حج از بدترین کارها است، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جهت باطل اعلان کردن این مفکوره، صحابه رضی الله عنهم را امر کردند، تا حج خود را به عمره تبدیل نمایند، و به اجماع علماء، سه نوع دیگر حج که (قران) و (تمتع) و (افراد) باشد، جواز دارد، و تنها از عمر و عثمان رضی الله عنهما روایت شده است که آن‌ها از حج و تمتع منع می‌کردند، و حدیث آینده بیانگر این امر است.

۲- مراد از متعه در این جا متعه حج است نه متعه نکاح، و متعه حج: عبارت از انجام دادن عمره و حج در یک سفر است.

و متعه نکاح: عبارت از آن است که شخص در مقابل مبلغ معینی با زنی برای مدت معینی عقد نکاح بر قرار سازد، و این نوع نکاح که به نام نکاح مؤقت نیز یاد می‌شود، در اول اسلام معروف و

۷۹۴- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: كَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ الْعُمْرَةَ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ مِنْ أَفْجَرِ الْفُجُورِ فِي الْأَرْضِ، وَيَجْعَلُونَ الْمُحَرَّمَ صَفْرًا، وَيَقُولُونَ: إِذَا بَرَا الدَّبْرُ، وَعَقَا الْأَثَرُ، وَأُتْسِلَخَ صَفْرٌ، حَلَّتِ الْعُمْرَةُ لِمَنِ اعْتَمَرَ، قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابُهُ صَبِيحَةَ

مشروع بود، و سپس نسخ گردید، ولی بعضی از فِرَق نظر به دلایلی که به خود دارند، نکاح متعه را هنوز هم مشروع دانسته و به آن عمل می‌کنند، و اختلاف علی با عثمان رضی الله عنهما در متعه حج بود، نه در متعه نکاح.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) امام ابن حجر رحمه الله می‌گوید: اینکه عثمان رضی الله عنه از حج تمتع و حج قران نهی کرد، معنایش این است که وی حج (افراد) را بهتر می‌دانست، و نهی کردنش برای این بود تا مردم آنچه را که افضل است، انجام دهند، و این همان چیزی است که عمر رضی الله عنه هم از منع کردن حج تمتع اراده داشت، ولی علی رضی الله عنه از خوف اینکه مبادا مردم این نهی عثمان رضی الله عنه را بر تحریم حمل کنند، واضح ساخت که حج تمتع جواز دارد.

و گرچه این توجیه، توجیه خوبی است، ولی خالی از تکلف نیست، و سیاق حدیث دلالت بر خلاف آن دارد، زیرا این گفته علی رضی الله عنه که (سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به گفته هیچ کسی ترک نمی‌کنم) به طور واضح دلالت بر این دارد که نهی عثمان رضی الله عنه از حج تمتع، منع کردن از آن بود، نه مفضول دانستن آن، و این چیز را عثمان رضی الله عنه به اجتهاد خود دانسته بود، و بر مجتهد از اجتهادش لومی نیست، ولو آنکه مجتهد دیگر آن را بر خلاف سنت بدانند، و الله تعالی اعلم.

(۲) عالم آنچه را که می‌داند اگر قدرت دارد باید بگوید، ولو آنکه سخنش مخالف نظر ولی امر باشد. (۳) اگر عالم چیزی می‌گوید، باید به آن عمل نماید، نه آنکه از دیگران بخواهد که چنین و چنان کنند، و خودش از عمل کردن به آن خود داری نماید.

(۴) حج تمتع به اتفاق علماء مشروع است، ولو آنکه عمر و یا عثمان رضی الله عنهما به اساس اجتهاد خویش، و یا با در نظر داشت بعضی مصالح، و روی ظروف معینی از آن منع کرده بودند.

(۵) طاعت ولی امر در کاری واجب است که مخالف شریعت و احکام دین نباشد، ورنه اطاعت کردن از وی در همان کار معینی که به خلاف شرع انجام داده و یا به آن امر کرده است، جواز ندارد، ولی با اینهم در کارهای دیگر باید از وی اطاعت نمود.

(۶) ولی امر باید انتقاد سالم مبتنی بر دلیل را بپذیرد، و مخالفتش را نباید مورد عتاب و عقاب قرار دهد.

(۷) مجتهد نباید مجتهد دیگری را به تقلید از خود ملزم سازد، زیرا در مسائل اجتهادی قول هریک از مجتهدین احتمال خطاء و صواب را دارد، بنابراین، قول یک مجتهد بر مجتهد دیگر الزامی نیست.

رَابِعَةَ مُهْلَيْنِ بِالْحَجِّ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، فَتَعَاظَمَ ذَلِكَ عِنْدَهُمْ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الْحِلِّ؟ قَالَ: «حِلُّ كُفَّةً» [رواه البخاری: ۱۵۶۴].

۷۹۴- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: [اهل جاهلیت] فکر می کردند که عمره کردن در ماه های حج، از بد تری کارهای زشت در روی زمین است، از این جهت، ماه محرم را صفر نامیده و می گفتند: هنگامی که پشت شتران التیام یافت، و اثر پای شتران از راه ها محو گردید، و ماه صفر [که در حقیقت ماه محرم باشد] خارج شد، عمره برای کسی که نیت عمره کردن راداشته باشد، روا می گردد^(۱).

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و صحابه رضی الله عنهم صبح روز چهارم [ذوالحجّة] به نیت ادای حج، [به مکه] رسیدند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آن ها امر کردند تا حج خود را به عمره تبدیل نمایند [و خود را حلال سازند].

این کار بر صحابه رضی الله عنهم دشوار تمام شد، گفتند: یا رسول الله! این چه نوع حلال ساختنی است؟
فرمودند: «حلال ساختن کامل»^(۲).

۷۹۵- عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا شَأْنُ النَّاسِ حَلُّوا بِعُمْرَةٍ، وَلَمْ تَحْلِلْ أَنْتَ مِنْ عُمْرَتِكَ؟ قَالَ: «إِنِّي لَبَدْتُ رَأْسِي، وَقَلَدْتُ هَذِي، فَلَا أَجِلَ حَتَّى أَنْحَرَ» [رواه البخاری: ۱۵۶۶].

۷۹۵- از حفصه رضی الله عنها همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که گفت: یا رسول الله! چه سبب است که مردم بعد از ادای عمره خود را حلال ساختند، و شما خود را حلال نساختید؟

فرمودند: من سر خود را (ملبد) ساخته ام و (هدی) خود را نشانه دار نموده ام، و تا هنگامی که شترم را (نحر) نکنم، خود را حلال نمی سازم»^(۱).

۱- و به این اساس اهل جاهلیت، ماه محرم را از ماه های حرام حساب نمی کردند، و این کار را از این جهت می کردند، که سه ماه متوالی بر آن ها حرام نباشد، زیرا حرام بودن سه ماه متوالی که سبب ممانعت آن ها از عادات بدشان که حمله بر یکدیگر و غارت و چور و چپاول باشد، بر آن ها سخت و دشوار می گذشت.

۲- یعنی: حلال ساختنی است که تمام چیزهای که بر محرم به سبب احرامش حرام بود، برایش حلال می گردد، حتی همبستر شدن با همسرش.

۷۹۶- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ التَّمَتُّعِ وَقَالَ: نَهَانِي نَاسٌ عَنْهُ، فَرَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ رَجُلًا يَقُولُ لِي: حَجٌّ مَبْرُورٌ، وَعُمْرَةٌ مُتَقَبَّلَةٌ، فَأَخْبَرْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ: «سُنَّةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۱۵۶۷].

۷۹۶- روایت است که شخصی [که نامش نصر بن عمران ضبعی بود] از ابن عباس رضی الله عنهما راجع به حج تمتع پرسید و گفت: مردمی مرا از انجام دادن آن نهی می کنند ^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ملبد ساختن موی: عبارت از استعمال نمودن چیزی به موی سر غرض چسپیدن موی بر یکدیگر است، مانند حنا و امثال آن.

(۲) کسی که هدی را فرستاده است، بعد از ادای عمره نباید خود را حلال سازد، بلکه باید حلال ساختنش بعد از انجام دادن اعمال حج باشد.

(۳) این حدیث نبوی شریف به طور واضح دلالت بر این دارد که نبی کریم صلی الله علیه و آله قارن بودند، و به اتفاق علماء هر سه نوع حج که (حج تمتع) و (حج قران) و (حج افراد) باشد، جواز دارد، ولی اختلاف در این است که کدام نوع از این انواع سه گانه بهتر است.

عده از صحابه و تابعین، و علماء دیگر از آن جمله امام ابو حنیفه رحمه الله به این نظر اند که (حج قران) از (حج تمتع) و (حج افراد) بهتر است، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (حج قران) را انجام دادند، و آنچه را که خداوند متعال برای نبی خود محمد صلی الله علیه و آله اختیار کند، بدون شک افضل است، و دیگر آنکه (حج قران) پُر مشقت تر است، زیرا از وقت احرام بستن تا وقت انجام دادن عمره و حج، خود را حلال نمی سازد، و کاری که مشقتش بیشتر باشد، ثوابش نیز بیشتر است، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند که: «مزد تو به اندازه مشقت تو است».

و عده دیگری از علماء، از آن جمله بعضی از علمای احناف (حج تمتع) را بهتر می دانند، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صحابه را امر کردند که حج خود را به عمره تبدیل نمایند، و بعد از انجام دادن عمره، در روز معین آن دوباره برای حج احرام ببندند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جز به چیزی که بهتر است، امر نمی کنند.

و عده از علماء (حج افراد) را افضل می دانند، بالأخص آنکه اگر شخصی حج را در یک سفر، و عمره را در سفر دیگری انجام دهد، زیرا حج در این صورت در سفر مستقلى، و عمره در سفر مستقل دیگری انجام یافته است.. و امام سرخسی تفصیل بیشتری در این موضوع ذکر کرده است، المبسوط (۲۷-۲۵/۴)

۲- این واقعه طوری که در روایت مسلم آمده است، در زمان عبدالله بن زبیر بود، و او از حج تمتع منع می کرد.

[ابن عباس رضی الله عنهما] او را امر کرد که حج تمتع کند.

آن شخص [بعد از ادای حج تمتع] گفت: در خواب دیدم که گویا شخصی برای من می‌گوید: حج تو حج نیک و مقبولی است، و عمره‌ات عمره نیک و مقبولی است، و از این خواب برای ابن عباس رضی الله عنهما خبر دادم.

گفت: [سببش آن است که حج تمتع] سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است ^(۱).

۷۹۷- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ حَجَّ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ سَاقِ الْبُذْنِ مَعَهُ، وَقَدْ أَهْلُوا بِالْحَجِّ مُفْرَدًا، فَقَالَ لَهُمْ: «أَجْلُوا مِنْ إِحْرَامِكُمْ بِطَوَافِ الْبَيْتِ، وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَصُّرُوا، ثُمَّ أَقِيمُوا حَلَالًا، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ فَأَهْلُوا بِالْحَجِّ، وَاجْعَلُوا الَّتِي قَدِمْتُمْ بِهَا مُتْعَةً»، فَقَالُوا: كَيْفَ نَجْعَلُهَا مُتْعَةً، وَقَدْ سَمِينَا الْحَجَّ؟ فَقَالَ: «افْعَلُوا مَا أَمَرْتُكُمْ، فَلَوْلَا أَنِّي سَقْتُ الْهَدْيَ لَفَعَلْتُ مِثْلَ الَّذِي أَمَرْتُكُمْ، وَلَكِنْ لَا يَحِلُّ مِنِّي حَرَامٌ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ» فَفَعَلُوا [رواه البخاری: ۱۵۶۸].

۷۹۷- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که [گفت]: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در همان روزی که شتران هدی با خود برده بودند حج نمودم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای مردم گفتند: بعد از طواف به خانه کعبه، و سعی بین صفا و مروه، خود را حلال سازید، و موی سر خود را کوتاه کنید ^(۲)، بعد از آن همین طور در حالت حلال تا روز (ترویبه) [روز

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

رؤیای صحابه از غیر انبیاء علیهم السلام شاهد و دلیل برای احکامی است که قبلاً ثابت شده است، مانند خواب این شخص، نه آنکه مثبت احکام جدیدی باشد که قبلاً ثابت نشده است، بنابراین برای هیچ کس روا نیست ولو آنکه عالم، زاهد، متقی، و یا هر کس دیگری باشد به اثر خوابی که دیده است، برای مردم فتوی داده و یا خودش به آن عمل نماید، مگر آنکه حکمی از احکام شریعت ثابت شده است، نه از طریق خوابی که این شخص دیده است، و اگر خوابش محتوای حکمی مخالف با احکام شریعت باشد، به یقین که چنین خوابی از لقاء شیطان بوده، و نباید صاحبش آن را به دیگران قصه نماید، و اگر قصه نمود، نباید کسی آن را از وی قبول کرده و به آن عمل نماید.

۲- سبب امر به کوتاه کردن موی آن بود که بعد از چهار روز نیت حج می‌کردند، و در روز پنجم بعد از انجام دادن مناسک حج سر خود را می‌تراشیدند، و بهتر بود که در این روز موی بیشتری داشته باشند.

هشتم ذو الحجه] باقی بماند، و در این روز تلبیه بگوئید و نیت حج نمائید، و به این طریق حج مفردی را که نیت کرده بودید، به حج تمتع تبدیل کند».

صحابه رضی الله عنہم گفتند:

چگونه حج را به عمره تبدیل کنیم در حالی که به نیت حج، احرام بسته بودیم؟ فرمودند: «آنچه را که به شما امر می‌کنم، انجام دهید، و اگر من هم (هدی) را قبلاً نفرستاده بودم، همین کاری را که به شما می‌گویم [انجام دهید]، انجام می‌دادم، ولی اکنون تا هنگامی که (هدی) در جای معینش [که منی باشد] نرسد، آنچه که بر من حرام بود، حلال نمی‌شود».

[صحابه چون این را شنیدند، موافق امر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] عمل نمودند.

۲۲- باب: التَّمَتُّعُ

باب [۲۲]: حج تمتع

۷۹۸- عَنْ عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «تَمَتَّعْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَزَلَّ الْقُرْآنُ»، قَالَ رَجُلٌ بِرَأْيِهِ مَا شَاءَ [رواه البخاری: ۱۵۷۱].

۷۹۸- از عمران رضی الله عنہ روایت است که گفت: مایان در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حج تمتع را انجام دادیم، و قرآن هم موافق آن نازل گردید، بعد از آن شخصی به رأی خود چیزی که به نظرش آمد گفت ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

مقصود عمران رضی الله عنہ از این گفته‌اش که (شخصی به رأی خود چیزی به نظرش آمد گفت) عمر رضی الله عنہ است، زیرا او یکی از کسانی بود که از حج تمتع منع می‌کرد، و علماء در این مورد مبررات زیادی را ذکر کرده‌اند که به بعضی از آن‌ها قبلاً در حدیث (۷۹۳) اشاره شد، و تفصیل آن را می‌توان در شروح بخاری، مانند: (عمدة القاری) و (فتح الباری) و (فتح المبدی) و غیره مطالعه نمود.

و چیزی را که باید در این‌جا به آن اشاره نمود این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مشروع دانستند، و بسیاری از صحابه رضی الله عنہم در زمان نبی کریم و بعد از زمان نبی کریم صلی الله علیه و آله آن را انجام دادند، و قرآن کریم نیز دلالت بر مشروعیت آن دارد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ۖ﴾ و با وجود این چگونه عمر و عثمان و ابن زبیر به خود اجازه دادند که از آن منع نمایند؟

و چیزی که در جواب این سؤال گفته شده است این است که منع کردن آن‌ها از حج تمتع، به اساس اجتهاد آن‌ها بود، و اجتهاد کردن برای مجتهد روا است.

و البته که همه گان می‌دانند اجتهاد در مقابل نص روا نیست، و اجتهادی که در مقابل نص واقع می‌گردد، به اتفاق علماء باطل است.

ولی خودم در این موضوع بسیار بحث و جستجو کردم، و نظر به تخصصم در اصول فقه، و تطبیق آن در چنین مسائلی بالاخره به این نتیجه رسیدم که:

احکام شرعی بطور عموم به سه قسم تقسی می‌گردد:

قسم اول: احکامی است که انجام دادن آن مطلوب شارع است، که به نام واجبات و یا فرائض یاد می‌شود، مانند: نماز، روزه، زکات، حج، احسان به والدین، قربانی، و امثال این‌ها، و این نوع از احکام واجب الإجراء بوده است و ترک آن‌ها به هیچ وجه روا نیست.

قسم دوم: احکامی است که مطلوب شارع انجام ندادن آن‌ها است، که بنام محرمات و یا منهیات یاد می‌شود، مانند: شراب خوردن، زنا کردن، دروغ گفتن، دزدی کردن، آدم کشتن و امثال این‌ها، که ترک این احکام لازمی بوده و ارتکاب آن‌ها روا نیست.

قسم سوم: احکامی است که شارع حکیم برای مکلف در انجام دادن و انجام ندادن آن اختیار داده است، یعنی مکلف اگر می‌خواهد آن عمل را انجام دهد، و اگر می‌خواهد انجام ندهد، و این نوع از احکام به نام مباحات یاد می‌شود.

حالا ببینیم که حج تمتع از کدام نوع است؟ از نوع اول، دوم، و یا سوم؟ علماء در همه مذاهب بر این متفق اند که انواع سه گانه حج که (تمتع، قران، و افراد) باشد، جواز دارد، و هیچ نوعی از این انواع سه گانه بعینه واجب نیست، یعنی: شخصی که اراده حج کردن را دارد، حسب دلخواه خود می‌تواند متمتع، قران، و یا افراد شود، و در فعل و یا ترک هر نوعی از این انواع سه گانه برایش اختیار است، و اختلافی که هست در افضلیت نوعی از این انواع سه گانه است، بنابراین حج تمتع از نوعی است که انجام دادن و انجام ندادن آن برای مکلف مباح است.

این از یک طرف، و از طرف دیگر علماء گفته‌اند که گرچه برای (ولی امر) راو نیست که جز در حالت ضرورت واجبات و یا محرمات را تغییر دهد، ولی برایش روا است که به اساس مصلحت در امور مباحه تصرف نماید، یعنی: چیزی را که مباح است ممنوع و یا الزامی قرار دهد، و برای این مسئله صدها مثال در گذشته و حال وجود دارد، و جایی برای مخالفت نیست، مثلاً: سفر کردن مباح است، ولی (ولی امر) به اساس مصلحت حق دارد که کدام فرد و یا افرادی را از رفتن به سفر منع نموده و یا آن‌ها را ملزم به سفر به کدام جا و یا منطقه بنماید.

و روی همین اساس بود که بعضی از خلفای راشدین به اساس دفع مضرت، و یا جلب مصلحت از حج تمتع منع می‌کردند، و در اصل به مشروعیت (حج تمتع) قائل بودند، و توضیح این دو اصل که دفع مضرت، و جلب مصلحت باشد، چنین است:

أ) دفع مضرت: دفع مضرت به این طریق است که ممانعت از (حج تمتع) تا حد زیادی باعث جلوگیری از ازدحام زیاد حجاج در ایام حج می‌شود، زیرا کسی که تمتع می‌کند، مجبور است که عمره کاملی را انجام دهد، و مدتی در مکه مکرمه بماند، و باز از مکه مکرمه به نیت حج احرام ببندد، ولی کسی که تنها نیت حج می‌کند، می‌تواند بدون از داخل شدن به مکه مکرمه، راسا به عرفات برود، و بعد از بازگشت از عرفات تنها یک طواف و سعی انجام دهد، و به این طریق تا حد زیادی از ازدحام حجاج در شهر مکه مکرمه خصوصا در آن وقت که امکانات خدماتی در آن وجود نداشت جلوگیری به عمل می‌آید.

ب) جلب مصلحت: جلب مصلحت به این طریق است که: مکه مکرمه بعد از ایام حج نباید از زوار خالی بماند، و در آن وقتی که تعداد مسلمانان بسیار کم بود، اگر عمره وحج را در سفر حج ذریعه حج تمتع انجام می‌دادند، دیگر جهت ادای عمره ضرورتی به مکه مکرمه بعد از ایام حج احساس نمی‌کردند، و به این طریق مکه مکرمه از زوار و معتمرین ماه‌ها خالی می‌ماند، و این امر برای مکه مکرمه مناسب نیست.

و اینکه منع حج تمتع از طرف خلفائی مانند عمر و عثمان، و عبدالله بن زبیر رضی الله عنه در ایام خلافت‌شان صورت می‌گیرد نه پیش از آن و نه از طرف کسان دیگری از صحابه، دلیل روشنی است بر اینکه سبب این کار، یا دفع مضرت بوده است، و یا جلب مصلحت، نه چیزی دیگری، و در نظر گرفتن دفع مضرت از مردم، و یا جلب مصلحت برای آن‌ها از وظیفه ولی امر است، ورنه چرا این ممانعت از غیر آن‌ها، و یا از این‌ها در غیر دوره خلافت‌شان بروز نکرده است؟

و دلیل اینکه: عمر رضی الله عنه به اصل مشروعیت (حج تمتع) قائل است، و ممانعت از آن روی دفع مضرت، و جلب مصلحت بوده است، حدیث صبی بن معبد است که می‌گوید: (من شخص نصرانی بودم و مسلمان شدم، و دیدم که حج و عمره بر من واجب است، هردو را باهم نیت کردم، [حج تمتع کردم]، با عده از صحابه ملاقات نمودم، از آن جمله: زید بن صوحان، و سلمان بن ربیعہ رضی الله عنه، یکی از آن‌ها به دیگری گفت: که این شخص از شترش گمراه‌تر است، ملاقاتم به عمر بن خطاب رضی الله عنه افتاد، از اینکه حج و عمره را با هم نیت کردم، و آن‌ها برایم چنین گفتند، برایش خبر دادم، گفت: سخن آن‌ها معتبر نیست، کار تو موافق سنت نبوی است)، المبسوط (۲۷/۴).

نظیر این مسئله مصارف هشتگانه زکات است، که دادن زکات برای آن‌ها واجب است، ولی زکات دهنده و یا ولی امر که زکات را از مردم می‌گیرد، و برای مستحقین آن به مصرف می‌رساند، مختار است که قرار صواب دید خود، و یا قرار مصلحت عامه زکات را تنها برای یک صنف و یا برای اصناف معینی از این اصناف هشتگانه داده، و از دادن آن برای صنف و یا اصناف دیگر خود درای نماید، چنان‌چه عمر رضی الله عنه به اساس صواب دید خویش در زمان خلافت خود، سهم (مؤلفه القلوب) را ساقط نمود، و زکات را برای اصناف دیگر و یا بعضی از اصناف دیگر توزیع نمود، نه آنکه به اصل مشروعیت اینکه (مؤلفه القلوب) یکی از اصناف مصارف زکات است، قائل نبوده باشد، این بود نظر عاجزانه‌ام در این مسئله، و امید به خداوند است که در آن به صواب رسیده باشم، و برایم دو مزد

۲۳- باب: مِنْ أَيْنَ يَدْخُلُ مَكَّةَ

باب [۲۳]: از کجا باید به مکه داخل شد

۷۹۹- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج دَخَلَ مَكَّةَ مِنْ كَدَاءٍ، مِنَ الثَّنِيَّةِ الْعُلْيَا الَّتِي بِالْبَطْحَاءِ، وَخَرَجَ مِنَ الثَّنِيَّةِ السُّفْلَى [رواه البخاری: ۱۵۷۵].

۷۹۹- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مکه از راه (کدأ) از قسمت بالائی آن که به طرف (بطحاء) است داخل گردیدند، و هنگام خارج شدن از مکه، از قسمت سفلی آن خارج شدند^(۱).

۲۴- باب: فَضْلُ مَكَّةَ وَبُنْيَانِهَا

باب [۲۴]: فضیلت مکه و بنای آن

۸۰۰- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ الْجَدْرِ أَمِنَ الْبَيْتِ هُوَ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قُلْتُ: فَمَا لَهُمْ لَمْ يَدْخُلُوهُ فِي الْبَيْتِ؟ قَالَ: «إِنَّ قَوْمَكَ قَصَّرَتْ بِهِمُ التَّفَقُّةُ» قُلْتُ: فَمَا شَأْنُ بَابِهِ مُرْتَفِعًا؟ قَالَ: «فَعَلَ ذَلِكَ قَوْمُكَ، لِيَدْخُلُوا مَنْ شَاءُوا

باشد، و اگر به صواب نرسیده باشم، عذرم آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «کل ابن آدم خطاء، وخیر الخطائین التوابون»، وانی استغفر الله وأتوب إليه، و اگر کسی برایم راه صواب را بنمایاند، از وی با قلب فراخ قبول نموده و برایش دعای خیر می‌کنم، و من الله التوفیق.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) راهی که نبی کریم صلی الله علیه و آله از آن به مکه مکرمه داخل گردیدند، همان راهی است که هنگام داخل شدن به مکه مکرمه از کنار (جنة المعلى) می‌گذرد، و جنة المعلى به راست راه واقع می‌گردد، و راهی که نبی کریم صلی الله علیه و آله از آن از مکه مکرمه خارج شدند، همان راهی است که اکنون به نام (شبیکه) یاد می‌شود.

(۲) اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از طرف بلند مکه داخل گردیده و از طرف پایین آن خارج شدند، حکمتش تناسب با مقصد است، زیرا مناسب به مقام گعبه مشرفه آن است که شخص هنگام آمدن به سوی آن، از طرف بلند و مرتفع داخل گردد، و هنگام دور شدن از آن، از راه سفلی و پایینی خارج گردد.

وَيَمْنَعُوا مَنْ شَاءُوا، وَلَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ بِالْجَاهِلِيَّةِ، فَأَخَافُ أَنْ تُنْكَرَ قُلُوبُهُمْ، أَنْ أُدْخِلَ الْجَذَرَ فِي الْبَيْتِ، وَأَنْ أُصِقَ بَابُهُ بِالْأَرْضِ» [رواه البخاری: ۱۵۸۴].

۸۰۰- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که آیا این دیوار کوتاه، جزئی از خانه است ^(۱)؟
فرمودند: «بلی».

گفتم پس چرا آن را به خانه داخل نکردند؟

فرمودند: «امکانات قوم تو کوتاهی کرد».

گفتم: چرا (دروازه) خانه بلند ساخته شده است؟

فرمودند: «قوم تو از این جهت چنین کردند، تا هرکسی که خواسته باشند برایش اجازه داخل شدن [به خانه را] بدهند، و هرکسی را که نخواستند باشند از داخل شدنش ممانعت به عمل آورند.

و اگر قومت تازه آشنا به جاهلیت نمی بودند، و خوف آزرده گی خاطر آن ها را نمی داشتیم، دیوار را به خانه داخل می نمودم، و در خانه را هم کف زمین می ساختم» ^(۲).

۱- مراد از دیوار کوتاه آن قسمت از خانه مشرفه است که به شکل نیم دایره بوده، و بنام (حجر) یاد می شود و در زیر ناودان قرار دارد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: (هنگامی که خداوند آدم علیه السلام را از بهشت فرود آورد، برایش گفت: به همراه تو خانه را نیز فرود می آورم تا به مانند آنکه به عرش من طواف صورت می گیرد، به آن نیز طواف صورت بگیرد، و مانند آنکه در نزد عرش من نماز خوانده می شود، در نزد آن نیز نماز خوانده شود، و چون طوفان نوع الکائنات فرا رسید، خداوند خانه را مرفوع ساخت، و انبیاء علیهم السلام بدون آنکه جای معین خانه را بدانند، به حج می آمدند، و همان بود که خداوند جای آن را برای ابراهیم علیه السلام بیان نمود و نمایان ساخت).

(۲) چون ابراهیم علیه السلام ماموریت یافت که کعبه را بنا نماید، موضوع را با فرزندش اسماعیل علیه السلام در میان گذاشت و گفت: خداوند ما را ماموریت داده است تا خانه اش را بنا کنم، اسماعیل علیه السلام گفت: امر پروردگارت را بجا بیاور، گفت: خداوند امر کرده است که تو هم با من همکاری نمایی، گفت: از فرمان پروردگارم اطاعت می کنم، و همان بود که پدر و فرزند خانه را بنا نهادند.

(۳) از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام خانه را بنا کرد، بعد از مرور قرن ها خانه خراب شد، وقبیلۀ که به نام (جُرهم) یاد می شود، دوباره آن را بنا نمود، و بعد از قرن ها

۸۰۱- وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهَا: «يَا عَائِشَةُ، لَوْلَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ لَأَمَرْتُ بِالْبَيْتِ، فَهَدِمَ، فَأَدْخَلْتُ فِيهِ مَا أُخْرِجَ مِنْهُ، وَأَلَزَقْتُهُ بِالْأَرْضِ، وَجَعَلْتُ لَهُ بَابَيْنِ، بَابًا شَرْقِيًّا، وَبَابًا غَرْبِيًّا، فَبَلَغْتُ بِهِ أَسَاسَ إِبْرَاهِيمَ» [رواه البخاری: ۱۵۸۶].

۸۰۱- در روایت دیگری از عائشه رضی الله عنها آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای عائشه! اگر قوم تو، تازه جاهلیت را ترک نکرده بودند، امر می‌کردم که خانه را منهدم سازند، و آنچه را که از خانه ملحق می‌ساختم، و دروازه‌اش را هم کف زمین

دوباره خراب شد، و قریش آن را بنا نهادند، و این در وقتی بود که نبی کریم صلی الله علیه و آله به سن جوانی رسیده بودند.

(۴) گویند: سبب خرابی خانهٔ کعبه در زمان جوانی نبی کریم صلی الله علیه و آله آن بود که زنی خوشبوی از روی آتش گذاشته بود، و می‌خواست که خانه را معطر سازد، پرزه از آن آتش پرید و روی دروازهٔ خانه افتاد، و تمام خان آتش گرفت، و سوخت، و همان بود که قریش خانه را منهدم ساخته و دوباره بنا نهادند، و چون قبائل عرب در گذاشتن حجر الأسود با هم اختلاف نمودند، با خود گفتند: اولین کسی که به مسجد حرام داخل شود، در این موضوع قضاوت نماید، و اولین کسی که داخل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند، ایشان خواستند تا چادری را هموار کنند، و سنگ را در آن قرار دهند، و هریک از قبائل عرب گوشهٔ آن را گرفته و نزد خانه بیاورند، چون سنگ را نزد خانه آوردند، خود نبی کریم سنگ را با دست مبارک خود برداشته و بجای معینش گذاشتند، و به این طریق نزاعی را که بین قبائل عرب واقع شده بود، مرفوع ساختند، و این واقعه در سال پانزدهم پیش از هجرت نبوی در وقتی که نبی کریم صلی الله علیه و آله سی و پنج ساله بودند، به وقوع پیوست.

(۵) در کتاب ازرقی آمده است که: چون ابراهیم علیه السلام خانه را ساخت، ارتفاع آن (نه) ذرع، طول آن (سی) ذرع، و عرض آن (بیست و دو) ذرع بود، و سقفی نداشت، و چون قریش خانه را ساختند، ارتفاع آن را (هژده) ذرع، و طول آن را یک شبر کم (بیست و چهار) ذرع قرار دادند، و (شش) ذرع و شبری) را که کم کرده بودند، به طرف (حجر) قرار دادند، و هنگامی که ابن زبیر رضی الله عنه به ساختن آن اقدام نمود، ارتفاع آن را (بیست) ذرع قرار داد، و هنگامی که حجاج خانه را منهدم ساخت و دوباره بنا کرد، در آن تغییری وارد نداشت، و مسائل متعلق به خانهٔ معظمه بسیار است، و شاید به آنچه که ذکرش رفت، تا اندازهٔ کفایت و قناعت باشد.

می‌ساختم، و برایش دو دروازه قرار می‌دادم، یکی شرقی و دیگری غربی، و به این طریق خانه را مطابق اساس ابراهیم علیه السلام بنا می‌کردم»^(۱).

۲۵- باب: تَوْرِيْثُ دُوْرِ مَكَّةَ وَبَيْعِهَا وَشِرَائِهَا وَأَنَّ النَّاسَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ سَوَاءٌ

باب [۲۵]: میراث بردن خانه‌های مکه، و خرید و فروش آن‌ها، و اینکه مردم در مسجد الحرام باهم برابر هستند

۸۰۲- عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْنَ تَنْزِلُ فِي دَارِكَ بِمَكَّةَ؟ فَقَالَ: «وَهَلْ تَرَكَ عَقِيلٌ مِنْ رِبَاعٍ أَوْ دُورٍ»، وَكَانَ عَقِيلٌ وَرِثَ أَبَا طَالِبٍ هُوَ وَطَالِبٌ، وَلَمْ يَرِثْهُ جَعْفَرٌ وَلَا عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، شَيْئًا لِأَنَّهُمَا كَانَا مُسْلِمَيْنِ، وَكَانَ عَقِيلٌ وَطَالِبٌ كَافِرَيْنِ [رواه البخاری: ۱۵۸۸].

۸۰۲- از اسامه بن زید رضی الله عنهما روایت است که وی [در روز فتح مکه] از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: یا رسول الله! آیا در مکه به خانه خود، سکنی گزین می‌شوید؟ فرمودند: «مگر عقیل برای ما خانه و منزلی گذاشته است؟» (عقیل) و (طالب) چون در وقت مرگ ابو طالب، کافر بودند، از وی میراث بردند، ولی (جعفر) و (علی) رضی الله عنهما چون در آن وقت مسلمان شده بودند، از وی میراث نبردند^(۲).

۱- بعد از اینکه خانه معظمه در زمان یزید به معاویه سوخت، وقدرت به عبد الله بن زبیر رسید، از مردم در مورد بنای کعبه مشورت خواست، و بعد از گفتگوی بسیار، خانه را به همان شکلی ساخت که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث به آن اشاره نموده‌اند، یعنی: قسمتی از حجر را در کعبه داخل کرد، و برای آن دو دروازه ساخت که مردم از یکی داخل گردیده و از دیگری خارج می‌شدند، و بعد از اینکه ابن زبیر رضی الله عنه کشته شد، حجاج برای عبد الملك از کیفیت بنای کعبه به دست عبد الله بن زبیر رضی الله عنه خبر داد، و عبد الملك برایش نوشت که ما را به کثافت کاری‌های ابن زبیر کاری نیست، و همان بود که حجاج خانه را منهدم ساخت، و قسمتی را که ابن زبیر رضی الله عنه از حجر به خانه ملحق ساخته بود، از خانه خارج ساخت، و دروازه خلفی آن را بست.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۲۶- باب: نُزُولِ النَّبِيِّ ﷺ مَكَّةَ

باب [۲۶]: قدوم پیامبر خدا ﷺ به مکه

۸۰۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ أَرَادَ قُدُومَ مَكَّةَ: «مَنْزِلُنَا عَدَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ، يَخِيفُ بَنِي كِنَانَةَ، حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَى الْكُفْرِ» يَعْنِي ذَلِكَ الْمُحَصَّبَ، وَذَلِكَ أَنَّ قُرَيْشًا وَكِنَانَةَ، تَخَالَفَتْ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، أَوْ بَنِي الْمُطَّلِبِ: أَنَّ لَا يُنَاكِحُوهُمْ وَلَا يُبَايِعُوهُمْ، حَتَّى يُسَلِّمُوا إِلَيْهِمُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، [رواه البخاری: ۱۵۹۰].

۸۰۳- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام [آمدن از منی به سوی] مکه فرمودند:

(۱) ابو طالب پدر علی رضی الله عنه نامش عبد مناف و کنیه اش ابو طالب بود، و چهار پسر داشت که به ترتیب سن عبارت بودند از: طالب، عقیل، جعفر، و علی رضی الله عنه، و از نوادر زمان آنکه طالب از عقیل ده سال، و عقیل از جعفر ده سال، و جعفر از علی ده سال، کلانتر بود، و چون ابو طالب کلانترین اولاد عبد المطلب بود، بنا به قانون جاهلیت، تمام اموال او را مالک گردید، و بعد از اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هجرت نمودند، اموال آن‌ها را عقیل که در این هنگام کافر بود، تصاحب نمود، و بعد از عقیل، اولاد او این اموال را برای محمد بن یوسف برادر حجاج بن یوسف به صد هزار دینار فروختند.

(۲) در مورد زمین و خانه‌های مکه معظمه بین علماء اختلاف است، امام ابو حنیفه و محمد و عدّه دیگری از علماء نظر به آثاری که در این مورد آمده است می‌گویند که: خرید و فروش و اجاره دادن زمین و خانه‌های مکه معظمه جواز ندارد، و از آثاری که در این مورد آمده است، اثری است که امام طحاوی و امام بیهقی از علقمه بن نضله روایت می‌کنند که گفت: خانه‌های مکه در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و زمان ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنه خیراتی بود، نه خرید و فروش می‌شد، و نه به اجاره داده می‌شد، کسی که به خانه ضرورت داشت، می‌نشست، و اگر ضرورت نمی‌داشت، آن را در اختیار شخص دیگری قرار می‌داد.

ولی عدّه دیگری از علماء و از آن جمله امام ابو یوسف و امام شافعی و امام احمد رحمهم الله نظر به ظاهر این حدیث، و احادیث دیگری که در این مورد آمده است می‌گویند که: فرقی بین حرم مکه و غیر حرم مکه در این خصوص نیست، بنابراین خرید و فروش زمین و خانه‌های حرم، مانند هر زمین و خانه دیگری جواز دارد، و البته برای طرفین ادله دیگری از قرآن و سنت نیز وجود دارد، که ما با مراعات اختصار، از ذکر آن‌ها خود داری نمودیم.

«منزل ما فردا، إن شاء الله در دامن پشته (بنی کنانه) جایی که [قریش] بر کفر سوگند خورده بودند خواهد بود».

و مقصدشان از [پشته بنی کنانه] ریگزاری بود که هم پیمانی (قریش) و (کنانه) بر علیه بنی هاشم و بنی عبد المطلب و یا بنی المطلب در آن جا صورت گرفته بود، و سوگند یاد کرده بودند که: تا وقتی که بنی هاشم و بنی عبد المطلب پیامبر خدا ﷺ را برای آن‌ها تسلیم ندهند، نه با آن‌ها خویشاوندی نمایند، و نه با آن‌ها خرید و فروش کنند^(۱).

۲۷- باب: هَذِمَ الْكُفَّةَ

باب [۲۷]: انهدام کعبه

۸۰۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يُحْرَبُ الْكُفَّةَ ذُو السُّوَيْقَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ» [رواه البخاری: ۱۵۹۱].

۸۰۴- از ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند:

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این محاصره ظالمانه از طرف قریش، در روز اول محرم سال هفتم نبوت محمد ﷺ شروع شد و سه سال دوام کرد، و در این خصوص بر علیه بنی هاشم عهد نامه نوشتند، و کسی که این عهد نامه را نوشت، منصور بن عکرمه عبدی بود، که بعد از نوشتن نامه دست‌هایش شل شد، بنی هاشم از این محاصره سخت به تنگ آمدند، و جز در موسم حج، در وقت دیگری از محله خود بیرون شده نمی‌توانستند.

(۲) بعد از این مدت بو ذکه خداوند متعال برای رسولش وحی کرد که موریانه آن قسمت عهد نامه را که حاوی ظلم و ستم بود، خورده است، و آنچه که در آن از ذکر و حمد خدا است به حال خود باقی مانده است، پیامبر خدا ﷺ این سخن را برای ابو طالب گفتند، و ابو طالب نزد کفار قریش رفت و برای آن‌ها گفت که برادر زاده‌ام چنین می‌گوید، عهد نامه را بگشایید، اگر دروغ گفته بود، او را برای شما تسلیم می‌دهم، و اگر راست گفته بود، از این ظلم و ستم خود دست بردارید، آن‌ها این شرط را قبول کردند، و وقتی که عهد نامه را باز کردند، دیدند که همچنان است که پیامبر خدا ﷺ خبر داده‌اند، و همان بود که آن محاصره ظالمانه اقتصادی و اجتماعی را شکستند.

«خانه کعبه را شخصی از حبشه که ساق‌های پایش باریک است، منهدم می‌سازد»^(۱).

۲۸- باب: قول الله تعالى: ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَمًا لِّلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ...﴾

باب [۲۸]: این قول خداوند متعال که: ﴿خداوند کعبه بیت الحرام را علامت قیام دین قرار داده است...﴾

۸۰۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانُوا يَصُومُونَ عَاشُورَاءَ قَبْلَ أَنْ يُفَرَّضَ رَمَضَانُ، وَكَانَ يَوْمًا تُسْتَرَفَى فِيهِ الْكَعْبَةُ، فَلَمَّا فَرَضَ اللَّهُ رَمَضَانَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ شَاءَ أَنْ يَصُومَهُ فَلْيَصُمْهُ، وَمَنْ شَاءَ أَنْ يَتْرُكَهُ فَلْيَتْرُكْهُ» [رواه البخاری: ۱۵۹۲].

۸۰۵- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیش از آنکه رمضان فرض گردد، روز (عاشورا) را روزه می‌گرفتند، و در همین روز بود که خانه کعبه پوشیده می‌شد، [یعنی: آن را پوش می‌کردند] و چون خداوند متعال رمضان را فرض کرد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«هرکسی که می‌خواهد روز عاشورا را روزه بگیرد، روزه بگیرد، و هرکسی که می‌خواهد روزه گرفتنش را ترک کند ترک کند»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

طوری که اما قرطبی رحمته الله می‌گوید: تخریب خانه کعبه در زمان عیسی علیه السلام و در وقتی که قرآن از سینه‌ها و از مصاحف محو می‌گردد، و در مورد تخریب کعبه احادیث بسیار دیگری نیز آمده است، که در مجموع دلالت بر این دارد که کعبه را شخصی و یا اشخاص از مردم حبشه که دارای پاهای خشک و باریک است، تخریب می‌کنند، و گنجی را که در زیر خانه مدفون است برمی‌دارد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مسلمانان روز عاشورا را روزه می‌گرفتند، و عاشورا روز دهم ماه محرم است، و روزه گرفتن این روز فرض بود، و بعد از اینکه روزه ماه رمضان فرض گردید، روزه گرفتن عاشورا منسوخ شد، و تفصیل بیشتر متعلق به احکام و مسائل عاشوراء إن شاء الله در جای خودش خواهد آمد.

(۲) گویند اولین کسی که خانه کعبه را پوش کرد، یک از ملوکی یمن بود، که به قصد تخریب کعبه به مکه آمد، ولی دو نفر از اخباری که با او بودند گفتند: هرکسی که عزم تخریب کعبه را بنماید

۸۰۶- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لِيُحَجَّ النَّبِيُّ وَلِيُعْتَمَرَ بَعْدَ خُرُوجِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ» [رواه البخاری: ۱۵۹۳].

۸۰۶- از ابو سعید خدری رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «بعد از خروج یاجوج و ماجوج، بازهم مردم به خانه [معظمه] حج و عمره می کنند»^(۱).

۲۹- باب: هَذَا الْكَعْبَةِ

باب [۲۹]: منهدم کردن کعبه

۸۰۷- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «كَأَنِّي بِهَ أَسْوَدَ أَفْحَجٍ، يَفْلَعُهَا حَجَرًا حَجَرًا» [رواه البخاری: ۱۵۹۵].

۸۰۷- از ابن عباس رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

هلاک می شود، پرسید: پس چه باید کرد؟ گفتند: همان کاری را می کنیم که مجاورین آن می کنند، به خانه طواف می کنیم، سرخود می تراشیم، و قربانی می کنیم، ملک یمن همچنان کرد، و بعد از چند شب در خواب دید که باید خانه را پوش کند، و او خانه را پوش کرد، و این واقعه نه صد سال پیش از اسلام بود.

۳) بعد از پادشاه یمن، قریش خانه مشرفه را در هر سال یکبار در روز عاشوراء پوش می کردند، بعد از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را سالی یک بار از جامه یمانی پوش می کردند، و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پوش آن را تجدید نکردند، بعد از آن معاویه رضی الله عنه خانه معظمه را در هر سالی دو بار پوش می کرد، و بعد از آن مأمان آن را سه بار پوش می کرد، در روز ترویبه از ابریشم سرخ، در اول رجب از قباطی، و در روز بیست و هفتم رمضان از ابریشم سفید، و سلطان محمود سبکتگین آن را از ابریشم زرد پوش می کرد، و عمل پوش کردن خانه از طرف خلفاء و ملوک تا هم اکنون ادامه دارد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) یاجوج و ماجوج دو قوم است، یاجوج از قوم ترک و مردم بلند قامتی هستند، و ماجوج از قوم دیلم است که مردم کوتاه قدی می باشند.

۲) امام ابن حجر و امام عینی رحمهما الله می گویند: در وقت ظهور یاجوج و ماجوج مردم حج و عمره می کنند، ولی در این وقت نه خود خانه وجود دارد نه جای خانه، زیرا طوری که در احادیث آتی می آید بعد از اینکه یاجوج و ماجوج خانه را تخریب کنند، دیگر بنا نمی شود، و به حال تخریب باقی می ماند.

«گویا همین حالا [همان کسی که خانه را منهدم خواهد ساخت می‌بینم] شخصی است سیاه چهره، ساق‌های پایش از یک دیگر گشوده است، سنگ‌های خانه را یکی پس از دیگری بر می‌کند»^(۱).

۳۰- باب: مَا ذَكَرَ فِي الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ

باب [۳۰]: آنچه که در مورد حجر الأسود آمده است

۸۰۸- عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ جَاءَ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَقَبَّلَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ، لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَوْلَا أَيْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ» [رواه البخاری: ۱۵۹۷].

۸۰۸- روایت است که عمر رضی الله عنه حجر الأسود را بوسید و گفت: من می‌دانم که تو سنگی هستی که نه ضرر رسانده می‌توانی و نه فائده، و اگر نمی‌دیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تو را بوسیده‌اند، هرگز تو را نمی‌بوسیدم^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

ظاهر این حدیث نبوی شریف معارض این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: «آیا مگر ندیدند که ما حرم آمنی گردانیدیم»، و دیگر اینکه خداوند متعال اصحاب فیل را از تخریب مکه مکرمه مانع شده، و این درحالی بود که مکه مکرمه هنوز قبله مسلمانان قرار نگرفته بود، و بعد از اینکه قبله مسلمانان قرار گرفت، چگونه است که آن شخص آمده و خانه کعبه معظمه را تخریب کرده می‌تواند؟

امام ابن حجر رحمته الله در جواب از این اعتراض می‌گوید: که تخریب مکه مکرمه ذریعه این شخص در آخر زمان صورت می‌گیرد، و این در وقتی است که حتی یک مسلمان هم در روی زمین باقی نمی‌ماند، چنانچه در صحیح مسلم آمده است که: «قیامت وقتی برپا می‌شود که در روی زمین کسی (الله) (الله) نگوید»، و از همین سبب در روایت سعید بن سمعان آمده است که: «بعد از آن [بعد از این تخریب] هرگز آباد نمی‌شود».

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) امام طبری رحمته الله می‌گوید: عمر رضی الله عنه این سخن را از این جهت گفت که مردم به اسلام نو آشنا بودند، و هنوز از زمان جاهلیت مدت زمان زیادی نگذشته بود، و از این می‌ترسید که مبادا بعضی از جهال مانند دوره جاهلیت چنین فکر کنند که حجر الأسود می‌تواند برای آن‌ها نفع و یا ضرر

۳۱- باب: مَنْ لَمْ يَدْخُلِ الْكَعْبَةَ

باب [۳۱]: کسی که به کعبه داخل نگردد

۸۰۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَطَافَ بِالْبَيْتِ، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ وَمَعَهُ مَنْ يَسُتُرُهُ مِنَ النَّاسِ»، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْكَعْبَةَ؟ قَالَ «لَا» [رواه البخاری: ۱۶۰۰].

۸۰۹- از عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنه^(۱)، روایت است که گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمره کردند و به خانه طواف نمودند، و پشت مقام ابراهیم علیه السلام در حالی که کسانی از ایشان را از ازدحام مردم حفاظت می کردند، دو رکعت نماز اداء نمودند.

کسی از عبد الله بن ابی اوفی پرسید: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خانه کعبه دخل شدند؟ گفت: «نه»^(۲).

برسانند، از این جهت برای آن‌ها گوش زد کرد که بوسیدن این سنگ نه به جهت نفع و ضرر رساندن آن، بلکه به جهت متابعت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می باشد.

و در حکمت بوسیدن حجر الأسود چندین حدیث آمده است، از آن جمله اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «حجر الأسود از سنگهای جنت است» و فرمودند: «کسی که با حجر الأسود دست می دهد، گویا با خداوند دست می دهد» و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: (کسی که بیعت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را درک نکرده است اگر حجر الأسود را استلام می کند، گویا با خدا و رسولش بیعت می کند).

۱- وی عبد الله بن ابی اوفی است، و اسم ابی اوفی: علقمه بن خالد است، در حدیبیه و خیبر و غزوات بعد از آن اشتراک داشت، و تا وقتی که نبی کریم صلی الله علیه و آله وفات نمودند، در مدینه منوره باقی ماند، ولی بعد از آن در کوفه سکنی گزین گردید، و آخرین کسی از صحابه است که در کوفه باقی مانده بود، در آخر عمر خود کور شد، و در کوفه در سال هشتاد و شش هجری وفات یافت، اسد الغابه (۱۲۱/۳-۱۲۲)

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این عمره پیامبر خدا عمره قضائی بود که در سال هفتم هجری پیش از فتح مکه واقع گردیده بود.

(۲) سبب داخل نشدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خانه آن بود که تا این وقت مشرکین بر کعبه تسلط داشتند، و بت‌های آن‌ها در داخل خانه وجود داشت، از این جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نخواستند که در

۳۲- باب: مَنْ كَبَّرَ فِي نَوَاحِي الْكَعْبَةِ

باب [۳۲]: کسی که در اطراف خانه کعبه تکبیر گفت

۸۱۰- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا قَدِمَ أَبِي أَنْ يَدْخُلَ الْبَيْتَ وَفِيهِ الْآلِهَةُ، فَأَمَرَ بِهَا فَأُخْرِجَتْ، فَأُخْرِجُوا صُورَةَ إِبْرَاهِيمَ، وَإِسْمَاعِيلَ فِي أَيْدِيهِمَا الْأَزْلَامُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «قَاتِلَهُمُ اللَّهُ، أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّهُمَا لَمْ يَسْتَقْسِمَا بِهَا قَطُّ». فَدَخَلَ الْبَيْتَ، فَكَبَّرَ فِي نَوَاحِيهِ، وَلَمْ يُصَلِّ فِيهِ [رواه البخاری: ۱۶۰۱].

۸۱۰- از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم به مکه آمدند، نسبت به وجود بت‌ها، از داخل شدن به خانه کعبه خود داری نمودند، و به امر ایشان بت‌ها را از خانه خارج ساختند، و تمثال ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام را در حالی که در دست آن‌ها (ازلام) بود بیرون کردند.

پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «خداوند ایشان را [یعنی: مشرکین قریش را] بکشد، به خداوند سوگند که آن‌ها خوب می‌دانستند که [ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام] هرگز به (ازلام) استقسام [یعنی: طلب قسمت و سر نوشت] نمی‌کردند».

بعد از آن پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم به خانه داخل شدند، و در اطراف خانه تکبیر گفتند، و در آن‌جا نماز نخواندند^(۱).

چنین حالتی به خانه داخل شوند، و بت‌های که در خانه قرار داشت سه صد و شصت بت بود، زیرا مشرکین در هر روزی بت معین را پرستش می‌کردند، و در یک سال پرستش همه آن بت‌ها کامل می‌شد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ازلام عبارت از چوبهائی بود که در بعضی از آن‌ها نوشته شده بود (بکن)، و در بعضی از آن‌ها نوشته شده بود (مکن) و کسی که می‌خواست به کاری اقدام ورزد، یکی از آن چوب‌ها را برمی‌داشت، و موافق به آن عمل می‌کرد.

(۲) در حدیث دیگری در بخاری و در غیر آن به روایت بلال رضی اللہ عنہ آمده است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در خانه نماز خواندند، و سبب اختلاف روایات آن است که: هر کدام از صحابه چشم دید خود را گفته است، بلال رضی اللہ عنہ چون دیده است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در خانه نماز خوانده‌اند، از خواندن نماز ایشان خبر داده است، و چون ابن عباس رضی اللہ عنہ حدیث را از برادرش فضل روایت می‌کند، و فضل

۳۳- باب: کَيْفَ كَانَ بَدْءُ الرَّمَلِ

باب [۳۳]: ابتدای مشروعیت (رَمَل) چگونه بود

۸۱۱- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابُهُ، فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ: إِنَّهُ يَقْدُمُ عَلَيْكُمْ وَقَدْ وَهَنَهُمْ حُمَى يَثْرِبَ، فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَنْ يَرْمُلُوا الْأَشْوَاطَ الثَّلَاثَةَ، وَأَنْ يَمْشُوا مَا بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ، وَلَمْ يَمْنَعُهُ أَنْ يَأْمُرَهُمْ أَنْ يَرْمُلُوا الْأَشْوَاطَ كُلَّهَا إِلَّا الْإِبْقَاءَ عَلَيْهِمْ» [رواه البخاری: ۱۶۰۲].

۸۱۱- و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و صحابه به مکه آمدند، مشرکین گفتند: کسانی نزد شما می آیند که تب شهر مدینه آن ها را خسته و نا توان ساخته است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امر کردند تا در سه شوط اول طواف، (رَمَل) نمایند، ولی در بین دو رکن [که رکن یمانی و رکن حجر الأسود باشد] باید به طور عادی راه بروند. و اینکه در همه هفت شوط، آن ها را به (رَمَل) امر نکردند، سببش شفقت و مهربانی بر آن ها بود ^(۱).

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ندیده است که در داخل خانه نماز خوانده باشند، گفته است که نماز نخوانده اند، زیرا فضل در آن وقت با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در داخل خانه نبود، و سبب دیگر آنکه: حدیث بلال خبر از دخول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خانه کعبه در وقت فتح مکه می دهد، که در این وقت در خانه نماز خواندند، و حدیث ابن عباس خبر از داخل شدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خانه کعبه در حجة الوداع می دهد، که در این وقت در خانه نماز نخواندند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (رَمَل): عبارت از پهلوان مآبانه رفتن است، و آن به این طریق است که شخص قدم هایش را نزدیک هم گذاشته و با حرکت دادن شانه ها با سرعتی که از رفتار عادی تیزتر باشد، طواف نماید، و طوری که در حدیث آمده است سبب رمل آن بود تا به مشرکین ثابت کنند که آن ها دروغ می گویند، و مسلمانان ضعیف نشده اند، و چون مشرکین این رفتار مسلمانان را دیدند با خود گفتند: این هائی را که می گفتید تب شهر مدینه پا افتاد کرده است، از همگان چالاک تر و چابک تر شده اند.

(۲) رمل در طواف سنت است.

(۳) رمل در طوافی می باشد که شخص بعد از طواف بین صفا و مروه سعی می نماید.

۳۴- باب: اسْتِلامُ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ حِينَ يَقْدُمُ مَكَّةَ أَوَّلَ مَا يَطُوفُ وَيَرْمُلُ ثَلَاثًا

باب [۳۴]: بوسیدن حجر الأسود در وقت قدوم به مکه در نخستین طواف که سه بار (رمل) می کند

۸۱۲- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ يَقْدُمُ مَكَّةَ إِذَا اسْتَلَمَ الرُّكْنَ الْأَسْوَدَ، أَوَّلَ مَا يَطُوفُ: يَحْبُ ثَلَاثَةَ أَطْوَافٍ مِنَ السَّبْعِ [رواه البخاری: ۱۶۰۳].

۸۱۲- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را هنگامی که به مکه می آمدند دیدم، در اولین طواف رکن اسود را [یعنی: حجر الأسود را] بوسه زدند، و در سه طواف از هفت طواف تیز رفتند [یعنی (رمل) کردند]^(۱).

(۴) برای زن ها (رمل) نسیت.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کسی که به نیت طواف به مسجدالحرام داخل می شود، اول حجر الأسود را استلام نموده و سپس در حالت رمل به طواف شروع نماید.

(۲) از ظاهر این حدیث این طور دانسته می شود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در همه شوط (رمل) کردند، و در حدیث پیش از این یعنی حدیث (۸۱۱) آمده بود که در بین رکن یمانی و حجر الأسود (رمل) نکردند.

و امام نووی رحمه الله از این تعارض ظاهری چنین جواب می دهد که: (رمل) نکردن در بین رکن یمانی و رکن حجر الأسود منسوخ است، زیرا این (رمل) در عمره قضائی در سال هفتم هجری بود، و مسلمانان در این وقت از نگاه قوت بدنی ضعیف بودند، و رملی که می کردند به جهت اظهار قوت و جلالت برای مشرکین بود، و مشرکین در گوشه حجر الأسود نشسته بودند، و مسلمانان را در بین رکن یمانی و رکن حجر الأسود نمی دیدند، و در دیگر جاهای طواف می دیدند، لذا از آنها خواسته شد که در همه طواف جز در وقت طواف بین رکن یمانی و حجر الأسود (رمل) نمایند، ولی هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سال دهم هجری، در حجة الوداع طواف کردند، همه اطراف خانه از حجر الأسود، تا حجر الأسود (رمل) نمودند، و طوری که واضح است، باید در وقت تعارض به موجب نص آخری عمل شود، عمدة القاری (۱۷۸/۷-۱۷۹).

۳۵- باب: الرَّمَلُ فِي الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ

باب [۳۵]: (رَمَل) نمودند در حج و عمره

۸۱۳- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «فَمَا لَنَا وَالرَّمَلِ إِنَّمَا كُنَّا رَاءَيْنَا بِهِ الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ أَهْلَكَهُمُ اللَّهُ»، ثُمَّ قَالَ: «شَيْءٌ صَنَعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا نُحِبُّ أَنْ نَتَّكِرَهُ» [رواه البخاری: ۱۶۰۵].

۸۱۳- از عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: اکنون چه لازم است که (رمل) نمائیم؟ (رَمَل) فقط جهت اظهار قوت برای مشرکین بود، و اکنون خداوند متعال آن‌ها را از بین برده است.

بعد از آن خودش گفت: (رَمَل) چیزی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انجام داده‌اند، از این جهت نمی‌خواهیم آن را ترک نمائیم^(۱).

۸۱۴- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «مَا تَرَكْتُ اسْتِلَامَ هَذَيْنِ الرُّكْنَيْنِ فِي شِدَّةٍ وَلَا رَخَاءٍ، مُنْذُ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتَلِمُهُمَا» [رواه البخاری: ۱۶۰۶].

۸۱۴- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: از وقتی که دیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این دو رکن را [یعنی: رکن یمانی و حجر الأسود را] استلام می‌کنند، استلام آن‌ها را در وقت سختی و آسانی [یعنی: در وقت ازدحام و غیر ازدحام] ترک نکرده‌ام^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) عمر رضی الله عنه در احکام تعبدی تابع آثار بود، و بدون از اینکه از علل آن جستجو کند، از آن پیروی می‌نمود، و این موقف از گفته‌اش در مورد استلام حجر الأسود، و رمل به خوبی هویدا است، ولی در مسائل معاملات بیشتر متکی به معقولیت و روح نص، و مراعات مصالح بود، و از این جهت بود که در مسائل بسیاری به همین اساس اجتهاد نمود.

(۲) رمل نباید ترک گردد، ولی اگر کسی آن را ترک کرد، بر وی چیزی از فدیهِه و یا صدقه لازم نمی‌گردد.

۲- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

ازدحامی که در زمان ابن عمر رضی الله عنهما بود، به طور یقین غیر از ازدحامی است که در زمان ما وجود دارد، زیرا در آن وقت شخص می‌توانست با تحمل اندک زحمتی به استلام ارکان، و حجر الأسود دست یابد، ولی اکنون چنین نیست، و اگر کسی تصمیم به استلام می‌گیرد، بدون از مشقت زیاد،

۳۶- باب: اسْتِلاَمُ الرُّكْنِ بِالْمَحَجِّنِ

باب [۳۶]: استلام رکن [حجر الأسود] به عصا

۸۱۵- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «طَافَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ عَلَى بَعِيرٍ، يَسْتَلِمُ الرُّكْنَ بِمَحَجِّنٍ» [رواه البخاری: ۱۶۰۷].

۸۱۵- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع بر بالای شتری طواف نمودند، و حجر الأسود را با عصائی استلام می کردند ^(۱).

۳۷- باب: تَقْيِيلُ الْحَجَرِ

باب [۳۷]: بوسیدن حجر الأسود

۸۱۶- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ سَأَلَ رَجُلٌ عَنِ اسْتِلاَمِ الْحَجَرِ، فَقَالَ: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتَلِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ» قَالَ: قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ رُحِمْتُ، أَرَأَيْتَ إِنْ غُلِبْتُ، قَالَ: «اجْعَلْ أَرَأَيْتَ بِالْيَمَنِ، رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتَلِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ» [رواه البخاری: ۱۶۱۱].

۸۱۶- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که شخصی در مورد استلام حجر الأسود از وی پرسید:
در جواب گفت: من پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که حجر الأسود را استلام می کردند و می بوسیدند.

و بدون از اذیت کردن و پا مال نمودند دیگران این کار برایش امکان پذیر نیست، بنابراین در چنین حالتی بهتر بلکه سنت، بلکه واجب است که از استلام مباشر حجر الأسود خود داری نموده و به اشاره به طرف آن طوری که نبی کریم صلی الله علیه و آله در هنگام ازدحام می کردند اکتفاء نماید، و حدیث بعدی اشاره به این امر دارد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) طواف کردن در حالت سواره روی ضرورت و یا مصلحت جواز دارد.

(۲) در وقت ازدحام می توان عوض بوسیدن حجر الأسود، به دست کشیدن بر آن اکتفاء نمود، و اگر این هم میسر نبود، می توان به اشاره دست به طرف حجر الأسود، این کار را انجام داد.

آن شخص گفت: اگر مورد ازدحام قرار گیرم چه می‌گوئی؟ اگر مردم بر من غلبه کردند، چه می‌گوئی؟

ابن عمر رضی الله عنهما گفت: (اگر چنین شدم، و اگر چنان شدم) را در یمن بینداز، به تو می‌گویم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که حجرالأسود را استلام می‌کردند و می‌بوسیدند^(۱).

۳۸- باب: مَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ إِذَا قَدِمَ مَكَّةَ قَبْلَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهِ

باب [۳۸]: کسی که هنگام قدوم به مکه، پیش از رفتن به خانه‌اش به خانه طواف نمود

۸۱۷- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: «أَنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ - حِينَ قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ تَوَضَّأَ، ثُمَّ طَافَ»، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمَرَةَ. ثُمَّ حَجَّ أَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: مِثْلَهُ [رواه البخاری: ۱۶۱۴].

۸۱۷- از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام قدوم به مکه [جهت ادای حج]، اولین کاری را که کردند این بود که وضوء ساختند، و بعد از آن طواف نمودند، ولی بعد از طواف کردن، عمره را انجام ندادند. بعد از آن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به همین طریق حج کردند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) از این جهت ابن عمر رضی الله عنهما برای آن شخص گفت که: (اگر چنین شدم و اگر چنان شدم را در یمن بینداز)، که شخص سؤال کننده از یمن بود.

(۲) ابن عمر رضی الله عنهما در متابعت از آثار و سنن نبوی مشهور بود، و در این مورد هیچ عذری را نمی‌پذیرف، قاسم بن محمد می‌گوید: «ابن عمر را دیدم که در وقت ازدحام، رکن را استلام می‌کرد، تا جایی که خون آلوده می‌شد»، ولی دیگران در چنین حالتی استلام را مکروه می‌دانند، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که برای کسانی که سبب ازدحام می‌شدند، می‌گفت: «نه خود را اذیت کن و نه دیگران را».

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) وضوء جهت طواف کردن مطلوب است، ولی آیا وضوء شرط است و یا واجب؟ بین علماء اختلاف است، جمهور آن را شرط و احناف واجب می‌دانند، و می‌گویند: اگر کسی بدون وضوء

۸۱۸- مِنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: حَدِيثُ طَوَافِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَقَدَّمَ قَرِيباً وَزَادَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: «أَنَّهُ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ يَطُوفُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ» [رواه البخاری: ۱۶۱۶].

۸۱۸- حدیث ابن عمر رضی الله عنهما در مورد قدوم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مکه عنقریب گذشت، و در این روایت آمده است که:
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [بعد از انجام دادن طواف]، دو رکعت نماز می خواندند، و بعد از آن، بین صفا و مروه سعی می کردند^(۱).

۳۹- باب: الْكَلَامُ فِي الطَّوَافِ

باب [۳۹]: سخن زدن در هنگام طواف

۸۱۹- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ بِإِنْسَانٍ رَبَطَ يَدَهُ إِلَى إِنْسَانٍ بِسَيْرٍ - أَوْ مَحِيْطٍ أَوْ بِشَيْءٍ غَيْرِ ذَلِكَ -، فَقَطَعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ: «قُدُّهُ بِيَدِهِ» [رواه البخاری: ۱۶۲۰].

۸۱۹- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که طواف می کردند بر شخصی گذشته که دست خود را با تسمه چرمی و یا نخ و یا چیزی دیگری به شخص دیگری بسته است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن نخ را کردند و فرمودند: «دستش را بگیر و او را با خود طواف بده»^(۲).

طواف کرد، اگر طوافش طواف قدوم باشد، بر وی صدقه، و اگر طواف حج باشد، گوسفندی لازم می گردد.

۲) بعد از داخل شدن به مسجد الحرام باید به طواف قدوم شروع نمود، و این عمل سنت و یا مستحب است، به این معنی که از تاخیر طواف، چیزی لازم نمی شود.

۱- از این حدیث دانسته می شود که باید این اعمال به ترتیب انجام پذیرد: اول طواف، بعد از آن دو رکعت نماز خلف مقام ابراهیم علیه السلام، و بالآخره سعی بین صفا و مروه.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

سخن زدن در هنگام طواف کردن جواز دارد، ولی بهتر ترک آن است، مگر اینکه در کار خیر مانند امر به معروف و نهی از منکر، و فتوی دادن و امثال این ها باشد، در ترمذی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

۴۰ - باب: لَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُريَانٌ وَلَا يَحُجُّ مُشْرِكٌ

باب [۴۰]: نباید برهنه به خانه طواف نماید، و نباید مشرکی حج کند

۸۲۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَخْبَرَهُ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصَّدِيقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَعَثَهُ فِي الْحَجَّةِ الَّتِي أَمَرَهُ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ يَوْمَ النَّحْرِ بِمَنْ فِي رَهْطٍ يُؤَدُّنَ فِي النَّاسِ «أَلَا لَا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُريَانٌ» [رواه البخاری: ۱۶۲۴].

۸۲۰- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه او را در روز عید قربان با گروه دیگری در حجی که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم ابوبکر رضی الله عنه را امیر حج مقرر نموده بودند فرستاد تا اعلان نماید که: بعد از امسال نباید مشرکی حج کند، و نباید شخص برهنه به خانه طواف نماید ^(۱).

روایت است که فرمودند: «طواف کردن به خان مانند نماز خواندن است، و فرقی که هست این است که در وقت طواف سخن زده می‌توانید، ولی کسی که سخن می‌زند، جز به کارخیر سخن نزند».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این حج در سال نهم هجری بود، و سبب آنکه خود پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم در این سال حج نکردند این بود که مشرکین هنوز وجود داشتند و به حج می‌آمدند، تبلیه را به اسلوب شرک آمیزی می‌گفتند، و بعضی از آن‌ها به خانه کعبه به شکل عریان طواف می‌کردند، از این جهت ابو بکر رضی الله عنه را فرستادند تا برای مردم اعلان کند که از این کارها خود داری نمایند.

بعد از رفتن ابو بکر رضی الله عنه به طرف حج، اول سوره (براءة) نازل گردید، کسی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت: این را برای ابو بکر رضی الله عنه بفرستید تا برای مردم بخواند، فرمودند: «نباید براءت از مشرکین را کسی جز فردی از اهل خانواده‌ام برای مردم تبلیغ نماید، و همان بود که علی رضی الله عنه را طلبیدند، و به وی ماموریت دادند تا براءت از مشرکین را برای مردم برساند.

علی رضی الله عنه سوار بر شتر پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به ابو بکر رضی الله عنه رسید، ابو بکر از وی پرسید، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم تو را امیر حج مقرر نمودند؟ گفت: نه، تنها وظیفه‌ام این است که براءت از مشرکین را برای مردم برسانم.

و سبب اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم علی رضی الله عنه را غرض تبلیغ براءت انتخاب نمودند این بود که: این براءت حاوی نقض عهدی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم با مشرکین بسته بودند، و عادت عرب‌ها این بود که نقض عهد باید از طرف صاحب عهد، و یا یکی از اهل بیتش باشد، و علاوه بر آن، سوره (براءة)

۴۱- باب: مَنْ لَمْ يَقْرَبِ الْكَعْبَةَ وَلَمْ يَطْفُ حَتَّى يُخْرَجَ إِلَى عَرَفَةَ وَيَرْجِعَ بَعْدَ الطَّوَافِ الْأَوَّلِ

باب [۴۱]: کسی که پیش از رفتن به عرفات به کعبه طواف نکرد و بعد از طواف اول، بازگشت

۸۲۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ، فَطَافَ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَلَمْ يَقْرَبِ الْكَعْبَةَ بَعْدَ طَوَافِهِ بِهَا، حَتَّى رَجَعَ مِنْ عَرَفَةَ» [رواه البخاری: ۱۶۲۵].

۸۲۱- از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به مکه آمدند، به خانه طواف کردند، و بین صفا و مروه سعی نمودند، بعد از طواف کردن تا هنگام برگشتن از عرفات، دیگر به کعبه نزدیک نشدند^(۱).

متضمن مدح ابو بکر رضی الله عنه بود ﴿ثَانِي أَثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْأَعْرَابِ﴾ و البته مناسب نیست که مردم مدح شخص را از زبان خود او بشنوند.

(۲) دخول مشرکین و با قیاس با آن دخول سائر انواع کفار در حرم روا نیست.

(۳) نباید کسی عریان طواف نماید، و اگر چنین کرد، در نزد اما شافعی و امام مالک رحمهم الله طوافش با کراهت صحت دارد، ولی بر وی (دم) لازم می‌گردد.

(۴) عرب‌ها از این جهت عریان طواف می‌کردند که می‌گفتند: نباید با لباسهایی که در آن‌ها مرتکب گناه شده‌ایم به خانه طواف نمائیم، از این جهت وقتی که می‌خواستند طواف کنند، اگر لباس جدیدی را می‌یافتند، با آن طواف می‌کردند، و اگر نمی‌یافتند، عریان طواف می‌کردند، و این امر زن‌ها را نیز شامل می‌شد، و آن‌ها از این قانون مستثنی نبودند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بعد از طواف واجب قدوم تا وقت رفتن به عرفات طواف دیگری نیست، و البته معنایش این است که طواف واجب و یا طواف سنت دیگری نیست، ولی طواف نفلی مانعی ندارد، و اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم غیر از طواف قدوم طواف دیگری نکردند، سببش این بود تا مردم گمان نکنند که دیگر طواف‌ها نیز واجب است.

(۲) اینکه در مکه طواف نفلی بهتر است یا نماز نفلی؟ بین علماء اختلاف است و نظر جمهور علماء این است که برای اهل مکه نماز نفلی بهتر از طواف نفلی است، و برای کسانی که در مکه کمتر از چهل روز اقامت دارند، طواف نفلی بهتر از نماز نفلی است.

۴۲- باب: سِقَايَةُ الْحَاجِّ

باب [۴۲]: آب دادن حجاج

۸۲۲- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: اسْتَأْذَنَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَبِيتَ بِمَكَّةَ لَيْلًا مَنَى، مِنْ أَجْلِ سِقَايَتِهِ، «فَأْذِنَ لَهُ» [رواه البخاری: ۱۶۳۴].

۸۲۲- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: عباس بن عبد المطلب از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا نسبت به آب دادن برای حجاج، شب‌های (منی) را در مکه بگذرانند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش اجازه دادند^(۱).

۸۲۳- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَاءَ إِلَى السَّقَايَةِ فَاسْتَسْقَى، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: يَا فَضْلُ، اذْهَبْ إِلَى أُمِّكَ فَأْتِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِشَرَابٍ مِنْ عِنْدِهَا، فَقَالَ: «اسْقِنِي»، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهُمْ يَجْعَلُونَ أَيْدِيَهُمْ فِيهِ، قَالَ: «اسْقِنِي»، فَشَرِبَ مِنْهُ، ثُمَّ أَتَى زَمْزَمَ وَهُمْ يَسْقُونَ وَيَعْمَلُونَ فِيهَا، فَقَالَ: «اعْمَلُوا

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شب‌های منی عبارت اند از شب یازدهم و دوازدهم، ذی الحجه برای کسی که در رفتن از منی عجله می‌کند، و شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم برای کسی که در رفتن از منی عجله نمی‌کند.

(۲) امام نووی رحمته الله می‌گوید: شب‌های ایام تشریق را باید در منی خوابید، و اما اینکه این خوابیدن در منی واجب است و یا سنت، بین علماء اختلاف است، امام ابو حنیفه رحمته الله می‌گوید: سنت است، و دیگران می‌گویند: واجب است ولی چون نبی کریم صلی الله علیه و آله این شب‌ها را در (منی) خوابیده است شخص حاجی بکوشد تا جایی که برایش ممکن است، در منی بخوابد.

(۳) برای کسانی که مسئولیت امور خدمات حجاج را بر عهده دارند، و کارشان طوری است که خواب شدن در (منی) به آسانی برای‌شان میسر نیست، روا است که در منی ن خوابند.

(۴) کسان دیگری که چنین مسئولیت‌هایی دارند، مانند: اطباء، نگهبانان، رانندگان، و امثال این‌ها، حکم‌شان حکم کسانی است که مسئولیت آب دادن حجاج را بر عهده دارند، یعنی: خوابیدن در منی بر آن‌ها لازم نیست.

فَأَنذَكُم عَلَى عَمَلٍ صَالِحٍ» ثُمَّ قَالَ: «لَوْلَا أَن تَغْلَبُوا لَنَزَلْتُ، حَتَّى أَصْعَ الْحَبْلَ عَلَى هَذِهِ» يَعْنِي: عَاتِقَهُ، وَأَشَارَ إِلَى عَاتِقِهِ [راه البخاری: ۱۶۳۵].

۸۲۳- از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جایی که برای حجاج آب می دادند، آمدند و طلب آب کردند.

عباس رضی الله عنه [برای فرزندش] (فضل) گفت: نزد مادرت برو، و برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آنجا آب بیاور!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «[از همین جا] برایم آب بده».

گفت: یا رسول الله! مردم دست های خود را در آب داخل می کنند

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «[از همین جا] برایم آب بده».

[عباس رضی الله عنه از همان جا برای شان آب داد]، آب را نوشیدند، سپس طرف [چاه] زمزم آمده و دیدند که [سقایان] برای مردم آب داده و کار می کنند.
برای آن ها گفتند: «به کار خود ادامه بدهید، زیرا شما به کار خوبی مشغول هستید».

بعد از آن فرمودند: «اگر خوف این نباشد که مردم از دیدن من ازدحام نموده و مشکلاتی برای شما ایجاد می کنند، می آمدم و ریسمان آب کشی را بر همین جا یعنی: بر گردن خود می نهادم»، و به سوی گردن خود اشاره نمودند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در زمان نبی کریم صلی الله علیه و آله بنی هاشم برای حجاج شربت می دادند، و شربت شان عبارت از آن بود که خرما را در آب نم می کردند تا شیرین شود، و آب شیرین خرما را برای حجاج تقدیم می کردند، و این به اساس مهمان نوازی و سخاوت شان بود.

(۲) شربتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن نوشیدند، شربت صدقه نبود، بلکه چیزی بود که فی سبیل الله برای همگان قرار داده بودند، ولی ابن تین رحمه الله می گوید: شربتی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نوشیدند یا از مال متعلق به کعبه بود که خمس آن باید گرفته می شد، و یا از مال شخصی عباس رضی الله عنه بود که آن را برای غنی و فقیر قرار داده بود.

(۳) قبول نکردن اکرام شخص اگر به اساس مصلحت باشد، روا است، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد عباس رضی الله عنه را از آن جهت نپذیرفتند، تا منافی با تواضع شان نبوده، و در همه امور خود مانند دیگران باشند، و خداوند متعال در موردشان گفته است که: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۝﴾.

(۴) برای ولی امر مناسب نیست که بر دیگر افراد رعیت برتری بجوید.

۸۲۴- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ زَمْزَمَ، فَشَرِبَ وَهُوَ قَائِمٌ» وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ أَنَّهُ كَانَ يَوْمَئِذٍ إِلَّا عَلَى بَعِيرٍ [رواه البخاری: ۱۶۳۷].

۸۲۴- و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از زمزم آب دادم، و در حالی که ایستاده بودند، آن آب را نوشیدند.

و از وی روایت دیگری آمده است که [گفت]: و ایشان در این روز جز بر شتری سوار نبودند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نوشیدن آب زمزم، و با قیاس به آن، نوشیدن هر آب دیگری، و حتی هر نوشیدنی دیگری، در حالت ایستاده و در حالت سواره جواز دارد.

(۲) آشامیدن از آب زمزم مستحب است، و در فضیلت آب زمزم احادیث و آثار بسیاری آمده است، از آن جمله اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آب زمزم به هر نیتی که آشامیده شود، تحقق می‌یابد»، و البته باید انسان در این هنگام از همه پیشتر ایمان کامل، و توفیق بر طاعت و عبادت، و اجتناب از نواهی را برای خود و اقارب خود و سائر مسلمانان از خداوند متعال مسئلت نماید، و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: «در جایی که اختیار نماز خوانده‌اند نماز بخوانید، و از آبی که ابرار نوشده‌اند آب بنوشید، کسی پرسید که جای نماز خواندن ابرار کجا است؟ گفت: زیر ناودان رحمت، پرسید آب ابرار کدام آب است؟ گفت: آب زمزم».

(۳) از روایت اخیر این طور دانسته می‌شود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام نوشیدن آب بر شتر سوار بودند، و به این طریق بین این روایت و روایت قبلی تعارض به وجود می‌آید، و علماء در رفع این تعارض گفته‌اند که: مراد از روایت اخیر آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا پیش از نوشیدن آب بر شتر سوار بودند، زیرا ایشان طواف را سواره انجام دادند، و چنانچه در روایت دیگری آمده است بعد از انجام دادن طواف، از شتر پیاده شدند، و دو رکعت نماز خواندند، و چون آب زمزم بعد از دو رکعت طواف نوشیده می‌شود، پیش از آنکه دوباره بر شتر سوار شوند، در حالی که ایستاده بودند، از آب زمزم نوشیدند، و حدیثی را که علی بن ابی طالب رضی الله عنه در زمینه روایت می‌کند، نیز مؤید همین معنی است.

۴۳- باب: وَجُوبُ الصَّفَا وَالْمَرَوَةِ

باب [۴۳]: وجوب [سعی بین] صفا و مروه

۸۲۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا سَأَلَتْهُ ابْنُ أُخْتِهَا عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ قَوْلَ اللَّهِ مَا عَلَى أَحَدٍ جُنَاحٌ أَنْ لَا يَطَّوَّفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، قَالَتْ: بِئْسَ مَا قُلْتَ يَا ابْنَ أُخْتِي، إِنَّ هَذِهِ لَوُ كَانَتْ كَمَا أَوْلَتْهَا عَلَيْهِ، كَانَتْ: لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَطَّوَّفَ بِهِمَا، وَلَكِنَّهَا أُنْزِلَتْ فِي الْأَنْصَارِ، كَانُوا قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمُوا يَهْلُونَ لِمَنَاةَ الطَّاغِيَةِ، الَّتِي كَانُوا يَعْبُدُونَهَا عِنْدَ الْمُشَلِّ، فَكَانَ مَنْ أَهْلٌ يَتَحَرَّجُ أَنْ يَطَّوَّفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَلَمَّا أَسْلَمُوا، سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا نَتَحَرَّجُ أَنْ نَطَّوَّفَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ الْآيَةَ قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: «وَقَدْ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الطَّوْفَ بَيْنَهُمَا، فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَتْرُكَ الطَّوْفَ بَيْنَهُمَا» [رواه البخاری: ۱۶۴۳].

۸۲۵- از عائشه رضی اللہ عنہا روایت است که خواهر زاده اش عروه بن زبیر رضی اللہ عنہ از وی از معنی این قول خداوند متعال پرسید که می فرماید: «صفا و مروه از شعائر خدا است، کسی که به خانه [معظمه] حج و یا عمره می کند، باکی نیست که بین این دو [یعنی: صفا و مروه] طواف نماید».

و گفت: به خداوند قسم [بنابر این آیه] کسی بین صفا و مروه سعی نکند، بر وی گناهی نیست.

عائشه رضی اللہ عنہا گفت: خواهرزاده عزیزم! سخن بیسار بدی گفתי! اگر معنی آیه طوری که تو تاویل نمودی می بود، چنین می گفت که: (باکی نیست که طواف نکند). ولی این آیه درباره انصار نازل گردید که پیش از مسلمان شدن، در وقت اراده حج، به نام (منات) که یکی از معبودان آن ها بود، و روی تپه بلندی قرار داشت، نیت [حج و عمره] می کردند، و کسی که نیت [حج و یا عمره] می کرد، از سعی نمودن بین صفا و مروه احساس گناه می نمود.

هنگامی که مسلمان شدند، از پیامبر خدا ﷺ از حکم سعی بین صفا و مروه پرسان نمودن و گفتند: یا رسول الله! ما از سعی نمودن بین صفا و مروه احساس گناه می‌کردیم، و خداوند این آیه را نازل فرمود که: «صفا و مروه از شعائر خدا است...» الی آخر الآیه.

عائشه رضی الله عنها گفت: پیامبر خدا ﷺ سعی بین صفا و مروه را، سنت قرار داد، [یعنی: آن را مشروع قرار دادند] و برای هیچ کسی روا نیست که آن را ترک نماید^(۱).

۴۴ - باب: مَا جَاءَ فِي السَّعْيِ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ

باب [۴۴]: آنچه که در مورد سعی بین صفا و مروه آمده است

۸۲۶- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا طَافَ الطَّوْفَ الْأَوَّلَ حَبَّ ثَلَاثًا وَمَشَى أَرْبَعًا، وَكَانَ يَسْعَى بَطْنَ الْمَسِيلِ إِذَا طَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ [رواه البخاری: ۱۶۴۴].

۸۲۶- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ وقتی که طواف اول را انجام می‌داد، در سه شوط اول آن (زَمَل) می‌کردند، و چهل شوط دیگر را به طور

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) عروه رضی الله عنه آیه را این طور تاویل کرده بود که: از ترک سعی بین صفا و مروه بر وی چیزی نیست، زیرا لفظ (لا جناح) به طور عموم در موردی استعمال می‌شود، که برای اباحت باشد نه برای وجوب، و عائشه رضی الله عنها برایش گفت که: آیه کریمه از اینکه سعی بین صفا و مروه واجب است و یا واجب نیست ساکت است، زیرا در آیه کریمه نیامده است که: (سعی بین صفا و مروه واجب نیست)، زیرا اگر مراد نفی وجوب می‌بود، باید گفته می‌شد که: (بر کسی که طواف نکند، گناهی نیست)، و در این حالت بود که دلالت براین می‌کرد که اگر کسی در بین صفا و مروه سعی نکند، بر وی گناهی نیست، و چون چنین نگفته است، پس آیه کریمه دلالت بر عدم وجوب سعی بین صفا و مروه ندارد، و چیزی که بر آن دلالت دارد این است که بر خلاف باور مردم انصار، سعی بین صفا و مروه گناه ندارد.

(۲) بنا به ظاهر این حدیث، احناف می‌گویند که سعی بین صفا و مروه واجب است، و از ترک آن (دم) لازم می‌گردد، ولی ائمه سه گانه (شافعی مالک و احمد رحمهم الله) می‌گویند که سعی بین صفا و مروه فرض است، و حج بدون آن صحت پیدا نمی‌کند، چنانچه عدّه دیگری از علماء آن را سنت می‌دانند و می‌گویند: از ترک آن چیزی لازم نمی‌شود، و حج بدون آن صحت پیدا می‌کند.

عادی طواف می نمودند، و در هنگام سعی بین صفا و مروه، از داخل مسیل [یعنی: جای جریان سیل] سعی می کردند^(۱).

۴۵ - باب: تَقْضِي الْحَائِضِ الْمَنَاسِكَ كُلَّهَا إِلَّا الطَّوْفَ بِالْبَيْتِ

باب [۴۵]: زن حائض تمام مناسک حج، به استثنای طواف به خانه را انجام می دهد

۸۲۷- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَهَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ بِالْحَجِّ، وَلَيْسَ مَعَ أَحَدٍ مِنْهُمْ هَدْيٌ غَيْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَطَلْحَةَ، وَقَدِمَ عَلَيَّ مِنَ الْيَمَنِ وَمَعَهُ هَدْيٌ فَقَالَ: أَهَلْتُ بِمَا أَهَلَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَصْحَابَهُ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، وَيَطُوفُوا ثُمَّ يَقْصِرُوا وَيَحِلُّوا إِلَّا مَنْ كَانَ مَعَهُ الْهَدْيُ، فَقَالُوا: نَنْطَلِقُ إِلَى مِئَى وَذَكَرُ أَحَدِنَا يَقْطُرُ، فَبَلَغَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «لَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ، وَلَوْلَا أَنَّ مَعِيَ الْهَدْيُ لَأَحْلَلْتُ» [رواه البخاری: ۱۶۵۱].

۸۲۷- از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و صحابه رضی الله عنهم نیت حج کردند، و با هیچ کدام، جز با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و با طلحه رضی الله عنه (هدی) نبود. و علی رضی الله عنه در حالی که با وی (هدی) بود، از یمن آمد و گفت: من حجتی را نیت کرده‌ام که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیت کرده‌اند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صحابه را امر کردند تا حج خود را به عمره تبدیل نمایند، طواف کنند و بعد از طواف [وسعی] موی سر خود را کوتاه نمایند و خود را حلال سازند، مگر کسی که همراهش (هدی) است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مسیلی که ابن عمر رضی الله عنهما از آن نام می برد، فعلاً وجود ندارد، و اکنون بین صفا و مروه به شکل مناسبی سنگ کاری شده است.

(۲) سعی بین صفا و مروه مانند طواف، هفت شوط است، ولی باید دانست که رفتن از صفا به مروه یک شوط، و آمدن از مروه به صفا یک شوط دیگر محسوب می گردد، به این اساس سعی از صفا شروع شده و به مروه ختم می گردد، به طوری که در مجموع چهار بار از صفا به مروه، و سه بار از مروه به صفا سعی صورت می گیرد.

صحابه رضی الله عنه گفتند: ما به طرف (منی) می‌رویم و از ذکرهای ما منی بچکد.
این خبر برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید، فرمودند: «اگر چیزی را که در آخر فهمیدم، از اول می‌فهمیدم، (هدی) را نمی‌فرستادم، و اگر (هدی) با من نمی‌بود، حتماً خود را حلال می‌ساختیم»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این گفته صحابه رضی الله عنه که (منی) می‌رویم و از ذکرهای ما منی بچکد، این است که: بنا به امر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اگر خود را حلال سازیم و با زن‌های خود جماع کنیم، چگونه می‌شود که متصل به این عمل، نیت حج نموده و به طرف (منی) برویم، زیرا انسان در وقت حج باید از انجام دادن چنین اعمالی دور باشد.

(۲) در اینکه مراد از این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: اگر چیزی را که در آخر فهمیدم، از اول می‌فهمیدم، (هدی) را نمی‌فرستادم، و اگر (هدی) با من نمی‌بود، حتماً خود را حلال می‌ساختم، چیست؟ دو نظر وجود دارد:

نظر اول این است که: مشرکین عمره کردن را در ماه‌های حج از کارهای بیساربد می‌پنداشتند، و آن را (أفجر الفجور) می‌نامیدند، و این امر برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله معلوم نبود، و چون به مکه رسیدند از این امر مطلع شدند، و از این جهت گفتند که اگر از این چیز از اول با خبر می‌بودم، همراهم (هدی) نمی‌آوردم، و با مشرکین مخالفت نموده و عمره را انجام می‌دادم، ولی حالا که هدی را با خود آورده‌ام، نمی‌توانم از احرام خارج شوم، و از این سبب کسانی را که (هدی) با خود نیاورده بودند، امر کردند که عمره کنند، و از احرام بر آیند، و رای امام عینی در عمدة القاری به این نظر اشاره دارد.

نظر دوم این است که: چیزی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آخر فهمیدند این بود که صحابه رضی الله عنه از اینکه خود را حلال سازند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر احرام خود باقی باشند، بر آن‌ها سخت می‌گذرد، از این جهت بود که در اول امر بعد از اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها را به تبدیل کردن حج به عمره، امر نمودند، درنگ کرده و ابراز تردید نمودند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر این سخت گذشتن را بر شما از اول می‌فهمیدم، من هم (هدی) را نمی‌فرستادم، تا می‌توانستم مانند شما یان خود را حلال سازم، و این نظر امام شرقاوی در فتح المبدی است.

ولی شاید همین نظر اخیر، صحیح‌تر و به واقعیت نزدیکتر باشد، زیرا نظر اول که می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اینکه مشرکین عمره کردن را در ماه‌های حج از (أفجر الفجور) می‌دانستند، خبر نبودند، و در وقت رسیدن به مکه مکرمه از این عقیده آن‌ها با خبر شدند، توجیه دقیقی نیست، زیرا در این صورت این سؤال پیش می‌آید که: این نظر و عقیده مشرکین نظر و عقیده مستحدثی نبود، بلکه نظری بود که از آباء و اجداد خود به میراث برده بودند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با وجود یکجا بودن

۴۶ - باب: أَیْنَ یُصَلِّی الظُّهْرَ یَوْمَ التَّرْوِیَةِ

باب [۴۶]: روز ترویہ نماز پیشین را در کجا بخواند؟

۸۲۸- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سَأَلَ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي بِشَيْءٍ عَقَلْتَهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «أَيْنَ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ يَوْمَ التَّرْوِیَةِ؟ قَالَ: بِمَنَى قَالَ: فَأَيْنَ صَلَّى الْعَصْرَ يَوْمَ النَّفَرِ؟ قَالَ: بِالْأَبْطَحِ ثُمَّ قَالَ أَنَسٌ: افْعَلْ كَمَا يَفْعَلُ أَمْرَاؤُكَ [رواه البخاری: ۱۶۵۳].

۸۲۸- از انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت است که شخصی از وی پرسید و گفت: چیزی را که از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آموخته‌ای برایم خبر بده! پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در روز ترویہ نماز پیشین و عصر را در کجا خواندند؟ گفت: به (مَنی).

آن شخص پرسید: روز بازگشتن از (مَنی) نماز عصر را در کجا خواندند؟ گفت: در (أبطح)، سپس انس رضی اللہ عنہ برایش گفت: آنچه که امیران تو انجام می‌دهند تو هم انجام بده^(۱).

با مشرکین در مکه مکرمه چهل سال قبل از بعثت، و سیزده سال بعد از بعثت، چگونه ممکن است که از این عقیده آن‌ها با خبر نبوده باشند؟ که البته چنین احتمالی نا ممکن به نظر می‌رسد، پس آنچه که موجه‌تر به نظر می‌رسد، همین توجیه اخیر است، والله تعالی أعلم.

۳) بنابراین حدیث، کسی که تنها نیت حج کرده است، و (هدی) را نفرستاده است، باید حج خود را به عمره تبدیل نموده و بعد از طواف به خانه کعبه و سعی بین صفا و مروه خود را حلال سازد، ولی بنا به قول جماهیر فقهاء این حکم برای همان کسانی بود که در آن سال با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حج کرده بودند، و بعد از آن منسوخ گردید، و دلیل نسخ آن حدیث بلال بن حارث است که می‌گوید: «گفتم: یا رسول الله! این فسخ حج به عمره خاص برای ما است، و یا برای همه مردم است؟ فرمودند: خاص برای شما است» بنابراین کسی که اکنون نیت تنها حج و یا نیت حج و عمره را با هم که بنام (حج قرآن) یاد می‌شود می‌کند، باید به حج خود ادامه داده و تا وقتی که اعمال حجتش کامل نمی‌گردد، نباید خود را حلال سازد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (أبطح) در آن زمان دشت ریگزاری بود بین مکه و منی، و اکنون اثری از آن باقی نیست، و جای آن را تعمیرهای بلند و خیابان‌های عریض و طویل گرفته است.

۴۷- باب: صَوْمِ يَوْمِ عَرَفَةَ

باب [۴۷]: روزه روز عرفه

۸۲۹- عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: شَكََّ النَّاسُ يَوْمَ عَرَفَةَ فِي صَوْمِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «فَبَعَثْتُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِشَرَابٍ فَشَرِبَهُ» [رواه البخاری: ۱۶۵۸].

۸۲۹- از ام فضل رضی الله عنها روایت است که گفت: مردمان از روزه داشتن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز عرفه به شک افتادند، نوشیدنی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرستادم، ایشان آن را نوشیدند^(۱).

(۲) مستحب است که حاجی در روز (ترویه) نماز پیشین و عصر را در منی بخواند، و این عمل وقتی تحقق می‌یابد که حاجی اگر می‌خواهد پیاده به (منی) برود، بعد از طلوع آفتاب از مکه مکرمه به طرف (منی) حرکت کند، ولی اگر کسی با چیزی تقدیم و یا تاخیر به (منی) می‌رسد، بر وی چیزی از (دم) و یا (فدیه) لازم نمی‌گردد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز عرفه روزه نداشتند.

(۲) روزه نگرفتن روز عرفه برای حجاج، بهتر از روزه گرفتن آن است.

(۳) قبول کردن هدیه و بخشش از زن جواز دارد.

(۴) شاید کسی بگوید: در صحیح مسلم آمده است که روزه گرفتن روز عرفه، سبب کفاره گناهان دو سال است، در جواب از این اعتراض گفته‌اند که: این روزه گرفتن برای غیر حجاج است، و نسبت به حجاج روزه نگرفتن این روز بهتر است، زیرا روز گرفتن سبب ضعف آن‌ها گردیده و طور شاید و باید دعا و وقوف را انجام داده نمی‌توانند، و با این هم عده از علماء روزه گرفتن این روز را در زمستان، و برای حجاجی که روز گرفتن سبب ضعف آن‌ها نشود، مستحب می‌دانند.

ولی چون خود نبی کریم صلی الله علیه و آله این روز را روزه نگرفتند، بدون شک روزه نگرفتن آن برای حجاج بهتر است، زیرا اگر روزه گرفتن این روز بهتر می‌بود، اول آنکه خود نبی کریم صلی الله علیه و آله به روزه گرفتن آن اقدام می‌کردند، و ثانیاً: دیگر حجاج را به روزه گرفتن آن ارشاد می‌نمودند، و چون هیچ یک از این کارها صورت نگرفت، لذا روزه نگرفتن این روز بهتر است والله تعالی أعلم.

۴۸ - باب: التَّهَجُّرُ بِالرَّوَّاحِ يَوْمَ عَرَفَةَ

باب [۴۸]: رفتن در وقت گرمی روز به طرف عرفه

۸۳۰- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ: جَاءَ يَوْمَ عَرَفَةَ حِينَ زَالَتْ الشَّمْسُ، فَصَاحَ عِنْدَ سُرَادِقِ الْحَجَّاجِ، فَخَرَجَ وَعَلَيْهِ مِلْحَفَةٌ مُعْصَفَرَةٌ فَقَالَ: مَا لَكَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَقَالَ: «الرَّوَّاحُ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ السُّنَّةَ»، قَالَ: هَذِهِ السَّاعَةُ؟ قَالَ: «نَعَمْ»، قَالَ: فَأَنْظِرْنِي حَتَّى أُفِيضَ عَلَى رَأْسِي ثُمَّ أَخْرُجْ، فَتَنَزَّلَ حَتَّى خَرَجَ الْحَجَّاجُ فَسَارَ، فَقَالَ لَهُ سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَكَانَ مَعَ أَبِيهِ، إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ السُّنَّةَ فَأَقْصِرِ الْخُطْبَةَ وَعَجِّلِ الْوُقُوفَ، فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَبْدُ اللَّهِ قَالَ: «صَدَقَ» وَكَانَ عَبْدُ الْمَلِكِ قَدْ كَتَبَ إِلَى الْحَجَّاجِ: أَنْ لَا يُخَالِفَ ابْنُ عُمَرَ فِي الْحُجِّ [رواه البخاری: ۱۶۶۰].

۸۳۰- از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که وی روز عرفه هنگامی که آفتاب زوال کرد، نزد سرا پرده حجاج آمد و او را صدا زد.
(حجاج) در حالی که ازار کلان مزعفری را پوشیده بود، از خیمه بر آمد و گفت: یا ابا عبد الرحمن! چه خبر است؟

گفت: اگر متابعت از سنت [پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم] را می خواهی باید بیرون شوی!^(۱)

گفت: همین حالا؟

گفت: بلی!

گفت: پس برایم مهلت بده تا آبی بر سرم ریخته و بیایم.

ابن عمر رضی اللہ عنہما تا آمدن حجاج، از مرکبش فرود آمد، [چون حجاج بیرون شد] به راه افتاد.

سالم که همراه پدرش [عبد الله بن عمر] بود برای [حجاج] گفت: اگر متابعت از سنت [پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم] را می خواهی خطبه را کوتاه بخوان، و در وقوف عجله کن! حجاج [چون سخن را شنید] به طرف عبد الله [بن عمر] نگاه کرد.

۱- مقصد ابن عمر رضی اللہ عنہما از طلب حجاج برای بیرون شدن این بود، تا نماز پیشین و عصر را به مجرد آنکه: زوال آفتاب صورت می گیرد، اداء نماید، و حتی خطبه را کوتاه بخواند تا سبب زحمت برای حجاج نگردد.

چون عبد الله دید که به طرفش نگاه می‌کند، گفت: [سالم] راست می‌گویدی، و عبد الملک برای حجاج نوشته بود که از ابن عمر در اعمال حج مخالفت نکند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) سنت است که در ادای نماز پیشین و عصر در روز عرفه عجله شود، و به این طریق است که: در اول وقت، نماز ظهر اداء گردد، و به مجرد سلام دادن، نماز عصر خوانده شود.
- (۲) اقامه و رهبری حج، مسؤولیت خلیفه و یا نائب آن است.
- (۳) نماز خواندن در پشت سر فاسق و فاجر تا وقتی که فسق و فجورش به سرحد کفر نه رسیده باشد، جواز دارد.
- (۴) رفتن عالم به نزد سلطان جهت رهنمائی‌اش به اتباع از احکام دین سنت است.
- (۵) سنت است که امام در این روز برای مردم خطبه داده و موعظه نماید، و خطبه‌های مسنونه در حج در نزد احناف سه خطبه است: خطبه اول بمکه در روز (ترویج)، خطبه دوم: در روز (عرفه)، و خطبه سوم به منی در روز (نحر) که روز اول عید قربان باشد، و در نزد امام شافعی رحمته الله علیه چهار خطبه است: خطبه اول: بمکه در روز هفتم، خطبه دوم: در روز عرفه، خطبه سوم: به منی در روز (نحر)، و خطبه چهارم: به منی در روز رفتن حجاج از منی.

۴۹- باب: التَّعْجِيلُ إِلَى الْمَوْقِفِ

باب [۴۹]: عجله نمودن به سوی موقف^(۱)

۵۰- باب: الْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ

باب [۵۰]: وقوف به عرفه

۸۳۱- عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَضَلَلْتُ بَعِيرًا لِي، فَذَهَبْتُ أَطْلُبُهُ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاقِفًا بِعَرَفَةَ، فَقُلْتُ: «هَذَا وَاللَّهِ مِنَ الْخُمُسِ فَمَا شَأْنُهُ هَاهُنَا» [رواه البخاری: ۱۶۶۴].

۸۳۱- از جیبیر بن مطعم رضی الله عنه روایت است که گفت: شترم را گم کردم، و رفته بودم و او را روز عرفه جستجو می کردم، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را دیدم که به عرفه وقوف نموده اند، با خود گفتم: به خداوند سوگند که این شخص از زهاد قریش است، او در این جا چه می کند؟^(۲).

۱- این باب یعنی باب [۴۹] در اصل کتاب امام بخاری نیز بدون ذکر کدام حدیثی آمده است، زیرا امام بخاری رحمته الله حدیثی را که شروط وی در آن از نگاه متن و سند وجود داشته، و متعلق به این باب باشد، به دست نیاورده است، از این جهت عنوان باب را درج نموده، و حدیثی را در آن روایت نکرده است، و طوری که معلوم است، امام بخاری، در قبول حدیثی که آن را شایسته درج در کتاب خود بداند، از همه محدثین متشددتر است، و همین موقف سخت وی در قبول احادیث است که کتاب او را در قمه کتب حدیث قرار داده است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این واقعه پیش از بعثت پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم صورت گرفته بود، و سبب تعجب (مطعم بن جیبیر) آن بود که چون عرفات در بیرون از منطقه حرم قرار دارد، و عادت قریش آن بود که در وقت حج از حرم خارج نمی شدند، و می گفتند ما اهل حرم هستیم و نباید از حرم خارج شویم، و کسانی که به عرفات می رفتند، از غیر مردمان قریش بودند، از این سبب (مطعم) از دیدن پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم که از قریش بودند، در آن جا تعجب نمود.

۵۱- باب: السَّيْرُ إِذَا دَفَعَ مِنْ عَرَفَةَ

باب [۵۱]: چگونه رفتن در وقت بر آمدن از عرفات

۸۳۲- عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ سُئِلَ: عَنْ سَيْرِ رَسُولِ اللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ حِينَ دَفَعَ؟ «كَانَ يَسِيرُ الْعَتَقَ، فَإِذَا وَجَدَ فَجَوْهَ نَصٍّ» قَالَ هِشَامٌ: وَالنَّصُّ: فَوْقَ الْعَتَقِ [رواه البخاری: ۱۶۶۶].

۸۳۲- از اسامه بن زید رضی الله عنهما روایت است که: کسی از وی از چگونگی سیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع در وقت خارج شدن [از عرفات] پرسان کرد. گفت: رفتارشان به طور میانه بود، ولی اگر راه را بی نفر می یافتند، تیزتر می رفتند ^(۱).

۵۲- باب: أَمْرُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بِالسَّكِينَةِ عِنْدَ الْإِفَاضَةِ وَإِشَارَتِهِ إِلَيْهِمْ بِالسَّوْطِ

باب [۵۲]: امر کردن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آرام رفتن از عرفات، و اشاره نمودن به طرف آنها با شلاق

۸۳۳- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ دَفَعَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَسَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَاءَهُ زَجْرًا شَدِيدًا، وَصَرْبًا وَصَوْتًا لِلْإِبِلِ، فَأَشَارَ بِسَوْطِهِ إِلَيْهِمْ، وَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ فَإِنَّ الْبِرَّ لَيْسَ بِالْإِيْضَاعِ» [رواه البخاری: ۱۶۷۱].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) حجة الوداع را از این جهت (حجة الوداع) می گویند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با مردم در این حج وداع کردند، و فرمودند: «شاید شما را بعد از امسال نبینم».

(۲) اگر ممکن باشد، باید در وقت رفتن از عرفات به مزدلفه عجله شود، ولی حجاج باید جداً متوجه باشند که از اذیت نمودن مردم خود داری نمایند، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جایی که ازدحام مردم بود، آهسته می رفتند، تا مبادا تیز رفتن شان سبب آزار و اذیت مردم شود، و در جایی تیز می رفتند که این خوف وجود نمی داشت.

۸۳۳- از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که وی در روز عرفه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طرف مزدلفه آمد، در این وقت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از پشت سر هیاهوی مردم و زدن شتران را شنیدند، با تازیانه خود به طرف مردم اشاره نموده و فرمودند: «ای مردم! آرام باشید، ثواب و خیر در شتاب کردن و تیز رفتن نیست»^(۱).

۵۳- باب: مَنْ قَدَّمَ صَعَمَةَ أَهْلِهِ بَلِيلٍ، فَيَقْفُونَ بِالْمُزْدَلِفَةِ وَيَدْعُونَ، وَيُقَدِّمُ إِذَا غَابَ الْقَمَرُ

باب [۵۳]: کسی که ضعیفان فامیلش را پیشتر فرستاد تا به مزدلفه بایستند و دعا کنند، و این پیش فرستادن در وقت غیاب مهتاب بود

۸۳۴- عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهَا نَزَلَتْ لَيْلَةَ جَمْعٍ عِنْدَ الْمُزْدَلِفَةِ، فَقَامَتْ تُصَلِّي، فَصَلَّتْ سَاعَةً ثُمَّ قَالَتْ: «يَا بُنَيَّ، هَلْ غَابَ الْقَمَرُ؟»، قُلْتُ: لَا، فَصَلَّتْ سَاعَةً ثُمَّ قَالَتْ: «يَا بُنَيَّ هَلْ غَابَ الْقَمَرُ؟»، قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَتْ: «فَارْتَحِلُوا»، فَارْتَحَلْنَا وَمَضَيْنَا، حَتَّى رَمَتِ الْجُمُرَةَ، ثُمَّ رَجَعَتْ فَصَلَّتِ الصُّبْحَ فِي مَنَزِلِهَا، فَقُلْتُ لَهَا: يَا هُنْتَأ مَا أَرَانَا إِلَّا قَدْ عَاسْنَا، قَالَتْ: «يَا بُنَيَّ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَذِنَ لِلظُّعَنِ» [رواه البخاری: ۱۶۷۹].

۸۳۴- از اسماء بنت ابو بکر رضی الله عنهما روایت است که: وی در شب (جمع) [که شب مزدلفه باشد] در مزدلفه منزل کرد، بعد از آن بر خاست که نماز بخواند، ساعتی نماز خواند.

بعد از آن [از غلامش عبد الله بن کیسان] پرسید: فرزندانم! آیا مهتاب غروب کرده است؟ گفت: نه!

باز ساعتی نماز خواند و سپس پرسید: آیا مهتاب غروب کرده است؟

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

انسان باید در همه جا وقار و حیثیت اسلامی خود را حفظ نماید، ولو آنکه غرضش از شتاب کردن، حصول عبادت باشد، چنانچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای کسی که در رسیدن به جماعت عجله کرده بود فرمودند: «خداوند حرصت را بر عبادت زیاد کند، ولی دوباره این چنین شتاب مکن».

گفت: بلی!

گفت: حرکت کنید.

حرکت کردیم و رفتیم، تا اینکه اسماء رضی الله عنها جمره عقبه را زد، بعد از آن برگشت و نماز صبح را در منزل گاه خود [در منی] اداء نمود.

عبد الله رضی الله عنه می گوید: برایش گفتم: ای فلانی! فکر می کنم که ما به تاریکی به (منی) رسیدیم.

گفت: فرزندم! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای زن ها این اجازه را داده اند^(۱).

۸۳۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «نَزَلْنَا الْمُزْدَلِفَةَ فَاسْتَأْذَنْتِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَوْدَةَ، أَنْ تَدْفَعَ قَبْلَ حَظْمَةِ النَّاسِ، وَكَانَتْ امْرَأَةً بَطِيئَةً، فَأَذِنَ لَهَا، فَدَفَعَتْ قَبْلَ حَظْمَةِ النَّاسِ وَأَقَمْنَا حَتَّى أَصْبَحْنَا نَحْنُ، ثُمَّ دَفَعْنَا بِدَفْعِهِ، فَلَأَنْ أَكُونَ اسْتَأْذَنْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا اسْتَأْذَنْتُ سَوْدَةَ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَفْرُوحٍ بِهِ» [رواه البخاری: ۱۶۸۱].

۸۳۵- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: به مزدلفه سکنی گزیدیم، (سوده) رضی الله عنها که زن چاقی بود از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا پیش از ازدحام مردم حرکت کند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش اجازه دادند، و او پیش از ازدحام مردم حرکت کرد [و به منی رفت] و ما تا صبح همانجا ماندیم، و صبح همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حرکت کردیم، و اگر من

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) جمره عقبه که به نام (جمره بزرگ) نیز یاد می شود، آخرین جمره ای است که بعد از مسجد خیف به طرف غرب منی قرار دارد، و در روز اول عید، تنها همین جمره زده می شود.
(۲) برای اهل اعدار مانند زن ها، مردهای پیر، اشخاص مریض و امثال این ها روا است که از مزدلفه پیش از طلوع فجر حرکت کنند، تا در وقت خلوت و پیش از ازدحام حجاج جمره عقبه را رمی نمایند.

(۳) برای اشخاص فورق الذکر زدن جمره عقبه پیش از طلوع آفتاب جواز دارد.

(۴) وقت اصلی زدن جمره عقبه، در نزد احناف بعد از طلوع آفتاب روز دهم ذوالحجه تا غروب آفتاب همان روز است، و در نزد امام شافعی رحمته الله بعد از نیم شب دهم ذوالحجه تا پیش از طلوع فجر بعدی است، و تفصیل بیشتر این مسئله را می توان در کتب فقه و کتب شروح حدیث مطالعه نمود.

هم مانند سوده عليه السلام از پیامبر خدا ﷺ اجاز می گرفتیم، برایم از هر خوشی دیگری خوش تر بود ^(۱).

۵۴- باب: مَنْ يُصَلِّي الْفَجْرَ بِجَمْعٍ

باب [۵۴]: کسی که نماز صبح را به مزدلفه می خواند

۸۳۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ قَدِمَ جَمْعًا، فَصَلَّى الصَّلَاتَيْنِ كُلَّ صَلَاةٍ وَحْدَهَا بِأَذَانٍ وَإِقَامَةٍ، وَالْعِشَاءَ بَيْنَهُمَا، ثُمَّ صَلَّى الْفَجْرَ حِينَ طَلَعَ الْفَجْرُ، قَائِلٌ يَقُولُ: طَلَعَ الْفَجْرُ، وَقَائِلٌ يَقُولُ: لَمْ يَطْلُعِ الْفَجْرُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ هَاتَيْنِ الصَّلَاتَيْنِ حَوْلَتَا عَنْ وَقْتِهِمَا، فِي هَذَا الْمَكَانِ، الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ، فَلَا يَقْدُمُ النَّاسُ جَمْعًا حَتَّى يُعْتَمُوا، وَصَلَاةَ الْفَجْرِ هَذِهِ السَّاعَةَ»، ثُمَّ وَقَفَ حَتَّى أَسْفَرَ، ثُمَّ قَالَ: لَوْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفَاضَ الْآنَ أَصَابَ السُّنَّةَ، فَمَا أَذْرِي: أَقَوْلُهُ كَانَ أَسْرَعَ أَمْ دَفْعُ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَلَمْ يَزَلْ يُلَبِّي حَتَّى رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ يَوْمَ التَّحْرِ [رواه البخاری: ۱۶۸۳].

۸۳۶- از عبد الله [بن مسعود] رضی الله عنه روایت است که وی به مزدلفه آمد، و دو نماز را که در آن جا خوانده می شود، [یعنی: نماز مغرب و نماز عشاء] هر نمازی را که به یک اذان و یک اقامت اداء نمود، و نان شب را در بین آن دو نماز صرف کرد. بعد از آن هنگامی که فجر طلوع کرد، نماز فجر را اداء نمود، کسی می گفت که: فجر طلوع کرده است، و کسی می گفت که: طلوع نکرده است.

بعد از آن [راوی] گفت که: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: این دو نماز، یعنی: نماز مغرب و نماز عشاء، در این مکان از وقت خود تغییر می کند، و تا وقتی که تاریک نمی شود نباید مردم به مزدلفه بیایند، و وقت نماز فجر، همین وقت است ^(۲).

عبد الله رضی الله عنه بعد از آن، وقوف نمود تا آنکه روز روشن شد، بعد از آن گفت: اگر امیرالمؤمنین [عثمان رضی الله عنه] حالا حرکت نماید، موافق سنت عمل کرده است ^(۱).

۱- زیرا اجازه گرفتن سبب آن می شد تا پیش از ازدحام حجاج جمره عقبه را رمی نماید، و علت اجازه خواستن که چاقی باشد، برای عائشه رضی الله عنها نیز موجود بود، زیرا طوری که در بعضی از روایات آمده است، وی در این وقت چاق شده بود.

۲- یعنی همان وقت عادی آن است که بعد از طلوع فجر باشد.

[راوی می‌گوید] نمی‌دانم گفته‌ او زودتر بود، یا حرکت کردن عثمان رضی الله عنه و [عبد الله بن مسعود رضی الله عنه] تا وقت زدن جمره عقبه در روز عید، به طور مستمر تبلیه می‌گفت ^(۲).

۵۵- باب: مَتَى يُدْفَعُ مِنْ جَمْعٍ

باب [۵۵]: از مزدلفه چه وقت باید حرکت کرد

۸۳۷- عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ صَلَّى بِجَمْعِ الصُّبْحِ، ثُمَّ وَقَفَ فَقَالَ: إِنَّ الْمُشْرِكِينَ كَانُوا لَا يُفِيضُونَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَيَقُولُونَ: أَشْرِقَ ثَبِيرٌ، وَأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَالَفَهُمْ ثُمَّ أَفَاضَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ [رواه البخاری: ۱۶۸۴].

۸۳۷- از عمر رضی الله عنه روایت است که وی نماز فجر را در مزدلفه اداء کرد بعد از آن وقوف نمود و گفت: مشرکین تا وقتی که آفتاب طلوع نمی‌کرد حرکت نمی‌کردند و می‌گفتند: ای آفتاب بر (ثبیر) بتاب! ^(۳).

ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با آن‌ها مخالفت نمودند، [و پیش از طلوع آفتاب به طرف منی حرکت کردند]، [و به همین اساس] عمر رضی الله عنه پیش از طلوع آفتاب حرکت کرد ^(۴).

۱- یعنی: موافق سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمل نموده است، و این بر خلاف عادت اهل جاهلیت است که از مزدلفه بعد از طلوع آفتاب حرکت می‌کردند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) تبلیه گفتن حاجی باید تا وقت زدن جمره عقبه در روز (نحر) ادامه یابد.

(۲) تبلیه گفتن عمره کننده در نزد احناف تا وقت استلام حجر الأسود ادامه می‌یابد.

۳- (ثبیر): کوه مشهوری است در مزدلفه، که هنگام رفتن به طرف (منی)، به دست چپ واقع می‌گردد، و معنی حدیث این است که: مشرکین منتظر آن بودند که آفتاب بر کوه (ثبیر) بتابد، و بعد از آن آن‌ها به طرف منی حرکت کنند.

۴- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) وقوف به مزدلفه بعد از طلوع فجر واجب است، و احناف می‌گویند کسی که وقوف به مزدلفه را بعد از فجر بدون عذر ترک می‌کند، بر وی (دم) لازم می‌گردد.

(۲) در صبح روز عید، باید پیش از طلوع آفتاب، از مزدلفه به طرف منی حرکت نمود.

(۳) مستحب است که حرکت کردن به سوی منی، بعد از روشن شدن هوا باشد.

۵۶- باب: رُكُوبِ الْبُذْنِ

باب [۵۶]: سوار شدن بر شتر (هدی)

۸۳۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى رَجُلًا يَسُوقُ بَدَنَةً، فَقَالَ: «ارْكَبْهَا» فَقَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ فَقَالَ: «ارْكَبْهَا» قَالَ: «إِنَّهَا بَدَنَةٌ قَالَ: «ارْكَبْهَا وَيْلَكَ» فِي الثَّالِثَةِ أَوْ فِي الثَّانِيَةِ [رواه البخاری: ۱۶۸۹].

۸۳۸- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شخصی را دیدند که: شتری (هدی) را در پیش روی خود می برد.

فرمودند: «بر او سوار شو».

گفت: این شتر (هدی) است.

فرمودند: «سوار شو».

گفت: این شتری (هدی) است.

فرمودند: «وای بر تو! سوار شو»، و این سخن را در مرتبه سوم و یا دوم گفتند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بعضی از علماء نظر به ظاهر این حدیث می گویند که: اگر کسی شتری غرض (هدی) با خود داشت، واجب است که بر آن سوار شود، تا به این طریق هم امر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به جا آورده باشد، و هم با اهل جاهلیت مخالفت کرده باشد، زیرا اهل جاهلیت شتری را که برای بت های خود نذر می کردند، سوار نمی شدند، ولی جمهور علماء می گویند که این امر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از روی ارشاد، و مصلحت خود آن شخص بود، تا بدون لزوم پیاده نرود، و خود را در مشقت نیندازد، و مذهب احناف آن است که سوار شدن (هدی) بدون ضرورت جواز ندارد، و دلیل شان حدیث جابر رضی الله عنه در صحیح مسلم است که: شخصی از وی از حکم سوار شدن بر (هدی) پرسید، در جواب گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «اگر مجبور شدی، تا وقتی که مرکوبی پیدا می کنی، به طور معروف بر آن سوار شو»، و مفهوم مخالف آن این است که اگر مجبور نشدی بر آن سوار مشو.

(۲) اگر عالم برای کسی حکم شرعی را بیان کرد، و او آن حکم را قبول نکرد، و یا از اجرای آن حکم خود داری نمود، روا است که او را مورد توبیخ قرار دهد.

۵۷- باب: مَنْ سَاقَ الْبُذْنَ مَعَهُ

باب [۵۷]: کسی که شتر (هدی) را با خود برده است

۸۳۹- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: تَمَتَّعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ وَأَهْدَى، فَسَاقَ مَعَهُ الْهَدْيَ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَبَدَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَهْلَلَ بِالْعُمْرَةِ ثُمَّ أَهْلَلَ بِالْحَجِّ، فَتَمَتَّعَ النَّاسُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، فَكَانَ مِنَ النَّاسِ مَنْ أَهْدَى، فَسَاقَ الْهَدْيَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُهْدِ، فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ قَالَ: لِلنَّاسِ «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ أَهْدَى، فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لِشَيْءٍ حَرَمٌ مِنْهُ، حَتَّى يَقْضِيَ حَجَّهُ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَهْدَى، فَلْيُطْفِئِ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلْيَقْصِرْ وَلْيَحْلِلْ، ثُمَّ لِيُهْلَلَ بِالْحَجِّ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا، فَلْيُصُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ» [رواه البخاری: ۱۶۹۱].

۸۳۹- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: در حجة الوداع پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمره و حج را با هم اداء کردند، و با خود (هدی) داشتند، و (هدی) را از (ذو الحلیفه) با خود برده بودند، و اول نیت عمره و بعد از آن، نیت حج کردند. و مردم با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمره و بعد از آن حج کردند، بعضی از مردم (هدی) را با خود برده بودند، و عده دیگری (هدی) نبرده بودند.

هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مکه آمدند، برای مردم گفتند: «کسی که از شما (هدی) با خود دارد، نباید تا وقتی که حج را کاملاً اداء نمی‌کند، چیزی را که بر وی حرام بود، برای خود حلال سازد».

«و کسی که از شما (هدی) با خود ندارد، به خانه (کعبه) طواف کند، و بین صفا و مروه سعی نماید، موی خود را کوتاه نماید و خود را حلال سازد، بعد از آن برای ادای حج نیت کند».

«و کسی که (هدی) برایش میسر نیست، سه روز در حج، و هفت روز بعد از بازگشتن بسوی اهل خود، روزه بگیرد»^(۱).

۵۸- باب: مَنْ أَشْعَرَ وَقَلَّدَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ ثُمَّ أَحْرَمَ

باب [۵۸]: کسی که شتر (هدی) را در ذو الحلیفه قلاده کرد، و بعد از آن احرام بست

۸۴۰- عَنِ الْمُسَوِّرِ بْنِ مَخْرَمَةَ، وَمَرْوَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا: «خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَمَنَ الْحَذْيَبِيَّةِ مِنَ الْمَدِينَةِ فِي بَضْعِ عَشْرَةِ مِائَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ حَتَّى إِذَا كَانُوا بِذِي الْحُلَيْفَةِ، قَلَّدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْهَدْيَ، وَأَشْعَرَ وَأَحْرَمَ بِالْعُمْرَةِ» [رواه البخاری: ۱۶۹۴].

۸۴۹- از مسور بن مخرمه^(۱) و مروان رضی الله عنهما^(۲) روایت است که گفتند: در واقعه (حذیبیه) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با چند ده صد نفر از صحابه‌های خود از مدینه خارج شدند،

(۱) کسی که بر وی (هدی) تمتع لازم شده است، و قدرت به خریدن آن را ندارد، باید ده روز روزه بگیرد، سه روز در حج، و هفت روز بعد از بازگشتن از حج، و یا بازگشتن به خانواده خود، و سه روزی را که باید در حج روزه بگیرد، روز هفتم، هشتم، و نهم ذو الحجه است.

(۲) مراد از بازگشتن بسوی اهل در نزد احناف، بازگشتن از حج است، بنابراین می‌تواند این هفت روز را حتی در مکه مکرمه روزه بگیرد، و مراد از آن در نزد اما شافعی رحمه الله بازگشتن به فامیل و خانواده خود است، بنابراین تا وقت که نزد فامیلش بر نگشته است، روزه گرفتن این هفت روز برایش روا نیست، مگر آنکه در مکه و یا در جای دیگری نیت اقامت نماید، که در این صورت روزه گرفتن در جای اقامتش برایش روا است.

۱- وی مسور بن مخرمه بن نوفل، خواهر زاده عبد الرحمن بن عوف قرشی است، دو سال بعد از هجرت تولد یافت، از طرفداران علی رضی الله عنه بود، و در مکه سکنی گزید، بعد از اینکه حصین بن نمیر با لشکرش به جنگ بن زبیر آمد، و کعبه را به منجنیق بست، در این وقت مسور بن مخرمه در (حجر) نماز می‌خواند که سنگی از منجنیق به او اصابت کرد، و بالاخره سبب کشته شدن او شد، و در اول ربیع الأول سال شصت و چهار هجری به سن شصت و دو سالگی وفات یافت، اسدالغابه (۳۹۵/۴).

۲- وی مروان بن حکم بن ابی العاص قرشی اموی است، در سال دوم هجری تولد یافت، و چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پدرش را به طائف تبعید کرده بودند، و او در این وقت طفل بود وبا پدرش به طائف رفته بود، لذا مشرف به دیدن و صحبت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشده بود، گرچه واقعی می‌گوید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیده است، روزی علی رضی الله عنه به طرف او نگاه کرد و گفت: وای بر تو، و وای بر امت محمد از تو و از اولاد تو، وی در دمشق در سوم ماه رمضان سال شصت و پنج هجری به عمر پنجاه و سه سالگی وفات یافت اسد الغابه (۳۴۸/۴-۳۴۹)، عمدة القاری (۳۰۴/۷).

چون به (ذو الحلیفه) رسیدند، پیامبر خدا ﷺ شتر (هدی) را قلاده و اشعار کردند، و برای ادای عمره نیت نمودند^(۱).

۵۹- باب: مَنْ قَلَدَ الْقَلَائِدَ بِيَدِهِ

باب [۵۹]: کسی که به دست خودش قلاده کرد

۸۴۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: مَنْ أَهْدَى هَدِيًّا حَرَّمَ عَلَيْهِ مَا يَحْرُمُ عَلَى الْحَاجِّ حَتَّى يُنَحَرَ هَدْيُهُ، قَالَتْ عَمْرَةُ: فَقَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: لَيْسَ كَمَا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ، «أَنَا قَتَلْتُ قَلَائِدَ هَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدَيَّ، ثُمَّ قَلَدَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ بَعَثَ بِهَا مَعَ أَبِي، فَلَمْ يَحْرُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْءٌ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ حَتَّى نُحِرَ الْهَدْيُ» [رواه البخاری: ۱۷۰۰].

۸۴۱- از عائشه رضی الله عنها روایت است که برایش خبر رسید که عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: کسی که (هدی) را فرستاده باشد، تا وقتی که هدیش ذبح نگردیده است، هر چیزی که بر حجاج حرام است بر وی حرام می‌باشد.

عائشه رضی الله عنها گفت: این طور که او می‌گوید نیست، من با دست‌های قلاده شتران (هدی) پیامبر خدا ﷺ را بافتم، و پیامبر خدا ﷺ با دست‌های خود آن‌ها را بگردن

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) قلاده کردن شتر (هدی) عبارت از آن است که: یک جفت از کفش‌های احرام به گردن آن آویخته شود، تا دانسته شود که این شتر برای (هدی) است.

(۲) اشعار کردن عبارت از آن است که طرف چپ کوهان شتر (هدی) را اندکی زخمی نمایند تا خون از آن جاری گردد.

(۳) تقلید و اشعار باید پیش از احرام بستن انجام پذیرد.

(۴) بهتر است که تقلید و اشعار ذریعه خود حاجی صورت بگیرد.

(۵) حاجی که (هدی) می‌فرستد، تا وقتی که (هدی) به منی ذبح نمی‌شود، نباید خود را حلال سازد.

شتران بستند، و هیچ چیزی را که خداوند برای پیامبر خدا ﷺ حلال ساخته بود، تا هنگام ذبح شتران، بر ایشان حرام نگردید^(۱).

۶۰- باب: تَقْلِيدُ الْغَنَمِ

باب [۶۰]: قلاده کردن گوسفند

۸۴۲- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي رِوَايَةٍ: «كُنْتُ أَقْتُلُ الْقَلَائِدَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيَقْلُدُ الْغَنَمَ، وَيُقِيمُ فِي أَهْلِهِ حَلَالًا» [رواه البخاری: ۱۷۰۲].

۸۴۲- و از عائشه رضی الله عنها روایتی است که: پیامبر خدا ﷺ گوسفندی را (هدی) فرستادند.

و در روایت دیگری از وی آمده است که: پیامبر خدا ﷺ گوسفند را قلاده نمودند، و خودشان در فامیل و خانواده خود حلال باقی ماندند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این واقعه را که عائشه رضی الله عنها روایت می کند، در حقی واقع گریده بود که ابو بکر رضی الله عنه امیر حج بود، و خود پیامبر خدا ﷺ در این سال به حج نرفته بودند، و خلاصه آنچه که در این حدیث آمده است که: اگر کسی که خودش به حج نرفته، و (هدی) می فرستد، در نزد ابن عباس و بعضی از علمای دیگر، مانند کسی است که به حج رفته است، یعنی تا وقتی که هدیش در (منی) ذبح نگریده است، در احرام شمرده می شود، و نباید خود را حلال سازد، ولی جمهور صحابه و فقهای دیگر، و از آن جمله أم المؤمنین عائشه رضی الله عنها به این نظر اند که چنین شخصی به هیچ وجه محرم شمرده نمی شود، و همه آنچه که برایش حلال بود، بعد از فرستادن (هدی) نیز حلال باقی می ماند، و بدون شک عمل پیامبر خدا ﷺ مؤید نظر جمهور است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بعد از فرستادن (هدی)، هیچ چیز بر پیامبر خدا ﷺ حرام نگردیده بود، و این حدیث مؤید حدیث سابق است بر اینکه اگر کسی که خودش به حج نمی رود، و (هدی) می فرستد، محرم شمرده نمی شود.

(۲) قلاده کردن گوسفند (هدی) مشروع است، با این تفصیل که احناف و مالکیه این عمل را جائز، و اکثر علماء آن را سنت می دانند.

۶۱- باب: الْقَلَائِدُ مِنَ الْعِهْنِ

باب [۶۱]: قلائد از پشم

۸۴۳- وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهَا قَالَتْ: «فَتَلْتُ قَلَائِدَهَا مِنْ عِهْنٍ كَانَ عِنْدِي» [رواه البخاری: ۱۷۰۵].

۸۴۳- و در روایت دیگری از عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت: قلائد آن‌ها را [یعنی: قلائد هدایا را] از پشمی که در نزد من بود، بافتم^(۱).

۶۲- باب: الْجِلَالُ لِلْبُذْنِ وَالتَّصَدُّقُ بِهَا

باب [۶۲]: جل شتر (هدی) و خیرات دادن آن

۸۴۴- عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِجِلَالِ الْبُذْنِ الَّتِي تَحْرُثُ وَتُجْلِدُهَا» [رواه البخاری: ۱۷۹۷].

۸۴۴- از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا امر کردند تا جُل و پوست شترانی را که (نحر) کرده بودند، خیرات بدهم^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این حدیث رد بر کسانی است که قلاده کردن از پشم را جائز نمی‌دانند، و می‌گویند: قلاده باید، از گیاهان زمین مانند: لیف و پست درختان باشد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مزد قصاب و سلاخ نباید از (هدی) داده شود، تا اینکه تمام (هدی) بدون نقص تقدیم شده باشد.

(۲) عادت سابق چنان بود، و فعلاً هم چنین است که اطراف حیوان را که عبارت از دست و پا و سر و پوست حیوان باشد، عوض مزد، برای سلاخ می‌دادند و می‌دهند، و این عمل روا نیست، و باید مزد سلاخ از مال جداگانه دیگری داده شود.

۶۳- باب: ذَبَحَ الرَّجُلُ الْبَقْرَ عَنْ نِسَائِهِ مِنْ غَيْرِ أَمْرِ هُنَّ

باب [۶۳]: ذبح کردن شخص گاو را از طرف همسران خود، بدون امر آنها

۸۴۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، لِحُمْسٍ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، تَقَدَّمَ وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ زِيَادَةٌ: فَدْخَلَ عَلَيْنَا يَوْمَ النَّحْرِ بِلَحْمٍ بَقَرٍ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالَ: نَحَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ أَزْوَاجِهِ [رواه البخاری: ۱۷۰۹].

۸۴۵- حدیث عائشه رضی الله عنها که: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که پنج: روز از ذوالقعدة باقی مانده بود، از مدینه بیرون شدیم، قبلاً گذشت.
و در این روایت زیادت هم آمده است که: در روز عید قربان [کسی] برای ما گوشت گاو آورد، پرسیدم این از کجا است؟
گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از عوض همسران خود گاوی (نحر) کرده اند^(۱).

۶۴- باب: النَّحْرُ فِي مَنْحَرِ النَّبِيِّ ﷺ بِمَنَى

باب [۶۴]: ذبح کردن در (منی) در کشتارگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

۸۴۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا «أَنَّهُ كَانَ يَنْحَرُ فِي الْمَنْحَرِ» يَعْنِي: «مَنْحَرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۱۷۱۰].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) (نحر) کردن قربانی گاو جواز دارد، ولی بهتر آن است که ذبح گردد، زیرا در روایت دیگری آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن گاو را (ذبح) کردند، و این روایت بعد از این خواهد آمد.
- (۲) نحر کردن قربانی عوض شخص دیگری بدون اذنش جواز دارد.
- (۳) علماء با استناد به احادیثی که در مورد (هدی) و قربانی آمده است، گوسفند را از یک شخص، و گاو و شتر را برای هفت کس جواز داده اند، و بعضی از علماء می گویند: (هدی) یک گوسفند از اهل یک خانواده جواز دارد، ولی شاید این جواز جهت رسیدن ثواب باشد، نه ادای واجب، به این معنی که اگر بر چندین عضو یک فامیل قربانی واجب گردیده باشد، باید هر کدام جداگانه قربانی کنند، و قربانی یک گوسفند، از همه آنها جواز ندارد، ولی اگر بر یک نفر قربانی واجب شده بود، و همان شخص یک گوسفند را قربانی کرد، ثواب آن برای همه اعضای فامیل می رسد.

۸۴۶- روایت است که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما در (منحر) یعنی: در همان جایی نحر می کرد، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نحر کرده بودند^(۱).

۶۵- باب: نَحْرُ الْإِبِلِ مُقَيَّدَةً

باب [۶۵]: ذبح کردن شتر در حال بستن دستش

۸۴۷- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ رَأَى عَلَى رَجُلٍ قَدْ أَتَاخَ بَدَنَتَهُ يَنْحَرُهَا قَالَ: «ابْعَثْهَا قِيَامًا مُقَيَّدَةً سُنَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۱۷۱۳].

۸۴۷- و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که وی شخصی را دید که شترش را خوابانده و نحر می کند.

گفت: او را ایستاده و در حالی که دستش بسته باشد نحر کن، سنت محمد صلی الله علیه و آله چنین است^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) جایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شتران خود را در عید قربان نحر کرده بودند، نزدیک جمره کوچک است که به طرف مسجد خیف واقع است، ولی چون خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: «من این جا نحر کردم، و هر جای (منی) قابل نحر است»، علماء گفته اند که: نحر کردن در هر جای منی جواز دارد، و نحر کردن در (منحر) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از فضایل است نه از واجبات حج.

(۲) اینکه ابن عمر رضی الله عنهما در (منحر) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نحر می کرد، سببش آن بود که وی در تتبع آثار نبی کریم صلی الله علیه و آله سخت پا بند بود، و نمی خواست هیچ عملی از اعمال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ترک نماید، و دیگر آنکه در زمان ابن عمر رضی الله عنهما امکان نحر و ذبح در هر جای (منی) امکان پذیر بود، ولی چون امروز چنین امکانی وجود ندارد، باید حیوانی که ذبح می گردد، در همان جایی ذبح گردد که برای این کار اختصاص داده شده است، و در جای دیگری از (منی) به این کار اقدام نشود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سنت و یا مستحب است که شتر به همین طریقی که در حدیث آمده است، نحر گردد.

(۲) اگر کسی حکمی را نمی داند، عالم باید آن حکم را برایش بیاموزد.

۶۶- باب: لَا يُعْطِي الْجَزَارَ مِنَ الْهَدْيِ شَيْئاً

باب [۶۶]: برای سلاخ نباید از (هدی) چیزی بدهد

۸۴۸- عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَمَرَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَنْ أَقُومَ عَلَى الْبُذْنِ، وَلَا أُعْطِيَ عَلَيْهَا شَيْئاً فِي جِزَارَتِهَا» [رواه البخاری: ۱۷۱۶].

۸۴۸- از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا امر کردند تا بر نحر شتران بایستم، و از سلاخی آنها [یعنی: از گشتن و پوست کردن آنها] از خود آنها چیزی ندهم ^(۱).

۶۷- باب: مَا يَأْكُلُ مِنَ الْبُذْنِ وَمَا يَتَصَدَّقُ

باب [۶۷]: آنچه که از شتر (هدی) بخورد، و آنچه که صدقه بدهد

۸۴۹- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا لَا نَأْكُلُ مِنْ لُحُومِ بُذْنِنَا فَوْقَ ثَلَاثِ مِئَةٍ، فَرَخَّصَ لَنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «كُلُوا وَتَزَوَّدُوا»، فَأَكَلْنَا وَتَزَوَّدْنَا [رواه البخاری: ۱۷۱۹].

۸۴۹- از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما روایت است که گفت: ما از شتر (هدی) خود، بیشتر از سه روزی که در منی بودیم نمی خوردیم، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ما اجازه داده و فرمودند: «بخورید و ذخیره کنید» و ما خوردیم و ذخیره کردیم ^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه

(۱) مراد از شترانی که علی رضی الله عنه از آنها یاد می کند، شتران هدی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع تقدیم نمودند، و عدد آنها طوری که قبلاً یاد آور شدیم یکصد شتر بود، که شصت و سه شتر را خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سی و هفت شتر باقی مانده را علی رضی الله عنه نحر کرد.
(۲) مزد سلاخ را از گوشت و یا پوست (هدی) و قربانی نباید داد.
(۳) اگر مزد سلاخ از مال دیگری داده شده باشد، از دادن گوشت (هدی) و قربانی برای وی باکی نیست.

فروختن پوست و جل (هدی) بناء به قول اکثر علماء جواز ندارد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سه روزی که حاجی در منی می باشد، روز دهم، یازدهم و دوازدهم ذی الحجه است.

۶۸- باب: الْحَلْقُ وَالتَّقْصِيرُ عِنْدَ الْإِحْلَالِ

باب [۶۸]: تراشیدن و کوتاه کردن موی سر در وقت خارج شدن از احرام

۸۵۰- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «حَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّتِهِ» [رواه البخاری: ۱۷۲۶].

۸۵۰- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حج سر خود را تراشیدند^(۱).

-
- (۲) خوردن و ذخیره کردن از گوشت قربانی جواز دارد.
 - (۳) بهتر است که یک سوم آن را خیرات بدهد، یک سوم آن را بخورد، و یک سوم آن را ذخیره کند، و خیرات دادن کمتر از یک سوم آن کار خوبی نیست.
 - (۴) دادن گوشت قربانی برای اغنیاء جواز دارد.
 - (۵) خوردن از گوشت قربانی مستحب است.
 - (۶) اگر گسی گوسفند، گاو، و یا شتری را نذر می کند، نباید از گوشت آن بخورد و یا ذخیره نماید.
 - (۷) خوردن از (هدی) تمتع و قران در حج جواز دارد.
- ۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای حلاق گفتند اول طرف راست را بتراش، و موهای آن را برای ابو طلحه دادند تا بین مردم تقسیم کند، و بعد از آن طرف چپ را، موهای آن را برای (ام سلیم) که مادر انس رضی الله عنه می شود، فرستادند، و بعد از آن امر کردند که بقیه سرشان را بتراشد.

(۲) در آنچه که تراشیدن آن در وقت خارج شدن از احرام واجب است، در بین علماء اختلاف است، امام مالک و امام احمد رحمهم الله می گویند: واجب تراشیدن تمام سر است، امام ابو حنیفه رضی الله عنه می گوید: واجب ربع سراسر است، و امام شافعی رضی الله عنه می گوید: در تراشیدن سه مو واجب اداء می شود.

(۳) به اتفاق علماء تراشیدن موی سر در وقت خارج شدن از احرام حج، بهتر از کوتاه کردن آن است.

(۴) موی آدمی بعد از جدا شدن از وی پاک است.

(۵) امام احمد در مسند خود از ابن سیرین رضی الله عنه روایت می کند که گفت: «اگر یک تار مویی از موهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نزد من باشد، آن را بر تمام دنیا و ما فیها ترجیح می دهم»، امام عینی می گوید: «در کلاه خالد بن ولید رضی الله عنه چند تار مو از موهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله موجود بود، و از این جهت به هر طرف که می رفت، فتح نصیبش می شد».

(۶) کسی که سر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در منی تراشید، معمر بن عبد الله رضی الله عنه بود.

۸۵۱- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ» قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ» قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَالْمُقَصِّرِينَ» [رواه البخاری: ۱۷۴۷].

۸۵۱- و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند: «خدایا! بر کسانی که سر خود را تراشیده‌اند رحمت کن.»
[صحابه] گفتند: یا رسول الله! برای کسانی که موی سر خود را کوتاه کرده‌اند، [هم دعا کنید].

گفتند: «خدایا! بر کسانی که سر خود را تراشیده‌اند رحمت کن.»
[صحابه] گفتند: یا رسول الله! برای کسانی که موی سر خود را کوتاه کرده‌اند، [هم دعا کنید].

گفتند: «و بر کسانی که موی سر خود را کوتاه کرده‌اند [رحمت کن]»^(۱).

۸۵۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِثْلُ ذَلِكَ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: (اغْفِرْ) بَدَلًا: (أَرْحَمَ) قَالَهَا ثَلَاثًا، قَالَ: «وَلِلْمُقَصِّرِينَ» [رواه البخاری: ۱۷۴۸].

۸۵۲- از ابو هریره رضی الله عنه نیز مانند حدیث گذشته روایت گردیده، مگر او عوض «رحمت کن» «بیامرزش» را گفته است، این کلمه را سه بار گفتند، و بعد از آن برای کسانی که موی سر خود را کوتاه نموده بودند، دعا کردند.

۸۵۳- عَنْ مُعَاوِيَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، قَالَ: «قَصَرْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمِشْقَصٍ» [رواه البخاری: ۱۷۳۰].

(۷) اگر کسی پیش از تراشیدن سرش خود را حلال ساخت، بر وی (دم) لازم می‌گردد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) تراشیدن موی سر در وقت بیرون شدن از احرام حج، بهتر از کوتاه کردن آن است.
(۲) تراشیدن موی سر خاص برای مردها است، و واجب در حق زن‌ها آن است که در وقت خارج شدن از احرام، از سر هرگیسوی خود به اندازه یک بند انگشت کوتاه نمایند.
(۳) گویند از جمله کسانی که موهای خود را کوتاه کرده بودند، و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواستند تا برای آن‌ها نیز دعا کنند، عثمان و ابو قتاده رضی الله عنهما بودند.

۸۵۳- از معاویه رضی الله عنه روایت است که گفت: از [موی سر] پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با (پیکانی) کوتاه کردم ^(۱).

۶۹- باب: رَمِي الْجِمَارِ

باب [۶۹]: زدن جمره‌ها

۸۵۴- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ: مَتَى أُرْمِي الْجِمَارَ؟ قَالَ: «إِذَا رَمَى إِمَامُكَ، فَأَرَمِهِ» فَأَعَدْتُ عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ، قَالَ: «كُنَّا نَتَحَيَّنُ فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ رَمَيْنَا» [رواه البخاری: ۱۷۴۶].

۸۵۴- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که شخصی از وی پرسید:

چه وقت باید جمره بزیم؟

گفت: وقتی که امام تو جمره زد، تو هم جمره بزنی.

آن شخص سؤالش را دوباره تکرار نمود.

ابن عمر رضی الله عنهما گفت: انتظار می‌کشیدیم، چون آفتاب زوال می‌کرد، جمره می‌زدیم ^(۲).

۱- این کوتاه کردن موی، در عمره (جعرائه) بود، و این حدیث دلالت بر آن دارد که کوتاه کردن مو در وقت خارج شدن از احرام، نیز جواز دارد، و خصوصاً در احرام عمره که شخص می‌خواهد بعد از آن حج نماید، و تفصیل این مسأله پیشتر گذشت.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از جمره که در این حدیث از آن سؤال شده است، جمره‌های ایام تشریق است، که در روزهای دوم، سوم، و چهارم عید باشد.

(۲) مراد از (امیر) در این قول ابن عمر رضی الله عنهما که از امیر خود پرسان کن، امیر حج است، و چون امیر حج باید شخصی باشد که احکام و مناسک حج را به خوبی بداند، از این جهت ابن عمر رضی الله عنهما برای آن شخص گفت که: در وقت جمره زدن امامش جمره بزنی، و یا شاید قصد ابن عمر رضی الله عنهما این بوده باشد، که این شخص را از مخالفت کردن با امیرش ممانعت نماید، زیرا مخالفت کردن با امیر سبب بروز مشاکل و اضرار زیادی می‌شود.

(۳) وقت جمره زدن در ایام تشریق، بعد از زوال آفتاب است.

(۴) بعضی از علماء، و از آن جمله عطاء و طاوس رحمهم الله جمره زدن را در این ایام پیش از زوال آفتاب نیز جائز دانسته‌اند.

۷۰- باب: رَمِي الْجَمَارِ مِنْ بَطْنِ الْوَادِي

باب [۷۰]: جمره زدن از پایین وادی

۸۵۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ رَمَى مِنْ بَطْنِ الْوَادِي، فَقِيلَ لَهُ إِنَّ نَاسًا يَرْمُونَهَا مِنْ فَوْقِهَا؟ فَقَالَ: «وَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، هَذَا مَقَامُ الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۱۷۴۷].

۸۵۵- از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که وی از طرف پایین وادی جمره می‌زد.

کسی برایش گفت که: مردمی از طرف بلند وادی جمره می‌زنند.
گفت: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، که این مقام کسی است که سوره بقره بر وی نازل گردیده است ^(۱).

(۵) آخر وقت جمره در این ایام، غروب آفتاب است، و بعد از غروب آفتاب تا پیش از طلوع فجر روز بعدی، با کراهت جواز دارد، و کسی که بعد از طلوع فجر روز بعدی (رمی) می‌کند، بر وی (دم) لازم می‌گردد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) مراد از جمره کردن در این حدیث مذکور است، جمره عقبه است.
- (۲) کیفیت رمی جمره عقبه در حدیثی که بعد از این حدیث می‌آید مذکور است.
- (۳) سبب تخصیص به سوره (بقره) آن است که این سوره حاوی اکثر مناسک حج است، گویا ابن مسعود رضی الله عنه خواسته است برای آن شخص بگوید: کسی که احکام حج بر وی نازل گردیده است، از همین جا رمی جمره نمود، پس جایی برای گفتگو باقی نمی‌ماند، و البته کسی که سوره (بقره) بر وی نازل گردیده بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند.
- (۴) رمی جمره عقبه از بطن وادی مستحب و یا سنت است، و رمی آن از هر طرف دیگری نیز جواز دارد.

(۵) جمره عقبه از دیگر جمره‌ها به چهار چیز اختصاص دارد: یکی آنکه در روز نحر تنها همین جمره رمی می‌گردد، و دو جمره دیگر در این روز رمی نمی‌شود، دوم آنکه وقت رمی آن در روز نحر پیش از زوال است، حال آنکه وقت رمی دیگر جمرات بعد از زوال است، سوم آنکه: از بطن وادی زده می‌شود، حال آنکه دیگر جمرات از بلند وادی زده می‌شود، چهارم اینکه: بعد از رمی جمره عقبه ایستادن و دعا کردنی نیست، حال آنکه بعد از رمی دیگر جمرات ایستادن و دعا کردن سنت است.

۷۱- باب: رَمَى الْجَمَارِ بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ

باب [۷۱]: جمره زدن با هفت ریگ

۸۵۶- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّهُ انْتَهَى إِلَى الْجَمْرَةِ الْكُبْرَى فَجَعَلَ الْبَيْتَ عَنْ يَسَارِهِ وَمَنْى عَنْ يَمِينِهِ، وَرَمَى بِسَبْعٍ وَقَالَ: «هَكَذَا رَمَى الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۱۷۴۸].

۸۵۶- و از بن معسود رضی الله عنه روایت است که وی به جمره عقبه رسید، کعبه را به طرف چپ، و منی را به طرف راست خود قرار داد، و با هفت سنگریزه جمره زد و گفت: کسی که بر وی سوره بقره نازل گردیده است، همین گونه جمره زد صلی الله علیه و آله ^(۱).

۷۲- باب: إِذَا رَمَى الْجَمْرَتَيْنِ يَقُومُ وَيُسْهَلُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ

باب [۷۲]: وقتی که دو جمره را زد بایستد، و در بطن وادی رویش را به قبله کند

۸۵۷- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يَرْمِي الْجَمْرَةَ الدُّنْيَا بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ، يُكَبِّرُ عَلَى إِثْرِ كُلِّ حَصَاةٍ، ثُمَّ يَتَقَدَّمُ حَتَّى يُسْهَلَ، فَيَقُومُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ، فَيَقُومُ طَوِيلًا، وَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ، ثُمَّ يَرْمِي الْوُسْطَى، ثُمَّ يَأْخُذُ ذَاتَ الشِّمَالِ فَيَسْتَهِلُ، وَيَقُومُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ، فَيَقُومُ طَوِيلًا، وَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ، وَيَقُومُ طَوِيلًا، ثُمَّ يَرْمِي جَمْرَةَ ذَاتِ الْعَقَبَةِ مِنْ بَطْنِ الْوَادِي، وَلَا يَقِفُ عِنْدَهَا، ثُمَّ يَنْصَرِفُ، فَيَقُولُ «هَكَذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَفْعَلُهُ» [رواه البخاری: ۱۷۵۱].

۱- از حکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) جمره باید هفت ریگ (سنگریزه) زده شود.

(۲) اگر کسی که هفت ریگ را در یک بار زد، یک ریگ حساب می‌شود.

(۳) با زدن حد اقل چهار ریگ، رمی اداء می‌گردد، و از هر ریگی که کمتر زده است، باید نیم صاع صدقه بدهد، و اگر از چهار ریگ کمتر زد، بر وی (دم) لازم می‌گردد.

(۴) بهتر است که رمی جمرات با ریگ باشد، و زدن آن با هر چیز دیگری که از جنس زمین باشد، مانند: سنگ، کلوخ، پارچه خشت، و غیره نیز جواز دارد، ولی باید حجمش از حجم ریگ (سنگریزه) که به اندازه حدود یک باقلا است کلا نتر نباشد، ولی با چیزی که از جنس زمین نیست، مانند: طلا، آهن، نقره، مروارید، و یا کفش و امثال این‌ها جواز ندارد.

۸۵۷- روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما جمره نزدیک را [که جمره کوچک باشد] به هفت ریگ (سنگریزه) می‌زد، و به تعقیب هر ریگ تکبیر می‌گفت. بعد از آن پیش می‌رفت تا به همواری می‌رسید، در این جا رو به قبله مدت طولانی دست‌هایش را بالا کرده و دعا می‌کرد، بعد از آن جمره میانه را می‌زد. بعد از آن طرف شمال را می‌گرفت تا به همواری می‌رسید، رو به قبله مدت طولانی دست‌هایش را بالا کرده و دعا می‌کرد، بعد از آن جمره عقبه را از قسمت پایینی وادی رمی می‌کرد، بعد از آن برمی‌گشت و می‌گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که چنین کردند^(۱).

۷۳- باب: طَوَافِ الْوَدَاعِ

باب [۷۳]: طواف وداع

۸۵۸- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَكُونُوا آخِرُ عَهْدِهِمْ بِالْبَيْتِ، إِلَّا أَنَّهُ خُفِّفَ عَنِ الْحَائِضِ» [رواه البخاری: ۱۷۵۵].
۸۵۸- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: مردم امر شدند که آخرین کارشان [در حج] طواف به خانه کعبه باشد، [و البته امر کننده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند] ولی این طواف از زنان حائض ساقط گردید^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در بعضی از روایات آمده است که ابن عمر رضی الله عنهما بعد از زدن جمره، به اندازه خواندن سوره بقره دعا می‌کرد، ولی جمهور علماء گفته‌اند که: دعا کردن بعد از رمی جمرات سنت است، و برای آن اندازه معینی نیست، و هر آن چیزی که ذکر و دعا گفته شود، این سنت به آن اداء می‌گردد، و ترک آن کار خوبی نیست، ولی موجب (دم) و یا (فدیه) نمی‌گردد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) طواف وداع واجب است، و از ترک آن (دم) لازم می‌گردد.
(۲) در نزد احناف بر شخصی که در مکه و در داخل مواقیت سکونت دارد، طواف وداع واجب نیست.

(۳) کسی که طواف وداع را انجام داد، اگر مدتی در مکه می‌ماند، در وقت خارج شدن از مکه، دوباره طواف کردن بر وی لازم نیست.

۸۵۹- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى الظُّهْرَ، وَالْعَصْرَ، وَالْمَغْرِبَ، وَالْعِشَاءَ، ثُمَّ رَقَدَ رَقْدَةً بِالْمُحَصَّبِ، ثُمَّ رَكِبَ إِلَى الْبَيْتِ، فَطَافَ بِهِ» [رواه البخاری: ۱۷۵۶].

۸۵۹- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواندند، بعد از آن اندک وقتی در (محصب) استراحت کردند، بعد از آن سوار شدند و به طرف خانه کعبه رفتند و طواف کردند^(۱).

۷۴- باب: إِذَا حَاضَتِ الْمَرْأَةُ بَعْدَ مَا أَفَاضَتْ

باب [۷۴]: وقتی که زن بعد از آمدن از عرفات، حیض شد

۸۶۰- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «رُخِّصَ لِلْحَائِضِ أَنْ تَتَنَفَّرَ إِذَا أَفَاضَتْ» قَالَ: وَسَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ يَقُولُ: إِنَّهَا لَا تَتَنَفَّرُ، ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: بَعْدُ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «رَخَّصَ لَهُنَّ» [رواه البخاری: ۱۷۶۰، ۱۷۶۱].

از ابن عباس رضی الله عنهما رایت است که گفت: برای زن حائض بعد از اینکه از عرفات آمد رخصت داده شده است که [بدون از انجام دادن طواف وداع از مکه] برود.

(۴) کسی که بدون طواف از مکه خارج گردید، اگر پیش از رسیدن به میقات برگشت و طواف وداع را انجام داد، چیزی بر وی لازم نمی‌گردد، و اگر از میقات گذشته بود، خواه برگردد و خواه برنگردد، بر وی (دم) لازم می‌گردد.

(۵) اگر همراهان زن حائض می‌رفتند، و او در مکه باقی مانده نمی‌توانست، طواف ودعا از وی ساقط می‌گردد.

(۶) طواف وداع برای عمره کننده، و بر کسی که حج فوتی را اداء می‌کند، در نزد اکثر علماء واجب نیست.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

مراد از طواف، طواف وداع است، و نماز خواندن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در محصب، در روزی بود که از منی برمی‌گشتند، و (محصب): میدان ریگزاری بود بین مکه و منی نزدیک مقبره معلی، و نزول حجاج در این جا از مناسک حج نیست، و امری مستحب است، و البته فعلاً این میدان وجود ندارد، و ساختمان‌های بلند و سرک‌های (جاده‌های) جای آن را گرفته است.

[اروای] می‌گوید: از ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم که می‌گفت: چنین زنی نباید برود، ولی بعد از آن از وی شنیدم که می‌گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن‌ها رخصت دادند ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این قول ابن عمر رضی الله عنهما که: (چنین زنی نباید برود) این است که اگر زنی بعد از آمدن از عرفات به عادت ماهانگی گرفتار شد، نباید از مکه خارج شود، بلکه باید انتظار بشکد تا از حیضش پاک شود، بعد از آن طواف وداع را انجام دهد، و بعد از آن از مکه خارج شود.

(۲) عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مذهبش این بود که زن حائض باید تا وقت پاک شدنش از حیض انتظار بکشد، و بعد از پاک شدن، طواف وداع را انجام دهد، ولی بعد از اینکه از عائشه رضی الله عنها شنید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای چنین زن‌هایی اجازه رفتن داده‌اند، از نظر قبلی‌اش بر گشت و گشت: طواف وداع از زن حائضی که از مکه خارج می‌گردد، ساقط است، و موقف هر مسلمان باید چنین باشد، که اگر پیش از اطلاع از حدیث ثابت نبوی رأی و نظر معینی دارد، و بعد از اطلاع از حدیث نبوی می‌بیند که حدیث نبوی مخالف نظرش می‌باشد، باید از نظرش برگشته و مطابق حدیث نبوی عمل نماید، و فتوی بدهد.

و باید متذکر گردید که: در ترک رأی و نظری که شخص آن را از کدام آیت و حدیث استنباط نموده و فهمیده است، و یا از کدام عالم شنیده است، و اکنون آن را مخالف با حدیث دیگری می‌بیند، چهار چیز اساسی شرط است:

شرط اول آنکه: در درجه از علم قرار داشته باشد که قابلیت فهم و معنی احادیث نبوی را کما هو حقّه داشته باشد، نه آنکه بدون علم و دانش به درک ناچیز خود مغرور گشته و خود را عالم و مجتهد بداند، و در عمل نمودن به کدام حدیث، احادیث بسیار دیگری را ترک نماید.

شرط دوم آنکه: این حدیثی که اکنون از آن اطلاع یافته است، حدیث صحیح و قابل احتجاج باشد، تا نشود که با احادیث واهی و ضعیفی که از نگاه اهل حدیث قابل احتجاج نیست، عمل کرده، و احادیث صحیح و قابل اعتماد را ترک کرده باشد.

شرط سوم آنکه: این حدیثی که اکنون برایش رسیده است، و یا از آن اطلاع حاصل کرده است، خالی از معارض باشد، و این امر ایجاب می‌کند که این شخص از تمام احادیثی که به طور مستقیم و غیر مستقیم به این موضوع ارتباط دارد، احاطه کامل داشته باشد، تا نشود که به یک حدیث عمل کرده، و احادیث بسیار دیگری را ترک کرده باشد.

و شرط چهارم آنکه: اگر ایت حدیثی که اکنون برایش رسیده است، معارض و یا معارض‌های دارد، این شخص قدرت آن را داشته باشد که این تعارض ظاهری را در بین احادیث، به اساس قواعد (دفع تعارض) از نسخ، و جمع، و ترجیح در نزد علمای (اصول فقه) دفع نماید، نه آنکه کیف ما اتفاق حدیثی را اختیار نموده و به آن عمل کند، و از احادیث و آیات، و قواعد فقهی و اصولی بسیار دیگری که متعلق به این موضوع است، غافل بوده باشد.

۷۵- باب: الْمُحَصَّب

باب [۷۵]: [حکم منزل کردن] در محصب

۸۶۱- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «لَيْسَ التَّحْصِيبُ بِشَيْءٍ، إِنَّمَا هُوَ مَنْزِلٌ نَزَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه الخائري: ۱۷۶۶].

۸۶۱- و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: تحصیب چیزی نیست، [یعنی: نزول کردن در محصب از مناسک حج نیست] بلکه منزلی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن منزل نمودند^(۱).

۷۶- باب: التَّزْوِيلُ بِذِي طُوًى قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ مَكَّةَ وَالتَّزْوِيلُ بِالْبَطْحَاءِ الَّتِي بِذِي الْحَلِيفَةِ إِذَا رَجَعَ مِنْ مَكَّةَ

باب [۷۶]: منزل نمودن به (ذی طوی) پیش از داخل شدن به مکه، و منزل نمودن در دشت (ذو الحلیفه) در وقت برگشتن از مکه

۸۶۲- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّهُ كَانَ إِذَا أَقْبَلَ بَاتَ بِذِي طُوًى حَتَّى إِذَا أَصْبَحَ دَخَلَ، وَإِذَا نَفَرَ مَرَّ بِذِي طُوًى، وَبَاتَ بِهَا حَتَّى يُصْبِحَ» وَكَانَ يَذْكُرُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ [رواه البخاری: ۱۷۶۹].

۸۶۲- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که وی هنگامی که [از مدینه] به طرف مکه می آمد، شب را به (ذی طوی) منزل می کرد، چون صبح می شد داخل مکه مکره می گردید.

و چون از (منی) می آمد به (ذی طوی) می آمد، و شب را تا صبح در آن جا منزل می کرد، و می گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین می کردند^(۲).

۱- اینکه نزول در محصب از مناسک حج نیست، مورد اتفاق همگان است، گرچه فعلاً طوری که قبلاً گفتیم چنین جایی وجود خارجی ندارد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

شب تیر کردن به (ذی طوی) هنگام آمدن از مدینه به مکه، و یا هنگام آمدن از (منی) به مکه، به اتفاق علماء از مناسک حج نیست، ولی اگر کسی به نیت پیروی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن جا شب

تیر می‌کند، برایش ثواب است، ولی از ترک آن بر وی چیزی لازم نمی‌گردد، و گرچه چنین جایی فعلاً به حالتی که شخص بتواند به اختیار خود در آن جا منزل گزیند، وجود ندارد.

۲۷- کتابُ العُمرة

کتاب [۲۷]: عمره

۱- باب: وجوبُ العُمرة وَفَضْلُهَا

باب [۱]: وجوب عمره و فضیل آن

۸۶۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا، وَالْحَجُّ الْمَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلَّا الْجَنَّةُ» [رواه البخاری: ۱۷۷۳].

۸۶۳- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «از یک عمره تا عمره دیگر، سبب کفاره [گناهان] بین این دو عمره است، و برای حج مبرور، ثواب دیگری جز از بهشت نیست»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) عمره در نزد بعضی از علماء واجب، و در نزد احناف و بعضی از علمای دیگر سنت است.
- (۲) عمره کردن در روز عرفه، و روز اول عید قربان، و در روزهای تشریق که روز دوم، سوم، و چهارم عید قربان باشد، مکروه است.
- (۳) تکرار عمره در نزد امام ابو حنیفه و امام شافعی روا است، ولی امام مالک رحمته الله می گوید: در یک سال نباید بیش از یکبار عمره کرد.
- (۴) عمره سبب کفاره گناهان صغیره است، و گناهان کبیره جز به توبه با تمام شرائطش، و حقوق الناس جز به رساندن حق به صاحبش و یا رضایت وی، به هیچ وجهی قابل بخشایش نیست، و این موضوع در مناسبت های مختلف مکرراً بیان گردید.

۲- باب: مَنِ اعْتَمَرَ قَبْلَ الْحَجِّ

باب [۲]: کسی که پیش از حج عمره کرد

۸۶۴- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْعُمْرَةِ قَبْلَ الْحَجِّ؟ فَقَالَ: لَا بَأْسَ وَقَالَ: اعْتَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ أَنْ يَحْجَّ [رواه البخاری: ۱۷۷۴].

۸۶۴- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که از وی از حکم عمره کردن پیش از حج پرسان شد.

گفت: باکی ندارد، و افزود که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیش از انجام دادن مراسم حج، عمره کردند.

۳- باب: كَمْ اعْتَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

باب [۳]: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چند بار عمره کردند؟

۸۶۵- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: كَمْ اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: أَرْبَعًا، إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ قَالَ السَّائِلُ: فَقُلْتُ لِعَائِشَةَ: يَا أُمَّاهُ أَلَا تَسْمَعِينَ مَا يَقُولُ: أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ؟ قَالَتْ: مَا يَقُولُ؟ قَالَ: يَقُولُ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعْتَمَرَ أَرْبَعَ عُمَرَاتٍ، إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ»، قَالَتْ: «يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، مَا اعْتَمَرَ عُمْرَةً، إِلَّا وَهُوَ شَاهِدُهُ، وَمَا اعْتَمَرَ فِي رَجَبٍ قَطُّ» [رواه البخاری: ۱۷۷۶].

۸۶۵- و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که کسی از وی پرسید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چند عمره کردند؟

گفت: چهار عمره، که یکی از آن‌ها در ماه رجب بود.

شخص سائل می‌گوید: برای عائشه رضی الله عنها گفتم: ای مادرم! آیا نمی‌شنوی که ابو عبد الرحمن چه می‌گوید.
گفت: چه می‌گوید؟

گفتم: می‌گوید: که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهار عمره کردند که یکی از آن‌ها در ماه رجب بود.

گفت: خداوند بر ابو عبد الرحمن رحمت کند، پیامبر خدا ﷺ هیچ عمره را انجام ندادند مگر آنکه او حاضر بود، و هرگز پیامبر خدا ﷺ در ماه رجب عمره نکردند.^(۱)

۸۶۶- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سُئِلَ: كَمْ اعْتَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: «أَرْبَعٌ: عُمْرَةُ الْحُدَيْبِيَّةِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ حَيْثُ صَدَّهُ الْمُشْرِكُونَ، وَعُمْرَةٌ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ حَيْثُ صَالَحَهُمْ، وَعُمْرَةُ الْجِعْرَانَةِ إِذْ قَسَمَ غَنِيمَةً - أَرَاهُ - حُنَيْنٍ» قُلْتُ: كَمْ حَجَّ؟ قَالَ: «وَاحِدَةً» [رواه البخاری: ۱۷۷۸].

۸۶۶- روایت است که کسی از انس بن مالک رضی الله عنه پرسید که پیامبر خدا ﷺ چند عمره انجام دادند؟

گفت: چهار عمره: عمره (حدیبه) در ماه ذی القعدة که مشرکین مانع رفتنشان [به مکه مکرمه] شدند، عمره دیگر در سال آیند: [یعنی: در سال هفتم هجری] در ماه ذی القعدة که با مشرکین مصالحه نمودند، و عمره (جعرانه) که فکر می‌کنم در همین عمره، غنائم (حنین) را تقسم نمودند.

گفتم: چند حج کردند؟

گفت: یک حج^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کسی که این سؤال را از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها کرد، خواهر زاده‌اش عروه بن زبیر رضی الله عنه بود.
(۲) عروه از این جهت برای عائشه رضی الله عنها به صیغه (مادر) خطاب نمود، که وی خاله‌اش می‌شد، و خاله حکم مادر را دارد، و دیگر اینکه عائشه رضی الله عنها به نص قرآن کریم مادر همه مسلمانان است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾.

(۳) ابو عبد الرحمن کنیه عبد الله بن عمر رضی الله عنه بود، و ذکر کردن شخص به کنیه او، دلالت بر احترام برای آن شخص دارد، و عرب‌ها تا هم اکنون برای کسی که احترام داشته باشند، او را به کنیه‌اش خطاب می‌کنند، و یا از وی به کنیه‌اش یاد می‌کنند.

(۴) در صحیح مسلم آمده است که در وقت گفتگوی عروه با عائشه رضی الله عنها ابن عمر رضی الله عنهما حاضر بود و سکوت کرده بود، و طوری که امام نووی رحمته الله می‌گوید: سکوت ابن عمر دلالت بر این دارد که وی اشتباه شده بود، و یا وقت عمره پیامبر خدا ﷺ را فراموش کرده بود، و اینکه این چهار عمره چه وقت صورت گرفته بود، در حدیث آتی به تفصیل و ترتیب می‌آید.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۸۶۷- وَفِي رَوَايَةٍ أَنَّهُ قَالَ: «اعْتَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَيْثُ رُدُّوهُ، وَمِنْ الْقَابِلِ عُمْرَةَ الْحُدَيْبِيَّةِ، وَعُمْرَةً فِي ذِي الْقَعْدَةِ، وَعُمْرَةً مَعَ حَجَّتِهِ»، [رواه البخاری: ۱۷۷۹].

۸۶۷- و در روایت دیگری [انس رضی الله عنه] گفت: یک عمره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همان عمره بود که [مشرکین] مانع رفتن ایشان شدند، و عمره (حدیبه) در سال بعدی، و عمره در (ذو القعدة)، و عمره دیگر [عمره که] با حج خود [انجام دادند].

۸۶۸- عَنْ بَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي ذِي الْقَعْدَةِ قَبْلَ أَنْ يَحْجَّ» [رواه البخاری: ۱۷۸۱].

۸۶۸- از براء بن عازب رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیش از آنکه حج نمایند، دو بار در ماه ذو القعدة عمره کردند^(۱).

(۱) (حدیبه): قریه از قریه‌های مکه است، و واقعه حدیبه به اتفاق علماء در ذو القعدة سال ششم هجری واقع گردید.

(۲) این قول انس رضی الله عنه که (و عمره جِعْرَانَه) که فکر می‌کنم در همین عمره، غنائم، (حنین) را تقسیم نمودند) دلالت بر این دارد که وی در اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله غنائم حنین را در همین عمره تقسیم کرده باشند یا نه؟ متیقین نبوده است، ولی در صحیح مسلم به صیغه یقین آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله غنائم حنین را در سفر همین عمره تقسیم نمودند، و (حنین) نام وادی است که از مکه مکرمه حدود هفت کیلو متر فاصله دارد، و غزوه حنین در پنجم شوال سال هشتم هجری که سال فتح مکه باشد، صورت گرفت.

(۳) طوری که مشاهده می‌کنید در این حدیث از سه عمره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نام برده شده است، و عمره چهارم، همان عمره بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حج خود، در ماه ذو الحجه سال دهم هجری انجام دادند، و دلیل آن، حدیثی آتی است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) از این حدیث چنین دانسته می‌شود که تنها دو عمره از عمره‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ماه ذو القعدة واقع گردیده است، و چون مفهوم مخالف معتبر نیست، بنابراین نفی آن را نمی‌کند که عمره دیگری در این ماه واقع نشده باشد، و طوری که قبلاً گفتیم، سه عمره از عمره‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ماه ذو القعدة، و عمره چهارم در ماه ذو الحجه صورت گرفته است.

(۲) بعضی‌ها می‌گویند که تمام چهار عمره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ماه ذو القعدة واقع شده است، و به این طرق حتی عمره حج‌شان نیز در ذی القعدة می‌باشد، و البته مراد این گروه این است که: ابتدای نیت به عمره حج‌شان در ذی القعدة واقع گردیده است، نه آنکه انجام دادن این عمره در

۴- باب: عُمَرَةُ التَّنْعِيمِ

باب [۴]: عمره تنعيم

۸۶۹- عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَمَرَهُ أَنْ يُرْدَفَ عَائِشَةَ، وَيُعْمِرَهَا مِنَ التَّنْعِيمِ» [رواه البخاری: ۱۷۸۴].

۸۶۹- از عبد الرحمن بن ابو بکر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او امر کردند که عائشه رضی الله عنها را به پشت سر خود سوار کند، و او را به تنعيم عمره بدهد^(۱).

وَأَنَّ سَرَاقَةَ بْنَ مَالِكٍ بْنَ جُعْشَمٍ لَقِيَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ بِالْعَقَبَةِ، وَهُوَ يَرْمِيهَا، فَقَالَ: أَلَكُمُ هَذِهِ خَاصَّةٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا، بَلْ لِلْأَبَدِ» [رواه البخاری: ۱۷۸۵].

و سراقه بن مالک بن جعشم رضی الله عنه^(۲) با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نزد جمره عقبه، در حالی که رمی می کردند، ملاقات نمود، و گفت: یا رسول الله! آیا (این امر) [که انجام دادن عمره در ماه های حج، و یا فسخ حج به عمره باشد] خاص برای شما است؟ فرمودند: «نه، خیر! بلکه برای ابد است»^(۱).

ذی القعدة بوده باشد، زیرا در روایات صحیح و ثابتی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بیست و پنجم ماه ذی القعدة از وادی عقیق به نیت حج و عمره احرام بستند، و بعد از ده روز به مکه رسیدند، و عمره کردند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کسی که مقیم مکه است، اگر می خواهد عمره کند، باید از حرم خارج گردیده و از زمین حل احرام ببندد.

(۲) اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای عبد الرحمن امر کردند که عائشه را با خود به تنعيم ببرد، برای آن بود که تنعيم نسبت به دیگر اطراف حرم، نزدیکترین منطقه به زمین حل است.

(۳) خلوت نمودن با محرم در سفر و در اقامت جواز دارد، و محرم زن، بعد از شوهر وی کسی است که نکاح وی با وی ابد حرام باشد، مانند: پدر، فرزند، برادر، کاکا، ماما، و امثال این ها.

۲- وی سراقه بن مالک بن جعشم مدلجی است، و این همان کسی است که در هجرت نبی کریم صلی الله علیه و آله با ابو بکر رضی الله عنه غرض کشتن آن ها به تعقیب آن ها بر آمده بود، و در فتح مکه مسلمان شد، و در اول خلافت عثمان رضی الله عنه در سال بیست و چهار هجری وفات یافت، اسد الغابه (۲/۲۶۵-۲۶۶).

۵- باب: الإِغْتِمَارُ بَعْدَ الْحَجِّ بِغَيْرِ هَدْيٍ

باب [۵]: عمره کردن بعد از حج بدون تقدیم (هدی)

۸۷۰- حَدِيثُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي الْحَجِّ تَكَرَّرَ كَثِيرًا، وَقَدْ تَقَدَّمَ بِتَمَامِهِ: [رواه

البخاری: ۱۷۸۶، ۱۵۲۱، ۱۵۶۱، ۱۷۸۴].

۸۷۰- حدیث عائشه رضی الله عنها در مورد حج، چندین بار تکرار شد، و قبلا به طور کامل

ذکر گردید^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بعضی از علماء از عبارت (این امر) چنین فهمیده‌اند که مراد از آن فسخ حج به عمره است، بنابراین گفته‌اند که: اگر کسی نیت حج را می‌کند، و (هدی) با خود ندارد، روا است که نیت حش را به عمره تبدیل نموده و بعد از ادای عمره، خود را حلال سازد، و حتی بعضی از معاصرین این عمل را واجب دانسته و می‌گویند: حج مفرد اصلا جواز ندارد، به این معنی که اگر کسی تنها نیت حج را می‌کند که (حج مفرد) گفته می‌شود، باید حش را به عمره تبدیل کند، و بعد از انجام دادن اعمال عمره خود را حلال سازد، و باز در روز ترویبه برای ادای حج، دوباره نیت نماید.

(۲) جمهور علماء از زمان صحابه، به شمول خلفای راشدین تا به امروز، در همه مذاهب، حج مفرد را جائز دانسته و به آن عمل کرده‌اند، و گفته‌اند: کسی که نیت حج را می‌کند، باید حج خود را به اتمام برساند، و فسخ حج به عمره خاص برای صحابه، و تنها برای همان سالی بود که پیامبر خدا ﷺ با آن‌ها بودند، و قولی که مخالف با اجماع امت باشد، اعتبار علمی چندانی ندارد.

(۳) بنابر آنچه که گذشت، مراد از (این امر) که در سؤال سراقه رضی الله عنه آمده است، عمره کردن در ماه‌های حج است، نه فسخ حج به عمره، زیرا در زمان جاهلیت عمره کردن در ماه‌های حج را طوری که قبلاً ذکرش رفت از بدترین گناه‌ها می‌دانستند، و بعد از اینکه پیامبر خدا ﷺ این عمل را برای صحابه اجازه دادند، سراقه رضی الله عنه فکر کرد که شاید این کار خاص برای همین سال باشد، از این جهت از پیامبر خدا ﷺ در زمینه استفسار نمود، و پیامبر خدا ﷺ برایش خبر دادند که این حکم عا، و برای ابد، و برای همگان است.

۲- مراد از آن، حدیثی است که عائشه رضی الله عنها می‌گوید که: بعضی از صحابه نیت حج، و بعضی نیت عمره کردند، و خود وی نیت عمره کرده بود، و بعد از اینکه به عادت ما هانگی گرفتار شد، پیامبر خدا ﷺ برایش امر کردند که عمره نکنند، و بعد از ادای حج، برای برادرش عبد الرحمن امر کردند تا او را با خود برده و از تنعیم عمره بدهد.

۶- باب: أَجْرُ الْعُمْرَةِ عَلَى قَدْرِ النَّصَبِ

باب [۶]: ثواب عمره به اندازۀ مشقت است

۸۷۱- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي رِوَايَةٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهَا فِي الْعُمْرَةِ «وَلَكِنَّهَا عَلَى قَدْرِ نَفَقَتِكَ أَوْ نَصَبِكَ» [رواه البخاری: ۱۷۸۷].

۸۷۱- و از عائشه رضی الله عنها در روایتی آمده است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد عمره، برایش گفتند که: «... ولی ثواب عمره به اندازۀ و مصرف تو، و یا به اندازۀ و مشقت تو است»^(۱).

۷- باب: مَتَى يَحِلُّ الْمُعْتَمِرُ

باب [۷]: عمره کننده چه وقت حلال می شود

۸۷۲- عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهَا كَانَتْ: «كُلَّمَا مَرَّتْ بِالْحُجُونِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ لَقَدْ نَزَلْنَا مَعَهُ هَاهُنَا، وَخُنْ يَوْمَئِذٍ خِفَافٌ قَلِيلٌ، ظَهَرْنَا قَلِيلَةً أَرْوَادُنَا، فَاعْتَمَرْتُ أَنَا وَأُخْتِي عَائِشَةُ، وَالزُّبَيْرُ، وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ، فَلَمَّا مَسَحْنَا الْبَيْتَ أَحْلَلْنَا ثُمَّ أَهْلَلْنَا مِنَ الْعِثِيِّ بِالْحَجِّ» [راه البخاری: ۱۷۹۶].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

هر قدر مصارف عمره، و یا مشقت و مشکلات شخص عمره کننده بیشتر باشد، به همان اندازه ثوابش بیشتر است، والبتۀ مراد از مشقت، مشقتی است که مشروع باشد، بنابراین اگر کسی به نیت عبادت، خود را در مشقتی می اندازد که از نگاه شرعی ممنوع است، به علاوه آنکه برایش ثوابی حاصل نمی شود، از آن مشقت گنه کار هم می گردد، مثلاً: اگر کسی در شدت گرمی با پای پیاده به حج و یا عمره می رود، و یا چند روز متوالی را با هم بدون آنکه افطار کند، روز می گیرد، و یا در گرمی تابستان در وقت نماز خواندن به نیت ثواب به آفتاب سوزان می ایستد، و یا در شدت سردی هوا بر روی یخ نماز می خواند، برای چنین شخصی از انجام دادن این اعمال نه تنها آنکه ثواب نیست، بلکه به جهت آنکه بدون موجب، سبب ضرر رساندن به خود شده است، بر وی گناه نیز هست، و از آن مهمتر آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از چنین کارهای منع کرده اند، و مخالفت از امر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدون شک گناه است.

۸۷۱- از اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنها روایت است که وی هر وقت که از منطقه (حجون) می‌گذشت، بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درود می‌فرستاد، [و می‌گفت]:
 «با ایشان در همین جا منزل نمودیم، و در این وقت سبکبار بودیم، مرکب‌های کمی داشتیم، زاد و توشه ما اندک بود، من و خواهرم عائشه، و زبیر، و فلان و فلان عمره نمودیم، بعد از طواف به خانه کعبه، [و سعی بین صفا و مروه] خود را حلال ساختیم، و آخر روز، نیت حج کردیم»^(۱).

۸- باب: مَا يَقُولُ إِذَا رَجَعَ مِنَ الْحَجِّ أَوِ الْعُمْرَةِ أَوِ الْغَزْوِ

باب [۸]: در باز گشتن از حج، و یا عمره و یا جهاد، چه باید گفت؟

۷۸۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا قَفَلَ مِنْ غَزْوٍ أَوْ حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ، يُكَبِّرُ عَلَى كُلِّ شَرْفٍ مِنَ الْأَرْضِ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ، ثُمَّ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيُّونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ، صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ» [رواه البخاری: ۱۷۹۷].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) حجون نام جایی است در مکه مکرمه، نزدیک قبرستان معلی، و از مسجد الحرام حدود سه کیلو متر فاصله دارد.

(۲) آنچه را که اسماء رضی الله عنها روایت می‌کند، چیزی است که در حجة الوداع واقع گردیده بود، و طوری که معلوم است، در این حج عائشه رضی الله عنها بعد از احرام بستن، و پیش از طواف کردن، به عادت ماهانگی دچار شده بود، بنابراین با اسماء و زن‌های دیگر طواف نکرد، و اینکه اسماء رضی الله عنها او را در ضمن کسانی که با وی طواف کرده‌اند ذکر کرده است، به اعتبار اشتراک در اصل احرام بستن است، نه از نگاه اشتراک در طواف.

(۳) اسماء رضی الله عنها در این حدیث می‌گوید که: بعد از طواف کردن خود را حلال ساختیم، حال آنکه حلال ساختن آن‌ها بعد از طواف و بعد از سعی بین صفا و مروه بود، نه بعد از تنها طواف، و این چیز در احادیث بسیار دیگری به صراحت ذکر شده است.

۸۷۳- از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی که از جهاد، یا حج و یا عمره، برمی گشتند، به هر بلندی که می رسیدند، سه بار تکبیر می گفتند، و این دعا را می خواندند:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، أَيُّوبَ تَأْتِيُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ، صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ»^(۱).

۹- باب: اسْتِقْبَالِ الْحَاجِّ الْقَادِمِينَ وَالثَّلَاثَةِ عَلَى الدَّابَّةِ

باب [۹]: استقبال از حجاج، و سوار شدن سه نفر بر یک مرکب

۸۷۴- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ، اسْتَقْبَلَتْهُ أُعَيْلِمَةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَحَمَلَتْ وَاحِدًا بَيْنَ يَدَيْهِ، وَآخَرَ خَلْفَهُ» [رواه البخاری: ۱۷۹۸].

۸۷۴- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مکه آمدند، بچه های بنی عبد المطلب به استقبال شان رفتند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکی را پیش روی و دیگری را پشت سر خود، سوار کردند^(۲).

۱- یعنی: خدای جز خدای یگانه وجود ندارد، شریکی برایش نیست، تمام هستی برای او است، و سزاوار ستایش تنها او است، و او خدایی است که بر همه چیز قادر است، رجوع کننده ایم بسوی خدا، توبه کننده ایم از نافرانی ها، برای پروردگار خود عبادت می کنیم، و برای پروردگار خود سجده می کنیم، و برای پروردگار خود ستایش می کنیم، خداوند وعده اش را راست کرد، بنده اش را پیروز نمود، و تنها خودش احزاب کفار را به شکست مواجه ساخت.

و خواندن این دعا خاص برای برگشتن از حج و عمره و جهاد نیست، بلکه مستحب است تا در هر سفری مانند: باز گشتن از سفر تحصیل علم، از سفر تجارت، و از سفر سیاحت مباح، و امثال این ها نیز خوانده شود.

۲- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بچه را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیش روی خود سوار کردند، جعفر بن ابی طالب، و بچه را که پشت سر خود سوار کردند، قثم بن عباس بن عبد المطلب بود.

۱۰ - باب: الدُّخُولُ بِالْعَشِيِّ

باب [۱۰]: آمد از سفر، به شب

۸۷۵- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَطْرُقُ أَهْلَهُ، كَأَن لَّا يَدْخُلُ إِلَّا غُدُوَّةً أَوْ عَشِيَّةً» [رواه البخاری: ۱۸۰۰].

۸۷۵- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [هنگام باز گشت از سفر] شب به خانه خود داخل نمی شدند، بلکه پیش از زوال و یا اول شب می آمدند ^(۱).

۲) مستحب است که از حجاج در وقت رسیدن آن‌ها به مکه استقبال به عمل آید، و با قیاس بر این، مستحب است که از حجاج در وقت بازگشت آن‌ها از مکه نیز استقبال به عمل آید، و باز هم با قیاس بر این، مستحب است از هر مسافری که از سفر مسنونه مانند: حج، عمره، جهاد، تحصیل علم، و یا سفر مباح مانند:

تجارت، سیاحت، و امثال این‌ها برمی گردد، نیز استقبال به عمل آید، و این کار یک عمل نیک اجتماعی است که سبب مودت و دوستی بین اقوام و دوستان می شود.

۳) نبی کریم صلی الله علیه و آله دو طفل را با خود بر شتری که سوار بودند، سوار کردند، و شتر بدون شک چنین تحملی را دارد، ولی اگر حیوان مانند خر کم تحمل بوده، و یا اشخاصی که می خواهند بر حیوان سوار شوند، تنومند باشند، به طوری که حیوان از تحمل آن‌ها به مشقت زیاد بیفتد، نباید سه نفره بر آن سوار شوند، زیرا اسلام همان طوری که ظلم را بر انسان‌ها اجازه نمی دهد، بر حیوانات نیز اجازه نمی دهد، و قصه زنی که به سبب ظلم بر گریه به دوزخ رفت، در همین صحیح البخاری موجود است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

مسافر نباید شب از سفر برگردد، زیرا احتمال دارد که همسرش در این وقت در حالتی باشد که سبب تنفر شوهرش از وی گردد، از این جهت باید در وقتی به خانه اش داخل شود که زن از آمدن شوهر اطلاع یافته و بتواند به شکل مناسبی از وی استقبال نماید، ولی چون در این عصر، انسان به آسانی می تواند از وقت آمدن خود برای اهل و فامیلش اطلاع بدهد، و آن‌ها برای آمدنش آمدگی بگیرند، لذا آمدنش در این صورت در شب، مانعی ندارد، زیرا علت منع منتفی گردیده است، و طوری که علماء اصول می گویند: حکم با علت خود ارتباط دارد، هر وقت که علت موجود باشد، حکم موجود است، و هروقت که علت منتفی گردد، حکم به خودی خود نیز منتفی می گردد.

۸۷۶- عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَطْرُقَ أَهْلَهُ لَيْلًا» [رواه البخاری: ۱۸۰۱].

۸۷۶- از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از اینکه شخص [در وقت بازگشتن از سفر] شب به نزد خانواده‌اش برگردد، نهی کردند^(۱).

۱۱- باب: مَنْ أَسْرَعَ نَاقَتَهُ إِذَا بَلَغَ الْمَدِينَةَ

باب [۱۱]: کسی که هنگام رسیدن به مدینه شترش را تیز راند

۸۷۷- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ، فَأَبْصَرَ دَرَجاتِ الْمَدِينَةِ، أَوْضَعَ نَاقَتَهُ وَإِنْ كَانَتْ دَابَّةً حَرَكَهَا» وَزَادَ فِي رَوَايَةٍ: مِنْ حُبِّهَا [رواه البخاری: ۱۸۰۲].

۸۷۷- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم چون از سفری برمی‌گشتند و کوچه‌های مدینه را دیدند، شتر خود را تیز می‌رانند، و اگر دابۀ بود او را به حرکت می‌انداختند.

و در روایتی آمده است که این کار به سبب دوست داشتن مدینه بود^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نهی در این جا تنزیه است، نه برای تحریم، یعنی: داخل شدن به خانه در شب، هنگام بازگشتن از سفر، مکروه است نه حرام.

(۲) چون این حکم تعبدی نیست که علت آن را درک کرده نتوانیم، بنابراین حکمش مانند حکم حدیث سابق است که هم اکنون ذکر نمودیم، یعنی: اگر کسی از آمدن خود برای خانواده‌اش اطلاع می‌دهد، و یا آن‌ها از آمدنش اطلاع دارند، و برایش آمادگی گرفته‌اند، آمدنش از سفر در شب، مانعی ندارد، و حتی اکنون که وقت حرکت وسائل سفر در بسیاری از حالات از اختیار مسافر خارج است، اگر به حرفیت این حدیث عمل نمائیم، سبب مشقت بسیار برای خود و دیگران می‌شویم.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این حدیث از یک طرف دلالت بر فضیلت مدینه منوره، و از طرف دیگر دلالت بر حب وطن و مسکن و ماوی دارد، و حدیث (حب الوطن من الإيمان) گرچه اصل شرعی ندارد، ولی طوری که امام سخاوی رحمه الله می‌گوید: معنایش صحیح است، و احادیثی را برای تأیید این معنی ذکر کرده است، و می‌گوید: وقتی که شوق مکه در دل پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم غلبه نمود، خداوند متعال این آیه

۱۲- باب: السَّفَرُ قِطْعَةً مِنَ الْعَذَابِ

باب [۱۲]: سفر جزئی از عذاب است

۸۷۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ، يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَنَوْمَهُ، فَإِذَا قَضَى نَهْمَتَهُ، فَلْيُعَجِّلْ إِلَى أَهْلِهِ» [رواه البخاری: ۱۸۰۴].

۸۷۸- از ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «سفر جزئی از عذاب است، مانع خوردن، نوشیدن و خواب انسان می شود، کسی که کارش را انجام داد، بکوشد تا زودتر به خانواده اش برگردد»^(۱).

کریمه را نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ﴾. یعنی: به یقین کسی که ابلاغ قرآن را بر عهده تو گذاشت، تو را به جایگاهت باز می گرداند، و البته این شعور برای کسانی که از وطن خود دور افتاده اند، بیشتر و بیشتر احساس می شود، ولو آنکه در ناز و نعمت زندگی کنند، مگر کسانی که شعور ذاتی و طبیعی خود را از دست داده اند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از منع خوردن و نوشیدن، و خواب، منع کامل این چیزها نیست، بلکه منع کمال این چیزها است، یعنی: برای انسان طوری که وسائل راحت و زندگی خصوصاً در آن وقت در خانه اش میسر است، در سفر میسر نیست، و این امر برای همگان مشهود است.

(۲) انسان نباید بدون حاجت از خانه اش سفر نماید، و اگر می کند، بعد از انجام دادن کارش بکوشد تا هرچه زودتر نزد خانواده اش برگردد.

(۳) در روایتی از امام مالک رحمته الله نقل است که گفت: «کسی که از سفر برمی گردد، برای خانواده اش تحفه بخرد، و اگر چیزی نداشت، سنگی را با خود بیاورد»، و البته این سخن برای مبالغه است، ورنه از آوردن سنگ مگر آنکه سنگ کار آمدی باشد برای اهل خانواده منفعتی متصور نیست.

۲۸- کتابُ الْمُخَصَّرِ وَجَزَاءِ الصَّيْدِ

کتاب [۲۸]: احصار و جزای شکار کردن^(۱)

۱- باب: إِذَا أُحْصِرَ الْمُعْتَمِرُ

باب [۱]: اگر عمره کننده به مانع دچار شد

۸۷۹- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «قَدْ أُحْصِرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَحَلَقَ رَأْسَهُ، وَجَامَعَ نِسَاءَهُ، وَنَحَرَ هَدْيَهُ، حَتَّى اعْتَمَرَ عَامًا قَابِلًا» [رواه البخاری: ۱۸۰۹].

۸۷۹- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ادای عمره دچار مانع گردیدند، سر خود را تراشیدند، و با همسران خود هم بستر شدند، و (هدی) خود را نحر کردند، تا اینکه عمره را در سال آینده انجام دادند^(۲).

۱- احصار در نزد احناف، عبارت از بر خورد با مانع از رفتن به بیت الله الحرام است، به هر سببی که باشد، مانند: دشمن، مرض، گم شدن مال نفقه، گم کردن راه، و امثال اینها، و در نزد دیگر از علماء و از آن جمله أئمة سه گانه (شافعی، مالک و احمد) رحمهم الله عبارت از به وجود آمدن به سبب دشمن است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

از این حدیث چنین دانسته می شود که اگر کسی بعد از داخل شدن در احرام حج و یا عمره، از رفتن به مکه باز ماند، باید: (هدی) را ذبح نماید، سر خود را بتراشد، و خود را حلال سازد، و بعد از حلال شدن همه چیز حتی هم بستر شدن با همسرش برایش حلال می گردد، حج و یا عمره را که از ادای آن به مانع بر خورد کرده است، در آینده قضاء بیاورد.

۲- باب: الإحصار في الحجّ

باب [۲]: به مانع بر خورد نمودن در حج

۸۸۰- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «أَلَيْسَ حَسْبُكُمْ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ إِنْ حُبِسَ أَحَدُكُمْ عَنِ الْحَجِّ، طَافَ بِالْبَيْتِ، وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ حَلَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، حَتَّى يَخُجَّ عَامًا قَابِلًا، فَيُهْدِي أَوْ يَصُومُ إِنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا» [رواه البخاری: ۱۸۱۰].

۸۸۰- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که می گفت: آیا سنت و پیروی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای شما کافی نیست؟

اگر کسی از شما از حج [یعنی: وقوف به عرفه] باز داشته شود، به خانه کعبه طواف کند، و بین صفا و مروه سعی نماید، بعد از آن، همه چیز برایش حلال می شود، تا اینکه در سال آینده آمده و حج را اداء نماید، (هدی) را ذبح کند، و اگر قدرت به (هدی) نداشت، روزه بگیرد^(۱).

۳- باب: النَّحْرُ قَبْلَ الْحَلْقِ فِي الْحَضَرِ

باب [۳]: در احصار، پیش از تراشیدن سر، (هدی) نحر گردد

۸۸۱- عَنْ الْمُسَوِّرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَحَرَ قَبْلَ أَنْ يَحْلِقَ، وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ» [رواه البخاری: ۱۸۱۱].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

بنابر ظاهر این حدیث، امام شافعی رحمته الله می گوید: کسی که وقوف به عرفه از نزدش فوت می گردد، ولی به مکه آمده می تواند، باید به خانه طواف نماید، بین صفا و مروه سعی کند، و گوسفندی را ذبح نماید، ولی امام ابو حنیفه رحمته الله می گوید: چنین شخصی محصر گفته نمی شود، بنابراین بعد از طواف به خانه کعبه، و سعی بین صفا و مروه، عمره را انجام داده است، و هدیه بر وی نیست، و آنچه که بر وی لازم است این است که: حج را در سال آینده قضا بیاورد.

۸۸۱- از ابن مسور^(۱) روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ [در حدیبیه که کفار قریش مانع رفتن‌شان به مکه شدند] پیش از آنکه سر خود را بتراشند، نحر کردند، و اصحاب خود را به این کار امر فرمودند.^(۱)

۴- باب: قول الله تعالى: ﴿أَوْ صَدَقَةٍ﴾ وَهِيَ إِطْعَامُ سِتَّةِ مَسَاكِينَ

باب [۴]: این قول خداوند متعال که: ﴿یا دادن صدقه﴾ که طعام دادن شش مسکین است

۸۸۲- عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: وَقَفَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْحَدَيْبِيَّةِ وَرَأْسِي يَتَهَافَتُ قَمَلًا، فَقَالَ: «يُؤْذِيكَ هَوَامُكَ؟»، قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاخْلُقْ رَأْسَكَ، أَوْ - قَالَ: اخْلُقْ قَالَ: فِي نَزَلْتُ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّنْ رَّأْسِهِ﴾ إِلَى آخِرِهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «صُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، أَوْ تَصَدَّقْ بِفَرَقِ بَيْنِ سِتَّةٍ، أَوْ ائْسُكُ بِمَا تَيَسَّرَ» [رواه البخاری: ۱۸۱۵].

۸۲۲- از کعب بن عجره^(۲) روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ در (حدیبیه) بر بالای سرم ایستادند، و شبش‌های از سرم می‌ریخت. فرمودند: «آیا خزندگان سرت، تو را اذیت می‌کنند؟ گفتیم: بلی! فرمودند: «سرت را بتراش» یا فرمودند: «بتراش».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در احصار، ذبح کردن پیش از تراشیدن سر است.

(۲) محل ذبح هدی شخص محصر، همان جایی است که احصار شده است، و مراد از این قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ﴾^(۱)، در غیر احصار است، و محل هدی احصار همان جایی است که احصار صورت گرفته است.

۲- وی کعب بن عجره بن امیه است، اسلام آوردنش به تاخیر افتاد، ولی در همه غزوات اشتراک نمود، صحابه‌های بسیاری از وی حدیث روایت کرده‌اند، و در سال پنجاه و یک هجری، به عمر هفتاد و هفت سالگی در مدینه منوره وفات یافت، اسد الغابه (۴/۲۴۳-۲۴۴).

[کعب رضی الله عنه] می‌گوید: و این آیه کریمه درباره من نازل گردید که: «اگر کسی از شما مریض بود، یا به او اذیتی از سرش بود، [پس باید عوض آن روزه بگیرد، و یا صدقه بدهد، و یا ذبح نماید]، [بعد از نزول این آیه کریمه].
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سه روز روزه بگیر، یا برای شش نفر صدقه بده، یا آنچه را میسر می‌شود ذبح کند»^(۱).

۵- باب: الإِطْعَامُ فِي الْفِدْيَةِ نِصْفُ صَاعٍ

باب [۵]: مراد از طعام دادن در فدیة، نصف صاع است

۸۸۳- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فِي رَوَايَةٍ قَالَ: نَزَلَتْ فِيَّ خَاصَّةً، وَهِيَ لَكُمْ عَامَّةً، [رواه البخاری: ۱۸۱۶].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شک بین این دو عبارت که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سرت را بتراش» یا فرمودند: «بتراس»، از راوی است، و از نگاه معنی فرقی بین آن‌ها نیست، منتهی عبارت اول صحیح‌تر از عبارت دوم است، و البته از عبارت دوم نیز چیز دیگری جز تراشیدن سر، دانسته نمی‌شود.
(۲) در وقت حاجت، مُحَرَّم می‌تواند سرش را بتراشد، ولی باید موافق آنچه که در آیه کریمه آمده است، فدیة بدهد.

(۳) با قیاس به موی سر، علماء گفته‌اند که: اگر کسی روی حاجت مو را از جای دیگر بدنش می‌تراشد، حکمش در وجوب کفاره، مانند حکم تراشیدن موی سر است.

(۴) اگر محرم موی سر شخص حلالی را می‌تراشد، بر هیچ کدام چیزی لازم نمی‌گردد.
(۵) اگر کسی از روی قصد، و بدون ضرورت سرش را می‌تراشد، بنا به قول اکثر علماء، بر وی (دم) لازم می‌گردد، و اختیاری از طعام دادن و یا روزه گرفتن برایش نیست.

(۶) در لزوم فدیة در تراشیدن سر، فرقی بین قصد و فراموشی، و بین عالم و جاهل نیست.
(۷) در طعام باید برای شش مسکین، برای هر مسکین نیم صاع بدهد، خواه طعام گندم باشد، خواه جو، و خواه خرما، و در نزد امام ابو حنیفه رحمته الله دادن همه آن‌ها برای یک مسکین نیز جواز دارد، صاع به وزن فعلی مقدار (۳/۶۴۰) سه کیلو و ششصد و چهل گرم می‌شود، که طعام شش مسکین مساوی ده کیلو و نه صد و بیست گرم می‌شود، برای هر مسکین، یک کیلو و هشت صد و بیست گرم، که مساوی نیم من به وزن هرات است، و چون اکنون این اوزان از بین رفته و جای خود را به اوزان جدید داده است، روی احتیاط بهتر است که برای هر مسکین دو کیلو گرم کامل بدهد، و آنچه که از مقدار معینش زیاد باشد، برایش صدقه حساب می‌شود.

۸۸۳- و از کعب بن عجره رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که گفت: آیه مذکور، خاص درباره من نازل گردید، و شما را به طور عموم شامل می شود^(۱).

۱- و در روایت دیگری در قسمتی از این حدیث آمده است که کعب رضی الله عنه گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از من پرسیدند: «قدرت به فدیة دادن گوسفندی را داری؟ گفتیم: نه، فرمودند: سه روز روزه بگیر، یا شش مسکین، برای هر مسکین نیم صاع طعام بده، و طوری که قبلاً یاد آور شدیم، نیم صاع به وزن فعلی مساوی (۱/۱۲۰) یک کیلو هشت صد و بیست گرام می شود، و فدیة دادن دو کیلو گرام برای هر مسکینی بهتر است.

۲) این سخن کعب بن عجره رضی الله عنه که می گوید: (آیه مذکور، خاص درباره من نازل گردید، و شما را به طور عموم شامل می شود)، اشاره به این قاعده اصولی دارد که می گوید: (اعتبار به عموم لفظ است، نه به خصوص سبب)، بنابراین هرلفظی که عام باشد، ولو آنکه سببش خاص باشد، عموم مدلول لفظ را شامل می شود، مانند: همین واقعه، و هر واقعه همانند آن، از آن جمله: آیه ظهار، که سببش خاص است، زیرا در مورد خوله نبت ثعلبه نازل شده است، ولی هرکس دیگری را که از زنش ظهار نماید، نیز شامل می شود، و هم چنین هرلفظ عام دیگری، ولو آنکه سبب ورودش خاص باشد.

۲۹ - کِتَابُ جَزَاءِ الصَّيْدِ وَنَحْوِهِ

کتاب [۲۹]: جزای شکار کردن و مانند آن

۱ - باب: إِذَا صَادَ الْحَلَالُ فَأُهْدِيَ لِلْمُحْرَمِ الصَّيْدُ، أَكَلَهُ

باب [۱]: اگر حلال شکار کرد و برای محرم داد، آن را بخورد

۸۸۴- عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: انْطَلَقْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَامَ الْحَدِيثِيَّةِ، فَأَحْرَمَ أَصْحَابُهُ وَلَمْ أُحْرَمْ أَنَا فَأُنَبِّئُكُمْ بِعِدَّةٍ يَتَوَجَّهْنَا نَحْوَهُمْ فَبَصُرَ أَصْحَابِي بِجِمَارٍ وَحِشٍ فَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَضْحَكُهُ إِلَى بَعْضٍ، فَتَنَظَرْتُ فَرَأَيْتُهُ فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ الْفَرَسَ فَطَعَنْتُهُ، فَأَثْبَتُهُ، فَاسْتَعْنَتْهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُعِينُونِي، فَأَكَلْنَا مِنْهُ، ثُمَّ لَحِقْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَحَشِينَا أَنْ نُقْتَطَعَ، أَرْفَعَ فَرَسِي شَأْوًا وَأَسِيرُ شَأْوًا، فَلَقِيتُ رَجُلًا مِنْ بَنِي غِفَارٍ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، فَقُلْتُ: أَيْنَ تَرَكْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: تَرَكْتُهُ بِتَعْنَنٍ، وَهُوَ قَائِلُ السُّفْيَا، فَلَحِقْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى أَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَصْحَابَكَ أَرْسَلُوا يَفْرَعُونَ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ، إِنَّهُمْ قَدْ خَشُوا أَنْ يُفْتَطِعَهُمُ الْعَدُوُّ دُونَكَ فَانْتَظَرُهُمْ فَفَعَلَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَصْدَانَا جِمَارَ وَحِشٍ، وَإِنَّ عِنْدَنَا مِنْهُ، فَاضِلَةٌ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ: «كُلُوا» وَهُمْ مُحْرِمُونَ [رواه البخاری: ۱۸۲۱].

۸۸۴- از ابو قتاده رضی الله عنه ^(۱) روایت است که گفت: سال (حدیبیه) با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتیم، اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله احرام بستند، ولی من احرام نبستم ^(۱)، و برای ما از وجود

۱- وی حارث بن ربیع بن بلدمة انصاری است، از سوار کاران مشهور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، در اینکه در غزوه بدر اشتراک نموده است یا نه؟ اختلاف نظر وجود دارد، ولی در تمام غزوات دیگر اشتراک نموده است، و در تمام غزوات علی رضی الله عنه همراهش بود، در سال پنجاه در مدینه منوره وفات یافت، و

دشمن در منطقه (غیقه) [جایی است بین مکه و مدینه] خبر رسید، به طرف دشمن حرکت کردیم.

همراهانم خر وحشی را دیدند، و به طرف یکدیگر می‌خندیدند، چون نظر من به خر وحشی [گورخر] افتاد، اسپم را به طرفش دواندم، و با نیزه‌ام او را از پا درآوردم، از همراهانم کمک خواستم، و آن‌ها با من ابا ورزیدند، و از گوشت آن گورخر خوردیم.

بعد از آن نزد پیامبر خدا ﷺ رفتم، و می‌ترسیدیم که از هم جدا بیفتیم، از این جهت اسپم را گاهی می‌دواندم و گاهی می‌رفتم، با شخصی از (بنی غفار) در نیمه شب ملاقی شدم، گفتم: پیامبر خدا ﷺ را کجا گذاشتی؟ گفت: در منطقه (تعهن) [جایی است بین مکه و مدینه، و از توابع مدینه است] و می‌خواهند که به قریه (سقیاء) [قریه‌ای است نزدیک تعهن] قیلوله نمایند.

خود را به پیامبر خدا ﷺ رساندم، گفتم یا رسول الله! صحابه‌های شما برای شما سلام و رحمت فرستادند، و از آن ترس داشتند که مبدا دشمن آن‌ها را از شما دور بیندازد، از این جهت تا آمدن آن‌ها، انتظار بکشید، ایشان [قبول کردند] و به انتظار آن‌ها ماندند.

گفتم: یا رسول الله! گورخری را شکار کردیم، و از گوشت آن چیزی نزد ما باقی مانده است، پیامبر خدا ﷺ به اصحاب خویش در حالی که احرام داشتند فرمودند: «بخورید»^(۲).

در بعضی از روایات آمده است که: در خلافت علی علیه السلام در گوفه وفات یافت، و علی علیه السلام بر وی نماز خواند، اسد الغابه (۲۷۴/۵-۲۷۵).

۱- سبب احرام نبستن ابو قتاده آن بود که وی قصد رفتن به مکه را نداشت، زیرا پیامبر خدا ﷺ او را وظیفه داده بودند تا خبر دشمن را برای‌شان بیاورد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در خوردن گوشت شکار برای محرم بین علماء اختلاف است: بعضی از متقدمین می‌گویند: خوردن گوشت شکار برای محرم به طور مطلق حرام است، امام شافعی و امام مالک رحمهما الله می‌گویند: اگر خود شخص محرم شکار کرد، و یا کسی دیگری برای محرم شکار کرد، خوردنش بر وی ممنوع است.

امام ابو حنیفه رحمه الله می‌گوید: خوردن گوشت شکار برای محرم به سه شرط روا است، خودش شکار نکرده باشد، با شکاری در شکارش کمک نکرده باشد، برای شکاری اجازه شکار کردنش را نداده باشد، و اگر یکی از این سه شرط فوت گردید، خوردن محرم از آن گوشت ممنوع است.

۲- باب: لَا يُعِينُ الْمُحْرِمُ الْحَلَالَ فِي قَتْلِ الصَّيْدِ

باب [۲]: محرم شخص حلال را در کشتن شکار کمک نکند

۸۸۵- وَعَنْهُ فِي رَوَايَةٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْقَاحَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى ثَلَاثٍ وَمِنَّا الْمُحْرِمُ، وَمِنَّا غَيْرُ الْمُحْرِمِ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ... [رواه البخاری: ۱۸۴۳].

۸۸۵- و از ابو قتاده رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دشت (قاحه) که در سه مرحله از مدینه منوره واقع است بودیم، بعضی از ما مُحْرِم و بعضی بدون احرام بودیم... [و بقیه حدیث گذشته را، ذکر نمود]^(۱).

۳- باب: لَا يُشِيرُ الْمُحْرِمُ إِلَى الصَّيْدِ لِكَيْ يَضْطَادَّهُ الْحَلَالُ

باب [۳]: محرم نباید به سوی شکار اشاره نماید، تا شخص حلال آن را شکار کند

۸۸۶- وَعَنْهُ فِي رَوَايَةٍ: أَنَّهُمْ فَلَمَّا أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أَمِنْكُمْ أَحَدٌ أَمَرَهُ أَنْ يَحْمِلَ عَلَيْهَا، أَوْ أَشَارَ إِلَيْهَا». قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَكُلُوا مَا بَقِيَ مِنْ لَحْمِهَا» [رواه البخاری: ۱۸۴۴].

۸۸۶- و از ابو قتاده رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که:.... آن‌ها چون نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند، فرمودند:

«آیا کسی از شما او را در شکار کردن تشویق نمود؟ و یا به طرف شکار اشاره کرد؟»

گفتند: نه!

فرمودند: «پس چیزی را که از گوشتش باقی مانده است بخورید»^(۱).

ابن عربی می‌گوید: اگر شکار پیش از احرام باشد، خوردنش روا است، و اگر بعد از احرام باشد، روا نیست، و برای هریک از این آراء دلایل عقلی و نقلی فروانی وجود دارد، که در کتب فقه، و شروح حدیث، به تفصیل مذکور است.

۱- و مراد از حدیث گذشته، حدیثی است که در آن کیفیت شکار خر وحشی قبل از این به تفصیل به شماره (۸۸۴) گذشت.

۴- باب: إِذَا أَهْدَى لِلْمُحْرَمِ حِمَارًا وَحَشِيًّا لَمْ يَقْبَلْ

باب [۴]: اگر برای محرم گورخری را بخشید، قبول نکند

۸۸۷- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَامَةَ اللَّيْثِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِمَارًا وَحَشِيًّا، وَهُوَ بِالْأَبْوَاءِ، أَوْ بَوْدَانَ، فَرَدَّهُ عَلَيْهِ، فَلَمَّا رَأَى مَا فِي وَجْهِهِ قَالَ: «إِنَّا لَمْ نَرُدَّهُ عَلَيْكَ إِلَّا أَنَّا حُرْمٌ» [رواه البخاری: ۱۸۲۵].

۸۸۷- از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما از صعب بن جثامه لثی رضی الله عنه ^(۲) روایت است که او گورخری را در منطقه (أبواء) و یا منطقه (ودان) ^(۳) برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخشش داد، ایشان [قبول نکردند] و خر وحشی را برایش پس دادند. و چون دیدند که آن شخص متاثر گردید، فرمودند: «گورخر را به سبب دیگری پس ندادم مگر آنکه مُحْرَم می‌باشیم» ^(۴).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه: محرم نباید کسی را به شکار کردن تشویق نماید، و یا به طرف شکار اشاره کند، که اگر چنین کرد، نباید از شکار بخورد، و اختلاف علماء را در این مسئله قبلاً بیان نمودیم.

۲- وی صعب بن جثامه بن قیس لثی است، و در خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه وفات نمود، اسد الغابه (۱۹/۳-۲۰).

۳- شک در اینکه بخشش دادن گوره خر برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در منطقه (أبواء) بود، و یا منطقه (ودان)، از راوی است، و راجع منطقه (أبواء) است، و (أبواء) در نزدیکی جحفه قرار داشته و از مدینه منوره حدود شصت کیلو متر فاصله دارد، و مادر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در همین جا وفات یافته است.

۴- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

بعضی از علماء با استناد به این حدیث گفته‌اند که برای محرم خوردن گوشت شکار روا نیست، ولی کسانی که آن را جواز می‌دهند، دلیل‌شان احادیث دیگری است که خوردن گوشت شکار را برای محرم با شرائطی که قبلاً ذکر نمودیم، اجازه می‌دهند، و اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شکار صعب بن جثامه را برایش پس دادند، سببش آن بود که وی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شکار کرده بود، پس اگر شکار برای محرم باشد، محرم نباید از آن شکار بخورد، و اگر برای محرم نباشد، با شرائطی که قبلاً ذکرش رفت، خوردن آن برای محرم باکی ندارد.

۵- باب: مَا يَقْتُلُ الْمُحْرِمُ فِي الْحَرَمِ

باب [۵]: آنچه را که محرم در (حرم) کشته می‌تواند

۸۸۸- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ، كُلُّهُنَّ فَاسِقٌ، يَقْتُلُهُنَّ فِي الْحَرَمِ: الْغُرَابُ، وَالْحِدَاةُ، وَالْعَقْرَبُ، وَالْفَأْرَةُ، وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ [رواه البخاری: ۱۸۲۹].

۸۸۸- از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«پنج صنف از دواب، ضرر رسان هستند، و کشتن آنها در حرم روا است: کلاغ لاشخوار، باشه، عقرب، موش، و سگ گزنده»^(۱).

۸۸۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي غَارٍ بِمِثْنَى، إِذْ نَزَلَ عَلَيْهِ: وَالْمُرْسَلَاتُ وَإِنَّهُ لَيَتْلُوهَا، وَإِنِّي لَأَتْلَقُهَا مِنْ فِيهِ، وَإِنَّ فَاهُ لَرَطْبٌ بِهَا إِذْ وَثَبَتْ عَلَيْنَا حَيَّةٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اقْتُلُوهَا»، فَأَبْتَدَرْنَاَهَا، فَذَهَبَتْ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وُقِيَتْ شَرُّكُمْ كَمَا وُقِيْتُمْ شَرَّهَا» [رواه البخاری: ۱۸۳۰].

۸۸۹- از عبد الله رضی الله عنه [بن مسعود رضی الله عنه] روایت است که گفت: در حالی که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در غاری به (منی) بودیم، سوره (المرسلات) بر ایشان نازل گردید، آن سوره را

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کشتن و از بین بردن این دواب پنج گانه برای محرم در حرم روا است، والبته برای غیر محرم، و یا برای محرم در غیر حرم به طریق اولی روا است.

(۲) در کشتن انواع دیگر حیوانات ضرر رسان، بین علماء اختلاف است، جمهور علماء می‌گویند: علت جواز کشتن، مضر بودن این دواب است، بنابراین هر خزنده، و پرند، و رونده دیگری که ضرر رسان باشد، مانند: شیر و پلنگ، و زنبور، و مگس، و پشه و امثال این‌ها، کشتن روا است، و امام ابو حنیفه رحمته الله می‌گوید: تنها کشتن دواب پنج گانه و کشتن مار و گرگ که در احادیث دیگر آمده است، روا است، و در غیر این‌ها کشتن آن حیوان و پرند، و خزنده روا است که جهت دفاع از اذیت آن باشد، یعنی شخص مورد تعدی و اذیت بالفعل آن قرار گرفته باشد، و یا اگر آن را نکشد، به احتمال قوی مورد اذیتش قرار گیرد، و در غیر این صورت، کشتن هیچ چیزی برای محرم، در حرم و در غیر حرم جواز ندارد، و اگر آن را کشت، باید فدیة بدهد.

تلاوت نمودند، و من این سوره را در حالی از پیامبر خدا ﷺ تلقی نمودم، که دهان مبارکشان هنوز از تلاوت آن سوره معطر بود.

در این وقت بود که ماری به طرف ما دوید، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «او را بکشید»، به طرفش دویدیم، ولی آن مار رفت.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «او از شر شما خلاص شد، مثلی که شما از شر او خلاص شدید»^(۱).

۸۹۰- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ لِلْوَرَعِ: «فُؤَيْسِقُ» وَلَمْ أَسْمَعْهُ يَأْمُرُنَا بِقَتْلِهِ [رواه البخاری: ۱۸۳۱].

۸۹۰- از عائشه رضی الله عنها همسر پیامبر خدا ﷺ روایت است که پیامبر خدا ﷺ چلباسه را «فُؤَيْسِقُ» [یعنی: فاسقک، یا ضرر رسان کوچک] نامیدند، ولی نشنیدم که مار را به کشتن آن امر کرده باشند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کشتن مار در حرم و غیر حرم، برای محرم و غیر محرم جواز دارد، و گرچه پیامبر خدا ﷺ به کشتن آن امر کرده‌اند، و امر در اصل برای وجوب است، ولی به استقراء برایم ثابت شده است که امر، اگر نفع و ضررش خاص برای شخصی باشد که امر به او متوجه شده است، و حقوق دیگران به او تعلق نداشته باشد، چنین امری برای اباحت است نه برای وجوب، و این موضوع را در کتاب اصول فقه که به نام (تیسیر الوصول إلى علم الأصول) تألیف نموده‌ام، به تفصیل بیان داشته‌ام.

(۲) با قیاس بر مار، کشتن هر خزندۀ ضرر رسان دیگری مانند: چلباسه، هزارپا، زنبور و غیره نیز برای غیر محرم جواز دارد، ولی نسبت به محرم در غیر اشیای منصوصه، اختلاف علماء، هم اکنون گذشت.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

گرچه عائشه رضی الله عنها از پیامبر خدا ﷺ نشنیده است که آن‌ها را به کشتن چلباسه امر کرده باشند، ولی همین که پیامبر خدا ﷺ چلباسه را فاسقک، یا ضرر رسان کوچک نامیدند، دلالت بر جواز کشتن آن می‌کند، زیرا ضرر رسان باید از بین برده شود، و علاوه بر آن در صحیح مسلم از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که چلباسه را در ضربه اول بکشد، برایش فلان و فلان مقدار ثواب است...» و ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «چلباسه را ولو آنکه در خانه کعبه دیدید بکشید»، و احادیث و آثار دیگری نیز به همین معنی آمده است.

۶- باب: لَا يَحِلُّ الْقِتَالُ بِمَكَّةَ

باب [۶]: قتال در مکه روا نیست

۸۹۱- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ افْتَتَحَ مَكَّةَ: «لَا هِجْرَةَ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَبَيَّةٌ، وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ، فَأَنْفِرُوا» [رواه البخاری: ۱۸۳۴].

۸۹۱- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزی که مکه را فتح نمودند، فرمودند:

«دیگر هجرتی [از مکه] نیست، ولی جهاد و نیت جهاد به حال خود باقی است، و اگر از شما خواسته شد که به جهاد بیرون شوید، بیرون شوید»^(۱).

۷- باب: الْحِجَامَةُ لِلْمُحَرَّمِ

باب [۷]: حجامت برای محرم

۸۹۲- عَنِ ابْنِ بُحَيْنَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «اِحْتَجَمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهُوَ مُحَرَّمٌ بِلَحْيٍ جَمَلٍ فِي وَسْطِ رَأْسِهِ» [رواه البخاری: ۱۸۳۶].

۸۹۲- از ابن بحینه رحمته الله^(۱) روایت است که گفت:

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: «دیگر هجرتی از مکه نیست» یا نفی ماضی است، و یا نفی مستقبل، در صورت اول معنایش این است: هجرتی که بر مسلمانان از مکه فرض بود، بعد از فتح مکه به نهایت رسیده است، بعد از این هرکس می‌خواهد در مکه بماند، و هرکس می‌خواهد به مدینه برود، و در صورت دوم، از علائم نبوت است، زیرا همان طوری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر دادند، از آن وقت تا به امروز مکه مکرمه دار اسلام باقی مانده، و لزومی در هجرت از آن دیده نشده است، و به فضل خداوند تا روز قیامت، دار اسلام باقی خواهد ماند.

(۲) هجرت در دیگر سر زمین‌ها به حال خود باقی است، یعنی: بر هر مسلمان لازم است که از دار کفر به دار اسلام مهاجرت نماید، و اینکه کدام دار، دار اسلام، و کدام دار دار کفر است، و دار اسلام چه وقت به دار کفر مبدل می‌گردد، تفصیلش را می‌توان در کتب متعلق به مسائل دولت و امارت، و احکام سلطانی، و سیاست اسلامی مطالعه نمود، و تا جایی زیادی این موضوع را در کتاب (اسلام در غربت) که در راه چاپ است، شرح داده‌ام، به آن کتاب مراجعه شود.

پیامبر خدا ﷺ در حالی که مُحَرَّم بودند، در منطقه (لحی جمل) وسط سر خود حجامت کردند^(۲).

۸- باب: تَزْوِیجُ الْمُحَرَّمِ

باب [۸]: نکاح کردن محرم

۸۹۳- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَزَوَّجَ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحَرَّمٌ» [رواه البخاری: ۱۸۳۷].

۸۹۳- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: پیامبر خدا ﷺ در حالی که محرم بودند، میمونه رضی الله عنها را به نکاح گرفتند^(۳).

۱- وی عبد الله بن مالک بحینه است، و بحینه نام مادر پدرش می باشد، عده از صحابه از وی حدیث روایت کرده اند، و در آخر خلافت معاویه رضی الله عنه وفات یافت، اسد الغابه (۳/۲۵۰).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (لحی جمل) موضعی است بین مکه و مدینه، و به طرف مدینه نزدیک تر است.

(۲) در طبقات ابن سعد آمده است که: «ابو ظبیه پیامبر خدا ﷺ را در روز هیژدهم ماه رمضان حجامت نمود.

(۳) حجامت کردن برای محرم غرض تداوی جواز دارد، و بر وی فدیة لازم نمی گردد.

(۴) با قیاس بر حجامت، دیگر انواع جراحی مانند: رگ زدن، دندان کشیدن، پیچکاری کردن، عملیات کردن و امثال این چیزها غرض تداوی نیز برای محرم جواز دارد، و بر وی فدیة نیست.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

با استناد بر این حدیث بسیاری از علماء و از آن جمله احناف گفته اند: برای محرم روا است که به نکاح بگیرد، و یا دیگری را به نکاح بدهد، ولی وقتی که از احرام خارج نمی شود، نباید با وی جماع نماید، و عده دیگری از علماء و از آن جمله ائمة ثلاثه (شافعی، مالک و احمد) رحمهم الله می گویند: برای محرم روا نیست که به نکاح بگیرد، و یا کسی را به نکاح بدهد، و اگر به نکاح گرفت و یا به نکاح داد، نکاحش باطل است، و به علاوه از این حدیث، برای هر طرف احادیث و آثار بسیار زیاد دیگری نیز موجود است، که مناقشه و رد آن ها با تفصیل بسیار زیادی در کتب فقه، و شروح حدیث مذکور است، و کسی که می خواهد از آن ها مطلع شود، به آن کتاب ها مراجعه نماید.

۹- باب: الاغتسال للمُحَرَّم

باب [۹]: غسل برای محرم

۸۹۴- عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَغْسِلُ رَأْسَهُ وَهُوَ مُحَرَّمٌ؟ فَوَضَعَ أَبُو أَيُّوبَ يَدَهُ عَلَى الثَّوْبِ، فَطَاطَأَهُ حَتَّى بَدَا لِي رَأْسُهُ، ثُمَّ قَالَ: لِلْإِنْسَانِ يَصُبُّ عَلَيْهِ: اضْبُبْ، فَصَبَّ عَلَى رَأْسِهِ، ثُمَّ حَرَكَ رَأْسَهُ بِيَدَيْهِ فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَذْبَرَ، وَقَالَ: «هَكَذَا رَأَيْتُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَفْعَلُ» [رواه البخاری: ۱۸۴۰].

۸۹۴- از ابو ایوب انصاری رضی الله عنه روایت است که کسی از وی پرسید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حال احرام سر خود را چگونه می‌شستند؟

ابو ایوب دست خود را بر جامه که [با آن پرده گرفته بود] گذاشت، و او را حرکت داد تا آنکه سرش [از زیر آن جامه] ظاهر شد، بعد از آن برای شخصی که بر سرش آب می‌ریخت گفت: بریز! او هم آب را بر سرش ریخت، بعد از آن سرش را به دو دستش مالید، و دست‌هایش را به جلو و عقب سر برد و گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که چنین کردند.^(۱)

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) امام زبیدی رحمته الله بنا به عادتش این حدیث را به طور مختصر ذکر کرده است، و اصل حدیث چنین است که: عبدالله بن حنین به نقل از پدرش می‌گوید که: عبدالله بن عباس و مسور بن مخرمه در منطقه (أبواء) با هم اختلاف نمودند، عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌گفت که: غسل کردن برای مُحَرَّم جواز دارد، و مسور بن مخرمه رضی الله عنه می‌گفت که غسل کردن برای مُحَرَّم جواز ندارد، و همان‌بو که عبدالله بن عباس رضی الله عنه مرا نزد ابو ایوب رضی الله عنه فرستاد.

رفتم و دیدم که بر سر چاه نشسته است و غسل می‌کند، و به او جامه پرده شده است، بر وی سلام کردم، گفت: کیستی؟ گفتم: عبدالله بن حنین، مرا عبدالله بن عباس رضی الله عنه نزدت فرستاده است تا از تو بپرسم که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وقت احرام سر خود را چگونه می‌شستند؟ ابو ایوب دست خود را بر بالای پرده گذاشت و آن را پایین کرد، تا جایی که سرش را دیدم، بعد از آن برای شخصی که بر سرش آب می‌ریخت گفت: بریز، و او بر سرش آب ریخت، بعد از آن سر خود را با دو دستش مالش داد، و دو دست خود را به پیش و پشت سر خود برد و گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که چنین می‌کردند.

۱۰- باب: دُخُولِ الْحَرَمِ وَمَكَّةَ بِغَيْرِ إِحْرَامٍ

باب [۱۰]: داخل شدن به حرم و مکه بدون احرام

۸۹۵- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، دَخَلَ عَامَ الْفَتْحِ، وَعَلَى رَأْسِهِ الْمِغْفَرُ، فَلَمَّا نَزَعَهُ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّ ابْنَ خَطْلٍ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ فَقَالَ «اقْتُلُوهُ» [رواه البخاری: ۱۸۴۶].

۸۹۵- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم سال فتح مکه، در حالی که (مغفر) بر سرشان بود، به مکه داخل شدند، چون (مِغْفَر) را از سر خود بر داشتند، شخصی آمد و گفت: (ابن خَطْل) خود را بیوش خانه چسپانده است، فرمودند: «او را بکشید»^(۱).

۲) امام ابن عبدالبر رحمته الله می گوید: مراد از (اقتداء) در این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم که می فرمایند: «أصحابي كالنجوم، بأيهم اقتديتم اهتديتم»، اقتداء کردن به فتاوی آن ها نیست، و اگر چنین می بود، حاجتی نبود که ابن عباس رضی الله عنه برای اثبات قول خود دلیل بیاورد، بلکه همین کافی بود که برای مسور ن مخرمه رضی الله عنه بگوید که: من یک نجم، و تو یک نجم دیگری هستی، کسانی که بعد از ما می آیند، به قول هریک از ما که اقتداء کنند، برای شان کافی است، بلکه معنی (اقتداء) طوری که مزنی، و علمای دیگر از اهل نظر می گویند: قبول قول آن ها در نقل احادیث است، زیرا همگی آن ها عدول هستند، عمدة القاری (۵۳۲/۷).

۳) اگر صحابه در مسئله اختلاف کردند، حجت قول کسی است که برای آن دلیلی از کتاب خدا، و یا سنت رسول خدا وجود داشته باشد.

۴) غسل کردن و شستن سر برای محرم جواز دارد.

۵) اگر از ریختن مو مطمئن باشد، مالیدن موی سر برای محرم روا است.

۶) سلام دادن و سخن زدن در وقت غسل کردن باکی ندارد.

۷) خبر واحد به شروطش حجت است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (مِغْفَر): زرهی است که غرض محافظت سر از ضربه شمشیر و امثال آن، در زیر کلاه پوشیده می شود.

(۲) ابن خطل نام اصلی اش در جاهلیت عبدالعزی بود، و بعد از اسلام او را عبدالله نامیدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم او را با شخصی از مردم انصار، مامور جمع آوری مال های زکات نمودند، ابن خطل غلامی داشت که مسلمان بود و خدمتش را می کرد، در جایی منزل گزیدند، به غلامش امر کرد که

۱۱- باب: الْحَجَّ وَالنُّذُورَ عَنِ الْمَيْتِ وَالرَّجُلُ يُحُجُّ عَنِ الْمَرْأَةِ

باب ۱۱۱: حج و نذر از مرده، و مردی که از طرف زن حج می کند

۸۹۶- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ امْرَأَةً مِنْ جُهَيْنَةَ، جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَتْ: إِنَّ أُمِّي نَذَرَتْ أَنْ تَحُجَّ فَلَمْ تَحُجَّ حَتَّى مَاتَتْ، أَفَأَحُجُّ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ حُجِّي عَنْهَا، أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ عَلَى أُمِّكَ دَيْنٌ أَكُنْتَ قَاضِيَةً؟ اقْضُوا لِلَّهِ أَحَقُّ بِالْوَفَاءِ» [رواه البخاری: ۱۸۵۲].

۸۹۶- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که زنی از قبیله (جهینه) نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: مادر من نذر کرده بود که حج کند، [ولی] تا وقتی که مرد حج نکرد، آیا از عوض او حج کنم؟

گوسفندی را ذبح کند، و طعامی را آماده نماید، و خودش خواب شد، چون از خواب بیدار شد، دید که غلامش طعام را آماده نکرده است، بر او حمله کرد و او را کشت، و از اسلام مرتد گردید و به کفار پیوست، و همان بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: او را در هر کجا که دیدید به قتل برسانید، و دو کنیز داشت که در غزل خوانی خود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را هجو می کردند.

۳) با استناد به این حدیث، بعضی از علماء می گویند که اقامه حد و قصاص در مکه جواز دارد، ولی احناف با استناد به این قول خداوند متعال که می فرماید: ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ عَامِلًا﴾ می گویند: کشتن ابن خطل در همان ساعتی بود که خداوند مکه را برای پیامبر صلی الله علیه و آله حلال ساخته بود، و کشتن هیچ شخص دیگری در مکه مکرمه بعد از آن جواز ندارد.

۴) امام مالک با استناد به این حدیث می گوید: کسی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دشنام دهد، باید کشته شود، و توبه اش قبول نیست، و کسانی که توبه چنین شخصی را قبول می دانند می گویند: سبب کشتن ابن خطل، محارب بودنش بود، نه دشنام دادنش برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و به این سبب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را با چند نفر دیگر از عفو عمومی استثناء نموده است.

۵) رساندن خبر اهل فساد برای مسؤولین جواز دارد، ولو آنکه سبب قتل آن ها شود، و این کار در غیبت و تجسس حرام داخل نمی شود.

۶) داخل شدن به مکه مکرمه در حالات خاصی بدون احرام جواز دارد، از جمله این حالات: حالت کسی است که وظیفه و کارش رفت و آمد بین مکه و خارج مکه است، مانند: سائقین موتر، کسانی که در خدمت حجاج اند، مانند: موظفین، طبیبان، پولیس ها و اشخاص همانند آن ها.

فرمودند: «بلی! از عوض او حج کن، آیا اگر مادرت قرضدار می‌بود، قرضش را اداء می‌کردی؟ قرض خدا را هم اداء کن، ادای قرض خدا لازم‌تر است»^(۱).

۱۲- باب: حَجَّ الصَّبِيَانِ

باب [۱۲]: حج اطفال

۸۹۷- عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «حُجَّ بِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ» [رواه البخاری: ۱۸۵۸].

۸۹۷- از سائب بن یزید رضی الله عنه روایت است که گفت: در حالی که هفت ساله بودم مرا با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حج بردند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) امام شافعی با استناد به این حدیث می‌گوید: مرده که بر ذمه‌اش حج، کفاره، و یا نذری است، باز ماندگانش باید آن را اداء کنند، و امام ابو حنیفه رحمه الله ادای این چیزها را لازم نمی‌داند، و می‌گوید ادای این چیزها برای بازماندگانش مستحب است، یعنی: اگر این چیزها را اداء کردند، کار خوبی کرده‌اند ورنه از ترک آن‌ها مؤاخذه نخواهند بود.

(۲) زن می‌تواند عوض مادر خود، از حج نذری‌اش حج نماید.

(۳) حج عوضی مرد از زن، و حج عوضی زن از مرد جواز دارد.

(۴) اثبات احکام از طریق قیاس، مشروع است.

(۵) مستحب است که مفتی دلیل مسئله را برای کسی که از وی فتوی می‌خواهد، بیان نماید.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) حج طفل جواز دارد.

(۲) حجی را که طفل انجام می‌دهد، از حج فرضی‌اش نمی‌شود، به این معنی که اگر بعد از بلوغ امکان حج کردن برایش میسرشد، باید دوباره حج نماید.

(۳) اگر طفل حش را فاسد کرد، قضاء آوردن آن بر وی لازم نیست.

(۴) ولی امر طفل بکوشد که طفل مرتکب محظورات احرام نگردد، و اگر گردید، بر وی و یا بر ولی امرش چیزی لازم نمی‌شود.

۱۳ - باب: حَجَّ النِّسَاءِ

باب [۱۳]: حج زن‌ها

۸۹۸- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: لَمَّا رَجَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ حَجَّتِهِ قَالَ لِأُمِّ سِنَانِ الْأَنْصَارِيَّةِ: «مَا مَنَعَكَ مِنَ الْحَجِّ؟» قَالَتْ: أَبُو فُلَانٍ، تَغْنِي زَوْجَهَا، كَانَ لَهُ نَاضِحَانِ حَجَّ عَلَى أَحَدِهِمَا، وَالْآخَرُ يَسْتَقِي أَرْضًا لَنَا، قَالَ: «فَإِنَّ عُمْرَةً فِي رَمَضَانَ تَقْضِي حَجَّةً أَوْ حَجَّةً مَعِي» [رواه البخاری: ۱۸۶۳].

۸۹۸- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از حج خود برگشتند، برای ام سنان انصاری گفتند: «چه چیز مانع شد که حج نکردی؟» گفت: پدر فلانی یعنی: شوهرش دو شتر داشت، بریک شتر خودش به حج رفته بود، و شتر دیگر، زمین ما را آب می‌داد. فرمودند: «عمره در رمضان، مانند حجی است که با من انجام گرفته باشد»^(۱).

۸۹۹- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَقَدْ غَزَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ غَزْوَةً، قَالَ: أَرَبَعٌ سَمِعْتُهُنَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَوْ قَالَ: يُحَدِّثُهُنَّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَعَجَبْنِي وَآثَقْنِي: أَنْ لَا تُسَافِرَ امْرَأَةٌ مَسِيرَةَ يَوْمَيْنِ لَيْسَ مَعَهَا زَوْجُهَا، أَوْ ذُو مُحْرَمٍ، وَلَا صَوْمَ يَوْمَيْنِ الْفِطْرِ وَالْأَضْحَى، وَلَا صَلَاةَ بَعْدَ صَلَاتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَلَا تُشَدَّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِي، وَمَسْجِدِ الْأَقْصَى [رواه البخاری: ۱۸۶۴].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) عمره کردن در رمضان به اندازه حجی که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انجام گرفته باشد، ثواب دارد، و این فضل و رحمتی از طرف خداوند است، ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ﴾.
(۲) گرچه ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که عمره جای حج فرضی را می‌گیرد، ولی به اتفاق علماء کسی که بر وی حج فرض گردیده است، باید حج را اداء نماید، و عمره جای حج را نمی‌گیرد، و این فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای بیان ثواب عمره رمضان است، نه برای ادای عمره عوض حج فرضی.

۸۹۹- از ابو سعید رضی الله عنه که در دوازده غزوه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشتراک نموده بود، روایت است که گفت:

چهار چیز است که آن‌ها را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام، از آن چیزها خوشم آمده و مورد توجهم قرار گرفت:

اینکه زن در سفری که دو روز راه باشد، نباید بدون شوهر و یا محرم سفر نماید.
اینکه در روز عید فطر و روز عید قربان روزه نیست.
اینکه بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب، و بعد از نماز فجر تا طلوع آفتاب نمازی نیست.

و اینکه نباید [به قصد ثواب] جهت رفتن به مسجدی به جز از این سه مسجد، آمادگی سفر بگیرد: مسجد الحرام، مسجد من [یعنی: مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مدینه منوره] و مسجد اقصی^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه: این حدیث مشتمل بر چهار حکم است:
اول: سفر زن بدون محرم: در این مسئله آراء مختلفی وجود دارد، و مشهورترین آن‌ها سه مذهب است: اهل ظاهر، و شعبی و نخعی می‌گویند: زن نباید بدون محرم سفر نماید، خواه سفر دور باشد و خواه نزدیک، امام شافعی و امام مالک ولیث، و اوزاعی می‌گویند: زن می‌تواند بدون محرم درجایی که کمتر از دو روز راه است، بدون محرم سفر نماید، و امام ابو حنیفه و ابو یوسف، و محمد، و ثوری، و اعمش می‌گویند: در جایی که سه روز راه و یا بیشتر از آن است، سفر زن بدون محرم جواز ندارد، و محرم زن بعد از شوهر کسی است که نکاح زن با وی به طور ابد حرام باشد، مانند: پدر، فرزند، برادر، برادرزاده، و امثال این‌ها، و قابل تذکر است که مراد از سفر یک روز و دو روز، و یا سه روز، سفر پیاده است، نه سفری که با وسائل امروزی مانند: موتر (ماشین)، و طیاره و غیره صورت می‌گیرد.

دوم: روزه گرفتن روز عید: روزه گرفتن روز عید، چه عید فطر باشد و چه عید قربان، به اتفاق علماء حرام است، و آنچه که مورد اختلاف است این است که اگر کسی نذر کرد که روز عید را روزه بگیرد، آیا نذرش روا است و یا نه؟ در نزد جمهور این نذرش باطل است، و روزه گرفتن آن روز در روز عید و در غیر روز عید بر نذر کننده واجب نیست، و در نزد احناف نذرش منعقد می‌گردد، ولی باید روز عید را روزه نگیرد، و آن روز را در وقت دیگری قضاء بیاورد.
سوم: نماز بعد از عصر تا غروب آفتاب، و بعد از فجر تا طلوع آفتاب، حکمتش قبلاً به تفصیل بیان گردید.

چهارم: حکم سفر کردن به مسجد دیگری غیر از مسجد الحرام، و مسجد نبوی، و مسجد الاقصی، نیز قبلاً گذشت.

۱۴- باب: مَنْ نَذَرَ الْمَشْيَ إِلَى الْكَعْبَةِ

باب [۱۴]: کسی که نذر کند تا پیاده به کعبه برود

۹۰۰- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى شَيْخًا يُهَادِي بَيْنَ ابْنَيْهِ، قَالَ: «مَا بَالُ هَذَا؟»، قَالُوا: نَذَرَ أَنْ يَمْشِيَ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَنْ تَعْذِيبِ هَذَا نَفْسَهُ لَغَيٍّ»، وَأَمَرَهُ أَنْ يَرْكَبَ [رواه البخاری: ۱۸۶۵].

۹۰۰- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیر مردی را دیدند که خود را به دو نفر از فرزنداناش تکیه داده و راه می‌رود.

پرسیدند: «این را چه شده است؟»

گفتند: نذر کرده است که پیاده [به حج] برود.

فرمودند: «خداوند از اینکه این شخص خود را تعذیب نماید، بی‌نیاز است»، و امر کردند که سوار شود^(۱).

۹۰۱- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ، قَالَ: نَذَرْتُ أُخْتِي أَنْ تَمْشِيَ، إِلَى بَيْتِ اللَّهِ، وَأَمَرْتَنِي أَنْ أَسْتَفْتِيَ لَهَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَاسْتَفْتَيْتُهُ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَتَمْشِ، وَلَتَرْكَبَ» [رواه البخاری: ۱۸۶۶].

۹۰۱- از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت است که گفت: خواهرم نذر کرد که پیاده به بیت الله الحرام برود، و از من خواست تا در این باره از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فتوی بخواهم، من فتوی خواستم، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «برود، و سواره برود»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

اگر کسی نذر کرد که پیاده به حج برود، جمهور علماء می‌گویند: چنین شخصی تا جایی که می‌تواند، پیاده برود، و چون از پیاده رفتن عاجز شد، سواره برود، و یک گوسفند هدیه بدهد، و امام ابو حنیفه رحمه الله می‌گویند: چنین شخصی ولو آنکه قدرت بر پیاده رفتن را داشته باشد، می‌تواند سواره به حج برود، ولی باید از حائث شدن نذر خود، کفاره بدهد، و کفاره‌اش کفاره قسم است، و کفاره قسم عبارت است از: طعام دادن ده مسکین، و یا پوشاک دادن برای آن‌ها، و یا آزاد ساختن یک برده، و اگر کسی قدرت به این چیزها را نداشت، سه روز روزه بگیرد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در روایت امام طحاوی و اصحاب سنن آمده است که این زن نذر کرده بود که پیاده و سر و پای برهنه به حج برود، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «برود سواره برود» و در روایت ابو داود آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «برود و شتری را هدیه بدهد»، و در روایت دیگری آمده است که فرمودند: «برود و سه روز روزه بگیرد»، و اقوال علماء در این مورد در حدیث پیشتر از این گذشت.

۳۰- کِتَابُ فَضَائِلِ الْمَدِينَةِ

کتاب [۳۰]: فضائل مدینه منوره

۱- باب: حَرَمُ الْمَدِينَةِ

باب [۱]: حرم مدینه

۹۰۲- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مِنْ كَذَا إِلَى كَذَا، لَا يُقْطَعُ شَجَرُهَا، وَلَا يُحْدَثُ فِيهَا حَدَثٌ، مَنْ أَحْدَثَ حَدَثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ [رواه البخاری: ۱۸۶۷].

۹۰۲- از انس رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند:

«مدینه از فلان منطقه تا فلان منطقه حرم است [یعنی: از کوه ثور تا کو عیر]، درختش نباید قطع گردد، و کاری که خلاف قرآن و سنت است، [مانند: ظلم و تجاوز و هربدعت دیگری] نباید در آن صورت پذیرد، و کسی که در آن کاری را که بر خلاف قرآن و سنت است در دین احداث می کند، لعنت خدا و ملائکه و همه مردمان بر او باشد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کسی که در مدینه مرتکب بدعتی، و عمل خلاف شرعی می گردد، مستوجب لعنت است.

(۲) نام اصلی مدینه منوره یثرب بود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم او را (مدینه) نامیدند، جایی که شهر مدینه قرار دارد، دشت سوزانی بود، یکی از ملوک یمن به نام (تُبَّع) شنید که پیامبری مبعوث می شود و در سر زمین یثرب سکنی گزین می گردد، آمد و این شهر را بنا نهاد، در روایتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم آمده است که فرمودند: «تُبَّع را دشنام ندهید، زیرا او مسلمان شده بود»، و از روز وفات (تُبَّع) تا روز مولد نبی کریم صلی الله علیه و سلم یک هزار سال کامل می گذشت.

(۳) در نزد جمهور علماء مدینه مانند مکه حرم است، شکار کردن و قطع کردن درختانش روا نیست، و فرقی که هست این است که: کدام جزائی بر شکار کردن و قطع کردن درختان مدینه مرتب نمی گردد، ولی احناف می گویند که (حرم) بودن خاص برای مکه است، و جای دیگری و از

۹۰۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «حُرِّمَ مَا بَيْنَ لَابَتَيِ الْمَدِينَةِ عَلَى لِسَانِي»، قَالَ: وَأَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَنِي حَارِثَةَ، فَقَالَ: أَرَأَيْكُمْ يَا بَنِي حَارِثَةَ قَدْ خَرَجْتُمْ مِنَ الْحَرَمِ، ثُمَّ التَّفَتَ، فَقَالَ: «بَلْ أَنْتُمْ فِيهِ» [رواه البخاری: ۱۹۶۹].

آن جمله مدینه منوره (حرم) نیست، بنابراین شکار کردن در آن، و قطع کردن درختانش روا است، و از این حدیث چنین جواب می‌دهند که مراد از آن، بقای زینت مدینه و زیبائی آن است، نه (حرم) بودن حقیقی آن، و دیگر آنکه مردم در زمان خود پیامبر خدا ﷺ در دشت عقیق شکار می‌کردند، و پیامبر خدا ﷺ نه تنها آنکه آن‌ها را از این کار منع نمی‌کردند، بلکه آن‌ها را به این کار تشویق هم می‌کردند.

ولی آنچه که به نظر می‌رسد این است که :

اول آنکه: ظاهر حدیث خلاف این را ثابت می‌کند، زیرا نبی کریم ﷺ نه تنها آنکه تحریم شکار و قطع اشجار را به مسئله زینت تعلیل نکرده‌اند، بلکه تنصیص به (حرم) بودن مطلق نیز کرده‌اند، و اینکه پیامبر خدا ﷺ شکار کردن را در دشت عقیق اجازه می‌دادند و یا تشویق می‌کردند، دلیل بر این شده نمی‌تواند که مدینه (حرم) نیست، زیرا دشت عقیق در بیرون از دائره قرار دارد که پیامبر خدا ﷺ آن را (حرم) قرار داده‌اند، و آن بین دو کوه (عیر و ثور) است، و دشت عقیق در بیرون از این دو کوه قرار دارد، و علاوه بر آن می‌شود که این شکار کردن، پیش از (حرم) قرار دادن مدینه بوده باشد.

دوم آنکه: اگر مسئله دارای احتمالات باشد، عمل کردن به احتیاط اولی است، و به طور یقین حکم کردن به (حرم) بودن مدینه نسبت به حکم کردن به (حرم) نبودن مدینه، به احتیاط نزدیک‌تر است، بلکه عین احتیاط است، زیرا اگر مدینه (حرم) نباشد، و شخص از شکار کردن و بریدن درختانش خود داری نماید، یقیناً بر وی گناهی نیست، ولی اگر (حرم) باشد، و شخص مرتکب چنین عملی گردد، بدون شک بر وی گناه است، و اجتناب از آنچه که در آن شبهه گناه باشد، اولی و افضل است.

سوم آنکه: می‌بینیم که در احادیث بسیار دیگری نیز بین مکه و مدینه مقایسه و مقارنه شده است، و این می‌رساند که گویا این دو شهر متبرک در موارد بسیاری با هم شبیه هستند و حتی یک حکم دارند، و از آن جمله در (حرم) بودن، در صحیح مسلم از جابر رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «ابراهیم علیہ السلام مکه را حرم قرار داد، و من بین دو سنگزار مدینه را حرم قرار می‌دهم، درختانش قطع نشود، و شکاری در آن صورت نگیرد» و فکر نمی‌کنم در ادای این مدعا که مدینه (حرم) است، عبارت صریح‌تری از این عبارت وجود داشته باشد، چنان‌چه احادیث آتی نیز دلالت بر این مدعا دارد.

۹۰۳- از ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «بین دو سنگزار مدینه از طرف من، حرم قرار داده شده است»^(۱).

ابو هریره رضی الله عنه گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به قلیبه (بنی حارثه) آمدند و گفتند: «ای بنی حارثه! فکر می‌کنم شما از حرم خارج شده اید» بعد از آن ملتفت شده و گفتند: «نه خیر! شما در داخل حرم هستید»^(۲).

۹۰۴- عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: مَا عِنْدَنَا شَيْءٌ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ، وَهَذِهِ الصَّحِيفَةُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْمَدِينَةُ حَرَمٌ، مَا بَيْنَ عَائِرٍ إِلَى كَدَا، مَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا، أَوْ آوَى مُحِدًا، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ، وَقَالَ: ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ، فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ، وَلَا عَدْلٌ، وَمَنْ تَوَلَّى قَوْمًا بَغَيْرِ إِذْنِ مَوَالِيهِ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ، وَلَا عَدْلٌ [رواه البخاری: ۱۸۷۰].

۹۰۴- از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: در نزد ما جز کتاب خدا و آنچه که در این صحیفه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [نوشته‌ام] چیزی دیگری نیست، و آن اینکه:

«مدینه از (عائر) تا فلان منطقه [یعنی: تا جبل ثور] حرم است، کسی که در آن بدعتی را ایجاد کند، و یا اهل بدعتی را مأوی و مسکن دهد، لعنت خدا و ملائکه و همه مردمان بر او باشد، و عبادات فرضی و نفلی‌اش قبول نمی‌شود». و فرمودند: «امان دادن همه مسلمانان یکی است، کسی که عهد مسلمانی را بشکنند، لعنت خدا و ملائکه و همه مردمان بر او باشد، و عبادات فرضی و نفلی‌اش قبول نمی‌شود».

۱- مراد از آن، دو سنگزاری است که در شرق و غرب شهر مدینه قرار دارند، و به نام حره شرقیه و حره غربیه یاد می‌شود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این حدیث و حدیث قبلی آن دلالت بسیار واضحی بر (حرم) بودن مدینه منوره دارد.
(۲) اگر کسی به گمان غالب خود به چیزی عقیده مند می‌شود، و سپس خلاف آن برایش ثابت می‌گردد، باید از نظر اولی‌اش برگردد، و این دأب اشخاص کامل و با شخصیت است، و هرکسی به این صفت متصف شده نمی‌تواند.

و کسی که نسبت ولاء مردمی را بدون اجازهٔ باداران او به خود می‌دهد، لعنت خدا و ملائکه و همهٔ مردمان بر او باشد، و عبادات فرضی و نفلی اش قبول نمی‌شود»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب اینکه علی علیه السلام این سخن را گفت این بود که: علی علیه السلام مردم را به انجام دادن کاری امر می‌کرد، چون مردم آن کار را انجام می‌دادند، و می‌گفتند که: کار را انجام دادیم، علی علیه السلام می‌گفت: صدق الله و رسوله، یعنی: خدا و رسولش را ست گفته‌اند، روزی اُشتر رضی الله عنه از وی پرسید: مگر پیامبر خدا چیز خاصی را برای تو گفته‌اند، که همیشه می‌گوئی: خدا و رسولش راست گفته‌اند، در جواب گفت: چیز خاصی را که مردم نشینده باشند برایم نگفته‌اند، مگر چیزی که در نیام شمشیرم می‌باشد، و مردم همیشه اصرار می‌کردند تا آنچه را که در غلاف شمشیرش می‌باشد، بیرون آورد، تا بدانند که در غلاف شمشیرش چیست، تا اینکه بالاخره آن را بیرون آورد، و در آن نوشته شده بود که: «هرکه در آن [یعنی: در مدینهٔ منوره] احداث کند حدّی را [که مخالف کتاب خدا و سنت رسول او صلی الله علیه و آله باشد] و یا احداث گری را مأوی و مسکن دهد، لعنت خدا و ملائکه و همهٔ مردمان بر او باشد...».

(۲) این حدیث رد بر کسانی است که می‌گویند: در نزد علی علیه السلام وصیت نامه‌ای از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که در آن امور بسیاری را از اسرار علم و علوم دین برایش آموخته‌اند.

(۳) این حدیث در عموم خود، دلالت بر این دارد که هر مسلمانی چه مرد باشد و چه زن، چه آزاد باشد و چه غلام می‌تواند برای کافر امان بدهد، و بعد از امان دادن کسی حق ندارد که معترض کافر امان داده شده گردد.

(۴) عهد و پیمان باید کاملاً مراعات گردد، و نقض آن حرام و از گناهان کبیره است.

(۵) نباید کسی به غیر پدرش، و یا غلامی که آزاد شده است، به غیر آزاد کننده‌اش نسبت داده شود.

(۶) نباید در مدینهٔ منوره بدعت و کار نا شایست و خلاف شرعی صورت بگیرد، و در اینکه مدینهٔ (حرم) است، یا نه حدیث پیشتر از آن به تفصیل سخن گفتیم، و به این نتیجه رسیدیم که مدینهٔ منوره حرم است.

۲- باب: فَضْلُ الْمَدِينَةِ وَأَمَّا تَنْفِي النَّاسِ

باب [۲]: فضیلت مدینه، و مدینه مردمان [بد] را از خود می‌راند

۹۰۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أُمِرْتُ بِقَرْيَةٍ تَأْكُلُ الْفُرَى، يَقُولُونَ يَثْرِبُ، وَهِيَ الْمَدِينَةُ، تَنْفِي النَّاسَ كَمَا يَنْفِي الْكَبِيرُ خَبَثَ الْحَدِيدِ» [رواه البخاری: ۱۸۷۱].

۹۰۵- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«مامور به [هجرت کردن] به قریه شده‌ام که [اهل آن بر اهل دیگر] قریه‌ها غالب می‌شوند، [منافقین برای] آن (یَثْرِب) می‌گویند، و اسم مناسب برایش (مدینه) است، [مدینه] مردمان [نامناسب] را طوری از خود می‌راند، که کوره، سیاهی آهن را از بین می‌برد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفته‌اند که: (مامور به [هجرت کردن] به قریه شده‌ام که...) اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این سخن را در مکه گفته باشند، معنایش این است که مامور به هجرت به مدینه منوره شده بودند، و اگر در مدینه منوره گفته باشند، معنایش این است که مامور به سکنی گزینی در مدینه منوره شده بودند، و در هر دو صورت، این کار نه به اختیار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بلکه از طریق وحی و به امر خداوند متعال صورت گرفته است.

(۲) بعضی از علماء از این حدیث فضیلت مدینه منوره بر مکه مکرمه را استنباط نموده‌اند، زیرا اهل مدینه بودند که اهل مکه را به اسلام داخل ساختند، نه عکس آن، ولی آنچه که به نظر می‌رسد این است که: این استنباط بیشتر دلالت بر فضیلت اهل مدینه منوره بر اهل مکه مکرمه دارد، نه بر فضیلت خود مدینه منوره بر مکه مکرمه، والله تعالی أعلم.

(۳) چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفته‌اند که: ([منافقین برای] جایی که به آن هجرت می‌کنند (یَثْرِب) می‌گویند، و اسم مناسب برایش (مدینه) است...)، علماء گفته‌اند که: نباید کسی مدینه را (یَثْرِب) بنامد، و (یَثْرِب) اگر از (تثريب) باشد، معنایش توبیخ و ملامتی است، و اگر از (ثرب) باشد، معنایش فساد و خرابی است، همه این معانی زشت و نا پسند است، و در حدیث آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که مدینه را یَثْرِب می‌گوید، از خداوند آمرزش بخواهد...»، و اینکه در قرآن کریم از آن به نام (یَثْرِب) یاد شده است، به نقل قول از غیر مسلمانان است.

(۴) به اتفاق علماء این خبر که مدینه منوره اشخاص بد و نا مناسب را از خود می‌راند، خبر عام و مستمری نیست، که در همه ازمه و اوقات چنین باشد، بلکه مراد از آن زمان نبوت است، زیرا

۳- باب: الْمَدِينَةُ طَابَةُ

باب [۳]: مدینه گوارا است

۹۰۶- عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَقْبَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مِنْ تَبُوكَ، حَتَّى أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: «هَذِهِ طَابَةُ» [رواه البخاری: ۱۸۷۲].

۹۰۶- از ابو حمید رضی الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از تبوک آمدیم، و چون به نزدیک مدینه رسیدیم، فرمودند: «این شهر طابه است»^(۱).

۴- باب: مَنْ رَغِبَ عَنِ الْمَدِينَةِ

باب [۴]: کسی که از مدینه دل سرد شود

۹۰۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «يَتْرُكُونَ الْمَدِينَةَ عَلَى خَيْرٍ مَا كَانَتْ، لَا يَغْشَاهَا إِلَّا الْعَوَافِ - يُرِيدُ عَوَافِيَ السَّبَاعِ وَالطَّيْرِ - وَآخِرُ مَنْ يُجْشِرُ رَاعِيَانِ مِنْ مُزَيْنَةَ، يُرِيدَانِ الْمَدِينَةَ، يَنْعِقَانِ بِنَعْمِهِمَا فَيَجِدَانَهَا وَحُشًا، حَتَّى إِذَا بَلَغَا ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ، خَرَا عَلَى وَجُوهِهِمَا» [رواه البخاری: ۱۸۷۴].

۹۰۷- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: «[مردمان] مدینه را در بهترین حالتش ترک می کنند، و کسی در آن جز حیوانات و پرندگان گرسنه [یعنی: درندگان] باقی نمی ماند».

و آخرین کسی که از [مدینه] خارج می شود^(۱)، دو نفر چوبان از قبیله (مزینَه) هستند، که گوسفندان خود را به طرف مدینه می آورند، و می بینند که در آن جا وحش

در آن وقت کسانی که به اسلام رغبت چندانی نداشتند و خیری در آن ها نبود، متحمل رنج و زحمت هجرت نگردیده و به جاهای دیگری منتقل می شدند، و بالعکس کسانی که ایمان قوی داشتند، با جبین گشاده و دل آرام متحمل مشکلات و زحمات هجرت گردیده، و همراهی با پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را بر همه چیز ترجیح می دادند.

۱- طابه: به معنی جای خوشبو و خوش گوار است، و برای مدینه منوره نام های دیگری نیز هست، و گویند کسانی که از روی اخلاص و به نیت جوار محمدی در مدینه سکنی گزین می شود، از حرم نبوی بوی خوش مدینه منوره را استشمام می کنند.

جا گرفته است، [و در وقت خارج شدن] چون به (ثنيه الوداع) می‌رسند، بر روی خود افتاده و می‌میرند»^(۲).

۹۰۸- عَنْ سُفْيَانَ بْنِ أَبِي زُهَيْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «تُفْتَحُ الْيَمَنُ، فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبْسُونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، وَتُفْتَحُ الشَّأْمُ، فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبْسُونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، وَتُفْتَحُ الْعِرَاقُ، فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبْسُونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» [رواه البخاری: ۱۸۷۵].

۹۰۸- از سفیان ابن ابی زهیر رضی الله عنه^(۳) روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند:

۱- عبارت حدیث نبوی شریف چنین است: «و آخر من يحشر راعيان» و کلمه (يحشر) داری چندین احتمال است: از آن جمله اینکه به معنی (خارج شدن از مدینه)، و یا به معنی: (و آخرین کسی که به مدینه می‌آید)، و یا به معنی: (آخرین کسی که می‌میرد و حشر می‌گردد) باشد، و در ترجمه به همان معنی اول ترجمه شده است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این واقعه در زمان صورت می‌گیرد، و دلالت بر این دارد که مدینه منوره تا قرب قیامت از سکنه خالی نمی‌شود، و در این وقت است که مردم مدینه را در حالی که آباد و دارای میوه و نعمت فراوان است، ترک می‌کنند.

(۲) گویا قاضی عیاض رحمته الله به این نظر است که مراد از وقوع این کار در آخر زمان نیست، بلکه آن است که در وقتی از وقتها چنین کاری واقع می‌شود، لذا می‌گوید: (چنین حالتی در مدینه منوره رخ داده است، زیرا در زمانی که مدینه منوره مرکز خلافت بود، مردم از هر طرف به آنجا می‌آمدند، و هر نعمتی را با خود می‌آوردند، تا جایی که نعمت‌های خداوندی در آن فراوان گردید، ولی بعد از اینکه خلافت به شام و بعد از آن به عراق انتقال یافت، و اکثر مردم مدینه ترک گفته و بادیه نشینان جاگزین آن‌ها شدند، و کشمکش و درگیری بین آن‌ها پیدا شد، کار به جایی رسید که همگان مدینه را ترک کردند، و به جای آن‌ها درندگان جا گرفتند....) والله تعالی أعلم.

۳- وی سفیان بن ابی زهیر از وی است، و اسم ابی زهیر قرد است، از زندگی‌اش جز اینکه چند حدیثی را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است، چیزی بدست نیاوردم، و حتی تاریخ وفاتش معلوم نیست، اسد الغابه (۳۱۹/۲).

«یمن فتح می‌شود، و مردمانی پیدا می‌شوند که اهل و اولاد و دیگر اتباع خود را بر شترها بار کرده و به آن جا می‌روند، در صورتی که اگر بدانند، مدینه برای آن‌ها بهتر است.»

«و شام فتح می‌شود، و مردمانی پیدا می‌شوند که اهل و اولاد و دیگر اتباع خود را بر شترها بار کرده و به آن جا می‌روند، در صورتی که اگر بدانند مدینه برای آن‌ها بهتر است.»

«و عراق فتح می‌شود، و مردمانی پیدا می‌شوند که اهل و اولاد و دیگر اتباع خود را بر شترها بار کرده و به آن جا می‌روند، در صورتی که اگر بدانند مدینه برای آن‌ها بهتر است»^(۱).

۵- باب: الْإِيمَانُ يَأْرِزُ إِلَى الْمَدِينَةِ

باب [۵]: ایمان در مدینه جمع می‌گردد

۹۰۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «إِنَّ الْإِيمَانَ لَيَأْرِزُ إِلَى الْمَدِينَةِ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ إِلَى جُحْرِهَا» [رواه البخاری: ۱۸۷۶].
۹۰۹- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند:

۱- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) معنی این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم که: «در صورتی که اگر بدانند مدینه برای آن‌ها بهتر است» این است که این مردمی که مدینه منوره را جهت سیر کردن شکم خود، و یا بدست آوردن متاع دنیوی ترک می‌کنند، اگر فضیلت مدینه را در اینکه هر نمازش در مسجد نبوی برابر با هزار نماز است، و اینکه آن‌ها در حرم پیامبد خدا صلی الله علیه و سلم و در جوار و همسایگی ایشان قرار دارند، بدانند، از این شهر متبرک جهت مطالب دنیوی بیرون نمی‌شوند.

(۲) در این حدیث معجزه دیگری از معجزات پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم است، زیرا همان طوری که خبر داده بودند، اول یمن، و بعد از آن شام، و بعد از آن عراق فتح گردید، و مردمانی در گذشته جهت رفاهیت بیشتر، و طلب امتعه دنیوی بهتر، به آن سر زمین‌ها کوچ کردند.

(۳) کسانی که به قصد رفاهیت دنیوی، مدینه و جوار پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را ترک می‌کنند، کسانی اند که حظوظ انسانیت و معنویت را فراموش کرده‌اند.

(۴) کسانی که جهت جهاد، و یا تجارت و یا سیاحت و یا تحصیل علم و یا هرامر مشروع دیگری از مدینه خارج می‌شوند، مشمول این حکم نمی‌باشند.

«ایمان به مدینه برمی‌گردد، [مراد از ایمان: اهل ایمان است] به ماندنی که مار به سوراخ و آشیانه‌اش برمی‌گردد»^(۱).

۶- باب: إِيْمٌ مَنْ كَادَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ

باب [۶]: گناه کسی که مردم مدینه را فریب می‌دهد

۹۱۰- عَنْ سَعْدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «لَا يَكِيدُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَحَدٌ، إِلَّا انْمَاعَ كَمَا يَنْمَاعُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ» [رواه البخاری: ۱۸۷۷].
۹۱۰- از سعد [بن ابی وقاص] رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند:

«کسی نیست که مردم مدینه را فریب دهد، مگر آنکه چنان ذوب می‌شود، که نمک در آب ذوب می‌شود»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این حدیث دلالت بر سلامت عقیده و راه و رفتار اهل مدینه دارد، حتی بعضی از علماء گفته‌اند که از این حدیث (حجت عمل اهل مدینه) نیز دانسته می‌شود، ولی امام عینی رحمته الله می‌گوید که: «محتوای این حدیث خاص به زمان نبوت، و زمان خلفای راشدین، و قرون سه گانه‌ای که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خوبی آن‌ها خبر داده‌اند، (خیر القرون قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم)، و بعد از این مدت طوری که مشاهده می‌کنیم آن احوال تغییر یافته و حتی بدعت‌های زیادی در آن رواج یافته است».

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

بعضی از علماء می‌گویند: گرچه فریب و فریب کاری کار نا شایست و خلاف شرعی است، و در هروقت و در هر جا ممنوع است، لیکن وعید که در این حدیث آمده است، خاص به زمان نبوت است، ولی اکثر علماء براین نظراند که این حکم عام است، و همهٔ عصور را شامل می‌شود، چنانچه کسانی که در زمان بنی امیه با مردم مدینه به جنگ و ستیز برخاسته و به آن‌ها ظلم و ستم کردند، به زودی از بین رفته و هلاک شدند، به طور مثال، مسلم بن عقبه بعد از آنکه از مدینه بر گشت، به هلاکت رسید، و بعد از وی یزید بن معاوی که او را فرستاده بود، نیز به سر نوشت وی دچار شد.

۷- باب: آطامِ الْمَدِينَةِ

باب [۷]: قصرهای مدینه

۹۱۱- عَنْ أُسَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَشْرَفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى أُطْمٍ، مِنْ آطَامِ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى، إِنِّي لَأَرَى مَوَاقِعَ الْفِتَنِ خِلَالَ بُيُوتِكُمْ كَمَوَاقِعِ الْقَطْرِ» [رواه البخاری: ۱۸۷۸].

۹۱۱- از اسامه رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به قصری از قصرهای مدینه برآمده و فرمودند:

«آیا چیزی را که من می بینم شما می بینید؟ من هجوم فتنه را در اطراف خانه های شما مانند ریزش باران مشاهده می کنم»^(۱).

۸- باب: لَا يَدْخُلُ الدَّجَالُ الْمَدِينَةَ

باب [۸]: دجال به مدینه [منوره] داخل نمی شود

۹۱۲- عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ رُعْبُ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ، لَهَا يَوْمَئِذٍ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ، عَلَى كُلِّ بَابٍ مَلَكَانٍ» [رواه البخاری: ۱۸۷۹].

۹۱۲- از ابو بکره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«ترس و وحشت مسیح دجال به مدینه داخل نمی شود، [در زمان مسیح دجال] مدینه دارای هفت دروازه خواهد بود، و بر هر دروازه دو ملک است [و از آن نگهبانی می کند]»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

محتوای این حدیث از علائم نبوت حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله می باشد، زیرا فتنه های زیادی در مدینه منوره به وقوع پیوسته است، از آن جمله: قتل عثمان رضی الله عنه، و واقعه حره که ننگ تاریخ است، و بعضی از علماء براین نظراند که این وقایع برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعینه نشان داده شده بود و آن ها را مشاهدا کرده بودند، چنان چه در وقت نماز، بهشت و دوزخ برای شان نشان داده شده بود، و آن ها را مشاهد کرده بودند.

۹۱۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «عَلَى أَنْقَابِ الْمَدِينَةِ مَلَائِكَةٌ لَا يَدْخُلُهَا الطَّاعُونَ، وَلَا الدَّجَالُ» [رواه البخاری: ۱۸۸۰].

۹۱۳- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بر سر راه‌های مدینه فرشته‌هایی است، و [از این سبب] طاعون و دجال در آن داخل نمی‌شود»^(۲).

۹۱۴- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلَّا سَيَطُوهُ الدَّجَالُ، إِلَّا مَكَّةَ، وَالْمَدِينَةَ، لَيْسَ لَهُ مِنْ نِقَابِهَا نَقَبٌ، إِلَّا عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ صَافِّينَ يَحْرُسُونَهَا، ثُمَّ تَرْجُفُ الْمَدِينَةُ بِأَهْلِهَا ثَلَاثَ رَجَفَاتٍ، فَيُخْرِجُ اللَّهُ كُلَّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ» [رواه البخاری: ۱۸۸۱].

۹۱۴- از انس بن مالک رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «هیچ شهری نیست مگر آنکه قدم دجال به آن می‌رسد، مگر مکه و مدینه، هیچ راهی از راه‌های [این دو شهر] نیست که [بخواهد دجال از آن داخل شود] مگر آنکه برسر آن راه ملائکه صف بسته‌اند و از آن راه محافظت می‌کنند، بعد از آن سه زلزله و جنبش در مدینه و ساکنین آن به وقوع می‌پیوندد، [و در این وقت] هرکافر و منافقی [که در مدینه وجود دارد]، بیرون می‌شود و به سوی دجال می‌رود»^(۳).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

دجال، مشتق از دجل به معنی دروغ و فریب است، پس دجال بسیار دروغگو و فریب کار است، و دجال را از آن سبب (مسیح) می‌گویند که یک چشمش کور و ممسوح است، یعنی: هموار و مالیده شده است، و یا به این سبب است که وی تمام روی زمین را مسح کرده و می‌پیماید، و عیسی علیه السلام را از آن جهت (مسیح) می‌گویند که مریض‌های به اثر مسح کردن وی شفا می‌یافتند.

۲- از این حدیث دانسته می‌شود که: طاعون یعنی وبا، و دجال به مدینه منوره داخل نمی‌شوند و یا داخل شده نمی‌توانند.

۳- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) گرچه در این حدیث تنها ذکر مکه و مدینه است که از فتنه دجال در امان می‌ماند، ولی در روایات دیگری بیت المقدس و مسجد طور، و یا کوه طور نیز ذکر گردیده است که دجال به آن‌ها نیز داخل شده نمی‌تواند، امام عینی رحمته الله در عمدة القاری می‌گوید که: امام طبری از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند که در همین حدیث این هم آمده است که: «و مگر کعبه و بیت

۹۱۵- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَدِيثًا طَوِيلًا عَنِ الدَّجَالِ فَكَانَ فِيمَا حَدَّثَنَا بِهِ أَنْ قَالَ: «يَأْتِي الدَّجَالُ، وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نِقَابَ الْمَدِينَةِ، بَعْضُ السَّبَاحِ الَّتِي بِالْمَدِينَةِ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ رَجُلٌ هُوَ خَيْرُ النَّاسِ، أَوْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ، فَيَقُولُ أَشْهَدُ أَنَّكَ الدَّجَالُ، الَّذِي حَدَّثَنَا عَنْكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَدِيثَهُ، فَيَقُولُ الدَّجَالُ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلْتُ هَذَا، ثُمَّ أَحْيَيْتُهُ هَلْ تَشْكُونُ فِي الْأَمْرِ؟ فَيَقُولُونَ: لَا، فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيهِ، فَيَقُولُ حِينَ يُحْيِيهِ: وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الْيَوْمَ، فَيَقُولُ الدَّجَالُ: أَقْتُلُهُ فَلَا أَسْلُطَ عَلَيْهِ [رواه البخاری: ۱۸۸۲].

۹۱۵- از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ما در مورد دجال سخن طولانی گفتند، و از جمله آن سخن این بود که گفتند: «دجال می آید، و داخل شدن در راه‌های مدینه بر وی حرام است، ولی وی در بعضی از شوره زارهای مدینه منزل می کند».

«و در این وقت شخصی که بهترین مردمان است و یا از بهترین مردمان است نزدش رفته و برایش می گوید: من یقین دارم که تو همان دجالی هستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از تو به ما خبر داده اند».

«دجال [برای مردمان] می گوید: اگر من این شخص را بکشم و دوباره زنده کنم، باز هم در کار من شک می کنید؟ می گویند: نه!

او آن شخص را می کشد و دوباره زنده می کند، آن شخص وقتی که دجال او را زنده کرد، می گوید: بخداوند قسم است که من هیچگاه مثل امروز [در دجال بودن تو متیقن] و با درک نبودم.

المقدس»، و در این حدیث در روایت ابو جعفر طحاوی رحمه الله این هم آمده است که: «و مگر مسجد طور»، و در بعضی روایات این حدیث به این لفظ است که «هیچ جایی نمی ماند مگر آنکه [دجال] آن را می گیرد، مگر مکه، مدینه، و بیت المقدس، و جبل طور، که ملائکه او را از این جاها می راند».

۲) مدینه و اهل مدین دارای فضایل خاصی هستند، و در مدینه سه زلزله رخ می دهد که به اثر آن منافقینی که در مدینه وجود دارند، از آن خارج گردیده و به طرف دجال می روند، ولی مسلمانان مخلص در ایمان خود ثابت قدم مانده و از فریب و فتنه دجال در امان می مانند.

دجال می‌گوید: او را می‌کشم، ولی به کشتن وی قدرت پیدا نمی‌کند»^(۱).

۹- باب: الْمَدِينَةُ تَنْفِي الْحَبْثَ

باب [۹]: مدینه پلیدی‌ها را از بین می‌برد

۹۱۶- عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَبَايَعَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ، فَجَاءَ مِنَ الْعَدِ مُحْمُومًا فَقَالَ: أَقِلْنِي، فَأَبَى ثَلَاثَ مَرَارٍ، فَقَالَ: «الْمَدِينَةُ كَالْكَبِيرِ تَنْفِي خَبْثَهَا وَيَنْصَعُ طَيِّبُهَا» [رواه البخاری: ۱۸۸۳].

۹۱۶- از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: شخص بادیه نشینی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و مسلمان شد و با ایشان بیعت نمود [گویند این شخص، قیس بن ابو حازم منقری بود]، فردای آن روز در حالی که تب داشت آمد و گفت: بیعت مرا لغو کنید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قبول نکردند، این طلب را سه بار تکرار نمود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مدینه مانند کوره‌ای است که پلیدی‌ها را از خود می‌راند، و نیکان را صیقل می‌دهد»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شخصی که بهترین مردمان است و یا از بهترین مردمان است و به نزد دجال رفته و برایش می‌گوید که: من یقین دارم که تو همان دجالی هستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از تو به ما خبر داده‌اند طوری که در صحیح مسلم آمده است، خضر علیه السلام است.

(۲) اینکه خضر علیه السلام بعد از اینکه دجال او را می‌کشد و زنده می‌کند، برای دجال می‌گوید که: (به خداوند قسم است که من هیچگاه مثل امروز [در دجال بودن تو، متیقن] و با درک نبودم) این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بودند که یکی از علائم دجال این است که شخص کشته را زنده می‌کند.

(۳) در صحیح مسلم آمده است که خداوند بدن خضر علیه السلام را به آهن تبدیل می‌کند که هیچ حربه بر آن کارگر نمی‌افتد، و بعد از آن دجال دست و پای خضر علیه السلام را گرفته و آن را در جای می‌اندازد، و مردم فکر می‌کنند که او را در آتش انداخته است، ولی در حقیقت وی در بهشت افتاده است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن جهت بیعت او را لغو نکردند که وی ایمان آورده بود، و به مدینه هجرت کرده بود، و ترک اسلام روا نیست، و نباید کسی به آن موافقت نماید، و گویند: این شخص هجرت

۹۱۷- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ بِالْمَدِينَةِ ضِعْفِي مَا جَعَلْتَ بِمَكَّةَ مِنَ الْبَرَكَاتِ» [رواه البخاری: ۱۸۸۵].
 ۹۱۷- از انس رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:
 «خدایا! دوچند آنچه را که در مکه برکت نهادی، در مدینه برکت بنه»^(۱).

۹۱۸- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِينَةَ، وَعَكَ أَبُو بَكْرٍ، وَبِلَالٌ، فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ إِذَا أَخَذَتْهُ الْحُمَى يَقُولُ: كُلُّ امْرِئٍ مُصَبِّحٌ فِي أَهْلِهِ ... وَالْمَوْتُ أَذْنَى مِنْ شَرَاكِ نَعْلِهِ، وَكَانَ بِلَالٌ إِذَا أُقْلِعَ عَنْهُ الْحُمَى يَرْفَعُ عَقِيرَتَهُ يَقُولُ: أَلَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَنَ لَيْلَةً ... بِوَادٍ وَحَوْلِي إِذْ خِرُّ وَجَلِيلٌ، وَهَلْ أَرَدَنَ يَوْمًا مِيَاهَ حَجَّةٍ ... وَهَلْ يَبْدُونُ لِي شَامَةً وَطَفِيلٌ، قَالَ: اللَّهُمَّ الْعَنِ شَيْبَةَ بَنِ رَبِيعَةَ، وَعُتْبَةَ بَنِ رَبِيعَةَ، وَأُمَيَّةَ بَنَ خَلْفٍ كَمَا أَخْرَجُونَا مِنْ أَرْضِنَا إِلَى أَرْضِ الْوَبَاءِ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

را ترک کرد و از مدینه خارج شد، ولی بر اسلام خود باقی ماند، و این از کسانی بود که خداوند درباره آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَأَجْدُرُّ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ﴾.

(۲) مراد از این حدیث طوری که قبلاً در حدیث همانند آن گفتیم خاص به زمان نبوت است، چنانچه احتمال دارد که مراد از اینکه مدینه (اشخاص بد را از خود می‌راند) راندن معنوی باشد، نه راندن حسی، یعنی: شخص پلید از برکات مدینه بهره نمی‌برد، ولو آنکه در مدینه سکنی گزین باشد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در حدیث دیگری تصریح شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دعای خود برکت در صاع و پیمانه را مسئلت نمودند، و امام نووی رحمته الله علیه می‌گوید: این دعای نبی کریم صلی الله علیه و آله اجابت شده است، و برکت تحقق یافته است، زیرا کسانی که در مدینه سکونت کرده‌اند می‌گویند: مقدار طعامی که در خارج از مدینه برای کدام شخص کفایت نمی‌کند، در مدینه برایش کفایت می‌کند.

وَسَلَّمَ: «اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَحُبِّنَا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي صَاعِنَا وَفِي مُدَّنَا، وَصَحْحُهَا لَنَا، وَانْقُلْ حُمَاهَا إِلَى الْجُحْفَةِ»، قَالَتْ: وَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ وَهِيَ أَوْبًا أَرْضُ اللَّهِ، قَالَتْ: فَكَانَ بَطْحَانٌ يَجْرِي نَجْلًا تَغْنِي مَاءً آجِنًا [رواه البخاری: ۱۸۸۸].

۹۱۸- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [به مدینه] آمدند، ابو بکر و بلال رضی الله عنهما مریض شدند.

ابو بکر رضی الله عنه هنگامی که تب می کرد می گفت:

هرکسی صبح از پهلوی اهلش از خواب برمی خیزد، در حالی که مرگ از بند کفشش به او نزدیک تر است.

و بلال رضی الله عنه هنگامی که دردش تخفیف می یافت، به گریه می افتاد و می گفت: آیا این آرزویم بر آورده خواهد شد که شبی در وادی بخوابم و در اطرافم گیاه (إذخر) و گیاه (جلیل) باشد، و آیا روزی خواهد آمد که در کنار آب (مجنه) باشم، و کوه (شامه) و کوه (طفیل) برایم نمایان شود.

و می گفت: خدا! به سبب اینکه شبیه بن ربیع، و عتبه بن ربیع، و امیه بن خَلَف ما را از سر زمین ما به سر زمین (وبا) کوچ داده اند، ایشان را لعنت کن [یعنی: از رحمت خود دور کن].

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دعا کردند که: «خدا! محبت مدینه را بیشتر از محبتی که با مکه داشتیم، در دل ما قرار بده، خدا! در پیمانه و وزن ما برکت بده! و تب مدینه را به (جحفه) منتقل کن».

عائشه رضی الله عنها می گوید: ما وقتی به مدینه آمديم که این جا پر و باترین سر زمین خدا بود، در وادی اش آب گندیده روان بود ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) قدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه در روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الأول سال اول هجری، پیش از زوال آفتاب بودو

(۲) (إذخر) و (جلیل) نام دو نوع گیاه است که در مکه می روید، و مردم از آن در پوشش خانه ها و بعضی کارهای دیگر استفاده می کردند، و (آب مجنه) آبی بود در نزدیکی عکاظ که در چند میلی مکه واقع است، و (شامه) و (طفیل) نام دو کوه، یا نام دو آب، و یا نام دو قریه در مکه مکرمه است.

۳) کسانی که بلال از آن‌ها نام می‌برد، و آن‌ها را لعنت می‌کرد، یعنی: شیبہ بن ربیعہ، و عتبہ بن ربیعہ، و أمیہ بن خَلَف، کسانی بودند که مسلمانان را بسیار اذیت می‌کردند، و اذیت بیسار آن‌ها سبب هجرت مسلمانان به مدینۀ منورہ گردیده بود.

۴) (جحفہ) اکنون میقات اهل مصر و شام و مغرب است، و سبب این دعا آن بود که اهل جحفہ در آن وقت، اهل شرک و کفر بودند.

۵) از جمله چیزهای که از این حدیث دانسته می‌شود، یکی فضیلت ابو بکر رضی اللہ عنہ است، زیرا بعد از هجرت به مدینۀ منورہ عدۀ از صحابہ مریض شدند، و هرکدام به نوعی از انواع از وضع خود شکایت می‌کردند، ولی ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ بعد از اینکه مریض شد، بر خلاف همگان به صبر و تسلی خویش پرداخته و می‌گفت: چه بسا کسانی که اهل و فامیلش برایش (صبح بخیر) می‌گویند، ولی او غافل از این است که شاید لحظاتی بیش زنده نباشد، پس فرقی نمی‌کند که انسان در کجا زندگی می‌کند.

۶) انسان در وقت مواجه شدن با مشکلات، باید به خدا روی آورده، و از او بخواهد که مشکلاتش را رفع نماید، و از همین جا بود که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دعا کردند تا تنفر مدینہ را در دل مهاجرین به محبت مبدل سازد، و خداوند دعای حبیبش را اجابت نمود، و محبت مدینہ را آن‌چنان در دل آن‌ها انداخت، که فکر وطن از یادشان رفت.

۳۱- کِتَابُ الصَّوْمِ

کتاب [۳۱]: [احکام] روزه

۱- باب: فَضْلُ الصَّوْمِ

باب [۱]: فضیلت روزه

۹۱۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: الصَّيَّامُ جُنَّةٌ فَلَا يَرْفُثُ وَلَا يَجْهَلُ، وَإِنْ أَمْرُؤُ قَاتَلَهُ أَوْ سَاتَمَهُ فَلْيَقُلْ: إِنِّي صَائِمٌ مَرَّتَيْنِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَخُلُوفٌ فِيمَ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ يَتْرُكُهُ طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ وَشَهْوَتُهُ مِنْ أَجْلِ الصَّيَّامِ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ وَالْحَسَنَةُ بَعَشِيرُ أَمْثَالِهَا [رواه البخاری: ۱۸۹۴].

۹۱۹- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«روزه سپری [از آتش دوزخ] است، کسی که روزه دارد، جماع نکند، جهالت نکند، اگر کسی با او جنگ کرد و یا او را دشنام داد، [دو بار] بگوید: من روزه هستم». و فرمودند: «قسم به ذاتی که جانم در دست او است، [بلا کیف] بوی دهان روزه‌دار، در نزد خداوند متعال از بوی مشک خوشبوی‌تر است، [خدا می‌گوید]: [روزه‌دار] آب و طعام و شهوت خود را به سبب رضای من ترک کرده است، روزه خاص برای من است، و من به سبب روزه [برایش] مزد می‌دهم، و کار نیک ده چند ثواب دارد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) معنی این فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: روزه‌دار (جهالت نکند) این است که: کارهای جاهلیت را نکند، و از آن‌ها دوری کزیند، و اعمال جاهلیت عبارت از صفات رذیله‌ای است که شریعت اسلام از آن نهی کرده است، مانند: سفاهت، مسخره کردن دیگران، جار و جنجال براه انداختن، دشنام دادن، دروغ گفتن، غیبت کردن و امثال این‌ها.

(۲) در چگونگی گفتن این لفظ که (من روزه‌دار هستم)، سه نظر وجود دارد، نظر اول آن است که برای شخص دشنام دهنده به زبان خود بگوید که (من روزه‌دار هستم) تا شاید این سخن مانع

۲- باب: الرِّيَّانُ لِلصَّائِمِينَ

باب [۲]: (رِیَّان) برای روزه داران است

۹۲۰- عَنْ سَهْلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: إِنَّ فِي الْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ الرِّيَّانُ، يَدْخُلُ مِنْهُ الصَّائِمُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ، يُقَالُ: أَيْنَ الصَّائِمُونَ؟ فَيَقُومُونَ لَا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ، فَإِذَا دَخَلُوا أُغْلِقَ فَلَمْ يَدْخُلْ مِنْهُ أَحَدٌ [رواه البخاری: ۱۸۹۶].

۹۲۰- از سهل رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«در بهشت دروازه‌ای است که برایش (رِیَّان) می‌گویند، روزه داران در روز قیامت از آن دروازه داخل می‌شوند، و به غیر از آن‌ها هیچ کس دیگری از آن دروازه داخل نمی‌شود».

جنگ و دشنامش نسبت به شخص روزه‌دار شود، نظر دوم آن است، که این سخن را با خود بگوید، تا متذکر شود که روزه‌دار است، و برایش مناسب نیست که با آن شخص جاهل به جنگ و جدل و دشنام پردازد، و نظر سوم آن است که: در روزه فرض، این سخن را به زبان خود، و در روزه نفل با خود بگوید.

۳) در اینکه خوشبوئی دهان روزه‌دار در نزد خداوند متعال از بوی مشک، خوشبوی‌تر است، سه نظر وجود دارد، نظر اول اینکه این خوشبوئی در دنیا است، نظر دوم آنکه: در آخرت است، و نظر سوم آنکه: در دنیا و در آخرت است.

۴) گرچه همه عبادات خاص برای خداوند است، و اینکه خداوند متعال تنها درباره روزه گفته است که (خاص برای من است) به چند سبب است، سبب اول آنکه: در عبادات دیگر امکان ریاء موجود است، ولی روزه چنین نیست، زیرا عمل پوشیده‌ای است، و جز خدا کس دیگری آن را نمی‌داند، سبب دوم آنکه: نخوردن طعام و شراب، و جماع نکردن از صفات ملائکه است، و برای شخص روزه‌دار، در وقت روزه داشتن درجه تقرب بالاتری حاصل می‌شود، سبب سوم آنکه: مشرکین و کفار با هر عبادتی به معبودان خود تقرب جسته‌اند، مگر به عبادت روزه، بنابراین برای روزه منزلت خاصی است.

۵) این حدیث در روایت امام بخاری رحمه الله به طور مختصر ذک گردیده است، و در روایت دیگری در همین حدیث آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرکار نیکی ده چند و تا هفتصد چند ثواب دارد، مگر روزه، که برای من است، و مزدش را من می‌دهم» یعنی: از هفتصد چند هم برای روزه‌دار بیشتر ثواب می‌دهم.

«گفته می‌شود که روزه داران کجا هستند؟ آن‌ها می‌ایستند، و هیچ کسی جز آن‌ها از آن دروازه داخل نمی‌شود.

و چون داخل بهشت شدند، آن دروازه بسته می‌شود، و هیچ کس دیگری از آن داخل نمی‌شود»^(۱).

۹۲۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، نُودِيَ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ: يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا خَيْرٌ، فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلَاةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّيَامِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الرِّيَّانِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلَى مَنْ دُعِيَ مِنْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ مِنْ ضُرُورَةٍ، فَهَلْ يُدْعَى أَحَدٌ مِنْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ كُلِّهَا، قَالَ: «نَعَمْ وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ» [رواه البخاری: ۱۸۹۷].

۹۲۱- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«کسی که دو چیز در راه خدا خیرات داده باشد^(۲)، از دروازه‌های بهشت برایش ندا می‌شود که: ای بنده خدا! این دروازه بهتر است، [از این دروازه داخل شو].»

«پس کسی که از اهل نماز باشد، از دروازه اهل نماز دعوت می‌شود، و اگر از اهل جهاد باشد، از دروازه اهل جهاد دعوت می‌شود، و اگر از اهل روزه باشد از دروازه (ریّان)، دعوت می‌شود، و اگر از اهل زکات باشد از دوازه اهل زکات دعوت می‌شود.»

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در بهشت طوری که در احادیث آتی می‌آید، دروازه‌های فراوانی است، از آن جمله دروازه نماز، دروازه زکات، دروازه حج، دروازه جهاد، دروازه محمد صلی الله علیه و آله که بنام (در رحمت) یاد می‌شود، و غیره، و این دروازه‌ها در داخل درهای هشتگانه اصلی کلان قرار دارند، که تفصیل آن در احادیث آتی خواهد آمد.

(۲) این فضیلت برای روزه دارانی است که در روزه خود مرتکب کار بدی از غیبت و جنگ و جدل و غیره نشده باشند، ورنه مسلمانان همگی به طور عموم روزه‌دار هستند، و در این صورت برای این اختصاص وجهی دانسته نمی‌شود.

۲- مثلاً: دو دینار را و یا دو گوسفند را و یا دو لباس را و امثال این‌ها و یا دو چیز مختلف را مانند: یک دینار و یک گوسفند را و یا یک گوسفند و یک لباس را و امثال این‌ها.

ابو بکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما! چه ضرور است که کسی از همه آن دروازه‌ها دعوت می‌شود؟ و آیا کسی هست که از همه آن دروازه‌ها از وی دعوت به عمل آید؟
فرمودند: «بلی! و امیدوارم که تو از جمله همان کسان باشی»^(۱).

۹۴۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانُ فُتِّحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ» [رواه البخاری: ۱۸۹۸].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کسی که در راه خدا نفقه و خیرات می‌دهد، جهت داخل شدن به بهشت، از چندین درواز برایش دعوت می‌شود، ولی کسی که همه اعمال نیک را انجام می‌دهد، در وقت داخل شدن به بهشت، از همان دروازه از وی دعوت به عمل می‌آید، که عمل مربوط به آن را از دیگر اعمال نیک بهتر، و شایسته تر، و بیشتر انجام داده باشد.

(۲) معنی این قول ابو بکر صدیق رضی الله عنه که گفت: (یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما! چه ضرور است که کسی از همه آن دروازه‌ها دعوت شود) این است که: چون مقصود داخل شدن به بهشت است، و این مقصود از همان یک دروازه حاصل می‌شود، پس چه لازم است که از وی از همه آن دروازه‌ها دعوت به عمل آید؟ جواب این سؤال به طور ضمنی از کلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دانسته می‌شود، و آن این است که: این ندا کردن جهت اکرام و عزت و علو مرتبت است، و کسی چون تو می‌خواهد که به مرتبه رسیده باشد که از همه آن دروازه‌ها برایش ندا شود.

(۳) چون امید از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متحقق الوقوع است، بنابراین ابو بکر صدیق رضی الله عنه به شهادت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسی است که از وی در وقت داخل شدن به بهشت، از همه دروازه‌های اعمال نیک، دعوت به عمل می‌آید.

(۴) خلاصه این حدیث آنکه: هرکس که نوع بهتری از عبادت را انجام داده باشد، در وقت داخل شدن به بهشت، از همان دروازه از وی دعوت به عمل می‌آید، مثلاً: اگر کسی که همه اعمال خیر را انجام داده باشد، ولی نماز خواندنش از دیگر اعمالش بهتر باشد، در وقت داخل شدن به بهشت از دروازه نماز از وی دعوت به عمل می‌آید، و اگر روزه‌اش بهتر باشد، از دروازه روزه، یعنی از دروازه (ریان)، و اگر زکاتش بهتر باشد، از دروازه زکات، و اگر اخلاقش بهتر باشد، از دروازه حسن خلق، و همچنین هر عمل نیک دیگری.

(۵) اینکه کسی پیدا شود که تمام اعمال نیکش در عالی‌ترین مرتبه قرار داشته باشد، و از همه دروازه‌ها از وی دعوت به عمل آید، وجودش نادر است، و کسی که به نص حدیث نبوی به این مرتبه رسیده و همه اعمالش در درجه کمال قرار دارد، ابو بکر صدیق رضی الله عنه است، و این فضیلتی است که بالاتر از آن فضیلتی نیست.

۹۲۲- و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «وقتی که رمضان می آید، درهای بهشت گشوده می شود»^(۱).

۹۲۳- وَفِي رَوَايَةٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ فَتُحْتَفَتُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ، وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ جَهَنَّمَ، وَسُلْسِلَتِ الشَّيَاطِينُ» [رواه البخاری: ۱۸۹۹].

۹۲۳- و در روایت دیگری از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «وقتی که ماه رمضان داخل شود، درهای آسمان گشوده می شود، و درهای دوزخ بسته می گردد، و شیاطین به زنجیر کشیده می شوند»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

احتمال دارد که مراد از گشوده شدن درهای بهشت، گشوده شدن حقیقی آنها باشد، و احتمال دارد که مراد از آن این باشد که خداوند متعال در این ماه، بندگان خود را به اعمالی موفق می سازد که مستوجب دخول بهشت شوند، زیرا این ماه، ماه صیام و قیام، ماه تراویح و تلاوت قرآن، ماه شب قدر و اعتکاف، ماه نزول ملائکه و نزول قرآن، ماه صدقات و تبرعات و ماه دیگر اعمال نیک است، و به این اساس در این ماه، کارهای انجام می پذیرد که مستوجب باز شدن درهای بهشت می گردد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در مستدرک حاکم به روایت از ابو هریره این هم آمده است که: «و گناهان در این ماه آمرزیده می شود، مگر گناه کسی که نخواسته باشد، کسی از ابو هریره پرسید: کیست که نخواهد گنااهش آمرزیده شود؟ گفت: کسی که از خداوند [در این ماه] طلب آمرزش نکند».

(۲) مراد از گشوده شدن درهای آسمان، گشوده شدن درهای بهشت است، زیرا طوری که در احادیث دیگری آمده است بهشت در آسمان قرار دارد، و سقف آن عرش رحمن است.

(۳) مراد از بسته شدن درهای دوزخ، بسته شدن آنها نسبت به بندگان روزه دار است، که اعمال نیکشان زیاد، و اعمال بدشان کم می شود، و چون ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِئَاتِ﴾ ثابت است، آن اندک گناهان بدشان نیز عفو می گردد، بنابراین درهای دوزخ نسبت به آنها بسته می شود، ولی نسبت به کسانی که در این ماه روزه نمی گیرند، و مانند ماههای دیگر مرتکب معاصی و اعمال بد می گردند، درهای دوزخ نسبت به آنها باز بوده و بسته نمی شود.

(۴) مراد از به زنجیر کشیده شدن شیاطین، به زنجیر کشیده شدن شیاطین نسبت به روزه داران حقیقی است، که با مراعات آداب روزه، و انجام اعمال نیک، شیاطین را از خود ناامید ساخته و دست و پای آنها را می بندند، نه کسانی که در وقت روزه داشتن، تحت تاثیر شیطان قرار گرفته

۳- باب: هَلْ يُقَالُ رَمَضَانُ أَوْ شَهْرُ رَمَضَانَ وَمَنْ رَأَى ذَلِكَ كُفَّهُ

باب [۳]: آیا باید رمضان گفت یا ماه رمضان؟ و کسی که هردو را جواز می دهد

۹۲۴- عَنْ بَنِي عُمَرَ، أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَصُومُوا، وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا، فَإِنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَأَقْدُرُوا لَهُ» يَعْنِي: هِلَالَ رَمَضَانَ [رواه البخاری: ۱۹۰۰].

۹۲۴- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «وقتی که ماه را دیدید روزه بگیرید، و وقتی که ماه را دیدید، عید کنید، و اگر ماه بر شما پوشیده شد، سی روز حساب بگیرید»^(۱)، یعنی: اگر هلال رمضان بر شما پوشیده شد.

و با این و آن به جنگ و جدل، و بدگوئی و دشنام، و یا غیبت و سخنان بد، و یا حرام خواری و امثال این کارها می پردازند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از حساب گرفتن سی روز، کامل کردن سی روز ماه شعبان است، یعنی اگر به سبب ابر بودن در آسمان، و یا به هر سبب دیگری، امکان دیدن ماه برای شما میسر نگردد، بعد از کامل کردن سی روز برای ماه شعبان، روزه گرفتن ماه رمضان را شروع کنید.

(۲) اکثر علماء بر این نظر اند که حکم به دخول ماه رمضان جز به یکی از این سه طریق جائز نیست، دیدن ماه، شهادت شهود، و یا کامل کردن سی روز برای شعبان، ولی بعضی از آنها گفته اند که ثبوت دخول ماه رمضان به حساب نجومی نیز صحت دارد، و آنچه قابل تذکر است این است که با وسائل و آلات فعلی در عصر حاضر، مشکلی برای ثبوت دخول ماه وجود ندارد، و اینکه از این طریق بتوان حکم به دخول ماه رمضان و یا خروج آن نمود، احتیاج به این دارد که علمای متبحر و با درک، با در نظر داشت واقعیت ها در این مورد نظر بدهند.

۴- باب: مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالْعَمَلَ بِهِ رَمَضَانَ

باب [۴]: کسی که دروغ، و عمل به آن را در رمضان ترک نکند

۹۲۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالْعَمَلَ بِهِ، فَلَيْسَ لِلَّهِ حَاجَةٌ فِي أَنْ يَدَعَ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ» [رواه البخاری: ۱۹۰۳].

۹۲۵- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که دروغ گفتن و عمل کردن به دروغ را ترک نکند، برای خدا حاجتی نیست که چنین شخصی خورد و نوش خود را ترک نماید»^(۱).

۵- باب: هَلْ يَقُولُ إِنِّي صَائِمٌ إِذَا شُتِمَ

باب [۵]: اگر دشنام داده شد آیا بگوید که: من روزه دار هستم

۹۲۶- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْحَدِيثَ الْمُتَقَدَّمَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: قَالَ اللَّهُ: كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ لَهُ، إِلَّا الصِّيَامَ، فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ، وَ قَالَ فِي آخِرِهِ: «لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ يَفْرَحُهُمَا، إِذَا أَفْطَرَ فَرِحَ، وَإِذَا لَقِيَ رَبَّهُ فَرِحَ بِصَوْمِهِ» [رواه البخاری: ۱۹۰۴].

۹۲۴- و از ابو هریره رضی الله عنه در حدیث گذشته که می گفت: «هر عمل بنی آدم برای خودش می باشد، مگر روزه که خاص برای من است، و من به آن مزد می دهم».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اکثر علماء بر این نظر اند که غیبت و دروغ سبب فساد روزه نمی گردد، گرچه سبب نقص کمال آن می شود، ولی عدّه از علماء از آن جمله ثوری، مجاهد و ابو عبیده سلمانی بر این نظر اند که این دو خصلت یعنی: غیبت و دروغ سبب فساد روزه می گردد.

(۲) گرچه ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که اگر کسی دروغ می گوید، لازم نیست که روزه بگیرد، یعنی: کسی که دروغ می گوید، نباید روزه بگیرد، ولی علماء گفته اند که این اسلوب بیان، جهت برحذر داشتن روزه دار از دروغ گفتن است، نه امر کردن به روزه نگرفتن در این حالت، و این مانند آن است که اگر کسی شراب می خورد، برایش بگوئیم که: گوشت خوک هم بخور، که البته قصد ما تشویق کردن وی به خوردن گوشت خوک نیست، بلکه برحذر داشتن وی از خوردن شراب است.

و در آخر این حدیث این هم آمده است که: «برای شخص روزه‌دار، دو خوش حالی است که به آن‌ها خوش می‌شود: وقتی که افطار می‌کند خوش می‌شود، و وقتی که پروردگار خود را ملاقات می‌کند، به سبب روزه خود خوش می‌شود»^(۱).

۶- باب: الصَّوْمُ لِمَنْ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ الْعُزُوبَةَ

باب [۶]: روزه گرفتن برای کسی که از وقوع در زنا می‌ترسد

۹۲۷- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «مَنْ اسْتَطَاعَ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، فَإِنَّهُ أَغْضُ لِلْبَصْرِ، وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ، فَإِنَّهُ لَهُ وَجَاءٌ» [رواه البخاری: ۱۹۰۵].

۹۲۷- از عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بودیم که فرمودند: «کسی که نکاح کرده می‌تواند، باید ازدواج نماید، زیرا نکاح بهترین سبب چشم پوشی از حرام، و حفاظت از واقع شدن در زنا است، و اگر نمی‌تواند، باید روزه بگیرد، زیرا روزه برایش قطع کننده شهوت است»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) خوشی ملاقات با پروردگار چند احتمال دارد، یکی اینکه: به سبب روزه گرفتن، ملاقات با پروردگار برایش میسر می‌گردد، دوم آنکه: مراد از خوشی ملاقات با پروردگار این است که خداوند برایش مزد کامل و خاصی می‌دهد، که سبب خوشی وی می‌گردد، و سوم آنکه: مراد از ملاقات با پروردگار: وقت پیوستن به لقاء الله یعنی: وقت مرگ است که به سبب روزه گرفتنش، در این وقت عصبیب خوش می‌باشد.

(۲) خوشی انسان دو نوع است، خوشی حسی، و خوشی معنوی، و روزه گرفتن سبب این هردو نوع فرحت و خوشی است، زیرا بعد از افطار موانع خورد و نوش روزه‌دار رفع می‌شود، و این امر سبب فرحت حسی وی می‌گردد، و فرحت معنوی وی آن است که به امید ثواب و مزد خداوند در آخرت است، که البته این فرحت از فرحت حسی ارزنده‌تر و پای‌بندتر است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کسی که شهوت بر او غلبه نمود، و قدرت نکاح گرفتن را دارد، باید ازدواج نماید، و البته ازدواج کردن نسبت به چنین شخصی واجب است، و کسی که در حالت اعتدال است، یعنی: شهوت خود را مهار کرده می‌تواند، سنت است، و نسبت به کسی که می‌ترسد نکاح کردنش به

۷- باب: قولِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِذَا رَأَيْتُمْ هِلَالَ فَصُومُوا، وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ، فَأَفْطِرُوا»

باب [۷]: قول پیامبر خدا ﷺ که فرمودند: «هنگامی که ماه را دیدید روزه بگیرید و هنگامی که ماه را دیدید، عید کنید»

۹۲۸- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «الشَّهْرُ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ لَيْلَةً، فَلَا تَصُومُوا حَتَّى تَرَوْهُ، فَإِنْ غَمَّ عَلَيْكُمْ فَأَكْمِلُوا الْعِدَّةَ ثَلَاثِينَ» [رواه البخاری: ۱۹۰۷].

۹۲۸- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «ماه بیست و نه شب است، تا وقتی که ماه را نمی بینید روزه نگیرید، و اگر ماه بر شما پوشیده شد، شماره سی روز را کامل نمائید»^(۱).

۹۲۹- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آتَى مِنْ نِسَائِهِ شَهْرًا، فَلَمَّا مَضَى تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ يَوْمًا، غَدَا أَوْ رَاحَ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّكَ حَلَفْتَ أَنْ لَا تَدْخُلَ شَهْرًا، فَقَالَ: «إِنَّ الشَّهْرَ يَكُونُ تِسْعَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا» [رواه البخاری: ۱۹۱۰].

۹۲۹- از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که پیامبر خدا ﷺ تصمیم گرفتند که یکماه نزد همسران خود نرود، چون بیست و نه روز گذشت، در وقت صبح و یا در آخر روز نزد همسران خود رفتند. کسی گفت: شما سوگند یاد کرده بودید که یکماه نزد همسران خود نیائید؟ فرمودند:

«ماه و یا این ماه بیست و نه روز است»^(۱).

سببی از اسباب شاید سبب جور و ستم بر زن شود، نکاح کردن نسبت به چنین شخصی مکروه است.

(۲) استعمال ادویه و خوردن طعامهای معین غرض آرام ساختن شهوت برای کسی که قدرت به نکاح کردن را ندارد، جائز است.

(۳) کسی که قدرت به نکاح گرفتن را ندارد، غرض شکستادن شهوت خود باید روزه بگیرد.

۱- این حدیث صریح است بر اینکه مراد از کامل کردن سی روز، کامل کردن سی روز برای شعبان است، و اینکه روزه گرفتن به اساس حساب نجومی و یا آلات و وسائل امروزی جواز دارد یانه؟ در این مورد سخن گفتیم.

۸- باب: شَهْرًا عِيدٍ لَا يَنْقُصَانِ

باب [۸]: دو ماه عید، کم نمی‌شود

۹۳۰- عَنْ أَبِي بَكْرَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: شَهْرَانِ لَا يَنْقُصَانِ، شَهْرًا عِيدٍ: رَمَضَانُ، وَذُو الْحِجَّةِ [رواه البخاری: ۱۹۱۴].

۹۳۰- از ابو بکره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «دو ماه است که کم نمی‌شود، [و این دو ماه] دو ماه عید است، ماه رمضان و ماه ذو الحجه»^(۲).

۱- از احکم و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: (ماه و یا این ماه بیست و نه روز می‌باشد)، دو احتمال دارد، یکی آنکه: این ماه بیست و نه روز می‌باشد، و این به آن معنی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نرفتن به نزد همسران خود ماه معینی را در نظر نداشتند، و احتمال دیگر آنکه: می‌شود که ماه بیست و نه روز باشد، و معنی چنین می‌شود که: این ماهی که من سوگند یاد کردم که نزد همسران خود نزوم، از همان ماه هائی است که بیست و نه روز می‌باشد.

(۲) در حدیث لفظ (آلی) که مشتق از (إیلاء) است ذکر گردیده است، و مراد از آن در این جا (سوگند) است، نه (إیلاء) شرعی، و (إیلاء) شرعی عبارت از آن است که شخص سوگند بخورد که مدت چهار ماه و یا بیشتر از آن با همسرش جماع نکند، که در این صورت اگر پیش از گذشت چهار ماه، از قولش برگشت و با همسرش جماع کرد، از سوگندش باید کفاره بدهد، و اگر چهار ماه گذشت و جماع نکرد، زنش از وی طلاق می‌شود.

(۳) علماء گفته‌اند که از این گفته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند «می‌شود که ماه بیست و نه روز شود» این طور دانسته می‌شود که ایشان ماه معینی را در نزدیک نشدن با همسران خود تعیین ننموده بودند، و همان ماه بیست و نه روز شده بود، بنابراین اگر کسی بدون تعیین ماه معینی سوگند می‌خورد که مثلاً: یکماه فلان کار را نخواهم کرد، باید سی روز از آن کار خود داری نماید، ورنه حاث می‌شود، ولی عده دیگری می‌گویند که در چنین حالتی کامل کردن سی روز لازم نیست، و در انجام ندادن آن کار در بیست و نه روز از حاث شدن بیرون می‌شود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ماه رمضان از آن جهت ماه عید نامیده شده است که مقدمه ماه عید است، و حتی سبب عید در شوال، رمضان است که جهت به انجام رساندن عبادت و امر خداوند، مسلمانان عید می‌گیرند.

(۲) معنی اینکه این دو ماه، یعنی ماه رمضان و ماه ذو الحجه کم نمی‌شود، این است که: این طور نمی‌شود که این دو ماه هر دو، در یک سال ناقص شود، بلکه اگر یکی بیست و نه روز می‌شود، دیگری حتماً سی روز است، و بعضی گفته‌اند که: معنی اینکه این دو ماه کم نمی‌شود، این است

۹- باب: قولِ النَّبِيِّ ﷺ: «لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسِبُ»

باب [۹]: این قول پیامبر خدا ﷺ که: «نوشته نمی کنیم و حساب نمی کنیم»

۹۳۱- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ، لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسِبُ، الشَّهْرُ هَكَذَا وَهَكَذَا» يَعْنِي مَرَّةً تِسْعَةً وَعِشْرِينَ، وَمَرَّةً ثَلَاثِينَ [رواه البخاری: ۱۹۱۳].

۹۳۱- از ابن عمر رضی الله عنهما به نقل از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «ما [مردم عرب، و یا قوم قریش، و یا همه امت] امت نا خوانی هستیم، نه نوشته می کنیم و نه حساب می نمائیم، ماه این چنین و این چنین است».

یعنی: گاهی بیست و نه روز است، و گاهی سی روز^(۱).

که ثواب این دو ماه کم نمی شود، به این معنی که اگر به سبب اشتباه، مردم بیست و نه روز روزه گرفتند و ماه در واقع سی روز بود، برای آن ها ثواب سی روز کامل داده می شود، و اگر حُجاج به سبب اشتباه روز دیگری غیر از روز عرفه وقوف نمودند، حج شان صحت داشته و ثواب کامل برای شان داده می شود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

صفت نا خوانی برای عرب ها و یا برای این امت، صفت واقعی است نه صفت لازمی، به این معنی که مردم عرب در زمان پیامبر خدا ﷺ مردم نا خوانی بودند، ولی لازم نیست که باید همیشه نا خوان بمانند، بلکه خواندن و تعلم طوری که از نصوص دیگر دانسته می شود از ضروریات دین اسلام است، و این آیه مبارکه شاهد گویای این مدعا است، خداوند متعال می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ یعنی: خداوند آن ذاتی است که رسولی را از میان مردم نا خوان برانگیخت، تا آیاتش را برای آن ها بخواند، و منزه شان دارد، و کتاب و حکمت را برای آن ها بیاموزد، اگرچه پیش از این، در گمراهی آشکاری بودند، بنابراین اگر روزی خواننده و نویسنده شدند، و توانستند به طریق دیگری از نو شدن ماه آگاهی یابند، می توانند با شرایط معینی از آن طریق حکم به نو شدن و یا نو نشدن ماه بکنند.

۱۰- باب: لَا يَتَقَدَّمَنَّ رَمَضَانَ بِصَوْمِ يَوْمٍ وَلَا يَوْمَيْنِ

باب [۱۰]: نباید یک و یا دو روز پیش از رمضان روزه گرفت

۹۳۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَا يَتَقَدَّمَنَّ أَحَدُكُمْ رَمَضَانَ بِصَوْمِ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَجُلٌ كَانَ يَصُومُ صَوْمَهُ، فَلْيُصُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ» [رواه البخاری: ۱۹۱۴].

۹۳۲- از ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«هیچ کس از شما نباید یک روز و یا دو روز پیش از رمضان روزه بگیرد، مگر کسی باشد که روزهای را روزه بگیرد که آن روز مصادف به روز روزه گرفتنش باشد، چنین شخصی این روز را روزه بگیرد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) حکمت از نهی روزه گرفتن یک روز و یا دو روز پیش از رمضان به نیت رمضان برحذر داشتن مسلمانان از عمل نصاری است که در امور دین غلو کرده و به اساس رأی فاسد خود، در عباداتی که بر آنها فرض گردیده بود، زیادت به عمل می آورند.

(۲) مراد از مصادف بودن به روز روزه گرفتن آن است که مثلاً: شخصی همیشه روز دو شنبه را روزه می گیرد، و اگر روز شک در روز دو شنبه واقع می شود، روزه گرفتن این روز برای چنین شخصی روا است.

(۳) در روزه گرفتن روز شک بین علماء اختلاف است، امام شافعی و سعید بن مسیب، و نخعی رحمهم الله با استناد به ظاهر این حدیث می گویند: روزه گرفتن روز شک، جز برای کسی که روزه گرفتن این روز در روز روزه اش واقع گردد، روا نیست.

و بعضی از علماء و از آن جمله امام ابو حنیفه و امام احمد و اسحاق رحمهم الله، و از صحابه عائشه رضی الله عنها می گویند: روزه گرفتن این روز به نیت نفل روا است، و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: «اینکه در شعبان یک روز را روزه بگیرم بهتر از آن میدانم که یک روز از روزه رمضان را بخورم»، و دلیل شان حدیث عمران بن حصین است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از شخصی پرسیدند: «آیا اطراف شعبان را روزه گرفتی؟ گفت: نه، فرمودند: «بعد از رمضان دو روز روزه بگیر»، و امام اوزاعی رحمته الله می گوید: مراد از (اطراف) شعبان که به لفظ (سرر) بر وزن خبر آمده است، آخر شعبان است.

۱۱- باب: قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾

باب [۱۱]: این قول خداوند جل ذکره که: ﴿در شب روزه همبستر گشتن با همسران شما برای شما حلال گردانیده شد﴾

۹۳۳- عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «كَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا كَانَ الرَّجُلُ صَائِمًا، فَحَضَرَ الْإِفْطَارُ، فَنَامَ قَبْلَ أَنْ يُفْطَرَ لَمْ يَأْكُلْ لَيْلَتَهُ وَلَا يَوْمَهُ حَتَّى يُمِيسَ، وَإِنْ قَيْسَ بْنِ صِرْمَةَ الْأَنْصَارِيِّ كَانَ صَائِمًا، فَلَمَّا حَضَرَ الْإِفْطَارُ أَتَى امْرَأَتَهُ، فَقَالَ لَهَا: أَعِنْدِكَ طَعَامٌ؟ قَالَتْ: لَا وَلَكِنْ أَنْطَلِقُ فَأَطْلُبُ لَكَ، وَكَانَ يَوْمُهُ يَعْمَلُ، فَعَلَبَتُهُ عَيْنَاهُ، فَجَاءَتْهُ امْرَأَتُهُ، فَلَمَّا رَأَتْهُ قَالَتْ: حَبِيبَةُ لَكَ، فَلَمَّا انْتَصَفَ النَّهَارُ عُثِيَ عَلَيْهِ، فَذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾ فَفَرَحُوا بِهَا فَرَحًا شَدِيدًا، وَنَزَلَتْ: ﴿حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾ [رواه البخاری: ۱۹۱۵].

۹۳۳- از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: [روزه در اول چنین بود که] اگر کسی از صحابه‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزه می‌داشت، اگر وقت افطار داخل می‌شد، و آن شخص پیش از اینکه افطار کند خواب می‌شد، می‌بایست، همان شب و فردای آن را تا شام روزه بگیرد.

قیس بن صرمه انصاری روزه داشت، چون وقت افطار رسید نزد همسرش آمد و گفت: نزد تو طعامی هست؟ همسرش گفت: نه! ولی می‌روم و برای تو طعامی جیسجو می‌کنم.

و چون قیس در روز کار می‌کرد، خواب بر او غلبه کرد و او را خواب برد، و هنگامی که همسرش برگشت و او را به این حالت دید گفت: وای بر تو!

[فردا] چون روز به نیمه رسید [قیس] بی‌هوش شد، این خبر به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید، و این آیه کریمه نازل گردید: «برای شما همبستر شدن با همسران شما در شب روزه، حلال گردانیده شده است».

صحابه از نزول این آیه کریمه بسیار خوش حال شدند، و این آیه نازل گردید که «و بخورید و بیاشامید تا اینکه روشنی صبح از تاریکی شب بر شما نمایان شود»^(۱).

۱۲- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾

باب [۱۲]: این قول خداوند متعال که: ﴿و بخورید و بیاشامید تا آنکه روشنی صبح از تاریکی شب برای شما نمایان گردد﴾

۹۳۴- عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾ عَمَدْتُ إِلَى عِقَالِ أَسْوَدَ، وَإِلَى عِقَالِ أَبْيَضَ، فَجَعَلْتُهُمَا تَحْتَ وَسَادَتِي، فَجَعَلْتُ أَنْظُرَ فِي اللَّيْلِ، فَلَا يَسْتَبِينُ لِي، فَعَدَوْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ: «إِنَّمَا ذَلِكَ سَوَادُ اللَّيْلِ وَبَيَاضُ النَّهَارِ» [رواه البخاری: ۱۹۱۶].

۹۳۴- از عدی بن حاتم رضی الله عنه روایت است که گفت: چون این آیه کریمه که «.... تا آنکه نخ سفید از نخ سیاه، برای شما نمایان گردد» نازل گردید، ریسمان سیاه و

۱- از احکام و مست ثل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این نوع روزه، که اگر کسی پیش از افطار خواب می‌شد، می‌بایست همان شب و فردای آن را روزه بگیرد، موافق روزه اهل کتاب بود، ابن حزم از سدی روایت می‌کند که گفت: «روزه نصاری چنین بود که بعد از خواب شدن، از خوردن و نوشیدن، و جماع کردن ممنوع بودند، و روزه بر مسلمانان هم در اول به همین طریق فرض گردید...»

(۲) طوری که امام ابن کثیر رحمه الله در تفسیر خود روایت می‌کند، نزول این آیه کریمه که: «بخورید و بیاشامید تا اینکه روشنی صبح از تاریکی شب برای شما نمایان شود»، سبب دیگری هم داشت، و آن این بود که:

چون موضوع (صِرْمَه) رضی الله عنه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مطرح گردید، عمر رضی الله عنه بر خاست و گفت: یا رسول الله! شب گذشته از همسرم خواستم که با من هم بستر شود، او گفت که من خواب شده‌ام و کسی که خواب می‌شد، خوردن و نوشیدن و جماع کردن بر وی حرام می‌گردد من فکر کردم که او بهانه جویی می‌کند، و همان بود که با وی جماع کردم، و این آیه مبارکه نازل گردید: ﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾.

ریسمان سفیدی را آوردم و زیر بالش خود گذاشتم، شب به طرف آن‌ها نگاه می‌کردم و برایم معلوم نمی‌شد.

فردایش نزد پیامبر خدا ﷺ رفتم و این موضوع را به عرض رسانیدم، فرمودند: «مقصد از ریسمان سیاه و سفید: سیاهی شب و سفیدی روز است»^(۱).

۱۳- باب: قَدَرِ كَمْ بَيْنَ السَّحُورِ وَصَلَاةِ الْفَجْرِ

باب [۱۳]: بین سحری تا نماز فجر چه قدر وقت است

۹۳۵- عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «تَسَحَّرْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ»، قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالسَّحُورِ؟ قَالَ: «قَدَرُ خَمْسِينَ آيَةً» [رواه البخاری: ۱۹۲۱].

۹۳۵- از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر خدا ﷺ سحری کردیم، بعد از آن به نماز برخاستند.

کسی از وی پرسید: [سؤال کننده انس بن مالک رضی الله عنه بود] که بین اذان و سحری چه قدر وقت بود؟
گفت: به اندازه [تلاوت] پنجاه آیت^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

از ظاهر سیاق این حدیث چنین دانسته می‌شود که عدی بن حاتم در وقت نزول این آیه کریمه حضور داشته است، و واقعیت چنین نیست، زیرا این آیه در اوائل هجرت نازل گردید، و اسلام عدی بن حاتم طوری که اصحاب سیر می‌گویند در سال نهم و یا دهم هجری بود، پس باید در عبارت حدیث چیزی را مقدر سازیم، و آن این است که: «بعد از اینکه این آیه نازل گردیده بود، و من آمدم و مسلمان شدم، ریسمان سیاه و ریسمان سفیدی را گرفتم.....»

۲- از این حدیث دانسته می‌شود که: تاخیر سحری مطلوب است، زیرا پیامبر خدا ﷺ همیشه جانبی را در نظر می‌گرفتند که بر امت آسان‌تر باشد.

۱۴- باب: بَرَكَةُ السَّحُورِ مِنْ غَيْرِ إِجَابٍ

باب [۱۴]: سحری کردن برکت دارد ولی واجب نیست

۹۳۶- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَهً» [رواه البخاری: ۱۹۲۳].

۹۳۶- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سحری کنید، زیرا که در سحری کردن برکت است»^(۱).

۱۵- باب: إِذَا نَوَى بِالنَّهَارِ صَوْمًا

باب [۱۵]: اگر کسی در روز انیت روزه را کرد

۹۳۷- عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ رَجُلًا يُنَادِي فِي النَّاسِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ «إِنَّ مَنْ أَكَلَ فَلَيْتَمَ أَوْ فَلْيَصُمْ، وَمَنْ لَمْ يَأْكُلْ فَلَا يَأْكُلْ» [رواه البخاری: ۱۹۲۴].

۹۳۷- از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز عاشورا کسی را فرستادند تا برای مردم اعلان کند که:

«کسی که تا حالا چیزی خورده است [بقیه روز را] تمام کند، و یا گفتند که روزه بگیرد، و کسی که تا حالا چیزی نخورده است، نباید بخورد»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

سحری کردن به اجماع علماء مستحب است، ولی اینکه مراد از (برکتی) که در حدیث شریف آمده است چیست؟ علماء چندین معنی ذکر کرده اند، اول آنکه: مراد از آن این است که طعام اندک، جای طعام زیاد را می گیرد، دوم آنکه: مراد از برکت آن است که: طعام سحری سؤال و باز خواستی ندارد، از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: «سه طعام باز خواست ندارد، طعام سحر، طعام افطار، و طعامی که با دوستان خورده می شود، سوم آنکه: مراد از برکت این است که طعام سحر سبب قوت و نشاط در روزه گرفتن می شود، چهارم آنکه سحری سبب استغفار و ذکر خدا در این وقت متبرک می گردد، و من فکر می کنم که اراده تمام این معانی از لفظ (برکت) در این حدیث مستبعد نیست.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱۶ - باب: الصَّائِمُ يُصْبِحُ جُنْبًا

باب [۱۶]: روزه داری که تا صبح جنب می ماند

۹۳۸- عَنْ عَائِشَةَ وَأُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُدْرِكُهُ الْفَجْرُ وَهُوَ جُنْبٌ مِنْ أَهْلِهِ، ثُمَّ يَغْتَسِلُ، وَيَصُومُ [رواه البخاری: ۱۹۲۵].

۹۳۸- از عائشه و أم سلمه رضی الله عنهما روایت است که گفتند: [گاهی می شد] که صبح طلوع می کرد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از همبستر شدن با همسران خود جنب بودند، بعد از آن غسل می کردند و روزه می گرفتند ^(۱).

۱۷ - باب: الْمُبَاشَرَةُ لِلصَّائِمِ

باب [۱۷]: هم آغوشی برای روزه دار

۹۳۹- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «يُقَبِّلُ وَيُبَاشِرُ وَهُوَ صَائِمٌ، وَكَانَ أَمْلَكَكُمْ لِزَيْهِ» [رواه البخاری: ۱۹۲۷].

(۱) روزه گرفتن روز عاشوراء که روز دهم ماه محرم باشد، فرض بود، و بعد از اینکه روزه رمضان فرض گردید، روزه عاشوراء اختیاری شد.

(۲) با استناد به این حدیث احناف می گویند که نیت روزه تا قبل از زوال جواز ادرد، به این معنی که اگر کسی بدون نیت روزه، تا پیش از زوال آفتاب چیزی نخورده بود، و بعد از آن به خاطرش گشت که آن روز را روزه بگیرد، این روزه اش شرعاً روزه شمرده شده و صحت دارد.

ولی ائمه دیگر با استناد به حدیث دیگری که در کتب سنن از حفصه رضی الله عنها روایت شده است می گویند که نیت روزه جز در شب روا نیست، و آن حدیث این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که از شب نیت روزه نکرده باشد، روزه اش روزه شمرده نمی شود»، و هرطرف در ترجیح حدیثی که به آن استناد بسته است، مرجحات دیگری را نیز ذکر می کند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) جماع کردن با همسر در شب های رمضان جواز دارد.

(۲) تاخیر غسل تا بعد از طلوع فجر برای شخص روزه دار جواز دارد.

(۳) چون در روایت دیگری از عائشه رضی الله عنها آمده است که «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جنابتی که از احتلام نبود، تا صبح غسل نمی کردند» علماء گفته اند که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله احتلام نمی شدند، زیرا احتلام از خواطر و تاثیرات شیطان است، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این چیزها معصوم بودند.

۹۳۹- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همسرانش را در حالی که روزه داشتند، می‌بوسیدند و به آغوش می‌گرفتند، ولی بر نفس خود از همه شما حاکمیت بیشتری داشتند ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در حدیث لفظ (بیاض) که مشتق از مباشرت می‌باشد آمده است، و (مباشرت) به معنی جماع کردن، و لمس کردن، و در آغوش گرفتن می‌آید، و معنی‌اش در این جا طوری که از سیاق دانسته می‌شود، لمس کردن و در آغوش گرفتن است، نه چیزی دیگری.

(۲) امام عینی رحمته الله می‌گوید: معنی حدیث عائشه رضی الله عنها این است که: «گرچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همسران خود را در وقت روزه داشتن می‌بوسیدند و به آغوش می‌گرفتند، ولی باید شمایان از این کار خود داری کنید، زیرا ایشان مالک نفس خود بودند و کار بیشتری صورت نمی‌گرفت، ولی شمایان چنین نیستید»، ولی با کمال احترام به مکانت علمی امام عینی رحمته الله می‌خواهم بگویم که:

(أ) آنچه را که این امام بزرگوار از کلام عائشه رضی الله عنها فهمیده است، یکی از دو احتمال کلام عائشه رضی الله عنها است، و احتمال دیگرش این است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حال روزه داشتن همسران خود را بوسه می‌زدند، و در آغوش می‌گرفتند، و از همه شمایان در کنترل نفس خود توانا تر بودند، بنابراین باید کسی که در وقت روزه داشتن همسر خود را ببوسد و در آغوش بگیرد، که مانند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر نفس خود مالک باشد.

(ب) بنا به قاعده که می‌گویند: اعتبار به خبر روای است نه به نظر روای، ولو آنکه نظر عائشه رضی الله عنها همان چیزی باشد که امام عینی رحمته الله فهمیده است، با آن هم چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حال روزه داشتن همسران خود را بوسه زده و در آغوش می‌گرفتند، و دلیل خاص بودن این عمل برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله موجود نیست، بنابراین، این حکم عام است و هرکسی که بر نفس خود مالک باشد، می‌تواند به این کار اقدام نماید، گرچه اجتناب کردن از آن برای جوانان بهتر است، زیرا آن‌ها مالکیت چندانی بر نفس خود ندارند.

(ج) خود عائشه رضی الله عنها در روایت دیگری گفته است که: «برای روزه‌دار هرکاری جز جماع کردن، جواز دارد» و البته بوسیدن و در آغوش کردن، غیر از جماع کردن است.

۱۸ - باب: الصَّائِمُ إِذَا أَكَلَ أَوْ شَرِبَ نَاسِيًا

باب [۱۸]: اگر روزه‌دار در حالت فراموشی چیزی را بخورد و یا بیاشامد

۹۴۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «إِذَا نَسِيَ فَأَكَلَ وَشَرِبَ، فَلَيْتَمَ صَوْمُهُ، فَإِنَّمَا أَطْعَمَهُ اللَّهُ وَسَقَاهُ» [رواه البخاری: ۱۹۳۳].

۹۴۰- از ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«اگر کسی فراموش کرد، و چیزی را خورد و یا آشامید، روزه‌اش را تمام کند، [یعنی: به روزه‌اش ادامه بدهد]، زیرا خداوند او را خوراند و نوشاند است»^(۱).

۱۹ - باب: إِذَا جَامَعَ فِي رَمَضَانَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْءٌ فُتْصَدَّقَ عَلَيْهِ فَلْيُكْفِّرْ

باب [۱۹]: اگر کسی در ماه رمضان جماع کرد، و چیزی نداشت و برایش صدقه داده شد، آن صدقه را کفاره بدهد

۹۴۱- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلَكْتُ. قَالَ: «مَا لَكَ؟» قَالَ: وَقَعْتُ عَلَى امْرَأَتِي وَأَنَا صَائِمٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَلْ تَحِدُّ رَقَبَةً تُعْتِقُهَا؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ؟» قَالَ: لَا، فَقَالَ: «فَهَلْ تَحِدُّ إِطْعَامَ سِتِّينَ مِسْكِينًا؟» قَالَ: لَا، قَالَ: فَمَكَتِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَبَيْنَا نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ أُتِيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِعَرَقٍ فِيهَا تَمْرٌ وَالْعَرَقُ الْمِكْتَلُ قَالَ: «أَبِينَ السَّائِلُ؟» فَقَالَ: أَنَا، قَالَ: «خُذْهَا، فَتَصَدَّقْ بِهِ» فَقَالَ الرَّجُلُ: أَعْلَى أَفْقَرٍ مِنِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا - يُرِيدُ الْحَرَّتَيْنِ - أَهْلُ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

بنابراین حدیث، اگر کسی از روی فراموشی چیزی می‌خورد و یا می‌آشامد، بر وی قضاء و یا کفاره نیست، و گرچه حدیث از ذکر جماع کردن در حالت فراموشی ساکت است، ولی علماء با قیاس به خورد و نوش گفته‌اند که از جماع کردن در حالت فراموشی نیز بر وی قضاء و کفاره لازم نمی‌گردد، و چون جماع بین زن و شوهر صورت می‌گیرد، بنابراین بسیار بعید است که هر دو نفر روزه را فراموش کرده باشند، و گرچه این کار مستحیل نیست.

بَيْتٍ أَفْقَرُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَضَحِكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى بَدَتْ أَنْيَابُهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَطْعِمُهُ أَهْلَكَ» [رواه البخاری: ۱۹۳۶].

۹۴۱- و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: در حالی که نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، شخصی نزد ایشان آمد و گفت: یا رسول الله! هلاک گردیدم. گفتند: «چه کردی»؟

گفت: در حالی که روزه داشتم، با همسر جماع کردم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آیا می توانی یک غلامی را آزاد کنی»؟ گفت: نه!

گفتند: «آیا می توانی دو ماه پیایی روزه بگیری»؟ گفت: نه!

گفتند: «آیا چیزی داری که شصت مسکین را طعام بدهی»؟ گفت: نه! [راوی] گفت که آن شخص نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشست. [ابو هریره رضی الله عنه می گوید]:

در همین حالی که ما در این گفتگو بودیم، برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زنبیل کلانی از خرما آورده شد، و این زنبیل عبارت از متکل بود، [و متکل عبارت از پانزده صاع است]. فرمودند: «سائل کجاشد»؟

آن شخص گفت: منم [همین جایم].

فرمودند: «این خرماها را بگیر و خیرات بده».

گفت: یا رسول الله! آیا به شخصی فقیرتری از خود؟ به خداوند قسم است که بین دو سنگزار مدینه [که یکی در شرق مدینه و دیگری در غرب آن است] خانواده از خانواده خودم فقیرتر نیست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن چنان خندیدند که دندان های کرسی شان نمایان گردید، و فرمودند: «آن را به خانواده ات بخوران»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اگر کسی در روز ماه رمضان قصدا جماع می کند، بر وی کفار لازم می گردد.

۲۰- باب: الْحَجَامَةُ وَالْقِيَاءُ لِلصَّائِمِ

باب [۲۰]: حکم حجامت و قیاء برای شخص روزه‌دار

۲) همان طور که کفاره بر مرد لازم می‌گردد، زن اگر به رضایت خود به جماع کردن با وی تن در داده باشد، در نزد احناف بر وی نیز کفاره مستقلی لازم می‌گردد، ولی در نزد امام شافعی رحمته و اهل ظاهر، بر زن و مرد تنها یک کفاره لازم می‌گردد.

۳) کفاره به ترتیب یکی از این سه چیز است، آزاد کردن غلام، روزه گرفتن دو ماه پیاپی، طعام دادن شصت مسکین، بنابراین اگر کسی که قدرت به روزه گرفتن دارد، طعام دادن مسکین برایش روا نیست.

۴) در روزه گرفتن پیاپی بودن، شرط است، بنابراین اگر کسی پیش از کامل کردن دو ماه، یک روز روزه را خورد، باید روزه گرفتن را از سر بگیرد.

۵) مقدار طعام دادن برای مسکین، در نزد احناف سی صاع، برای هرمسکین نیم صاع است، و در نزد امام شافعی و بعضی از علمای دیگر، پانزده صاع، برای هرمسکین ربع صاع است، و مقدار هر صاع به وزن فعلی طوری که قبلاً هم یاد آور شده بودیم (۳/۳۴۰) کیلو گرام است.

۶) در نزد امام ابو حنیفه رحمته اگر طعام شصت مسکین را در شصت روز برای یک مسکین بدهد، نیز جواز دارد، ولی اگر طعام شصت مسکین را در یک روز برای یک مسکین بدهد، یک طعام حساب می‌شود.

۷) در نزد امام ابو حنیفه و مالک و احمد و ابو ثوری و ثوری رحمهم الله بر علاوه از کفاره دادن، باید روزی را که جماع کرده است، نیز قضاء بیاورد، و امام اوزاعی می‌گوید: اگر کفاره‌اش به آزاد ساختن غلام، و یا طعام دادن مسکین باشد، قضاء آوردن آن روز بر وی لازم است، ولی اگر به روزه گرفتن باشد، قضاء آوردن آن روز بر وی لازم نیست، و عده براین نظر اند که جز از کفاره چیز دیگری به طور مطلق بر وی لازم نیست.

۸) اگر کسی در یک روز چندین بار جماع کرد، بر وی تنها یک کفاره لازم می‌گردد، و اگر در چندین روز جماع کرد، امام ابو حنیفه رحمته می‌گوید: اگر جماع و یا جماع‌های دیگرش بعد از کفاره دادن جماع اولی بود، بر وی کفاره دیگری لازم می‌گردد، و اگر پیش از کفاره دادن قبلی بود، بر وی تنها یک کفاره لازم می‌گردد، ولی امام مالک و شافعی و احمد رحمهم الله می‌گویند: بر وی از جماع کردن هر روز، کفاره جداگانه لازم می‌گردد، خواه از جماع قبلی کفاره داده باشد، و خواه نداده باشد.

۹) در نزد امام ابو حنیفه رحمته همان طوری که کفاره از جماع کردن لازم می‌گردد، از خوردن و نوشیدن نیز لازم می‌گردد، ولی در نزد اکثر علماء لزوم کفاره خاص به سبب جماع کردن است و بس، و از خوردن و آشامیدن تنها قضاء لازم می‌شود.

۹۴۲- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ احْتَجَمَ وَهُوَ مُحَرَّمٌ، وَاحْتَجَمَ وَهُوَ صَائِمٌ» [رواه البخاری: ۱۹۳۸].

۹۴۲- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که احرام داشتند، حجامت نمودند، و در حالی که روزه داشتند، حجامت نمودند^(۱).

۲۱- باب: الصَّوْمُ فِي السَّفَرِ وَالْإِفْطَارِ

باب [۲۱]: روزه گرفتن و روزه خوردن در سفر

۹۴۳- عَنْ ابْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ فَقَالَ لِرَجُلٍ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي»، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الشَّمْسُ؟ قَالَ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي»، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الشَّمْسُ؟ قَالَ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي»، فَتَزَلَّ فَجَدَحَ لَهُ فَشَرِبَ، ثُمَّ رَمَى بِيَدِهِ هَا هُنَا، ثُمَّ قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا، فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ» [رواه البخاری: ۱۹۴۱].

۹۴۳- از ابن ابی اوفی رضی الله عنهما روایت است که گفت: در یکی از سفرها با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم، برای شخصی گفتند که: «پیاده شود و برایم (مخلوط) تهیه کن». آن شخص گفت: یا رسول الله! آفتاب هنوز موجود است، [یعنی: آفتاب هنوز کاملاً غروب نکرده است].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این حدیث دلالت بر این دارد که حجامت کردن برای شخص روزه‌دار جواز دارد، و سبب کراهت و یا فساد روزه‌اش نمی‌گردد.

(۲) در احادیث دیگری به روایت از شداد بن اوس آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شخصی روزه داری را دیدند که خود را حجامت می‌کند، فرمودند: «روزه حجامت گر و روزه حجامت شده از بین رفت»، ولی علماء می‌گویند که حدیث ابن عباس ناسخ حدیث شداد بن اوس است، زیرا قصه شداد بن اوس در فتح مکه، و قصه ابن عباس در حجة الوداع است، و واضح است که در قوت تعارض، نص متاخر نص متقدم را نسخ می‌کند، و عده دیگری از علماء می‌گویند که حدیث شداد بن اوس در مورد دو شخصی بود که هنگام حجامت کردن غیبت می‌کردند، از این جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که روزه آن‌ها از بین رفت، و معنایش این است که: «ثواب روزه آن‌ها از بین رفت».

فرمودند: «پیاده شو و برایم (مخلوط) تهیه کن».

آن شخص گفت: آفتاب هنوز موجود است.

فرمودند: «پیاده شو و برایم (مخلوط) تهیه کن».

[آن شخص رفت] و (مخلوط) را تهیه کرد و آورد.

[پیامبر خدا ﷺ] (مخلوط) را گرفته و نوشیدند، بعد از آن بدست خود به طرف

[مشرق] اشاره نموده و فرمودند: «وقتی که شب از این طرف نمایان گردید، وقت افطار

روزه دار است»^(۱).

۹۴۴- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، رَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ حَمْزَةَ بْنَ عَمْرِو

الْأَسْلَمِيِّ قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَأَصُومُ فِي السَّفَرِ؟ وَكَانَ كَثِيرَ الصَّيَامِ -، فَقَالَ: «إِنْ

شِئْتَ فَصُمْ، وَإِنْ شِئْتَ فَأَفْطِرْ» [رواه البخاری: ۱۹۴۳].

۹۴۴- از عائشه رضی الله عنها همسر پیامبر خدا ﷺ روایت است که: حمزه بن عمرو اسلمی

که شخص کثیر الصومی بود، از پیامبر خدا ﷺ پرسید: آیا در سفر باید روزه بگیرم؟

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (مخلوط) که پیامبر خدا ﷺ خواستند تا آن شخص برای شان تهیه کند، عبارت از کوبیده گندم

است که آن را در آب و یا شیر می انداختند، و بعد از بهم زدن، آن را می آشامیدند.

(۲) در اینکه بلال در مقابل امر نبی کریم ﷺ از مراجعه کارگرفت سببش طوری که علماء گفته اند،

احتیاط کردن وی در غروب آفتاب بود، ولی آنچه که به نظر می رسد این است که کاری در مقابل

امر پیامبر خدا ﷺ روی هرغرضی که باشد، چندان مناسب نیست.

(۳) این حدیث دلالت براین دارد که روزه گرفتن در سفر، از روزه خوردن بهتر است، و این مذهب

امام ابو حنیفه و اصحاب وی و اسود بن یزید رحمهم الله است، و عده دیگری از علماء و از آن

جمله ابن عباس و انس و ابو سعید و اوزاعی و نخعی می گویند: مسافر بین روزه گرفتن و روزه

نگرفتن مخیر کامل است، امام شافعی و احمد و اسحاق و شعبی و عمر بن الخطاب و فرزندش

عبدالله بن عمر، و ابو هریره و ابن عباس رضی الله عنهما می گویند: روزه گرفتن برای مسافر روا نیست،

بنابراین اگر کسی در سفر روزه گرفت، باید در وقت مقیم شدن، آن را قضاء بیاورد.

(۴) عجله کردن در افطار به مجرد غروب آفتاب، مستحب است.

(۵) افطار کردن به هرچیزی روا است، ولی در صورت میسر بودن طوری که در روایات دیگر آمده

است به خرما بهتر است.

(۶) در مقابل نص قطعی نباید از عقل ظنی کار گرفت.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «اگر خواستی روزه بگیر، و اگر خواستی روزه مگیر»^(۱).

۲۲- باب: إِذَا صَامَ أَيَّامًا مِنْ رَمَضَانَ ثُمَّ سَافَرَ

باب [۲۲]: اگر کسی چند روزی از رمضان را روزه گرفت، و بعد از آن سفر کرد

۹۴۵- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فِي رَمَضَانَ، فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ الْكَدِيدَ، أَفْطَرَ»، فَأَفْطَرَ النَّاسُ، [رواه البخاری: ۱۹۴۴].
۹۴۵- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا ﷺ در ماه رمضان به طرف مکه برآمدند، و روزه گرفتند، چون به منطقه (کدید) رسیدند، روزه را خوردند، و مردم هم روزه را خوردند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

طوری که در روایات دیگری آمده است، سؤال حمزه سلمی رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ در مورد روزه ماه رمضان بود، بنابراین مسافر بین روزه گرفتن و روزه خوردن مخیر است، اگر می خواهد روزه بگیرد، و اگر می خواهد روزه نگیرد، و اختلاف علماء را در اینکه بهتر روزه گرفتن است و یا روزه خوردن، در حدیث قبلی بیان داشتیم، و آنچه که به خاطر راقم می رسد این است که: اگر روزه گرفتن سبب مشکلات برای خود روزه دار و یا همراهانش می شد، روزه خوردن برایش بهتر است، و اگر چنین مشکلاتی وجود نداشت، روزه گرفتن بهتر است، زیرا انسان نمی داند که اجلش چه وقت خواهد رسید، و شاید در قضای روزه تکاسل نموده و در نتیجه در حال قرض داری روزه بی میرد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) خروج پیامبر خدا ﷺ در این سفر عصر روز چهارشنبه دهم ماه رمضان سال هشتم هجری، در غزوه فتح مکه بود، و در روز نهم رمضان به مکه رسیدند، چون از مدینه خارج گردیده و به ذوالحلیفه رسیدند، منادی پیامبر خدا ﷺ برای مردم اعلان کرد: «هرکس که می خواهد روزه بگیرد، و هرکس که می خواهد روزه نگیرد».

(۲) (کدید) از توابع عسفان است، و در بین راه مدینه و مکه قرار دارد، و به طرف مکه نزدیکتر است، و تخمیناً حدود (۸۰) الی (۹۰) کیلو متر از مکه و حدود (۳۰۰) الی (۳۲۰) کیلو متر از مدینه فاصله دارد.

(۳) پیامبر خدا ﷺ در قسمتی از سفر خود روزه گرفتند، و در قسمتی از آن روزه را خوردند، بنابراین، برای مسافر روزه گرفتن و روزه خوردن هر دو جواز دارد.

۹۴۶- عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ فِي يَوْمٍ حَارٍّ حَتَّى يَضَعَ الرَّجُلُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ، وَمَا فِينَا صَائِمٌ إِلَّا مَا كَانَ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَابْنُ رَوَاحَةَ» [رواه البخاری: ۱۹۴۵].

۹۴۶- از ابو درداء رضی الله عنه روایت است که گفت: در یکی از سفرها در روز بسیار گرمی که انسان از شدت گرمی دستش را بر روی سرش می گذاشت، با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همسفر شدیم، هیچ کس از ما به جز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابن رواحه روزه نداشتیم ^(۱).

(۴) مسافر می تواند بعد از گذشت قسمتی از روز، روزه اش را بخورد، ولو آنکه در اول روز به نیت روزه بر خواسته باشد.

(۵) کسی که در خانه اش نیت روزه را کرده است، و بعد از آن به سفر بیرون می شود، در نزد جمهور علماء، در چنین حالتی روزه گرفتن برایش بهتر است، و اگر روزه اش را خورد، باید آن روز را قضاء بیاورد، و کفاره بر وی نیست.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) از سفرهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دو سفر در رمضان واقع گردیده بود، یکی سفر غزوه بدر، و دیگری سفر فتح مکه، و مراد از سفری که در این حدیث آمده است، سفر غزوه بدر است، نه سفر فتح مکه، زیرا ابن رواحه رضی الله عنه تنها در این سفر با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همراه بود، و در غزوه مؤته که پیش از فتح مکه است، به شهادت رسید.

(۲) از این حدیث نیز چنین دانسته می شود که روزه گرفتن و روزه خوردن هر دو برای مسافر جواز دارد، و اختلافی که هست در افضلیت آن است، بعضی از علماء روزه گرفتن را بهتر می دانند، و بعضی از علماء روزه نگرفتن را، ولی اگر روزه گرفتن سبب زحمت برای خود شخص و یا اشخاص همراه وی شود، روزه خوردن برای مسافر بهتر از روزه گرفتن وی است، و اگر چنین زحمت و مشقتی وجود نداشته باشد، روزه گرفتن بهتر است، و الله تعالی اعلم بالصواب.

۲۴- باب: قولِ النَّبِيِّ ﷺ: «لَيْسَ مِنَ الْبِرِّ الصَّوْمُ فِي السَّفَرِ»

باب [۲۴]: این گفته پیامبر خدا ﷺ که: «روزه گرفتن در سفر کار پسندیده نیست»

۹۴۷- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ، فَرَأَى زَحَامًا وَرَجُلًا قَدْ ظَلَّلَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «مَا هَذَا؟»، فَقَالُوا: صَائِمٌ، فَقَالَ: «لَيْسَ مِنَ الْبِرِّ الصَّوْمُ فِي السَّفَرِ» [رواه البخاری: ۱۹۴۶].

۹۴۷- از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: در یکی از سفرها، پیامبر خدا ﷺ دیدند که مردم ازدحام کرده‌اند.

پرسیدند: «این را چه شده است؟»

گفتند: روزه‌دار است.

فرمودند: «روزه گرفتن در سفر کار پسندیده نیست»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) در سنن ترمذی از جابر رضی الله عنه روایت است که این واقعه در سفر فتح مکه واقع شده بود.
- (۲) اهل ظاهر نظر به ظاهر این حدیث می‌گویند که روزه گرفتن در سفر منعقد نمی‌گردد، و روا نیست، زیرا پیامبر خدا ﷺ فرموده‌اند که: روزه گرفتن در سفر کار خوبی نیست، و چیزی که کار خوبی نباشد، کار بدی است، و کار بد مشروع نیست...
- ولی جمهور علماء می‌گویند که: روزه گرفتن در سفر جواز دارد، و طوری که در احادیث دیگری آمده است، شخص بین گرفتن و نگرفتن روزه مخیر است، و از این حدیث چنین جواب می‌دهند که: لفظ این حدیث متعلق به همین شخص است، و معنی حدیث نبوی شریف چنین است که: کار خوبی نیست که انسان تا این حد خود را به مشقت بیندازد، در حالی که خداوند متعال برایش اجازه روزه خوردن را داده است، و دلیل این تاویل این است که خود نبی کریم ﷺ در شدت گرمی روزه گرفتند، و اگر روزه گرفتن در سفر کار خوبی نمی‌بود، به یقین که خودشان اولین کسی بودند که از این کار خود داری می‌کردند، و حدیث آتی (۹۴۸) دلیل دیگری برای ثبوت این مدعی است.

۲۵- باب: لَمْ يَعِْبْ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فِي الصَّوْمِ وَالْإِفْطَارِ

باب [۲۵]: صحابه پیامبر خدا ﷺ روزه خوردن و روزه گرفتن را بر یکدیگر عیب نمی گفتند

۹۴۸- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «كُنَّا نَسَافِرُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَعِْبِ الصَّائِمُ عَلَى الْمُفْطِرِ، وَلَا الْمُفْطِرُ عَلَى الصَّائِمِ» [رواه البخاری: ۱۹۴۸].
۹۴۸- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر خدا ﷺ سفر می کردیم، روزه گیر بر روزه خوار، و روزه خوار بر روزه گیر عیب نمی گرفت^(۱).

۲۶- باب: مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صَوْمٌ

باب [۲۶]: کسی که بمیرد و قرضدار روزه باشد

۹۴۹- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صِيَامٌ صَامَ عَنْهُ وَلِيُّهُ» [رواه البخاری: ۱۹۵۲].
۹۴۹- از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که بمیرد، و بر وی روزه باشد، (ولی امرش) از عوض وی روزه بگیرد»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

گرچه در این حدیث ذکری از اینکه کار در روزه نفلی بود، و یا در روزه رمضان، ولی سیاق حدیث نبوی شریف اشاره به این دارد که در روزه رمضان بوده است، زیرا گرفتن و نگرفتن روزه نفلی به طبیعت حال جواز دارد و مباح است، و لازم به بیان نیست، و علاوه بر آن در صحیح مسلم آمده است که کسی از انس راجع به روزه رمضان در سفر پرسان کرد، گفت: به همراه پیامبر خدا ﷺ در رمضان سفر می کردیم، نه روزه دار بر روزه خوار عیب می گرفت و نه روزه خوار بر روزه دار، و این دلیل صریحی است که در سفر روزه گرفتن و روزه خوردن در رمضان، جواز دارد، ولی اگر روزه گرفتن سبب مشقت شود، روزه خوردن بهتر بلکه سنت است، در صحیح مسلم از ابو سعید رضی الله عنه در حدیث طولی روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند که: «شما فردا صبح با دشمن مواجه می شوید، و روزه خوردن شما را قوی تر می سازد، لذا روزه را بخورید»، و چون به این کار امر کردند، روزه را خوردیم.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از (ولی امر) میت، ورثه و یا اقاربش می باشند.

۹۵۰- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمِّي مَاتَتْ وَعَلَيْهَا صَوْمُ شَهْرِ أَفَأَقْضِيهِ عَنْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَدَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى [رواه البخاری: ۱۹۵۳].

۹۵۰- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: شخصی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! مادرم فوت شده است، و یک ماه روزه قرضدار است، آیا [روا است که] از طرف او قضا بیاورم؟ فرمودند: «بلی! قرض خداوند به قضاء آوردن سزاوارتر است»^(۱).

۲۷- باب: مَتَى يَحِلُّ فِطْرُ الصَّائِمِ

باب [۲۷]: افطار برای شخص روزه‌دار چه وقت روا می‌شود؟

۹۵۱- حَدِيثُ ابْنِ أَبِي أَوْفَى وَقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «انْزِلْ فَاجِدْ لَنَا» تَقَدَّمَ قَرِيبًا، وَقَالَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا، فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ» وَأَشَارَ بِإِصْبَعِهِ قِبَلَ الْمَشْرِقِ [رواه البخاری: ۱۹۵۶].

۲) در موضوع روزه گرفتن از میت نظریات مختلفی وجود دارد: اصحاب حدیث با استناد به این حدیث می‌گویند: اگر کسی مرد، و بر ذمه‌اش روزه بود، باید ولی امرش عوضش روزه بگیرد، امام ابو حنیفه، شافعی و مالک و زهری رحمهم الله می‌گویند: اگر میت وصیت کرده بود، (ولی امرش) عوضش صدقه بدهد، و صدقه که لازم می‌شود، در نزد امام ابو حنیفه رحمته الله علیه عوض هر روز روزه قضائی، نیم صاع گندم، و در نزد دیگران عوض هر روز ربع صاع گندم است، و اگر وصیت نکرده بود، صدقه دادن لازم نیست.

و در جواب از حدیث عائشه رضی الله عنها می‌گویند که خود عائشه رضی الله عنها بر خلاف این حدیث فتوی داده است، و این دلالت بر آن دارد که این حدیث در نزد وی منسوخ است، ورنه مقام صحابه بالاتر از آن است که حدیثی را روایت کند، و بر خلاف آن عمل کند و یا فتوی بدهد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

اختلاف در این حدیث مانند اختلاف در حدیث سابق است، و جواب از آن نیز مانند جواب از حدیث سابق است، یعنی: ابن عباس رضی الله عنهما که راوی حدیث است، بر خلاف این حدیث فتوی داده است، و فتوی دادنش بر خلاف روایتش، دلالت بر اطلاعش از نسخ حدیث دارد، ورنه مقام و منزلتش احتمال مخالفت با حدیث را برایش نمی‌دهد.

۹۵۱- حدیث ابن ابی اوفی و فرموده پیامبر خدا ﷺ که برایش گفتند: «برایم (مخلوط) تهیه کن» قبلاً گذشت.

و در این روایت می‌فرمایند: «وقتی دیدید که شب از این طرف نمایان گردید، وقت افطار روزه‌دار داخل شده است»، و با انگشت خود به طرف مشرق اشاره کردند^(۱).

۲۸- باب: تَعْجِيلُ الْإِفْطَارِ

باب [۲۸]: عجله کردن در افطار

۹۵۲- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا عَجَلُوا الْفِطْرَ» [رواه البخاری: ۱۹۵۷].

۹۵۲- از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «کار مردم تا آن وقت به خیر است که در افطار کردن عجله نمایند»^(۲).

۲۹- باب: إِذَا أَفْطَرَ فِي رَمَضَانَ ثُمَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ

باب [۲۹]: اگر در رمضان افطار کرد، و بعد از آن آفتاب برآمد

۹۵۳- عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَتْ: «أَفْطَرْنَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ غَيْمٍ، ثُمَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ» [رواه البخاری: ۱۹۵۹].

۹۵۳- از اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما روایت است که گفت: در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم در روز ابر آلودی افطار کردیم، بعد از آن آفتاب برآمد^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

طوری که قبلاً یاد آور شدیم کسی که مامور به تهیه مخلوط شده بود، بلال رضی الله عنه بود، و این حدیث نیز دلالت بر این دارد که عجله کردن در افطار مستحب است، و حدیث آتی بر این موضوع صراحت کامل دارد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در حدیث ابو ذر رضی الله عنه تاخیر سحری کردن نیز آمده است، یعنی: همان طوری که عجله کردن در افطار مطلوب است، تأخیر کردن در سحری نیز مطلوب است، و در عین حال این حدیث رد بر کسانی است که تأخیر کردن در افطار را لازم می‌دانند.

۳۰- باب: صَوْمِ الصَّبِيَّانِ

باب [۳۰]: روزه گرفتن اطفال

۹۵۴- عَنِ الرَّبِيعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَتْ: أُرْسِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِدَاةَ عَاشُورَاءَ إِلَى قُرَى الْأَنْصَارِ: «مَنْ أَصْبَحَ مُفْطَرًا، فَلَيْتُمْ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَمَنْ أَصْبَحَ صَائِمًا، فَلَيْتُمْ»، قَالَتْ: فَكُنَّا نَصُومُهُ بَعْدَ، وَنُصَوِّمُ صَبِيَّانَنَا، وَنَجْعَلُ لَهُمُ اللَّعْبَةَ مِنَ الْعِهْنِ، فَإِذَا بَكَى أَحَدُهُمْ عَلَى الطَّعَامِ أَعْطَيْنَاهُ ذَاكَ حَتَّى يَكُونَ عِنْدَ الْإِفْطَارِ [رواه البخاری: ۱۹۶۰].

۹۵۴- از ربیع بنت معوذ رضی الله عنهما ^(۲) روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صبح روز عاشورا کسی را به قریه‌های مردم انصار فرستادند که بگویند: «کسی که صبح افطار کرده است، باقی مانده روزش را روزه بگیرد، و کسی که به نیت روزه بر خواسته است، روزه خود را ادامه بدهد».

ربیع می‌گوید: بعد از این واقعه، روز (عاشورا) را روزه می‌گرفتیم، و اطفال خود را هم به روزه گرفتن آن وادار می‌کردیم، و برای اطفال از پشم بازیچه آماده کرده بودیم، تا اگر کدام یکی از آن‌ها به سبب طعام گریه می‌کرد، آن بازیچه را برایش می‌دادیم که تا هنگام افطار مشغول شود ^(۳).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در تتمه این حدیث در بخاری آمده است که: «برای آن‌ها امر شد که این روز را قضاء بیاورند».

(۲) اگر کسی به گمان اینکه آفتاب غروب کرده است، افطار کرد، و بعد از آن آفتاب نمایان شد، در نزد جمهور علماء باید باقی مانده آن روز را روزه بگیرد، و عوض آن یک روز قضاء بیاورد، ولی کفاره بر وی نیست، و بعضی از علماء و از آن جمله مجاهد و عطاء و عروه بن زبیر رحمهم الله می‌گویند: چنین شخصی به منزله کسی است که روزه را فراموش کرده است، بنابراین قضائی بر وی نیست.

(۳) با قیاس بر افطار، علمائ گفته‌اند: اگر کسی به گمان اینکه شب هنوز باقی است، سحری کرد، و بعد از آن معلوم شد که صبح طلوع کرده است، باید آن روز را روزه بگیرد، و عوض آن یک روز قضاء بیاورد.

۲- وی رَبِيعُ بنت معوذ بن عفراء انصاری است، در بعضی غزوات با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشتراک می‌کرد، زخمی‌ها را مداوی می‌کرد، و کشتگان را به مدینه منوره انتقال می‌داد، و از زن‌هایی است که در بیعت رضوان اشتراک نموده بودند، اسد الغابه (۴۵۱/۵-۴۵۲).

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۳۱- باب: الْوَصَالُ إِلَى السَّحَرِ

باب [۳۱]: استمرار روزه تا به سحر

۹۵۵- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «لَا تُوَاصِلُوا، فَأَيُّكُمْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُوَاصِلَ، فَلْيُوَاصِلْ حَتَّى السَّحَرِ» [رواه البخاری: ۱۹۶۳].

۹۵۵- از ابو سعید رضی الله عنه روایت است که از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیده است که فرمودند: «روژه امروز را به روزه فردا وصل نکنید، و اگر کسی می‌خواهد روزه را وصل کند، فقط تا وقت سحر، به روزه گرفتن ادامه بدهد»^(۱).

-
- (۱) به اتفاق علماء، هیچ عبادتی بر طفل تا وقتی که به بلوغ نرسیده است، فرض نیست.
- (۲) علماء گفته‌اند: بعد از اینکه طفل به سن ده سالگی رسید، و توانائی روزه گرفتن را داشت، مستحب است تا والدینش او را به روزه گرفتن تشویق نمایند، تا به این کار عادت گرفته و بعد از بلوغ بتواند به آسانی روز بگیرد.
- (۳) روزه گرفتن روز عاشوراء پیش از اینکه رمضان فرض گردد، فرض بود.
- (۴) کاری را که صحابه در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم انجام می‌دادند، حکم چیزی را دارد که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به آن امر کرده باشند، زیرا اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم آن را موافق شرع نمی‌دانستند از آن ممانعت به عمل می‌آوردند، و این نوع حکم، به نام (سنت تقریری) یاد می‌شود.
- ۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) صوم وصال عبارت از آن است که شخص بدون آنکه افطار نماید، روز بعدی را با روز گذشته با هم وصل روزه بگیرد.

(۲) طوری که در حدیث آتی می‌آید، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم صوم وصال را منع کرده‌اند.

(۳) بنا به قور اکثر علماء، صوم وصال از خصائص پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم است و برای دیگر افراد امت مکروه تحریمی است، چنانچه خودشان بعد از عصر نماز می‌خواندند، و دیگران را از آن منع می‌کردند.

(۴) بعضی از علماء بر این نظر اند که سبب منع کردن از صوم وصال، شفقت و ترحم بر امت است، نه آنکه چنین روزه در ذات خود حرام باشد، بنابراین اگر کسی قدرت و قوت داشته باشد، صوم وصال برایش روا است، چنانچه بعضی‌ها مانند عبدالله بن زبیر، ابن عامر و ابن وضاح رحمهم الله روزه وصال می‌گرفتند، ولی جمهور علماء می‌گویند: ثابت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از آن منع کرده‌اند، و سبب منع هرچه که باشد، آن را از کراهت و تحریم خارج نمی‌سازد.

(۵) وصال تا وقت سحر جواز دارد، گرچه سیاق حدیث دلالت بر آن دارد که عدم وصال به طور مطلق بهتر است.

۳۲- باب: التَّنْكِيلِ لِمَنْ أَكْثَرَ الْوَصَالِ

باب [۳۲]: سرزنش کسی که بسیار روزه وصال می گرفت

۹۵۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْوَصَالِ فِي الصَّوْمِ» فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: إِنَّكَ تُوَاصِلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَأَيُّكُمْ مِثْلِي، إِنِّي أَبَيْتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِيَنِي، فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا عَنِ الْوَصَالِ، وَاصَلَ بِهِمْ يَوْمًا، ثُمَّ يَوْمًا، ثُمَّ رَأَوْا الْهَلَالَ، فَقَالَ: «لَوْ تَأَخَّرَ لَزِدْتُكُمْ» كَالْتَّنْكِيلِ لَهُمْ حِينَ أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ قَالَ لَهُمْ: «فَاكْفُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ» [رواه البخاری: ۱۹۶۵، ۱۹۶۶].

۹۵۶- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از صوم وصال نهی فرمودند.

شخصی از مسلمانان برای شان گفت: یا رسول الله! [مارا نهی می کنید و] خود شما صوم وصال می گیرید.

فرمودند: «کدام یک از شما مانند من هستید، شب که می شود، پروردگارم مرا می خوراند و می نوشاند».

چون خود داری از روزه وصال را قبول نکردند، جهت سرزنش کردن آن ها یک روز را با آن ها روزه گرفتند [یعنی: به علاوه از روزه اصلی]، و سپس یک روز دیگر را، بعد از آن ماه نو را دیدند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر ماه به تأخیر می افتاد، با شما زیادتیر روزه می گرفتم»، و این کار را جهت سرزنش آن ها کردند، زیرا آن ها ترک از روزه وصال، خود داری نموده بودند.

و در روایت دیگری از ابو هریره رضی الله عنه نقل است که فرمودند: «از کارها، چیزی را انجام دهید که تحمل آن را داشته باشید»^(۱).

۱- این حدیث نیز مانند حدیث گذشته دلالت بر نهی از صوم وصال دارد، چنانچه دلالت بر این دارد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواستند تا به شکل عملی برای کسانی که می خواستند صوم وصال بگیرند بفهمانند که آن ها قادر به این کار نیستند، و برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این کار حالت خاصی است، و نص حدیث گویای این حالت خاص است.

۳۳- باب: مَنْ أَقْسَمَ عَلَى أَخِيهِ لِيُفْطِرَ فِي التَّطَوُّعِ

باب [۳۳]: کسی که برادرش را سوگند داد تا روزه نفلش را بخورد

۹۵۷- عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَخَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ سَلْمَانَ، وَأَبِي الدَّرْدَاءِ، فَزَارَ سَلْمَانُ أَبَا الدَّرْدَاءِ، فَرَأَى أُمَّ الدَّرْدَاءِ مُتَبَدِّلَةً، فَقَالَ لَهَا: مَا شَأْنُكِ؟ قَالَتْ: أَخُوكَ أَبُو الدَّرْدَاءِ لَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ فِي الدُّنْيَا، فَجَاءَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فَصَنَعَ لَهُ طَعَامًا، فَقَالَ: كُلْ؟ قَالَ: فَإِنِّي صَائِمٌ، قَالَ: مَا أَنَا بِأَكِلٍ حَتَّى تَأْكُلِ، قَالَ: فَأَكَلَ، فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ ذَهَبَ أَبُو الدَّرْدَاءِ يَقُومُ، قَالَ: نَمْ، فَنَامَ، ثُمَّ ذَهَبَ يَقُومُ فَقَالَ: نَمْ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ قَالَ: سَلْمَانُ قُمْ الْآنَ، فَصَلِّ يَا قَوْلَ لَهُ سَلْمَانُ: إِنَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَلِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَلِأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «صَدَقَ سَلْمَانُ» [رواه البخاری: ۱۹۶۸].

۹۵۷- از ابو جحیفه رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بین (سلمان) و (ابو الدرداء) ^(۱) عقد برادری بسته بودند، سلمان به دیدن ابو الدرداء رفت، ام الدرداء [یعنی: همسر ابو الدرداء] را دید که سر و پایش به هم ریخته است.

برایش گفت: تو را چه شده است؟ [که خود را آرایش نمی کنی].

گفت: برادرت ابو الدرداء به دنیا علاقه ندارد.

ابو الدرداء آمد و برای سلمان طعامی را آماده کرد.

سلمان برایش گفت: بخور.

ابو الدرداء گفت: روزه دارم.

گفت: تا تو نخوری من هم نخواهم خورد.

ابو الدرداء [ناچار شد] و خورد.

چون شب شد، ابو الدرداء رفت که نماز بخواند، سلمان برایش گفت که: بخواب،

خوابید.

۱- وی عویمر بن مالک بن زید است، آخرین کسی از اهل فامیل خود بود که مسلمان شد، شخص فقیه، و عاقل و دانشمندی بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: «عویمر حکیم امت من است»، در تمام غزوات بعد از غزوه (أحد) اشتراک داشت، در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه عهده دار قضاوت دمشق بود، و دو سال پیش از شهادت عثمان رضی الله عنه وفات یافت، اسد الغابه (۱۸۵/۵-۱۸۶).

باز رفت که نماز بخواند، باز برایش گفت که: بخواب، چون شب آخر شد، سلمان برایش گفت: حالا برخیز! هردو درخواستند و با هم نماز خواندند.

سلمان برای ابو الدرداء گفت: پروردگار تو بر تو حق دارد، نفس تو بر تو حق دارد، و همسر تو بر تو حق دارد، حق هر صاحب حقی را جداگانه برایش برسان.

ابو الدرداء نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و جریان را نقل کرد.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «سلمان راست گفته است»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پیامبر خدا ﷺ بین مسلمانان دو بار عقد برادری بستند، بار اول پیش از هجرت، و عقد برادری بین زید بن حارثه و حمزه بن عبدالمطلب در همین وقت بسته شده بود، بار دوم بعد از هجرت بین مهاجرین و انصار بعد از هجرت به مدینه منوره، و عقد برادری بین سلمان و ابو الدرداء در همین وقت صورت گرفته بود.

(۲) در (حلیة الأولیاء) آمده است که پیامبر خدا ﷺ در جواب ابو الدرداء این را هم گفتند که: «سلمان عالم است»، و در روایت ابن سعد آمده است که فرمودند: «سلمان در علم به درجه اشباع رسیده است».

(۳) خوردن روزه نفلی جواز دارد، ولی احناف می‌گویند که خوردن روزه نفلی بدون عذر جواز ندارد، و از اعذار که خوردن روزه نفلی را مباح می‌سازد، آمدن مهمان، و مهمان شدن است، و اگر کسی بدون عذر، روزه نفلی‌اش را خورد، باید آن را قضاء بیاورد، زیرا در بعضی روایات آمده است که پیامبر خدا ﷺ در مورد خوردن روزه نفلی فرمودند: «و یک روز را عوض آن روزه بگیر»، ولی در نزد ائمه دیگر از خوردن روزه نفلی به هر سببی که باشد، قضاء لازم نمی‌شود.

(۴) عقد برادری که براساس دوستی و محبت خدایی باشد، جواز دارد.

(۵) رفتن به دیدن دوستان و شب تیر کردن در نزد آن‌ها جواز دارد، و این در صورتی است که این کار سبب ایجاد مشکلات برای میزبان نگردد.

(۶) نصیحت یک برادر برای برادر دیگر مطلوب است.

(۷) قیام شب فضیلت دارد.

(۸) زن باید خود را برای همسرش زینت نماید.

(۹) مرد باید حقوق همسرش را که از آن جمله هم خوابی با وی می‌باشد، اداء نماید.

(۱۰) نباید انجام دادن عبادات نفلی، سبب ضایع شدن حقوق دیگران گردد.

(۱۱) استراحت و خواب، به اندازه که جسم به آن ضرورت دارد، لازم است.

(۱۲) غلو کردن در امور دین جواز ندارد.

۳۴- باب: صَوْمِ شَعْبَانَ

باب [۳۴]: روزه ماه شعبان

۹۵۸- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ حَتَّى نَقُولَ: لَا يُفْطِرُ، وَيُفْطِرُ حَتَّى نَقُولَ: لَا يَصُومُ، فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَكْمَلَ صِيَامَ شَهْرٍ إِلَّا رَمَضَانَ، وَمَا رَأَيْتُهُ أَكْثَرَ صِيَامًا مِنْهُ فِي شَعْبَانَ [رواه البخاری: ۱۹۶۹].

۹۵۸- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن قدر [پی هم] روزه می گرفتند که می گفتیم: دیگر افطار نخواهند کرد، و آن قدر افطار می کردند که می گفتیم: دیگر روزه نخواهند گرفت.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ندیدم که به جز از رمضان، ماه دیگری را به طور کامل روزه گرفته باشند، و ندیدم که روزه گرفتن شان در هیچ ماهی بیشتر از ماه شعبان بوده باشد^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب بیشتر روزه گرفتن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ماه شعبان آن بود که اعمال بندگان در این ماه به حضور رب العالمین تقدیم می گردد، پس بهتر است که انسان در این وقت روزه دار باشد، در سنن نسائی آمده است که اسامه رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: سبب چیست که در ماه شعبان از دیگر ماهها بیشتر روزه می گیرید؟

فرمودند: «سبب آن است که در این ماه، اعمال به حضور رب العالمین تقدیم می گردد، و من دوست دارم که در وقت تقدیم شدن اعمالم، روزه دار باشم».

(۲) در مورد نماز خواندن در شب اول شعبان و یا در شب نیمه شعبان، چندین حدیث آمده است، و از آن جمله اینکه اگر کسی در شب نیمه شعبان چهار ده رکعت نماز بخواند، و بعد از آن چهار ده بار سوره فاتحه را تلاوت نماید، به اندازه بیست حج و بیست سال روزه، برایش ثواب داده می شود، و اگر فردای آن را روزه بگیرد، مانند آن است که شصت سال پیش از آن و شصت سال بعد از آن را روزه گرفته است» و احادیث دیگری نیز به همین معنی آمده است، ولی علماء گفته اند که این احادیث هیچ اصل شرعی ندارد، و همه آن ها (موضوعی) یعنی دروغ، و یا ضعیف است.

۹۵۹- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي رِوَايَةٍ زِيَادَةً وَكَانَ يَقُولُ: «خُذُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِقُونَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا» وَأَحَبَّ الصَّلَاةَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا دُورِمَ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلَّتْ وَكَانَ إِذَا صَلَّى صَلَاةً دَاوَمَ عَلَيْهَا [رواه البخاری: ۱۹۷۰].

۹۵۹- و از عائشه رضی الله عنها در روایت دیگری به این زیادت آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمودند:

«از عبادات، عملی را انجام دهید که تحمل ادای آن را داشته باشید، زیرا تا وقتی که شما ملول نشوید، خداوند متعال فضل و رحمت خود را از شما قطع نمی کند». و بهترین نماز [نفلی] در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نمازی بود که بر آن مداومت می شد، اگرچه که اندک می بود، و خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اگر نمازی را می خواندند، به خواندن آن مداومت می کردند^(۱).

۳۵- باب: مَا يُذَكَّرُ مِنْ صَوْمِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَإِفْطَارِهِ

باب [۳۵]: آنچه که در روزه و افطار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده است

۹۶۰- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَقَدْ سُئِلَ عَنْ صِيَامِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «مَا كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ أَرَاهُ مِنَ الشَّهْرِ صَائِمًا إِلَّا رَأَيْتُهُ، وَلَا مُفْطِرًا إِلَّا رَأَيْتُهُ، وَلَا مِنَ اللَّيْلِ قَائِمًا إِلَّا رَأَيْتُهُ، وَلَا نَائِمًا إِلَّا رَأَيْتُهُ، وَلَا مَسِسْتُ حَرَّةً وَلَا حَرِيرَةً، أَلَيْنَ مِنْ كَفِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَا شِمَمْتُ مِسْكَةً، وَلَا عَبِيرَةً أَطْيَبَ رَائِحَةً مِنْ رَائِحَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۱۹۷۳].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) عبادت اندک ولی دوامدار در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن جهت از عبادت زیاد ملال آور بهتر بود که: عبادت و بالأخص عبادت نفلی باید به اساس نشاط و محبت قلبی باشد، نه روی ملالت و عدم تمایل قلبی.

(۲) چون نبی کریم صلی الله علیه و آله قدوه بودند، از این جهت به چیزی که امر می کردند، خودشان آن را عملی می نمودند، و از همین سبب عبادتی را که انجام می دادند به آن مداومت می کردند، و عبادت آن ها ولو آنکه بسیار زیاد بود، ولی برای شان ملال آور نبود، زیرا نبی کریم صلی الله علیه و آله حالت خاص و موقوف خاصی داشتند.

۹۶۰- از انس رضی الله عنه روایت است که از کیفیت روزه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیده شد، گفت: اگر نمی‌خواستم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در کدام ماهی جز در حالت روزه داشتن ببینم، جز در حالت روزه داشتن نمی‌دیدم، و اگر نمی‌خواستم که ایشان را در حالت روزه داشتن ببینم، جز در حالت روزه نداشتن نمی‌دیدم. و اگر نمی‌خواستم که ایشان را در شب جز در حالت نماز خواندن ببینم، جز در حالت نماز خواندن نمی‌دیدم، و اگر نمی‌خواستم که ایشان را جز در حالت خواب بودن ببینم، جز در حالت خواب بودن نمی‌دیدم. و هیچ ابریشمی را به نرمی دست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله لمس نکردم، و هیچ مشک و عنبری را به خوش بوئی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نبوئیدم^(۱).

۹۶۱- حَدِيث عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا تَقَدَّمَ [رواه البخاری:

۱۹۷۴].

۹۶۱- حدیث عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما قبلاً گذشت^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) قیام شب، و صیام روز، روش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، و به آن تشویق می‌کردند.
 (۲) روزه نفلی وقت خاصی ندارد، و می‌شود که در هر وقت انجام پذیرد، مگر از ایامی که روزه گرفتن در آن‌ها نهی شده است، چنان‌چه روزه گرفتن روز عرفه، روز عاشورا ده روز ذی الحجه، روزهای بیض، یعنی سیزدهم، چهاردهم، و پانزدهم از همراه، و غیره.
 (۳) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صائم الدهر نبودند، بلکه گاهی روزه می‌گرفتند، و گاهی روزه نمی‌گرفتند، چنان‌چه شب را تا صبح نماز نمی‌خواندند، بلکه یک قسمت از شب را خواب می‌شدند، و یک قسمت از آن را نماز می‌خواندند، تا کسانی که بخواهند از ایشان پیروی نمایند، از عهده چنین عبادتی بر آمده بتوانند.

(۴) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کامل‌ترین افراد بشر از نگاه خُلق و خَلقت بودند، که بیان و توضیح این مسئله ایجاب نوشتن چندین کتاب را می‌نماید، و شمه از آن را می‌توان در کتاب (شمائل و اوصاف سید المرسلین) تالیف امام ترمذی که خداوند مرا به ترجمه آن توفیق داد، مطالعه نمود.

۲- مقصدش حدیثی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای عمرو بن عاص گفتند که: مگر من خبر ندارم که تو روز را روزه می‌گیری و شب را نماز می‌خوانی؟ گفت: بلی خبر دارید، فرمودند: چنین مکن، گاهی روزه بگیر، و گاهی روزه مگیر، چیزی بخواب و چیزی بخوان، زیرا که جسمت بر تو حق دارد...الی آخر الحدیث، و این حدیث قبلاً در کتاب نماز گذشت، و جزء دیگر آن در حدیث آتی یعنی در حدیث (۹۶۲) مذکور است.

۳۶- باب: حَقَّ الْجِسْمِ فِي الصَّوْمِ

باب [۳۶]: حق جسم در روزه گرفتن

۹۶۲- وَقَالَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ: فَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَقُولُ بَعْدَ مَا كَبِرَ: يَا لَيْتَنِي قَبِلْتُ رُخْصَةً النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [رواه البخاری: ۱۹۷۵].

۹۶۲- و در این روایت عبدالله بن عمرو رضی الله عنه گفت: هنگامی که عبدالله به پیری رسید [و از عبادت کردن عاجز شد] می گفت: ای کاش رخصت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را قبول می کردم ^(۱).

۳۷- باب: حَقَّ الْأَهْلِ فِي الصَّوْمِ

باب [۳۷]: حق خانواده در روزه

۹۶۳- وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ: أَنَّهُ لَمَّا ذَكَرَ صِيَامَ دَاوُدَ قَالَ: «...وَكَانَ لَا يُفْرُ إِذَا لَاقَى» قَالَ: مَنْ لِي بِهِذِهِ يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا صَامَ مَنْ صَامَ الْأَبَدَ» مَرَّتَيْنِ [رواه البخاری: ۱۹۷۷].

۹۶۳- و در روایت دیگری از عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه آمده است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزه داود علیه السلام را یاد کرده و فرمودند: «.... و چون با دشمن رو برو می شد فرار نمی کرد» ^(۲).
[عبدالله بن عمرو رضی الله عنه] گفت:

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) تمام اوامر و تو جیهات شارع حکیم دارای حکمت است، ولو آنکه انسان نتواند آن را درک نماید.

(۲) انسان باید از عبادت نفلی همان اندازه را انجام دهد که به صحتش ضرر نرساند.

(۳) انسان اگر اشتباه می کند، و بعد از آن راه حق و صواب برایش آشکار می شود، باید از لجاجت خود داری نموده، و از حق پیروی نماید.

۲- زیرا روزه گرفتن یک روز و خوردن روز دیگر نه تنها آنکه انسان را ضعیف نمی کند، بلکه او را به صبر و تحمل عادت می دهد، و در نتیجه مقاومت نموده و در قوت مقابله با دشمن فرار نمی کند.

یا رسول الله! کیست که برایم چنین ضمانتی بکند، [که از مقابله دشمن فرار نکنم].

و گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

«کسی که همیشه روزه بگیرد، گویا روزه نگرفته است»، و این سخن را دو بار تکرار کردند^(۱).

۱- از احکام مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) گویا پیامبر خدا ﷺ در جوابش گفتند: اگر همیشه روزه نگیری ضعیف نمی‌شوی، و در نتیجه از مقابل دشمن فرار نمی‌کنی.

(۲) اما اینکه صوم دهر چگونه است و حکمش چیست: بعضی از علماء می‌گویند: (صوم الدهر) وقتی مکروه است که شخص همیشه بدون استثناء، حتی ایام عید را روزه بگیرد، بنابراین کسی که ایام عید را روز نمی‌گیرد، روزه‌اش صوم الدهر گفته نشده، و کراهت ندارد. عدۀ دیگری می‌گویند: (صوم الدهر) وقتی مکروه و یا ممنوع است که روزه سبب ضرر به خودش، و یا سبب اهمال حق دیگران گردد، و اگر سبب چنین کارهای نمی‌شد، (صوم الدهر) گفته نشده و مکروه نیست.

و بالآخره عدۀ بر این نظر اند که معنی این قول پیامبر خدا ﷺ که فرمودند: «کسی که همیشه روز بگیرد، گویا روزه نگرفته است» خبر است نه نفی ثواب، به این معنی که چنین شخصی به روزه گرفتن عادت نموده، و گرسنگی و تشنگی را احساس نمی‌کند، پس از نگاه تحمل زحمت گویا روزه نگرفته است، بنابراین چون پیامبر خدا ﷺ نفی ثواب روزه را از چنین شخصی نکرده‌اند، روزه‌اش صحت داشته و ثواب دارد.

ولی نظر اکثر علماء این است که: (صوم الدهر) به هرطریقی که باشد مکروه است، و اجتناب کردن از آن بهتر است، و اگر کار شایسته می‌بود، اولین کسی که به این کار اقدام می‌کرد، خود پیامبر خدا ﷺ بودند، و چون خودشان چنین نکردند، پس نکردن آن بهتر است، و خداوند متعال می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا».

۳۸- باب: مَنْ زَارَ قَوْمًا فَلَمْ يُفْطِرْ عِنْدَهُمْ

باب [۳۸]: کسی که به دیدن مردمی برود و نزد آن‌ها افطار نکند

۹۶۴- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، دَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، عَلَى أُمِّ سُلَيْمٍ، فَأَتَتْهُ بِتَمْرٍ وَسَمْنٍ، قَالَ: «أَعِيدُوا سَمَنَكُمْ فِي سِقَائِهِ، وَتَمْرَكُمْ فِي وَعَائِهِ، فَإِنِّي صَائِمٌ» ثُمَّ قَامَ إِلَى نَاحِيَةِ مِنَ الْبَيْتِ، فَصَلَّى غَيْرَ الْمَكْتُوبَةِ، فَدَعَا لِأُمِّ سُلَيْمٍ وَأَهْلِ بَيْتِهَا، فَقَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ لِي خُوَيْصَةً، قَالَ: «مَا هِيَ؟»، قَالَتْ: خَادِمُكَ أَنَسٌ، فَمَا تَرَكَ خَيْرَ آخِرَةٍ وَلَا دُنْيَا إِلَّا دَعَا لِي بِهِ، قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ مَالًا وَوَلَدًا، وَبَارِكْ لَهُ فِيهِ»، فَإِنِّي لَمِنَ أَكْثَرِ الْأَنْصَارِ مَالًا، وَحَدَّثَنِي ابْنَتِي أُمَيْنَةُ: أَنَّهُ دُفِنَ لِصُلَيْبِي مَقْدَمَ حَجَّاجِ الْبَصْرَةِ بِضْعَ وَعِشْرُونَ وَمِائَةً [رواه البخاری: ۱۹۸۲].

۹۶۴- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد ام سلیم رفتند^(۱) و او برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خرما و روغن آورد. فرمودند: «روغن خود را ببرید و در مشکش بریزید، و خرمای خود را در ظرفش، زیرا من روزه دارم». بعد از آن برخاستند و در گوشه از خانه نماز غیر فرضی [یعنی: نماز نفلی] خواندند، و برای ام سلیم و خانواده‌اش دعا کردند. ام سلیم گفت: یا رسول الله! عزیزی دارم [به حق او هم دعا کنید]. گفتند: «عزیزت کیست؟» گفت: خادم شما انس.

[انس رضی الله عنه می‌گوید]: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هیچ خیری از امور دنیا و آخرت را در دعا کردن برای من فرو گذار نکردند، [و دعای‌شان این بود که]: «خدایا! برایش مال و فرزند بده، و برکت بده».

و من فعلاً پولدارترین مردم انصار هستم، و دخترم (أمینه) برایم گفت که از پشت من تا پیش از آمدن حجاج به بصره، یک صد و بیست چند نفر، دفن شده‌اند^(۲).

۱- ام سلیم مادر انس است، و نام اصلی‌اش (غمیضاء) و یا (رمیضاء) است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن جهت نزد ام سلیم می‌رفتند که وی خاله رضاعی‌شان بود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۳۹- باب: الصَّوْمِ آخِرَ الشَّهْرِ

باب [۳۹]: روزه گرفتن آخر ماه

۹۶۵- عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: رَجُلًا فَقَالَ: «يَا أَبَا فُلَانٍ، أَمَا صُمْتَ سَرَرَ هَذَا الشَّهْرِ؟» قَالَ الرَّجُلُ: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِذَا أَفْطَرْتَ فَصُمْ يَوْمَيْنِ»، وَفِي رِوَايَةٍ قَالَ: «مِنْ سَرَرِ شَعْبَانَ» [رواه البخاری: ۱۹۸۳].

(۱) در روایت دیگری آمده است که پیامبر خدا ﷺ به حق انس چنین دعا کردند: «خدایا! مال و فرزند فراوان برایش بده، عمرش را دراز کن، و گناهش را ببامرز»، و در (حلیة الأولیاء) به نقل از انس ﷺ آمده است که گفت: زمینم در سال دو بار حاصل می‌دهد، و در این شهر زمینی که دو بار حاصل می‌دهد وجود ندارد.

(۲) مراد از حجاج، حجاج بن یوسف ثقفی است، که در سال هفتاد و پنج هجری به بصره آمد، در وقت آمدن حجاج به بصره، انس به سن هشتاد و چند سالگی رسیده بود، و هنگام وفات، در سال نود و سه هجری، حدود صد سال عمر داشت.

(۳) روزه نفلی را بدون عذر معقولی نباید خورد.

(۴) رد تحفه و بخشش اگر باعث رنجش بخشش دهنده نشود، جواز دارد.

(۵) دعا کردن برای برکت در امور دنیوی مانند: مال و فرزند و امثال اینها جواز دارد.

(۶) دعا کردن بعد از نماز مشروع است، ولی بعضی از علماء آن را اختصاص به نماز نفلی داده‌اند نه نماز فرضی، و می‌گویند بعد از نماز فرضی باید به تسبیح (سبحان الله)، تحمید (الحمد لله) و تهلیل (لا إله إلا الله) پرداخت.

(۷) داخل شدن به خانه دیگران در وقت نبودن صاحب خانه جواز دارد، ولی این امر طوری که امام عینی رحمه الله می‌گوید در صورتی است که این کار سبب رنجش صاحب خانه نشود، ورنه جائز نیست، و نباید دیگران را در این امر به سید المرسلین ﷺ قیاس نمود.

(۸) مادر، فرزندش را از خود بیشتر دوست می‌دارد، زیرا ام سلیم فرزندش را در دعای پیامبر خدا ﷺ بر خود ترجیح داد، بنابراین بر فرزند لازم است تا این مهر و محبت مادری را به محبت و احسان خود تا جایی که برایش ممکن است، پاسخ داده و از هیچ خدمتی نسبت به وی و هم چنین نسبت به پدرش کوتاهی نکند.

(۹) پیامبر خدا ﷺ مستجاب الدعوه بودند، زیرا به اثر دعای شان: باغ انس بر خلاف باغ‌های دیگر آن منطقه سالی دو بار میوه می‌داد، در حدود صد سال و یا بیش از آن عمر کرد، اولاد فوق العاده فراوانی داشت، تا جائیکه صد فرزند از پشت خودش وفات نمودند، و در آخر عمر حدود صد فرزند و نواسه دیگر داشت.

۹۶۵- از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از شخصی پرسیدند: «ای ابو فلان! آخر این ماه را [یعنی: ماه شعبان را] روزه گرفتی؟» آن شخص گفت: نه، یا رسول الله! فرمودند: «چون عید شد، دو روز روزه بگیر»، در روایت دیگری آمده است که گفتند: «آخر شعبان را [روزه گرفتی؟]»^(۱).

۴۰- باب : صَوْمِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ

باب [۴۰]: روزه گرفتن روز جمعه

۹۶۶- عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ صَوْمِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ؟ قَالَ: «نَعَمْ» [رواه البخاری: ۱۹۸۴].

۹۶۶- از جابر رضی الله عنه روایت است که کسی از وی پرسید: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از روزه گرفتن روز جمعه نهی کرده‌اند؟ گفت: «بلی»^(۲).

۱- گویند سبب استفسار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این بود که خبر داشتند که این شخص نذر کرده است که آخر هرماه، و یا آخر ماه شعبان را روزه بگیرد، از این سبب از وی چنین استفسار نمودند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در مورد روزه گرفتن روز جمعه چندین قول است، و مشهورترین آن‌ها سه قول است: امام نخعی و شعبی و زهری رحمهم الله می‌گویند: روزه گرفتن روز جمعه به طور مطلق مکروه است، یعنی: خواه تنها روزه گرفته شود، و خواه با روز دیگری.

امام ابو حنیفه و محمد بن حسن، و امام مالک و محمد بن منکدر و ابن عباس رحمهم الله می‌گویند: روزه گرفتن روز جمعه به طور مطلق بدون کراهت جواز دارد، یعنی: خواه تنها روزه گرفته شود، و خواه با روز دیگری.

ابو هریره، و محمد بن سیرین، و ابو یوسف رحمهم الله می‌گویند: روزه گرفتن روز جمعه تنها مکروه است، ولی اگر با روز دیگری پیش از آن، یعنی: روز پنج شنبه، و یا بعد از آن، یعنی: روز شنبه روزه گرفته شود کراهت ندارد، و احادیث بسیاری که در این مورد آمده است مؤید قول اخیر است، و از آن جمله حدیث آتی.

۹۶۷- عَنْ جُوَيْرِيَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، دَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَهِيَ صَائِمَةٌ، فَقَالَ: «أَصُمْتِ أُمْسٍ؟» قَالَتْ: لَا، قَالَ: «تُرِيدِينَ أَنْ تَصُومِي عَدًّا؟» قَالَتْ: لَا، قَالَ: «فَأُفْطِرِي» [رواه البخاری: ۱۹۸۶].

۹۶۷- از جویریة بنت حارث رضی اللہ عنہا^(۱) روایت است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در روزه جمعه نزدش آمدند، و او در این روز روزه‌دار بود.

پرسیدند: «آیا دیروز را روزه گرفته بودی؟»

گفت: نه.

گفتند: «اراده داری که فردا را روزه بگیری؟»

گفت: نه.

فرمودند: «پس [روزه‌ات را] بخور»^(۲).

۴۱- باب: هَلْ يُحْصَى مِنَ الْأَيَّامِ شَيْئًا

باب [۴۱]: آیا روزهای معینی را باید روزه گرفت؟

۹۶۸- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا سُئِلَتْ: هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَخْتَصُّ مِنَ الْأَيَّامِ شَيْئًا؟ قَالَتْ: لَا، كَانَ عَمَلُهُ دِيمَةً، وَأَيْتُكُمْ يُطِيقُ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُطِيقُ [رواه البخاری: ۱۹۸۷].

۹۶۸- از عائشه رضی اللہ عنہا روایت است که کسی از وی پرسید: آیا پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم روزهای معینی را روزه می‌گرفتند؟

۱- وی ام المؤمنین جویریة خزاعی است، نامش در اصل بره بود، و پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم او را جویریة نامیدند، وی از اسیران بنی المصطلق و بسیار زیبا بود، و بعد از اینکه پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم با وی ازدواج نمودند تمام صحابه رضی اللہ عنہم اسیرانی را که از قبیله بنی المصطلق در اختیار داشتند، آزاد کردند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این حدیث مانند حدیث سابق، صریح‌تر از آن دلالت بر این دارد که روزه گرفتن روز جمعه به طور منفرد و اختصاصی مکروه است، مگر آنکه با روز دیگری پیش از آن روز دیگری بعد از آن، روزه گرفته شود.

گفت: نه، [بلکه] عمل‌شان دوامدار بود، و کدام یک از شما طاقت و تحمل پیامبر خدا ﷺ را دارید؟^(۱).

۴۲ - باب: صِيَامِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ

باب [۴۲]: روزهٔ ایام تشریق

۹۶۹- عَنْ عَائِشَةَ وَابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا: «لَمْ يُرَخَّصْ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ أَنْ يُصْمْنَ، إِلَّا لِمَنْ لَمْ يَجِدِ الْهَدْيَ» [رواه البخاری: ۱۹۹۷، ۱۹۹۸].

۹۶۹- از عائشه و ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفتند: پیامبر خدا ﷺ روزه گرفتن ایام تشریق را جز برای کسی که به دادن (هدی) قدرت ندارد، رخصت ندادند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

قصد عائشه رضی الله عنها این بود که پیامبر خدا ﷺ روزه‌های دیگری را غیر از روزه‌ای که دارای فضیلت است، و برای همگان بیان کرده‌اند، روزه نمی‌گرفتند، و از جملهٔ روزه‌ای که دارای فضیلت خاصی است، روز عرفه، روز عاشوراء، روز پنج‌شنبه و دو شنبه در هر هفته، روزه‌های سیزدهم، چهاردهم، و پانزدهم از هر ماه، نه روز اول ذی‌الحجه، و بعضی از روزه‌های ماه شعبان، و غیره.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ایام تشریق که به نام (ایام معدودات) نیز یاد می‌شود در نزد بعضی از علماء، روز یازدهم، دوازدهم، و سیزدهم ذی‌الحجه است، ولی امام ابو حنیفه و امام مالک و امام احمد بن حنبل می‌گویند که روز سیزدهم ذی‌الحجه از ایام تشریق نیست.

(۲) د روزه گرفتن ایام تشریق بین علماء اختلاف است: امام ابو حنیفه و اصحابش و امام شافعی، و لیث بن سعد رحمهم الله، و از صحابه علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌گویند: روزه گرفتن ایام تشریق برای هیچ کس روا نیست، چه متمتع باشد و چه غیر متمتع، چه (هدی) داشته باشد، و چه نداشته باشد، و دلیل آن‌ها احادیثی است که در آن‌ها از روزه گرفتن ایام تشریق نهی شده است، و از آن جمله حدیثی است که ابو داود روایت کرده و می‌گوید: از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «روز عرفه، و روز عید، و روزه‌های تشریق، عید ما مسلمانان است، و این روزها روز خورد و نوش است» و امام طحاوی رحمته الله احادیث نهی از روزه گرفتن ایام تشریق را از شانزده نفر از صحابه روایت کرده و می‌گوید: «پیامبر خدا ﷺ از روزه گرفتن ایام تشریق در (منی) نهی کردند، و در (منی) کسانی که حج تمتع و قران کرده بودند، وجود داشتند، و با آن هم کسی را از این نهی استثناء نکردند، پس همگان در این نهی داخل می‌شوند»، و گرچه برای این‌ها جوابی از حدیث عائشه و ابن عمر رضی الله عنهما ندیدم، ولی شاید جواب آن‌ها این باشد که این حدیث

۴۳- باب: صَوْمِ يَوْمِ عَاشُورَاءَ

باب [۴۳]: روزه گرفتن روز عاشورا

۹۷۰- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: «كَانَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ تَصُومُهُ قُرَيْشٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُهُ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ صَامَهُ، وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ، فَلَمَّا فُرِضَ رَمَضَانُ تَرَكَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، فَمَنْ شَاءَ صَامَهُ، وَمَنْ شَاءَ تَرَكَهُ» [رواه البخاری: ۲۰۰۲].

۹۷۰- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: مردم قریش در زمان جاهلیت، روز (عاشورا) را روزه می گرفتند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم این روز را روزه می گرفتند. چون به مدینه آمدند، این روز را روزه گرفتند، [و دیگران را هم] به روزه گرفتن آن امر کردند.

چون روزه ماه رمضان فرض گردید، [روزه گرفتن] روز (عاشورا) را ترک کردند، [از آن به بعد] کسی که می خواست [روز عاشورا] را روزه می گرفت، و کسی که نمی خواست روزه نمی گرفت^(۱).

منسوخ است، زیرا احادیث نهی، در (منی) بود، و ایام منی ایام اواخر حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می باشد.

عده از علماء از آن جمله: ابو اسحاق مروزی و بعضی دیگر از علماء می گویند: روزه گرفتن ایام تشریق به طور مطلق روا است، اینکه دلیل این ها چیست؟ و از حدیث باب چگونه جواب می دهند، اطلاعی بدست آورده نتوانستم.

عائشه، و عبدالله بن عمر، و عروه بن زبیر رضی الله عنهم و امام مالک و اوزاعی، و اسحاق بن راهویه می گویند: روزه گرفتن ایام تشریق تنها برای متمتعی که قدرت به دادن (هدی) را نداشته، و سه روز روزه اش را تا روز دهم ذو الحجه روزه نگرفته است، روا است، و برای غیر آن روا نیست، و حدیث باب، مستند این قول است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) روز (عاشوراء) روز دهم ماه محرم است، و فضیلت این روز از این جهت است که خداوند متعال در این روز، سیزده نفر از انبیاء خود را مورد رحمت و کرم قرار داد، و این ها عبارت اند از:

(أ) آدم علیه السلام: که در این روز توبه اش قبول گردید.

(ب) ادریس علیه السلام: که در این روز به آسمان برده شد.

(ج) نوح علیه السلام: که در این روز کشتی اش بر روی جودی قرار گرفت.

(د) ابراهیم علیه السلام: که در این روز متولد شد.

۹۷۱- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِينَةَ فَرَأَى الْيَهُودَ تَصُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، فَقَالَ: «مَا هَذَا؟»، قَالُوا: هَذَا يَوْمٌ صَالِحٌ هَذَا يَوْمٌ نَجَّى اللَّهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ عَدُوِّهِمْ، فَصَامَهُ مُوسَى، قَالَ: «فَأَنَا أَحَقُّ بِمُوسَى مِنْكُمْ»، فَصَامَهُ، وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ [رواه البخاری: ۲۰۰۴].

۹۷۱- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه آمدند و دیدند که یهود روز (عاشوراء) را روزه می گیرند. پرسیدند: «این روزه گرفتن برای چیست؟» گفتند: این روز نیکی است، روزی است که خداوند بنی اسرائیل را از دشمن آن‌ها [فرعون] نجات داد، از این جهت موسی علیه السلام آن را روزه گرفت.

ه) یعقوب علیه السلام: که در این روز بینائی‌اش را باز یافت.

و) یوسف علیه السلام: که در این روز از چاه نجات یافت.

ز) ایوب علیه السلام: که در این روز از مریضی شفا یافت.

ح) یونس علیه السلام: که در این روز از بطن ماهی نجات یافت.

ط) موسی علیه السلام: که در این روز از دریا نجات یافت، و فرعون غرق شد.

ی) داود علیه السلام: که در این روز توبه‌اش قبول شد.

ک) سلیمان علیه السلام: که در این روز به پادشاهی رسید.

ل) عیسی علیه السلام: که در این روز متولد گردید.

م) محمد صلی الله علیه و آله: که در این روز گناهان گذشته و آینده‌اش آمرزیده شد.

۲) روزه گرفتن روز عاشوراء، به اتفاق علماء واجب نیست، بلکه مستحب و یا سنت است، در فضیلت روزه گرفتن روز عاشوراء احادیث بسیاری آمده است، از آن جمله در صحیح مسلم از ابو قتاده رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «امید من آن است که به سبب روزه روز عاشوراء، خداوند گناهان سال گذشته را ببخشد».

۳) آنچه که در مورد فضیلت نماز خواندن در شب عاشوراء، و یا روز عاشوراء، آمده است، اصل شرعی ندارد، و حدیثی که می گوید: «کسی که در روز عاشوراء سرمه به چشمش بکشد، هیچگاه به درد چشم گرفتار نمی شود» حدیث دروغ و موضوعی است که قاتلان حسین علیه السلام آن را وضع و افتراء نموده اند.

۴) احادیثی که در مورد روزه گرفتن روز عاشوراء آمده است، هیچ ارتباطی به واقعه تأسف بار شهادت امام حسین علیه السلام ندارد، و شاید، روی تصادف بوده است که چنین واقعه اسف باری در روز (عاشوراء) رخ داده است، و چنین تصادفاتی در صفحات تاریخ کم نیست.

فرمودند: «من به موسی نسبت به شما مستحق ترم»، و همان بود که این روز را روزه گرفتند، و به روزه گرفتن آن، امر فرمودند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

امر پیامبر خدا ﷺ به روزه گرفتن این روز، و فرضیت روزه گرفتن روز عاشوراء، پیش از فرضیت روزه رمضان بود، و بعد از اینکه روزه رمضان فرض گردید، فرضیت روزه عاشوراء نسخ گردید، و از این موضوع قبلاً هم یاد آوری به عمل آمد.

۳۲- کتابُ صَلَاةِ التَّرَاوِیْحِ

کتاب [۳۲]: نماز تراویح

۱- باب: فَضْلُ مَنْ قَامَ رَمَضَانَ

باب [۱]: فضیلت کسی که در اشبای رمضان نماز بخواند

۹۷۲- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ لَيْلَةً مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ، فَصَلَّى فِي الْمَسْجِدِ، وَصَلَّى رِجَالُ بِصَلَاتِهِ، تَقَدَّمَ هَذَا الْحَدِيثُ فِي كِتَابِ الصَّلَاةِ وَبَيْنَهُمَا مُخَالَفَةٌ فِي اللَّفْظِ وَقَالَ فِي آخِرِ هَذِهِ الرَّوَايَةِ: فَتَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ [رواه البخاری: ۲۰۱۲].

۹۷۲- از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نیمه شبی از شبها برآمدند و در مسجد نماز خواندند، مردمی به ایشان اقتداء کردن، این حدیث با اختلاف لفظ قبلاً در کتاب نماز گذشت و در آخر این روایت آمده است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وفات یافتند و موضوع به همین منوال بود^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این قول عائشه رضی الله عنها که: (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وفات یافتند و موضوع به همین منوال بود) این است که: هرکس تراویح را در خانه خود تنها اداء می کرد، و آنچه که قابل تذکر است این است که: خواندن نماز تراویح در خانه و به طور منفردانه در زمان خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و قسمتی از خلافت عمر رضی الله عنه نیز ادامه یافت، بعد از آن عمر رضی الله عنه مردم را توجیه نمود که نماز تراویح را به جماعت بخوانند، و همان بود که برای مردها (أبی بن کعب) و برای زنها (تمیم داری) را امام مقرر نمود، شبی آمد و مردم را در حال نماز خواندن با جماعت دید و گفت: «این بدعت نیکی است».

(۲) بدعت عملی است که قبلاً وجود نداشته است، و این عمل را از این جهت بدعت گفت که: نماز تراویح در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و در زمان ابو بکر صدیق رضی الله عنه و در ابتدای خلافت خود او نه به جماعت خوانده می شد، و نه در اول شب خوانده می شد، و نه هرشب به طور متوالی خوانده

۲- باب: التماس لَيْلَةِ الْقَدْرِ فِي السَّبْعِ الْأَوَاخِرِ

باب [۲]: جستجوی (شب قدر) در هفت شب اخیر ماه رمضان

۹۷۳- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أُرُوا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَنَامِ فِي السَّبْعِ الْأَوَاخِرِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَرَى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَأَتْ فِي السَّبْعِ الْأَوَاخِرِ، فَمَنْ كَانَ مُتَحَرِّبَهَا فَلْيَتَحَرَّهَا فِي السَّبْعِ الْأَوَاخِرِ» [رواه البخاری: ۲۰۱۵].

۹۷۳- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که مردمی از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخواب دیدند که (شب قدر) در هفت شب اخیر رمضان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «فکر می‌کنم که خواب‌های شما [در اینکه شب قدر] در هفت شب اخیر است با هم متفق است، پس اگر کسی طلب (شب قدر) را دارد، در هفت شب اخیر طلب نماید»^(۱).

می‌شد، و از این جهت آن را (نیک) نامید، که این بدعت ناروا نبود، بلکه مشروع بود، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: «به دو شخص بعد از من که ابو بکر و عمر باشند اقتداء کنید» و چون عمر رضی الله عنه این کار را پیشنهاد کرد، و صحابه بدون اختلاف آن را پسندیده و تصویب نمودند، صبغه مشروعیت بخود گرفت.

۳) گرچه عدد رکعات نماز تراویح مورد اختلاف است، ولی در نزد جمهور علماء بیست رکعت است، که دو دو رکعت خوانده می‌شود، و این غیر از نماز وتر است که سه رکعت می‌باشد، در سنن بیهقی به سند صحیح از سائب بن یزید رضی الله عنه روایت است که گفت: «در زمان عمر رضی الله عنه تراویح را در رمضان بیست رکعت می‌خواندند»، و در موطأ مالک از زید بن رومان روایت است که گفت: «در زمان عمر رضی الله عنه مردم تراویح را در رمضان بیست و سه رکعت می‌خواندند» که البته مرادش بیست رکعت تراویح، و سه رکعت وتر است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (قدر) به معنی: اندازه گیری، و به معنی عزت و شرف است، و (شب قدر) را از آن جهت (شب قدر) گفته‌اند که در این شب خداوند متعال امور متعلق به سال آینده را معین و مقدر می‌دارد، و این شبی است که دارای عزت و شرف است، و در فضیلت (شب قدر) احادیث بسیاری آمده است، از آن جمله حدیث ابو هریره رضی الله عنه که می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که شب قدر را از روی تصدیق به خدا، و به طلب ثواب از خدا قیام نماید، گناهای گذشته‌اش بخشیده می‌شود».

۹۷۴- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: اعْتَكَفْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعَشْرَ الْأَوْسَطَ مِنْ رَمَضَانَ، فَخَرَجَ صَبِيحَةَ عِشْرِينَ فَخَطَبَنَا، وَقَالَ: «إِنِّي أُرِيتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ، ثُمَّ أُنْسِيْتُهَا - أَوْ نُسِيْتُهَا فَالْتِمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الْأَوَّخِرِ فِي الْوَتْرِ، وَإِنِّي رَأَيْتُ أَيَّيَّ أَسْجُدُ فِي مَاءٍ وَطِينٍ، فَمَنْ كَانَ اعْتَكَفَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلْيَرْجِعْ»، فَارْجَعْنَا وَمَا نَرَى فِي السَّمَاءِ قَرَعَةً، فَجَاءَتْ سَحَابَةٌ فَمَطَرَتْ حَتَّى سَالَ سَقْفُ الْمَسْجِدِ، وَكَانَ مِنْ جَرِيدِ النَّخْلِ، وَأُقِيمَتِ الصَّلَاةُ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْجُدُ فِي الْمَاءِ وَالطِّينِ، حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطِّينِ فِي جَبْهَتِهِ [رواه البخاری: ۲۰۱۶].

۹۷۴- از ابو سعید رضی الله عنه روایت است که گفت: ده روز وسط رمضان را با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اعتکاف نشستیم، صبح روز بیستم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برآمدند و برای ما خطبه داده و فرمودند:

«من شب قدر را بخواب دیدم و باز از من فراموش ساخته شد، [یعنی: خداوند آن را از من فراموش ساخت] و یا فراموش کردم [شک از راوی است]، پس آن را در شبها طاق دههٔ اخیر جستجو نمائید، و در خواب دیدم که بین آب و گل سجده می‌کنم، از این جهت کسی که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اعتکاف نشسته است، به اعتکاف گاهش برگردد».

ما برگشتیم، و در حالی که در آسمان پارهٔ ابری را نمی‌دیدیم، ابری آمد و به باریدن شروع کرد، تا آنکه آب از سقف مسجد که از شاخه‌های درخت خرما بود جاری شد، و نماز اقامه گردید و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که در آب و گل سجده می‌کنند، تا جایی که اثر گل را در پیشانی آن حضرت صلی الله علیه و آله دیدم^(۱).

(۲) در اینکه (شب قدر) در کدام شب است، نظریات مختلفی وجود دارد، امام ابو حنیفه رحمه الله می‌گوید: در یکی از شبهای رمضان است، و تقدیم و تاخیر می‌شود، ابو یوسف و محمد رحمهما الله می‌گویند: در یکی از شبهای رمضان است، ولی تقدیم و تاخیر نمی‌شود، یعنی: در شب ثابتی است که همیشه در آن شب می‌باشد، امام شافعی رحمه الله می‌گوید: در ده شب اخیر رمضان است، ولی تعیین نیست که در کدام شب است، و اقوال دیگری نیز در زمینه وجود دارد، که لزومی به ذکر همهٔ آنها دیده نمی‌شود.

۳- باب: تَحَرِّي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فِي الْوَتْرِ مِنَ الْعَشْرِ الْأَوَّخِرِ فِي عِبَادَةِ

باب [۳]: جستجوی شب قدر در شب‌های طاق دههٔ اخیر در حال عبادت

۹۷۵- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «الْتِمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الْأَوَّخِرِ مِنْ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ، فِي تَاسِعَةٍ تَبْقَى، فِي سَابِعَةٍ تَبْقَى، فِي خَامِسَةٍ تَبْقَى» [رواه البخاری: ۲۰۲۱].

۹۷۵- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«شب قدر را در دههٔ اخیر رمضان جستجو کنید، در نهم شبی که باقی می‌ماند، در هفتم شبی که باقی می‌ماند، در پنجم شبی که باقی می‌ماند»^(۱).

(۱) مراد از شب‌های طاق دههٔ اخیر: شب بیست و یکم، شب بیست و سوم، شب بیست و پنجم، شب بیست و هفتم، و شب بیست و نهم است.

(۲) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این جهت برای آن‌ها گفتند که هرکس به اعتکاف گاهش برگردد، که یقین داشتند که خواب‌شان به حقیقت می‌پیوندد، از این جهت برای آنکه آن‌ها از باران تر نشوند، فرمودند تا هرکس بزودی به مکان اعتکافش برگردد.

(۳) نماز گذار نباید خاک و گل را در بین نماز از پیشانی‌اش پاک کند.

(۴) سجده کردن در گل جواز دارد.

(۵) فراموشی برای انبیاء در غیر مسائل متعلق به احکام و درغیر وحی جلی، جواز دارد.

(۶) اعتکاف نشستن در رمضان سنت است، و این سنت کفائی است.

(۷) خواب انبیاء رؤیای صالحه است که حتماً به حقیقت می‌پیوندد.

(۸) احکام شرعی به خواب انبیاء ثابت می‌گردد، ولی به خواب غیر انبیاء هرکس که باشد و هر مقامی که داشته باشد هیچ حکمی ثابت نمی‌شود، و قبلاً هم به تفصیل بیشتری به این موضوع اشاره نموده بودیم.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) عادت عرب‌ها آن بود که چون ماه از نیم می‌گذشت، شب‌های باقی‌مانده را از طرف آخر حساب می‌کردند، مثلاً: می‌گفتند: چهارده شب باقی‌مانده، سیزده شب باقی‌مانده دوازده شب باقی‌مانده، و هكذا، در این حال، اگر ماه کامل یعنی سی روز باشد، نه شب که باقی می‌ماند، شب بیس و دو، هفت شب که باقی می‌ماند، شب بیست و چهار، و پنج شب که باقی می‌ماند، شب بیست و شش می‌شود، ولی اگر ماه ناقص یعنی: بیست و نه روز باشد، نه شب که باقی می‌ماند، شب بیست و یک، هفت شب که باقی می‌ماند، شب بیست و سه، و پنج شب که باقی می‌ماند،

۹۷۶- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي رِوَايَةٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هِيَ فِي الْعَشْرِ الْأَوَّخِرِ، هِيَ فِي تِسْعٍ يَمْضِينَ، أَوْ فِي سَبْعٍ يَبْقَيْنَ» [رواه البخاری: ۲۰۲۲].

۹۷۶- و از ابن عباس رضی الله عنهما در روایت دیگری آمده است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «شب قدر در دههٔ اخیر است، در نه [شبی] که می‌گذرد، یا در هفت [شبی] که باقی می‌ماند»^(۱).

۴- باب: الْعَمَلُ فِي الْعَشْرِ الْأَوَّخِرِ مِنْ رَمَضَانَ

باب [۴]: عبادت کردن در دههٔ اخیر رمضان

۹۷۷- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَخَلَ الْعَشْرُ شَدَّ مِئْزَرَهُ، وَأَحْيَا لَيْلَهُ، وَأَيَّقَظَ أَهْلَهُ» [رواه البخاری: ۲۰۲۴].

شب بیست و پنج می‌شود، و این مؤید نظر امام ابو حنیفه رحمته الله است که گفته بود (شب قدر) ثابت نیست و تقدیم و تاخیر می‌شود.

(۲) در روایت دیگری عوض (هفت شب که باقی می‌ماند) چنین آمده است که: (هفت شب که می‌گذرد)، بنابراین، شب قدر (شب بیست و هفتم) می‌شود، و طوری که در صحیح مسلم آمده است، ابی بن کعب رضی الله عنه سوگند می‌خورد که شب قدر (شب بیست و هفتم) است، و امام احمد ابن حنبل از ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که گفته‌اند: شب قدر (شب بیست و هفتم) است، و ابن عباس رضی الله عنهما می‌گفت که من می‌دانم که (شب قدر) کدام شب است؟ و دلیل آن را طوری که در حدیث آتی می‌آید برای عمر رضی الله عنه بیان داشت.

(۳) بعضی از علماء می‌گویند که (لیلة القدر) نه حرف است، و در سوره (قدر) سه بار تکرار شده است، و اگر (سه) را به (نه) ضرب کنیم، (بیست و هفت) می‌شود، ولی آنچه که مطمئن‌تر به نظر می‌رسد این است که (شب قدر) معین نیست، و چیزی که باقی می‌ماند احتمالات است، و احتمال آنکه در رمضان باشد، از غیر رمضان بیشتر است، و احتمال آنکه در دههٔ اخیر باشد، از دههٔ دیگر بیشتر است، و احتمال آنکه در شب بیست و هفت باشد، از شب‌های دیگر آن بیشتر است، و احتمال آنکه در شب بیست و هفت باشد، از شب‌های دیگر آن بیشتر است، و طوری که گفته‌اند:

ای خواجه چه جوی ز شب قدر نشانی	هرشب شب قدر است اگر قدر بدانی
--------------------------------	-------------------------------

۱- در نه شبی که می‌گذرد، یعنی: شب بیست و نهم، و در هفت شبی که باقی می‌ماند، یعنی: شب بیست و سوم.

۹۷۷- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: چون دههٔ اخیر رمضان می‌شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ازاربند خود را محکم می‌کردند، و شب خود را نماز می‌خواندند، و همسران خود را بیدار می‌کردند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این قول عائشه رضی الله عنها که می‌گوید: (چون دههٔ اخیر رمضان می‌شد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ازار بند خود را محکم می‌کردند) این است که جماع کردن با همسران خود را ترک می‌کردند، و یا خود را جهت عبادت کردن چست و چالاک می‌ساختند، و یا شاید مراد هر دوی این‌ها باشد.

(۲) مراد از این قول عائشه رضی الله عنها که می‌گوید: (و همسران خود را بیدار می‌کردند): شاید مراد همسرانی باشد که با ایشان به اعتکاف می‌نشستند، و یا همهٔ همسران‌شان را.

(۳) آنچه را که باید متذکر شد این است که:

(أ) ماه رمضان نسبت به دیگر ماه‌ها فضیلت و برتری دارد، زیرا این ماه، ماه نزول قرآن، ماه روزه، ماه تراویح، و ماهی است که در آن درهای بهشت گشوده شده، و درهای دوزخ بسته می‌شود.

(ب) ده روز اخیر ماه رمضان نسبت به دو دههٔ دیگر آن فضیلت بیشتری دارد، زیرا اکثر روایات دلالت بر این دارد که (شب قدر) در یکی از شب‌های این دههٔ می‌باشد.

(ج) شب‌های تاق این دههٔ بر شب‌های جفت آن فضیلت دارد، زیرا اکثر روایات دلالت بر این دارد که (شب قدر) در یکی از شب‌های تاق این دههٔ می‌باشد.

(د) در نزد بسیاری از علماء شب بیست و هفت از دیگر شب‌های تاق این دههٔ فضیلت بیشتری دارد، زیرا احتمال بودن (شب قدر) در این شب نسبت به دیگر شب‌ها بیشتر است، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که برای عمر رضی الله عنه گفت: من شب قدر را می‌دانم، عمر گفت: کدام شب است؟ گفت شب بیست و هفتم، پرسید: از کجا فهمیدی؟ گفت: زیرا خداوند آسمان‌ها را هفت، زمین را هفت، ایام هفته را هفت، و طواف را هفت، و جمره را هفت و... گردانید، عمر رضی الله عنه این سخن را از وی پسندید و گفت: تو به چیزی متوجه شدی که ما متوجه نشده بودیم.

۳۳- کتابُ الإِعْتِكَافِ

کتاب [۳۳]: اعتکاف

۱- باب: الاعتکاف فی العشرِ الآخرِ والاعتکاف فی المساجد کُلِّها

باب [۱]: اعتکاف در دههٔ اخیر و اعتکاف در تمام مساجد

۹۷۸- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَانَ يَعْتَكِفُ الْعَشْرَ الْآخِرَ مِنْ رَمَضَانَ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ اعْتَكَفَ أَزْوَاجُهُ مِنْ بَعْدِهِ» [رواه البخاری: ۲۰۲۶].

۹۷۸- از عائشه رضی الله عنها همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا هنگام وفات، دههٔ اخیر رمضان را، به اعتکاف می‌نشستند، و بعد از وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همسران‌شان به اعتکاف نشستند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اعتکاف در لغت به معنی اقامت گزیدن، و در اصطلاح شرع: عبارت از اقامت گزیدن در مسجد جهت تقرب جستن به خدا به صفت مخصوصی است.

(۲) اعتکاف نشستن در دههٔ اخیر برای مردها مستحب اکید است، و اما در مورد زن‌ها بین علماء اختلاف است، امام نووی رحمه الله می‌گوید: این حدیث دلیل بر این است که اعتکاف نشستن برای زن‌ها نیز جواز دارد، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن‌ها در اعتکاف نشستن اجازه دادند، ولی امام ابو حنیفه رحمه الله می‌گوید: زن باید در مسجد خانه‌اش به اعتکاف بنشیند، و در (بدائع الصنائع) که از مشهورترین کتب فقه در مذهب احناف است آمده است که: اعتکاف نشستن زن در مسجد روا است.

(۳) بهترین و با فضیلت‌ترین اعتکاف آن است که در مسجد الحرام باشد، بعد از آن در مسجد نبوی، بعد از آن در بیت المقدس، بعد از آن در مسجد جامع، بعد از آن در مسجدی که جماعتش بزرگتر باشد.

۲- باب: لَا يَدْخُلُ الْبَيْتَ إِلَّا لِحَاجَةٍ

باب [۲]: معتكف نباید بدون حاجت به خانه برود

۹۷۹- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «لِيَدْخُلَ عَلَى رَأْسِهِ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ، فَأَرْجَلُهُ، وَكَانَ لَا يَدْخُلُ الْبَيْتَ إِلَّا لِحَاجَةٍ إِذَا كَانَ مُعْتَكِفًا» [رواه البخاری: ۲۰۲۹].

۹۷۹- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم سر خود را در حالی که در مسجد بودند به طرف من می آوردند و من سرشان را شانه می زدیم، و در هنگام اعتکاف بدون ضرورت به خانه نمی آمدند^(۱).

۳- باب: الِاعْتِكَافِ لَيْلًا

باب [۳]: اعتکاف در شب

۹۸۰- عَنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: كُنْتُ نَذَرْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَنْ أَعْتَكِفَ لَيْلَةً فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، قَالَ: «فَأَوْفِ بِنَذْرِكَ» [رواه البخاری: ۲۰۳۲].

۹۸۰- روایت است که عمر رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم پرسید: من در جاهلیت نذر کرده بودم که یک شب در مسجدالحرام به اعتکاف بنشینم. فرمودند: «پس به نذر خود وفا کن»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

به اتفاق علماء معتکف می تواند جهت قضای حاجب از مسجد خارج گردد، ولی در غیر قضای حاجت بین علماء اختلاف است، بعضی از علماء خارج شدن معتکف از مسجد را به غرض عیادت مریض، مشایعت از جنازه، و امثال این ها اجازه داده اند، ولی در نزد احناف هیچ کدام از این کارها جواز ندارد.

در (بدائع الصنائع) آمده است: «جز جهت قضای حاجت، بیرون شدن برای معتکف در شب و روز حرام است، پس نباید غرض خوردن و یا آشامیدن، و یا خواب شدن، و یا عیادت مریض، و یا نماز جنازه از مسجد بیرون شود، و اگر بیرون شد، اعتکافش فاسد می شود، خواه این بیرون شدنش از روی قصد باشد و خواه از روی فراموشی.

۴- باب: الْأَخْبِيَّةُ فِي الْمَسْجِدِ

باب [۴]: نصب کردن خیمه در مسجد

۹۸۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَرَادَ أَنْ يَعْتَكِفَ، فَلَمَّا انْصَرَفَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَعْتَكِفَ إِذَا أُخْبِيَّةٌ خِبَاءُ عَائِشَةَ، وَخِبَاءُ حَفْصَةَ، وَخِبَاءُ زَيْنَبَ، فَقَالَ: «اللَّيْزُ تَقُولُونَ بِهِنَّ» ثُمَّ انْصَرَفَ، فَلَمْ يَعْتَكِفْ حَتَّى اعْتَكَفَ عَشْرًا مِنْ شَوَّالٍ [رواه البخاری: ۲۰۳۴].

۹۸۱- از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفتند که به اعکاف بنشینند، و چون در جای که می خواستند به اعتکاف بنشینند رفتند، دیدند که در آن جا خیمه‌هایی نصب شده است: خیمه عائشه، خیمه حفصه، خیمه زینب. فرمودند: «آیا به این‌ها می‌گوئید که کار خوبی کرده‌اند؟» همان بود که [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] از اعتکاف نشستن صرف نظر کردند، تا آنکه ده روز از شوال به اعتکاف نشستند ^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این امر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که (پس به نذر خود وفا کن) برای استحباب است نه ایجاب، زیرا نذری که عمر رضی الله عنه در جاهلیت کرده بود، در حال کفر بود، و نذر کافر صحت ندارد.
(۲) از کلمه (یک شب) که در حدیث آمده است بعضی از علماء چنین استنباط کرده‌اند که روزه داشتن در اعتکاف شرط نیست، زیرا شب وقت روزه گرفتن نیست، ولی کسانی که روزه را در اعتکاف شرط می‌دانند می‌گویند که در روایت صحیح مسلم عوض (یک شب) (یک روز) آمده است، بنابراین، این روایت دلیل بر عدم اشتراط روزه در اعتکاف شده نمی‌تواند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) گویند: سبب صرف نظر کردن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اعتکاف آن بود تا برای همسران خود بفهمانند که این کار آن‌ها کار خوبی نیست، زیرا از یک طرف سبب تنگ کردن مسجد بر نمازگذاران می‌شوند، از طرف دیگر شاید تصمیم‌شان بر اعتکاف نشستن از روی هم چشمی با یکدیگر بوده باشد، نه از روی اخلاص کامل، که در این صورت اعتکاف از مقصد اصلی خود به تقرب به خدا باشد، خارج می‌گردد.

(۲) در اعتکاف نشستن، شرط است که در مسجد باشد.

(۳) اگر کسی نیت اعتکاف را کرد، و باز از تصمیم خود برگشت، باید آن را قضاء بیاورد، و عده دیگری از علماء می‌گویند: تا وقتی که شروع به اعتکاف نکند، قضاء آوردن آن واجب نیست، و

۵- باب: هَلْ يَخْرُجُ الْمُعْتَكِفُ لِحَوَائِجِهِ إِلَى بَابِ الْمَسْجِدِ

باب [۵]: آیا جائز است که معتکف جهت حوائج خود تا در مسجد برود

۹۸۲- عَنْ صَفِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخْبَرَتْهُ أَنَّهَا جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَزُورُهُ فِي اعْتِكَافِهِ فِي الْمَسْجِدِ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ، فَتَحَدَّثَتْ عِنْدَهُ سَاعَةً، ثُمَّ قَامَتْ تَنْقَلِبُ، فَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَهَا يَقْلِبُهَا، حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ بَابَ الْمَسْجِدِ عِنْدَ بَابِ أُمِّ سَلَمَةَ، مَرَّ رَجُلَانِ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَسَلَّمَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَلَى رِسْلِكُمَا، إِنَّمَا هِيَ صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيٍّ»، فَقَالَا: سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَبَّرَ عَلَيْهِمَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَبْلُغُ مِنَ الْإِنْسَانِ مَبْلَغَ الدَّمِ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْذِفَ فِي قُلُوبِكُمَا شَيْئًا» [رواه البخاری: ۲۰۳۵].

۹۸۲- از صفیه رضی الله عنها^(۱) همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که وی به دیدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد، و ایشان در دهه آخر رمضان در مسجد به اعتکاف نشسته بودند، ساعتی نزدشان نشست و صحبت کرد، بعد از آن برخاست که برگردد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز برخاستند و او را تا در مسجد که نزدیک خانه ام سلمه رضی الله عنها بود مشایعت نمودند.

اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سوال به اعتکاف نشستند، جهت قضاء آوردن اعتکاف نبود، بلکه به جهت این بود که بنا به عادت خود اگر به عبادتی تصمیم می گرفتند، آن را انجام می دادند.

۱- وی صفیه بنت حیی بن أخطب است، و نسبتش به هارون برادر موسی علیه السلام می رسد، اول همسر سلام بن مشکم بود، بعد از وی با کنانه بن ابی الحقیق ازدواج نمود، کنانه در غزوه خیبر کشته شد، و صفیه رضی الله عنها با عده دیگری به اسارت در آمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را آزاد ساخته و با وی ازدواج نمودند، صفیه در خواب دیده بود که ماه در گریانش واقع شده است، این خواب را برای مادر خود گفت، مادرش بر رویش زد و گفت: چشم آن داری که همسر پادشاه عربها شوی؟ در مرضی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن وفات یافتند، ازواج مطهرات نزدشان حاضر بودند، صفیه رضی الله عنها گفت: یا رسول الله! ای کاش مرض شما به جان من می بود، دیگر همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با چشم خود به طرفش اشاره کردند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این موضوع را درک کرده و فرمودند: به خداوند قسم که راست می گوید، در سال پنجاه و یا پنجاه و دوم هجری وفات یافت، (الإصابه: ۴/۳۴۷-۳۴۸).

[در این وقت] دو نفر از مردم انصار از آن جا گذشتند، بر پیامبر خدا ﷺ سلا دادند، پیامبر خدا ﷺ برای آن ها گفتند:

بر جای خود و بر هیئت خود باشید، این زن (صفیه بنت حبیب) می باشد.

گفتند: سبحان الله، یا رسول الله! ^(۱) سخن پیامبر خدا ﷺ بر آن ها سخت گذشت.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «شیطان در همه وجود انسان مانند خون دوران می کند، و ترسیدم که مبادا در دل شما وسوسه بیندازد» ^(۲).

۱- و در روایت ابن هشیم آمده است که آن شخص گفت: یا رسول الله! مگر من جز خیر و نیکی، گمان دیگری نسبت به شما دارم؟

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) آن دو نفر انصاری که از آن جا گذشتند، یکی اسید بن حضیر، و دیگری عباد بن بشر بود.
- (۲) پیامبر خدا ﷺ از آن جهت برای آن ها گفتند که: (این زن، جز (صفیه بنت حبیب) کس دیگری نیست)، تا مبادا شیطان بر دل آن ها وسوسه بیندازد که شاید این زن، زن دیگری غیر ازواج مطهرات باشد، و طوری که امام شافعی رحمته الله می گوید: چون گمان بد بردن بر پیامبر خدا ﷺ کفر است، از این جهت پیامبر خدا ﷺ بزودی برای آن ها از واقعیت خبر دادند، تا مبادا چنین گمانی بر دل آنان خطور نموده باشد و سبب هلاکت آن ها گردد.
- (۳) گمان بد بردن بر انبیاء الله به اجماع علماء کفر است.
- (۴) اینکه شیطان در خون انسان جریان دارد، یا جریانش حقیقی است و یا این امر کنایه از شدت و وسوسه در انسان است که او را در هیچ جا و در هیچ حالتی ترک نمی کند.
- (۵) معتکف می تواند این کار ها را انجام دهد: سخن زدن با دیگران، مشایعت کردن تا دروازه مسجد از شخصی که به دیدنش می آید، تعلیم و تدریس علم، خرید و فروش چیزی که در اعتکاف خود با آن احتیاج دارد، مانند: خوراک، پوشاک، و امثال این ها، ولی اگر غرضش تجارت باشد، روا نیست، و البته باید این کارها در داخل مسجد صورت بگیرد نه در خارج آن.
- (۶) زن اگر امنیتش تامین باشد، می تواند در شب از خانه خارج شود.
- (۷) معتکف می تواند در محل اعتکاف خود با همسرش خلوت نماید.
- (۸) سلام دادن بر مردی که زنی همراهش می باشد، جواز دارد.

۶- باب: الاعتكاف في العشر الأوسط من رمضان

باب [۶]: اعتكاف در ده روز وسط رمضان

۹۸۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «يَعْتَكِفُ فِي كُلِّ رَمَضَانَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ، فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ اعْتَكَفَ عَشْرِينَ يَوْمًا» [رواه البخاری: ۲۰۴۴].

۹۸۳- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هر رخصانی ده روز به اعتکاف می نشستند، ولی در سالی که در آن وفات یافتند، بیست روز به اعتکاف نشستند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در سبب اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سال وفات خود بیست روز به اعتکاف نشستند نظریات مختلفی وجود دارد، از جمله این نظریات آنکه:

(۱) چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می دانستند که در این سال وفات می کنند، خواستند تا اعمال نیک بیشتری انجام دهند، تا به این طریق برای امت خود بیاموزند که در آخر عمر خود، در طاعت و عبادت جد و جهد بیشتری داشته باشند.

(۲) جبرئیل علیه السلام در هر رمضان قرآن را یک بار با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تکرار می کرد، ولی در این سال دو بار تکرار نمود، از این جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مدت اعتکاف خود را طولانی ساختند تا وقت کافی برای این کار وجود داشته باشد.

(۳) چون در سال پیشتر در رمضان به اعتکاف ننشسته بودند، از این جهت در این سال بیست روز به اعتکاف نشستند، تا ده روز آن عوض سال گذشته باشد، ولی ظاهر حدیث و عنوانی را که امام بخاری برای آن انتخاب نموده است، نظر اول را تایید می کند.

۳۴- کتابُ البیوع

کتاب [۳۴]: بیوع

۱- باب: مَا جَاءَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ...﴾

باب [۱]: آنچه که در این گفته خداوند متعال آمده است که: ﴿پس هنگامی که نماز اداء شد، در روی زمین منتشر شوید...﴾

۹۸۴- عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ آخَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنِي وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ الرَّبِيعِ: إِنِّي أَكْثَرُ الْأَنْصَارِ مَالًا، فَأَقْسِمُ لَكَ نِصْفَ مَالِي، وَأَنْظُرَ أَيَّ زَوْجَتِي هَوَيْتَ نَزَلْتُ لَكَ عَنْهَا، فَإِذَا حَلَّتْ، تَزَوَّجْتَهَا، قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: لَا حَاجَةَ لِي فِي ذَلِكَ هَلْ مِنْ سُوقٍ فِيهِ تِجَارَةٌ؟ قَالَ: سُوقٌ قَيْنُقَاعَ، قَالَ: فَعَدَا إِلَيْهِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ، فَأَتَى بِأَقِطٍ وَسَمْنٍ، قَالَ: ثُمَّ تَابَعَ الْغُدُوَّ، فَمَا لَيْثَ أَنْ جَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ عَلَيْهِ أَثَرُ صُفْرَةٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «تَزَوَّجْتَ؟»، قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «وَمَنْ؟»، قَالَ: امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، قَالَ: «كَمْ سُقْتَ؟»، قَالَ: زِنَةَ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ - أَوْ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَوَلَمْ وَلَوْ بِشَاةٍ» [رواه البخاری: ۲۰۴۸].

۹۸۴- از عبدالرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: هنگامی که به مدینه آمدم پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بین من و بین سعد بن ربیع عقد برادری بستند.

سعد بن ربیع گفت: من ثروت مندترین مردم انصار هستم، نصف مالم را به تو می‌دهم، و نگاه کن هریکی از دو زنم را که می‌پسندی، من او را طلاق می‌دهم، و بعد از اینکه عده‌اش گذشت، او را به نکاح بگیر.

عبدالرحمن بن عوف گفت: مرا به این چیزها ضرورتی نیست، آیا بازاری که در آن تجارتی باشد وجود دارد؟
سعد گفت: بلی، بازار (قینُقَاع).

[راوی] گفت که: از فردایش عبدالرحمن بن عوف به آن بازار رفت، [و از منفعتی که حاصلش شده بود]، قروت و روغن آورد، و همین طور رفت و آمد را ادامه داد، و دیری نگذشت که عبدالرحمن آمد، و اثر [عطر] و خوش بوئی در وی نمایان بود.

پیامبر خدا ﷺ پرسیدند: «ازداج کردی»؟

گفت: بلی!

گفتند: «با کدام زن»؟

گفت: با زنی از انصار.

فرمودند: «چقدر برایش مهر دادی»؟

گفت: به اندازه یک خسته طلا یا یک خسته طلا.

پیامبر خدا ﷺ برایش گفتند: «مجلس عروسی را برگذار کن، ولو آنکه به یک بُزی باشد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این عقد برادری بعد از بنای مسجد صورت گرفت، و در بین پنجاه نفر از مهاجرین و پنجاه نفر از انصار بود، و به سبب این عقد برادری از یکدیگر میراث می بردند، تا اینکه این آیه نازل گردید که «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ»، ابو الفرج می گوید: این عقد برادری دو سبب داشت: سبب اول آنکه: مردم از زمان جاهلیت به عقد برادری عادت داشتند، و چون این عمل کار پسندیده بود، پیامبر خدا ﷺ آن را بین مهاجرین و انصار جاری ساختند، سبب دوم آنکه: مردم مهاجر مسکین بودند و به کمک و سر پناه احتیاج داشتند، و با این عقد برادری، این احتیاجات آن ها تا حد زیادی رفع گردید.

(۲) خسته طلا معادل پنج درهم، هر درهم به وزن امروزی مساوی (۳/۵) گرام است، بنابراین وزن یک خسته طلا به وزن فعلی (۱۷/۵) گرام می شود.

(۳) برگزاری مجلس عروسی مستحب است، و بهتر است کسی که قدرت دارد، حد اقل به یک گوسفند عروسی کند.

(۴) خرید و فروش و معامله برای هیچ کس عیب شمرده نمی شود، و برای کسب معیشت، کار کردن بهتر از قبول بخشش و صدقات مردم است.

(۵) همکاری و تعاون کار خوبی است، و از سمات اساسی مسلمانان است.

۲- باب: الحلالُ بَيِّنٌ والحَرَامُ بَيِّنٌ وَبَيْنَهُمَا مُشَبَّهَاتٌ

باب [۲]: حلال آشکار، و حرام آشکار است و بین حلال و حرام چیزهای اشتباهی وجود دارد

۹۸۵- عَنِ النَّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْحَلَالُ بَيِّنٌ، وَالْحَرَامُ بَيِّنٌ، وَبَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُشْتَبِهَةٌ، فَمَنْ تَرَكَ مَا شَبَّهَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِثْمِ، كَانَ لِمَا اسْتَبَانَ أَثَرُكَ، وَمَنْ اجْتَرَأَ عَلَى مَا يَشْكُ فِيهِ مِنَ الْإِثْمِ، أَوْشَكَ أَنْ يُوَاقَعَ مَا اسْتَبَانَ، وَالْمَعَاصِي حِمَى اللَّهِ مَنْ يَرْتَعِ حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ» [رواه البخاری: ۲۰۵۱].

۹۸۵- از نعمان بن بشیر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «حلال آشکار و حرام آشکار است، و بین حلال و حرام چیزهای اشتباهی وجود دارد، کسی که چیزهای اشتباهی را از ترس گناه ترک کند، چیزهایی را که گناهش واضح است به طور اولی ترک خواهد کرد».

«و کسی که در ارتکاب امور اشتباهی جرأت کند، چه بسا در چیزهایی که گناهش یقینی است، نیز اقدام نماید، گناهان حدود ممنوعه خدا است، کسی که [حیواناتش را] در نزدیک مناطق ممنوعه می چراند، بعید نیست که در خود مناطق ممنوعه نیز داخل شود»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

تفصیل این حدیث در کتاب ایمان، باب فضیلت احتیاط در امور دین، حدیث (۴۸) قبلاً گذشت، و آنچه را که در این جا متذکر می شویم این است که علماء گفته اند: این حدیث یکی از سه حدیثی است که مدار اسلام بر آنها استوار است، این حدیث و حدیث (إنما الأعمال بالنیات)، و حدیث (من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه)، و ابو داود می گوید که مدار اسلام بر چهار حدیث است که این سه حدیث گذشته، و حدیث (لا يؤمن أحدكم حتى يحب لأخيه ما يحب لنفسه)، و معنی این سخن علماء این است که: اگر به محتوای این احادیث سه گانه و یا چهار گانه عمل شود، به همه اساسات دین اسلام عمل شده است.

۳- باب: تفسیر المشبهات

باب [۳]: توضیح چیزهای متشابه

۹۸۶- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: كَانَ عْتَبَةُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، عَهْدَ إِلَى أَخِيهِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ أَنَّ ابْنَ وَلِيدَةَ زَمْعَةَ مَنِّي فَأَقْبِضْهُ، قَالَتْ: فَلَمَّا كَانَ عَامَ الْفَتْحِ أَخَذَهُ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَقَالَ: ابْنُ أَخِي قَدْ عَهْدَ إِلَيَّ فِيهِ، فَقَامَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ، فَقَالَ: أَخِي، وَابْنُ وَلِيدَةَ أَبِي، وَلَدَ عَلَى فِرَاشِهِ، فَتَسَاوَقَا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ سَعْدٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ابْنُ أَخِي كَانَ قَدْ عَهْدَ إِلَيَّ فِيهِ، فَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ: أَخِي، وَابْنُ وَلِيدَةَ أَبِي، وَلَدَ عَلَى فِرَاشِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ»، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» ثُمَّ قَالَ لِسُودَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «اِخْتَجِي مِنْهُ» لَمَّا رَأَى مِنْ شَبَهِهِ بِعُتْبَةَ فَمَا رَأَاهَا حَتَّى لَعَنِيَ اللَّهُ [رواه البخاری: ۲۰۵۳].

۹۸۶- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: عتبه بن ابی وقاص^(۱) برای برادرش سعد ابن ابی وقاص وصیت کرده بود که بچه کنیز زمعه از من است^(۲)، او را از وی بگیرم.

[عائشه رضی الله عنها] گفت: در سال فتح مکه سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آن طفل را گرفت و گفت: فرزند برادر من است، برایم در مورد او وصیت کرده است. عبد بن زمعه^(۳) بر خاست و گفت: این طفل برادرم، و بچه کنیز پدر من است، و در بستر او به دنیا آمده است، تا آنکه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اقامه دعوی نمودند.

۱- عتبه بن ابی وقاص کسی بود که در غزوۀ (أحد) روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را زخمی نمود، و دندان‌شان را شکست، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر او نفرین کرده و گفتند: «الهی! پیش از آنکه یک سال بگذرد، در حال کفر بمیرد»، و فعلاً پیش از آنکه یک سال بر وی بگذرد، در حال کفر مرد، این نظر جمهور علمای حدیث است، و کسانی که می‌گویند: عتبه مسلمان شد، دلیل مقنعی ندارند.

۲- زمعه کنیزی داشت، که عتبه با وی زنا کرده بود، و از وی پسری متولد شده بود، و به اساس عرف و عادت جاهلیت، زانی می‌توانست اقامه دعوی نموده و (بچه زنا) را بگیرد، و عتبه پیش از مرگ برای برادرش وصیت کرده بود که آن بچه را بگیرم.

۳- عبد بن زمعه، برادر سوده بنت زمعه أم المؤمنین رضی الله عنها است.

سعد گفت: یا رسول الله! فرزند برادر من می‌باشد، و در مورد او به من وصیت کرده است.

عبد بن زمعه گفت: این طفل برادر من و بچه کنیز پدر من است، و در بستر او به دنیا آمده است.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «یا عبد بن زمعه! بچه از تو است»، سپس پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «بچه از صاحب بستر است، و برای زناکار به جز از سنگ، نصیب دیگری نیست».

بعد از آن برای سوده دختر زمعه که همسر پیامبر خدا ﷺ باشد گفتند: «از آن مولود باید حجاب کنی»، زیرا دیدند که آن مولود شبیه و همرنگ (عتبه) است، و تا آن مولود زنده بود، سوده رضی الله عنها را ندید^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) آیا زنا سبب حرمت مصاهره می‌شود یا نه؟ یعنی: اگر کسی با زنی زنا کرد، آیا این زنا مانند نکاح محسوب گردیده و هرکسی که به سبب نکاح برای آن مرد و زن حرام می‌شد، به سبب این زنا نیز حرام می‌شود یا نه؟ مسئله مشهوری است که مورد اختلاف علماء است. امام ابو حنیفه و احمد بن حنبل و عدّه دیگری از علماء رحمهم الله بر این نظر اند که زنا سبب حرمت مصاهره می‌شود، و این حدیث مؤید نظر آنها است. و امام شافعی و امام مالک و بعضی دیگری از علماء رحمهم الله می‌گویند که: زنا سبب حرمت مصاهره نمی‌شود، و می‌گویند: امر پیامبر خدا ﷺ به حجاب کردن از آن مولود امر تنزیهی بود، نه امر وجوبی.

ولی ظاهر حدیث دلالت بر وجوب دارد، زیرا اصل امر برای وجوب است، مگر آنکه دلیلی بر غیر آن وجود داشته باشد، و چون دلیلی بر غیر وجوب وجود ندارد، پس نمی‌توان آن را حمل بر امر تنزیهی نمود.

(۲) حکم شرعی بنا بر ظاهر امر است، ولو آنکه بر خلاف واقع باشد، زیرا پیامبر خدا ﷺ با وجود آنکه مولود همرنگ عتبه بود، حکم کردند که متعلق به مادرش باشد.

(۳) حکم حاکم حرام را حلال نمی‌سازد، و از همین جا بود که پیامبر خدا ﷺ برای سوده رضی الله عنها امر کردند که از آن مولود حجاب نماید، گرچه در ظاهر امر برادرش گفته می‌شد، زیرا پیامبر خدا ﷺ به این طریق حکم کرده بودند.

۴- باب: مَنْ لَمْ يَرِ الْوَسَاوِسَ وَنَحَوَهَا مِنَ الْمُشَبَّهَاتِ

باب [۴]: کسی که وسوسه و امثال آن را از امور اشتباهی نمی داند

۹۸۷- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: إِنَّ قَوْمًا قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ قَوْمًا يَأْتُونَنَا بِاللَّحْمِ لَا نَدْرِي أَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمْ لَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «سَمُّوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَكُلُّوهُ» [رواه البخاری: ۲۰۵۷].

۹۸۷- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: مردمی گفتند: یا رسول الله! کسانی برای ما گوشت می آورند، و ما نمی دانیم که [هنگام ذبح] نام خدا را بر آن یاد کرده اند یا نه؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «شما نام خدا را یاد کنید و بخورید»^(۱).

۵- باب: مَنْ لَمْ يُبَالِ مِنْ حَيْثُ كَسَبَ الْمَالِ

باب [۵]: کسی که اهمیت ندهد که از چه راهی مال را به دست آورده است

۹۸۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، لَا يُبَالِي الْمَرْءُ مَا أَخَذَ مِنْهُ، أَمِنَ الْحَلَالِ أَمْ مِنَ الْحَرَامِ» [رواه البخاری: ۲۰۵۹].

۹۸۸- از ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «زمانی بر مردم می آید که شخص اهمیت ندهد که آنچه را که به دست آورده است، از حلال است و یا از حرام»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

امام شافعی رحمته الله با استناد بر این حدیث می گوید که (بسم الله) گفتن در وقت ذبح کردن شرط نیست، ولی امام ابو حنیفه رحمته الله و عدّه دیگری از علماء (بسم الله) گفتن در وقت ذبح کردن را واجب می دانند، و دلیل شان این قول خداوند متعال است که می فرماید: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾ یعنی: از چیزی که بر آن نام خدا یاد نشده است، نخورید، و می گویند که این حدیث پیش از نزول این آیه کریمه بود، بنابراین، آیت قرآنی ناسخ حدیث نبوی است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۶- باب: التَّجَارَةُ فِي الْبَرْ

باب [۶]: تجارت در جامه

۹۸۹- عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ، وَزَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا: كُنَّا تَاجِرَيْنِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الصَّرْفِ، فَقَالَ: «إِنْ كَانَ يَدًا يَبِيدُ فَلَا بَأْسَ، وَإِنْ كَانَ نَسَاءً فَلَا يَصْلُحُ» [رواه البخاری: ۲۰۶۰، ۲۰۶۱].

۹۸۹- از براء بن عازب و زید بن ارقم رضی الله عنهما روایت است که گفتند: ما در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تجارت می کردیم، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله راجع به مبادله پول به پول پرسان نمودیم، فرمودند: «اگر دست به دست باشد باکی ندارد، ولی اگر نیسه باشد، روا نیست»^(۱).

این حدیث از علائم نبوت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، زیرا چنین مردمی در زمان خود آن حضرت صلی الله علیه و آله وجود نداشتند، ولی امروز است که مردم فرقی بین حلال و حرام نمی کنند، و از همین جا است که دعای آن ها اجابت نمی شود، و به قحطی و زلزله، و جنگ و خون ریزی و دیگر آفات سماوی گرفتار می شوند، از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: «برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتیم: دعا کنید که مستجاب الدعوه شوم، فرمودند: «لقمهات را حلال کن، مستجاب الدعوه می شوی، زیرا کسی که لقمه حرامی را در دهانش بگذارد، چهل روز دعایش قبول نمی شود».

خودم در مجلسی بودم که یکی به دیگری قرض می داد، و سند قرض را به مبلغ بیشتری از مبلغی که به قرض داده شده بود نوشتند، برای آن ها گفتم: این کار سود است، و سود از گناهان کبیره است، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفته اند که: سود هفتاد و چند درجه است، کمترین درجه آن مانند آن است که شخص به مادرش زنا کند، یکی از کسانی که در آن مجلس نشسته بود گفت: فلانی! امروز این چیزها مطرح نیست، آنچه که مطرح است، به دست آوردن پول است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در زمان نبی کریم صلی الله علیه و آله مراد از مبادله پول به پول، مبادله طلا و نقره با یکدیگر بود، ولی در عصر امروزی چون اوراق مالی مانند: دلار و درهم، و ریال و کلداری، و افغانی و تومان و امثال این ها جای طلا و نقره را گرفته است، بنابراین حکم تبادل این اوراق نقدی با یکدیگر، مانند حکم تبادل طلا و نقره با یکدیگر است، و تفصیل آن إن شاء الله در باب صرف، و یا صرافی بعد از این خواهد آمد.

(۲) توضیح این حدیث آنکه: اگر تبادل طلا به نقره، و در این عصر، اوراق مالی با یکدیگر، اگر به صورت نقد یعنی: دست به دست باشد به هر قیمتی که خرید و فروش شود روا است، مثلاً روا است که یک دالر را به ده درهم، و یا یک درهم را به صد کلداری و یا بیشتر و یا کمتر از آن بخریم و

۷- باب: الخُروج في التَّجَارَةِ

باب [۷]: رفتن به تجارت

۹۹۰- عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: اسْتَأْذَنَ عَلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُ، وَكَأَنَّهُ كَانَ مَشْغُولًا، فَرَجَعَ أَبُو مُوسَى، فَفَرَعَ عُمَرُ، فَقَالَ: أَلَمْ أَسْمَعْ صَوْتَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ اسْتَأْذَنُوا لَهُ، قِيلَ: قَدْ رَجَعَ، فَدَعَاهُ فَقَالَ: «كُنَّا نُوَمِّرُ بِذَلِكَ»، فَقَالَ: تَأْتِينِي عَلَى ذَلِكَ بِالْبَيْتَةِ، فَاَنْطَلَقَ إِلَى مَجْلِسِ الْأَنْصَارِ، فَسَأَلَهُمْ، فَقَالُوا: لَا يَشْهَدُ لَكَ عَلَى هَذَا إِلَّا أَصْغَرُنَا أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ، فَذَهَبَ بِأَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، فَقَالَ عُمَرُ: أَخْفِيَ هَذَا عَلَيَّ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَلْهَانِي الصَّفْقُ بِالْأَسْوَاقِ يَغْنِي الْخُرُوجَ إِلَى تِجَارَةٍ [رواه البخاری: ۲۰۶۲].

۹۹۰- از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است که گفت: از عمر بن خطاب رضی الله عنه اجازه خواستم که نزدش داخل شوم، و گویا که مشغول بود، [لذا] برایم اجازه نداد، و من برگشتم.

چون عمر رضی الله عنه فارغ شد، گفت: مگر صدای عبدالله بن قیس را نشنیدم؟ برایش اجازه بدهید.

گفتند: او برگشته و رفته است، مرا خواست، [و از رفتنم اعتراض کرد].
گفتم: ما به همین چیز امر شده بودیم^(۱).

گفت: با این سخن خود باید برایم شاهد بیاوری.

[ابو موسی رضی الله عنه می گوید]: به مجلس انصار رفتم، و از آن‌ها [در این موضوع] پرسیدم. گفتند: برای تو در این موضوع، جز خوردرترین ما که ابو سعید خدری باشد، شخص دیگری شهادت نمی‌دهد^(۱).

یا بفروشیم، ولی اگر نسبه باشد، روا نیست، و طوری که گفتیم تفصیل بیشتر این مسئله بعد از این خواهد آمد.

۱- گویا عمر بن خطاب رضی الله عنه برای ابو موسی رضی الله عنه گفته باشد که چرا بدون اجازه‌ام رفتی، او در جواب گفت که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امر کرده بودند که: اگر اجازه خواستید و برای شما اجازه ندادند برگردید.

ابو سعید خدری را گرفته با خود بردم، [او شهادت داد].
عمرؓ گفت: مگر این چیز از سنت پیامبر خدا ﷺ بر من پوشیده مانده است؟ خرید و فروش در بازار مرا مشغول نموده بود، مقصدش: رفتن به تجارت بود^(۲).

۸- باب: مَنْ أَحَبَّ الْبَسْطَ فِي الرِّزْقِ

باب [۸]: کسی که فراخی رزق را دوست داشت

۹۹۱- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ، أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحْمَهُ» [رواه البخاری: ۲۰۶۷].

۹۹۱- از انس بن مالکؓ روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدیم که می‌گفتند: «کسی که می‌خواهد رزقش فراخ و عمرش دراز شود: صلۀ رحم را رعایت کند:»^(۳).

۱- این سخن را آن‌ها از روی رد بر عمرؓ گفتند، زیرا حدیث ابو موسی اشعریؓ در نزد آن‌ها مشهور و معروف بود، و بر کسی پوشیده نبود، حتی خورده‌ترین آن‌ها از این حدیث خبر داشت.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در وقت داخل شدن به خانه، دفتر، و یا مجلس کسی، باید از وی اجازه خواسته شود.

(۲) اینکه عمرؓ خبر ابو موسی اشعریؓ را رد کرد، نه به جهت آن بود که خبر واحد در نزدش حجت نیست، بلکه به سبب آن بود که در آن وقت در نزدش مردمانی از شام و عراق نشسته بودند، و چون نو مسلمان بودند، ترسید که مبدا احادیثی را در مسائل ترغیب و ترهیب به پیامبر خدا ﷺ نسبت دهند، و یا از دیگران قبول کنند، که در واقع از پیامبر خدا ﷺ نباشد، از این جهت خواست تا برای آن‌ها بفهماند که باید در روایت و قبول احادیث نبوی، دقت کامل را مراعات نمایند.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) صلۀ رحم نسبت به کسی واجب است که نکاح شخص به طور ابد با وی حرام باشد، مانند: پدر، پدر کلان، مادر، مادر کلان، برادر، برادر زاده، خواهر، خواهر زاده، کاکا، عمه، ماما، خاله.

(۲) مراد از رعایت صلۀ رحم، کمک مالی به آن‌ها، خدمت کردن برای آن‌ها، دید و بازدید از آن‌ها، و بالاخره هر نیکی و همکاری است، که از نگاه شرع و عرف بین مردم رواج دارد.

۹- باب: شَرَاءِ النَّبِيِّ ﷺ بِالنَّسِئَةِ

باب [۹]: به نسیه خریدن پیامبر خدا ﷺ

۹۹۲- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ مَشَى إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُحْزَبٍ شَعِيرٍ، وَإِهَالَةٍ سِنْخَةٍ، وَلَقَدْ «رَهَنَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دِرْعًا لَهُ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ يَهُودِيٍّ، وَأَخَذَ مِنْهُ شَعِيرًا لِأَهْلِهِ» وَلَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا أَمْسَى عِنْدَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَاغُ بُرٍّ، وَلَا صَاغُ حَبٍّ، وَإِنْ عِنْدَهُ لَتَسْعَ نِسْوَةٌ» [رواه البخاری: ۲۰۶۹].

۹۹۲- از انس رضی الله عنه روایت است که وی [حالت فقر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بیان نموده و می گفتند]: نان جو و نان خورشی را که بویش تغییر کرده بود، برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردم، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سپر خود را نزد شخص یهودی در مقابل مقداری جو که برای خانواده خود گرفته بودند، گرو گذاشته بودند.

و [روای می گوید: از انس] شنیدم که می گفت: «هیچ شبی نزد آل محمد صلی الله علیه و آله یک صاع گندم، یا یک صاع از حبوبات دیگر پیدا نمی شد، با آنکه نه همسر داشتند»^(۱).

(۳) مراد از دراز شدن عمر، صحت بدن، توسعه در رزق، توفیق در اعمال نیک، و رسیدن به آرزوهای دنیوی و اخروی است، و یا حقیقت دراز شدن عمر است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اختیار خود چنین حالتی از فقر را اختیار کرده بودند، ورنه خداوند متعال مفاتیح تمام گنج های زمین را در اختیارشان گذاشته بود، ولی ایشان به اختیار خود، تواضع و فقر را بر ثروت و مکنث ترجیح داده، و همه مظاهر دنیوی را رد کردند، و گرچه تمام اموال غنائم و صدقات و خراج در نزدشان بود، و برای مردم صد شتر صد شتر، و پیمانه پیمانه طلا می دادند، ولی یک حبه و دینار آن برای خود و خانواده خود استفاده نکردند.

(۲) خرید و فروش به نسیه با شروط آن جواز دارد.

(۳) معامله کردن با یهود، و با قیاس به آن، با نصاری و با هر غیر مسلمان دیگری جواز دارد.

(۴) گرو دادن و گرو گرفتن در سفر و در غیر سفر جواز دارد.

(۵) به گرو دادن وادوات جنگی که از مال شخصی انسان باشد، در وقت ضرورت جواز دارد.

(۶) بخشش ولو آنکه چیزی اندکی باشد، نباید آن را رد کرد.

(۷) بهتر است تا خود شخص ولو آنکه از شریف ترین اشخاص باشد، در خدمت خود و خانواده خود باشد، و در این کار عیبی بر وی نیست، زیرا با آنکه هرکس می خواست که در خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد، ولی ایشان ترجیح می دادند که خود، کارهای خود را انجام دهند.

۱۰- باب: کَسْبِ الرَّجُلِ وَعَمَلِهِ بِيَدِهِ

باب [۱۰]: کسب و کار شخص از زحمت کشید خودش

۹۹۳- عَنِ الْمُقَدَّامِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «مَا أَكَلَ أَحَدٌ طَعَامًا قَطُّ، خَيْرًا مِنْ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ، وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَانَ يَأْكُلُ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ» [رواه البخاری: ۲۰۷۲].

۹۹۳- از مقدم رحمه الله^(۱) از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «هرگز کسی طعامی را بهتر از زحمت کشی دست خودش نخورده است، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از زحمت کشید دست خود نان می خورد»^(۲).

۱۱- باب: السُّهُولَةُ وَالسَّهَاحَةُ فِي الشِّرَاءِ وَالْبَيْعِ

باب [۱۱]: آسان گیری و گذشت در خرید و فروش

۹۹۴- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا إِذَا بَاعَ، وَإِذَا اشْتَرَى، وَإِذَا اقْتَضَى» [رواه البخاری: ۲۰۷۶].

۹۹۴- از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند آن شخصی را رحمت کند که در خرید و در فروش، و در مطالبه حق خود، باگذشت و آسان گیر باشد»^(۳).

۱- وی مقدم بن معدی کرب بن عمرو کندی است، یکی از نمایندگان است که از کنده نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده بودند، در شام سکنی گزین گردید، و در همان جا وفات یافت، اسد الغابه (۴/۴۱۱).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

کاری که داود رضی الله عنه می کرد، به نص قرآن کریم ساختن زره و ادوات جنگی بود، و در مستدرک حاکم آمده است که: «داود رضی الله عنه اسلحه ساز، آدم رضی الله عنه کشتمند، نوح رضی الله عنه نجار، إدريس رضی الله عنه خیاط، و موسی رضی الله عنه چوپان بود»، و کسب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جهاد در راه خدا بود، و خدمت خانواده خود را خود بر عهده داشتند، کسی از عائشه رضی الله عنها پرسید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خانه چه مصروفیتی داشتند؟ گفت: در خدمت خانواده خود بودند، و وقتی که اذان داده می شد، به نماز می رفتند.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) انسان باید در خرید و فروش با گذشت و خوش معامله باشد.

۱۲- باب: مَنْ أَنْظَرَ مُوسِرًا

باب [۱۲]: کسی که برای شخص دارا مهلت داد

۹۹۵- عَنْ حُذَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: تَلَقَّتِ الْمَلَائِكَةُ رُوحَ رَجُلٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، قَالُوا: أَعْمِلْتَ مِنَ الْخَيْرِ شَيْئًا؟ قَالَ: كُنْتُ أَمُرُّ فِتْيَانِي أَنْ يُنْظَرُوا وَيَتَجَاوَزُوا عَنِ الْمُوسِرِ، فَتَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُ [رواه البخاری: ۲۰۷۸].

۹۹۵- از حُذَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ گفتند: «ملائکه با روح شخصی که از مردمان پیش از شما بود، ملاقات نمودند.

از وی پرسیدند: آیا کار نیکی هم انجام داده‌ای؟

گفت: مزدورانم را امر می‌کردم تا برای قرضداران فقیر، مهلت بدهند، و از توان مندان گذشت نمایند، و [به سبب این عمل نیک] خداوند متعال از [گناهان] وی در گذشت»^(۱).

(۲) در وقت مطالبه قرضدار امکانات مالی نداشت، باوی سخت گیری نکند.

(۳) در احادیث دیگری آمده است که شخص قرضدار، باید بکوشد تا بزودی قرض خود را اداء نماید، و سبب معطل ساختن شخص طلبگار نشود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شخصی که ملائکه با روحش ملاقات نمودند، از بنی اسرائیل بود، و این سؤال و جواب در وقت قبض روح آن شخص صورت گرفته بود، پس مراد از ملائکه در این جا، ملائکه موکل به قبض روح می‌باشد.

(۲) در مسند احمد بن حنبل آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «طلبگار که برای قرضدار درماتد مهلت می‌دهد، در مقابل هر روز مهلت، برایش صدقه است».

(۳) خداوند گاهی با اندک چیزی گناهان بسیاری را از بنده‌اش می‌بخشد، ولی بشرطی آنکه این عملش خاص برای خدا باشد، چنان‌چه شخصی که سگ تشنه را آب داد، خداوند متعال به واسطه سیراب کردن آن سگ، تمام گناهانش را بخشید.

(۴) انسان در وقت قبض روح از بعضی اعمالش محاسبه می‌شود.

(۵) مهلت دادن برای قرضدار کار نیک و پسندیده‌ای است.

۱۳ - باب: إِذَا بَيَّنَّ الْبَيْعَانَ وَلَمْ يَكُنْهُمَا وَنَصَحَا

باب [۱۳]: وقتی که خریدار و فروشنده عیب مال را نباشند و حقیقت را بگویند

۹۹۶- عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا، أَوْ قَالَ: حَتَّى يَتَفَرَّقَا فَإِنْ صَدَقَا وَبَيَّنَّا بُرْكَ لَهْمَا فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَّتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا [رواه البخاری: ۲۰۷۹].

۹۹۶- از حکیم بن حزام رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خریدار و فروشنده در معامله خود تا وقتی که از هم جدا نشده‌اند مختار هستند، اگر برای یکدیگر راست گفته باشند، و واقعیت مال خود را بیان کرده باشند، برای آن‌ها برکت داده می‌شود، و اگر عیب آن را پنهان نموده و دروغ گفته باشند، برکت معامله آن‌ها از بین برده می‌شود»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در معنی این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «خریدار و فروشنده در معامله خود تا وقتی که از هم جدا نشده‌اند مختار هستند» بین علماء اختلاف نظر و جود دارد، امام ابو حنیفه، و امام مالک، و ابراهیم نخعی، و ثوری، و محمد بن حسن شیبانی رحمهم الله می‌گویند که مراد از جدا شدن، جدا شدن در اقوال است، به این معنی که مثلاً اگر فروشنده گفت: این قالین را برایت به ده هزار درهم فروختم، و خریدار گفت: قبول کردم، بیع انجام می‌گیرد، و اگر بعد از آن به سخن دیگری مشغول شدند، هیچ کدام حق ندارد بدون از خیار رؤیت، یا خیار عیب، یا خیار شرط، و یا رضایت طرف دیگر آن معامله را فسخ نماید.

امام شافعی و امام احمد و اوزاعی و زهری، و بسیاری دیگری از علماء می‌گویند که: مراد از آن، جدا شدن در ابدان است، یعنی: بعد از اینکه فروشنده گفت: این قالین را برایت به ده هزار درهم فروختم، و خریدار گفت: قبول کردم، تا وقتی که در همان مجلس نشسته‌اند، هرکدام از آن‌ها حق دارد که معامله را فسخ نموده و قبول نکند، و هریک از طرفین برای اثبات نظر خود، دلایل عقلی و نقلی دیگری نیز دارند، که در کتب فقه به تفصیل ذکر گردیده است.

باید متذکر گردید که در چنین مسائلی که متعلق به حقوق و معاملات مردم است، دولت اسلامی با در نظر داشت مصالح عامه، و ظروف زمان و مکان، با مشوره علمای متبحر، و قانون دانان اسلامی، یکی از این دو نظر را اختیار نموده، و من حیث قانون، در جامعه نافذ می‌سازد، تا همگان به آن ملزم گردیده، و در محاکم از آن استفاده گردد.

۱۴- باب: بَيْعُ الْخِلْطِ مِنَ التَّمْرِ

باب [۱۴]: خرید و فروش خرماى مخلوط

۹۹۷- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا نُزَرِّقُ تَمْرَ الْجَمْعِ، وَهُوَ الْخِلْطُ مِنَ التَّمْرِ، وَكُنَّا نَبِيعُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، وَلَا دِرْهَمَيْنِ بِدِرْهَمٍ» [رواه البخارى: ۲۰۸۰].

۹۹۷- از ابو سعيد رضی الله عنه روایت است که گفت: برای ما خرماهای را می دادند که خوب و بدن آن با هم مخلوط بود، و ما دو صاع [از آن] را به یک صاع [خرمای خوب] می فروختم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «نه دو صاع را به یک صاع بفروشید، و نه دو درهم را به یک درهم»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) همه انواع خرما از نگاه جنس، خرما گفته می شود، بنابراین فروختن یک نوع آن با نوع دیگر آن با تفاضل جواز ندارد، مثلاً: اگر یک نوع خرما بسیار خوب، و یک نوع دیگر بسیار خراب و پست باشد، فروختن دو کیلو از نوع خراب با یک کیلو از نوع خوب روا نیست، خواه نقد باشد و خواه نسیه.

(۲) با قیاس به خرما، هرطعام دیگری مانند: برنج، ماش، گندم، جو، کنجد، و امثال اینها حکمش حکم خرما می باشد، یعنی: فروختن دو کیلو از نوع خراب آن به یک کیلو از نوع خوب آن نقد و یا نسیه جواز ندارد.

(۳) اگر کسی طعام غیر مرغوبی دارد، و می خواهد آن را به طعام مرغوبی مبادله نماید، طعام نا مرغوب خود را بفروشد، و با پول آن برای خود طعام مرغوبی بخرد، مثلاً: اگر کسی برنج رشتی دارد، و می خواهد آن را با برنج صدری که اعلا تر از آن است، مبادله نماید، روا نیست که مثلاً: پنج کیلو برنج رشتی را با سه کیلو برنج صدری مبادله نماید، بلکه برنج رشتی خود را بفروشد، و با پول آن برای خود برنج صدری بخرد.

(۴) حکم مبادله درهم به درهم، مانند حکم مبادله یک طعام با طعام دیگر است، و تفصیل بیشتر آن إن شاء الله در باب صرافى به زودی خواهد آمد.

۱۵ - باب: مُوَكِّلِ الرَّبَّ

باب [۱۵]: سود دهنده

۹۹۷- عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ أَبِي اشْتَرَى عَبْدًا حَجَّامًا، فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ: «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ وَثَمَنِ الدَّمِّ، وَنَهَى عَنِ الْوَاشِمَةِ وَالْمَوْشُومَةِ، وَأَكَلَ الرَّبَّ وَمُوكِّلِهِ، وَلَعَنَ الْمُصَوِّرَ» [رواه البخاری: ۲۰۸۶].

۹۹۷- از ابو جحیفه رضی الله عنه روایت است که گفت: پدرم را دیدم که غلام حجامت گری را خرید، و امر نمود تا آله حجامتش را بشکنند، سبب را از وی پرسیدم. گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از پول [فروش] سگ، از پول خون گرفتن، نهی کردند، و از واشمه و موشمه، از سود خوردن، و سود دادن، نهی کردند، و مصور را لعنت نمودند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (واشمه): کسی است که بر دست و پا رو و یا هر جای بدن شخص دیگری، خال کوبی می کند، و (موشمه): کسی است که این عمل بر جسم وی انجام می گیرد، یعنی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم عمل کسی را که خال کوبی می کند، منع کردند، و هم کسی را که بر جسم خود خال کوبی می کند، از این عمل منع نمودند، و گویند: علت این منع، تغییر خلقت خدایی است.

(۲) خرید و فروش غلامی که پیشه نامرغوبی دارد، جائز است.

(۳) در مورد خرید و فروش سگ: امام شافعی و عده دیگری از علماء با استناد به این حدیث می گویند: خرید و فروش سگ راو نیست، و پولی که از این طریق بدست می آید، حرام است.

امام ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد، و ابراهیم نخعی، و ابن کثانه و سحنون رحمهم الله می گویند: سگی که نگهداشتن آن روا است، مانند سگی که از آن در حفاظت از کشت، در حفاظت از گوسفندان، و یا نگهبانی و امثال این کارها استفاده می شود خرید و فروش آن نیز روا است.

و امام طحاوی در جواب از این حدیث که در آن از پول فروش سگ نهی شده است، می گوید: نهی از خرید و فروش سگ در وقتی بود که نگهداشتن سگ روا نبود، ولی بعد از اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نگهداشتن سگ برای بعضی اغراض مانند شکار، و حفاظت از کشت، و امثال اینها اجازه دادند، تحریم نگهداشتن آن، و تحریم خرید و فروش آن نیز نسخ گردید، زیرا کسی که به چنین سگی ضرورت دارد، و امتلاک آن برایش روا است، شاید از راه دیگری جز خرید و فروش، نتواند آن را به دست بیاورد.

۱۶ - باب: يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيهِ الصَّدَقَاتِ

احناف با قیاس با سگ، می‌گویند: خرید و فروش هر درنده دیگری مانند: شیر، پلنگ، روباه، گرگ، گربه، خرس، و امثال این‌ها نیز جواز دارد، و حیوانی که خرید و فروش آن به طور مطلق حرام است، خوک است.

۴) در مورد پول حجام: اکثر علماء براین نظر اند که این (نهی) برای تنزیه است، یعنی: بهتر آن است که از این پول استفاده نکند، و استفاده کردن از آن مکروه است، بعضی از علماء می‌گویند: گرفتن پول حجامت روا نیست، ولی دادن آن روا است، زیرا پیامبر خدا ﷺ خود را حجامت کردند، و مزد حجامتگر را دادند، و امام ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد رحمهم الله می‌گویند: دادن و گرفتن پول حجامت روا است، زیرا به روایات صحیحی، آمده است که پیامبر خدا ﷺ خود را حجامت کردند، و مزد حجامتگر را دادند، و اگر دادن و یا گرفتن چنین پولی حرام می‌بود، به طور یقین پیامبر خدا ﷺ به آن اقدام نمی‌کردند.

و علاوه بر آن نظرم این است که دراین حدیث از پول خون منع شده است، و ظاهر آن دلالت براین دارد که مراد از خون، معنی حقیقی خون است، یعنی: روا نیست که کسی خون را بفروشد، و پول آن را بخورد، مثلاً: کسی که گسفتند خود را ذبح کرده است، نباید خون آن را بفروشد، و پول آن را بخورد، و یا در عصر حاضر، خون خود را بفروشد، و پول آن را بخورد، بلکه اگر ضرورتی هست، باید خون را به طور رایگان در اختیار شخصی که به آن ضرورت دارد، قرار بدهد.

و حتی اگر بگوئیم که مراد از نهی از پول خون، پول حجامت است، باز هم می‌توانیم بگوئیم که این نهی نسخ شده است، و دلیل آن عمل پیامبر خدا ﷺ است که خود را حجامت کردند، و مزد حجامتگر را دادند و در حدیث (۱۰۴) می‌آید که پیامبر خدا ﷺ خود را حجامت کردند، و برای حجامتگر یک صاع خرما مزد دادند، و اگر مزد حجامت حرام می‌بود، هیچگاه ممکن نبود که پیامبر خدا ﷺ برای وی چیزی بدهند که خوردنش حرام باشد، و او را از خوردن آن منع نکنند.

۵) در مورد خال کندن: مراد از خال کندن همان عملی است که بعضی از مردم بر رو، یا دست و یا پای طفل، با و سائل مختلف، خال‌های سبز و یا سیاهی ایجاد می‌کنند، تا به گمان خود سبب زیبایی آن طفل گردند، و یا بعضی از جوانان بر روی بازو، و یا بند دست خود، خال‌ها و یا صورت بعضی از حیوانات و یا دیگر اشکال را رسم می‌کنند، تا خود را پهلوان و برومند نشان دهند، پیامبر خدا ﷺ چنین اشخاصی را، و نیز کسانی که این عمل را بر آن‌ها انجام می‌دهند، از این کار منع نموده، و در روایت دیگری آن‌ها را لعنت کرده‌اند.

۶) سود خوار و سود دهنده را پیامبر خدا ﷺ لعنت کرده‌اند، و هردوی آن‌ها در این گناه مشترک هستند، و گرچه فائده را سود خوار می‌برد، ولی چون سود دهنده، زمینه این کار را برای سود خوار آماده کرده است، لذا در این گناه با وی شریک می‌باشد، و تفصیل بیشتر مسئله سود، إن شاء الله به زودی در باب خودش خواهد آمد.

باب [۱۶]: خدا برکت سود را می‌برد، و به صدقه برکت می‌دهد

۹۹۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «الْحِلْفُ مُنْفَقَةٌ لِلْسَّلْعَةِ، مُمَحِقَةٌ لِلْبِرْكََةِ» [رواه البخاری: ۲۰۸۷].

۹۹۹- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: «سوگند، سبب فروختن مال می‌شود، ولی باعث از بین رفتن برکت آن می‌گردد»^(۱).

۱۷- باب: ذِكْرُ الْفَيْنِ وَالْحَدَادِ

باب [۱۷]: قصه صنعتگر و آهنگر

۱۰۰۰- عَنْ خَبَّابٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنْتُ قَيْنًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَ لِي عَلَى الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ دَيْنٌ، فَأَتَيْتُهُ أَتَقَاضَاهُ، قَالَ: لَا أُعْطِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقُلْتُ: «لَا أَكْفُرُ حَتَّى يُمِيتَكَ اللَّهُ، ثُمَّ تُبْعَثَ»، قَالَ: دَعْنِي حَتَّى أَمُوتَ وَأُبْعَثَ، فَسَأَوْنِي مَا لَا

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) گرچه عنوان باب در موضوع سود است، ولی چون بین سود و بین سوگند دروغ، جهت فرختن مال مشابهت وجود دارد، از این جهت موضوع فروختن مال به قسم دروغ را تحت این باب آورده است، و وجه مشابهت آن است که خداوند همچنان که برکت سود را از بین می‌برد، به همان طریق برکت پولی را که از طریق سوگند دروغ بدست می‌آید، نیز از بین می‌برد.

(۲) از بین رفتن برکت مالی که از سود و حرام به دست می‌آید، در دنیا و آخرت است، در دنیا کسانی که سود می‌خورند، به تجربه ثابت شده است که دیری نمی‌گذرد که مال آن‌ها به شکلی از اشکال یا از دست خود آن‌ها و یا از دست اولاد آن‌ها از بین می‌رود، و علاوه بر آن، از آن مال خود لذت نمی‌برند، بلکه همیشه ثروتی که اندوخته‌اند، سبب غم و پریشانی آن‌ها می‌باشد، و از بین رفتن برکت آن‌ها در آخرت به این سبب است که بر علاوه از گناه سود خواری و سود دهی هرپولی را که از این راه بدست آورده و از آن صدقه می‌دهند، و یا حج می‌کنند، و یا به هر راه خیر دیگری مصرف می‌کنند، از این اعمال خیر ثوابی برای آن‌ها نیست، بلکه گنهکار نیز می‌گردند، زیرا طوری که در حدیث آمده است: «خداوند پاک است، و جز چیز پاک دیگری را قبول نمی‌کند».

وَوَلَدًا فَأَقْضِيكَ، فَتَزَلَّتْ: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا﴾^(۷۷)
[رواه البخاری: ۲۰۹۱].

۱۰۰۰- از خَبَاب^(۷۸) روایت است که گفت: در زمان جاهلیت صنعتگر بودم، و از (عاص بن وائل) [یکی از زنداقه در زمان جاهلیت] مبلغی طلبگار بودم، نزدش رفتم و پولم را مطالبه نمودم.

گفت: تا وقتی که به [دین] محمد^(ص) کافر نشوی پولت را نمی‌دهم.
گفتم: تا وقتی که خدا تو را نمی‌راند، و دوباره زنده نشوی، [به دین محمد^(ص)] کافر نخواهم شد.

گفت: پس تا وقتی که نمرده‌ام و دوباره زنده نشده‌ام، مرا بگذار، در آن وقت دارای مال و اولاد می‌شوم و قرض تو را می‌دهم.
و این آیه کریمه نازل گردید که: «آیا آنکسی را که به آیات ما کافر گردیده، و گفته است که برایم مال و فرزندی داده خواهد شد، دیدی؟ آیا او از غیب خبر دارد؟ و یا آنکه از خداوند عهد و پیمان گرفته است؟»^(۷۹).

۱۸- باب: ذِکْرُ الْخِيَاطِ

باب [۱۸]: قِصَةُ خِيَاطٍ

۱۰۰۱- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: إِنَّ خِيَاطًا دَعَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَطَعَامٍ صَتَعَهُ، قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: فَذَهَبْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى ذَلِكَ الطَّعَامِ، فَقَرَّبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خُبْزًا وَمَرَقًا، فِيهِ دُبَاءٌ وَقَدِيدٌ،

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ظاهر کلام (خَبَاب) دلالت بر این دارد که وی وقتی را که مردن و زنده شدن دوباره آن شخص باشد، برای کافر شدن خود تعیین نموده است، و به اجماع علماء کسی که به کافر شدن وقتی را تعیین نماید، از همان لحظه کافر می‌گردد، ولی چون قصد (خَبَاب) تأکید بر کافر شدن بود، نه تعیین وقتی برای کافر شدن، بنابراین، از این سخن مؤاخذه بر وی نیست.

(۲) کسی که حق مردم را از روی عناد و سر زوری نمی‌دهد، تشدد و گفتن سخن درشت در مقابلش روا است.

فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «يَتَتَبَعُ الدُّبَاءَ مِنْ حَوَالِي الْقَصْعَةِ»، قَالَ: «فَلَمْ أَزَلْ أُحِبُّ الدُّبَاءَ مِنْ يَوْمِئِذٍ» [رواه البخاری: ۲۰۹۲].

۱۰۰۱- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: شخص خیاطی نانی را تهیه نمود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دعوت کرد، انس بن مالک رضی الله عنه گفت که: من هم با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آن دعوت اشتراک نمودم.

[آن خیاط] برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نان و شوربای که از (دُبَاء) و گوشت قاق تهیه شده بود آورد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که کدوها را از اطراف کاسه چیده [و می‌خورند]، و از آن وقت تا به امروز، (دُبَاء) را دوست دارم ^(۱).

۱۹- باب: شَرَاءِ الدُّوَابِّ وَالْحَمِيرِ

باب [۱۹]: خریدن چار پایان و خران

۱۰۰۲- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي غَزَاةٍ، فَأَبْطَأَ بِي جَمَلِي وَأَعْيَا، فَأَتَى عَلِيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ «جَابِرُ»:

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) دُبَاء یک نوع کدوئی است که قسمت پایانی‌اش کلان و قسمت بالائی‌اش باریک است، و در هرات آن را کدوی آبی می‌گویند، و (دباء) به معنی کدوی تنبلی نیز می‌آید.

(۲) اجابت کردن دعوت واجب، و یا حد اقل سنت است.

(۳) این حدیث بیانگر تواضع پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، زیرا دعوت همگان را می‌پذیرفتند و به خانه آن‌ها می‌رفتند.

(۴) این حدیث بیانگر علو مرتبه انس رضی الله عنه است، زیرا درجه محبتش نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جایی رسیده بود، که همان چیزی را می‌پسندید و دوست داشت، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌پسندیدند و دوست می‌داشتند.

(۵) این حدیث دلالت بر فضیلت کدو دارد، علمای احناف گفته‌اند: اگر کسی بگوید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کدو را دوست داشتند، و دیگری بگوید که من دوست ندارم، خوف آن است که به این گفته خود کافر شود.

(۶) اولیای امور اگر دعوت می‌شوند، نباید بدون از عذر معقولی، از رفتن به خانه عموم مردم خود داری نمایند.

فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «مَا سَأَلْتُكَ؟» قُلْتُ: أَبْطَأَ عَلَيَّ جَمَلِي وَأَعْيَا، فَتَخَلَّفْتُ، فَزَلَّ يَحْجُهُ بِمِحْجَتِهِ ثُمَّ قَالَ: «ارْكَبْ»، فَرَكِبْتُ، فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ أَكْفُهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «تَزَوَّجْتَ» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «بِكُرٍّ أَمْ تَبَيًّا» قُلْتُ: بَلْ تَبَيًّا، قَالَ: «أَفَلَا جَارِيَةً تُلَاعِبُهَا وَتُلَاعِبُكَ» قُلْتُ: إِنَّ لِي أَخَوَاتٍ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَتَزَوَّجَ امْرَأَةً تَجْمَعُهُنَّ، وَتَمَشُطُهُنَّ، وَتَقُومُ عَلَيْهِنَّ، قَالَ: «أَمَّا إِنَّكَ قَادِمٌ، فَإِذَا قَدِمْتَ، فَالْكَيْسَ الْكَيْسَ»، ثُمَّ قَالَ: «اتَّبِعْ جَمَلَكَ» قُلْتُ: نَعَمْ، فَاشْتَرَاهُ مِنِّي بِأُوقِيَّةٍ، ثُمَّ قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبْلِي، وَقَدِمْتُ بِالْغَدَاةِ، فَجِئْنَا إِلَى الْمَسْجِدِ فَوَجَدْتُهُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ، قَالَ: «الآنَ قَدِمْتَ» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَدَعْ جَمَلَكَ، فَادْخُلْ، فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ»، فَدَخَلْتُ فَصَلَّيْتُ، فَأَمَرَ بِلَالًا أَنْ يَزِنَ لَهُ أُوقِيَّةً، فَوَزَنَ لِي بِلَالٌ، فَأَرْجَحَ لِي فِي الْمِيزَانِ، فَانْطَلَقْتُ حَتَّى وَلَّيْتُ، فَقَالَ: «ادْعُ لِي جَابِرًا» قُلْتُ: الْآنَ يَرُدُّ عَلَيَّ الْجَمَلَ، وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ أَبْغَضُ إِلَيَّ مِنْهُ، قَالَ: «خُذْ جَمَلَكَ وَلَكَ ثَمَنُهُ» [رواه البخاري: ٢٠٩٧].

۱۰۰۲- از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: در یکی از غزوات با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودم [این غزوه بنا به قول راجح غزوه فتح مکه است] شتر م عقب افتاد و از پا ماند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمده و گفت: «جابر هستی؟»
گفتم: بلی!

گفتند: «چه می کنی؟»

گفتم: شتر من از پا مانده است و از دیگران عقب افتاده‌ام.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پایین شدند و شتر من را با عصایی که در دست داشتند می زدند، و فرمودند: «سوار شو»!

سوار شدم، دیدم که شتر من [تا جایی تیز شده است] که باید او را از سبقت گرفتن از شتر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جلو گیری نمایم.

پرسیدند: «از دواج کردی؟»

گفتم: بلی.

گفتند: «با دختری یا بیوه؟»

گفتم: با بیوه.

گفتند: «چرا با دختری ازدواج نکردی که تو با او، و او با تو بازی می کردی؟»
گفتم: خواهرهای داشتم، خواستم با زنی ازدواج نمایم که از آنها سرپرستی نماید،
سر آنها راشانه زند، و به کارهای آنها رسیدگی نماید.
فرمودند: «تو به نزد فامیل خود می روی، هوشیار و متوجه باش».
بعد از آن گفتند: «شترت را می فروشی؟»
گفتم: بلی!
آن را از من به یک اوقیه [که مساوی چهل درهم است] خریدند.
بعد [از این واقعه] ایشان پیش از من [به مدینه] رسیدند، و من فردایش رسیدم، به
طرف مسجد آمدم، دیدم که ایشان به در مسجد ایستاده اند.
گفتند: «حالا رسید؟»
گفتم: بلی!
فرمودند: «شترت را بگذار، به مسجد داخل شو و دو رکعت نماز بخوان»، به مسجد
داخل شدم و دو رکعت نماز خواندم.
بلال را امر کردند تا برایم چهل درهم نقره وزن کرده و بدهد^(۱)، بلال (درهم)ها را
وزن کرد، و در وقت وزن کردن کمی سنگین تر وزن کرد، [بعد از گرفتن پول] بر
گشتم و براه افتادم.
[پیامبر خدا ﷺ] برای بلا گفتند: «جابر را برایم بخواه».
با خود گفتم: الآن شترم را پس می دهند، و هیچ چیزی از آن شتر در نزد من متفرتر
نبود، [نزدشان آمدم].
فرمودند: «شترت را بگیر، و قیمتش هم از تو»^(۲).

۱- چون هر (درهم) به وزن امروزی مساوی (۳/۵) گرام است، بنابراین چهل درهم مساوی (۱۴۰) گرام می شود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این قول پیامبر خدا ﷺ که برای جابر گفتند: «تو به نزد فامیل خود می روی، هوشیار و متوجه باش» می تواند این باشد که: نباید قصد تو از ازدواج تنها سرپرستی کردن آن زن از خواهرانت باشد، بکه باید با وی همبستر شوی تا خداوند برایت فرزندی بدهد، و یا این باشد که: متوجه باش تا از اشتیاق زیاد، نسبت به اینکه از همسرت مدت زیادی دور بودی، در حالت عادت ماهانگی با وی همبستر نشوی، و لفظ حدیث نبوی شریف احتمال همه این معانی را دارد.

۲۰- باب: شَرَاءُ الْإِبِلِ الْهِيمِ

باب [۲۰]: خریدن شتر مریض

۱۰۰۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ اشْتَرَى إِبِلًا هِيمًا مِنْ رَجُلٍ وَلَهُ فِيهَا شَرِيكٌ فَجَاءَ شَرِيكُهُ إِلَى ابْنِ عُمَرَ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ شَرِيكِي بِاعَكَ إِبِلًا هِيمًا، وَلَمْ يَعْرِفَكَ قَالَ: فَاسْتَقْطَفَهَا، قَالَ: فَلَمَّا ذَهَبَ يَسْتَأْذِنُهَا، فَقَالَ: دَعَهَا، رَضِينَا بِقَضَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا عَدْوَى» [رواه البخاری: ۲۰۹۹].

۱۰۰۳- روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما شترهای مریضی را از شخصی خریده بود، و آن شخص در این شترها شریکی داشت، و شریکش نزد ابن عمر رضی الله عنهما آمد و گفت: شریکم شترهای مریضی را برایت فروخته است، و تو را نشناخته است. [ابن عمر رضی الله عنهما] برایش گفت: پس شترها را پس ببر، و چون رفت که شترها را پس ببرد، ابن عمر رضی الله عنهما گفت: آن‌ها را بگذار [یعنی: پس بردن لازم نیست]، و به حکم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که گفته‌اند: «سرایتی نیست» رضایت دارم ^(۱).

(۲) اولیای امور باید از احوال رعیت خود با خبر باشند، و در حل مشکلات با آن‌ها کمک نمایند.
(۳) این حدیث دلالت بر توقیر و احترام صحابه رضی الله عنهم نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دارد، و البته این امر واجب، بلکه از اوجب واجبات است.

(۴) ازدواج کردن با دختر بکر، از ازدواج کردن با زن بیوه بهتر است، و این امر واضح است.
(۵) زن و شوهر باید با هم ملاطفت و حسن معاشرت داشته باشند، و با یکدیگر شوخی و خوش رفتاری نمایند.

(۶) شخصی که از سفر می‌آید، مستحب است که پیش از رفتن به خانه‌اش، دو رکعت نماز در مسجد محله و یا قریه‌اش اداء نماید.

(۷) روا است که خریدار بر مبلغی که مال را خریده است، بی‌افزاید.

(۸) مستحب است تا در وقت وزن کردن، خصوصاً در وقت دادن قرض، سنگین‌تر وزن نمود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مرض بخودی خود سرایت ندارد، بلکه سرایت مرض به قضاء و قدر خداوند است، چنانچه

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیث دیگری فرمودند: «شتر اول را چه کسی مریض ساخته است.

(۲) فروشنده باید عیب مال خود را برای خریدار بگوید.

(۳) خریدن مال عیبی و مریض، جواز دارد.

۲۱- باب: ذِکْرِ الْحَجَّامِ

باب [۲۱]: قصه حجامت گر

۱۰۰۴- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَجَمَ أَبُو طَيْبَةَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «فَأَمَرَ لَهُ بِصَاعٍ مِنْ تَمْرٍ، وَأَمَرَ أَهْلَهُ أَنْ يُحَفِّقُوا مِنْ خَرَجِهِ» [رواه البخاری: ۲۱۰۲].
۱۰۰۴- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: ابو طیبه رضی الله عنه ^(۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را حجامت کرد، فرمودند تا برایش یک صاع خرما بدهند، و علاوه بر آن امر کردند تا بادارانش از خراجش تخفیف بدهند ^(۲).

۱۰۰۵- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «اِحْتَجَمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأُعْطِيَ الَّذِي حَجَمَهُ» وَلَوْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يُعْطِهِ [رواه البخاری: ۲۱۰۳].
۱۰۰۵- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم خود را حجامت کردند و مزد حجام را دادند، و اگر مزد حجامت حرام می بود، برایش نمی دادند ^(۳).

۴) اگر کسی مالی را خرید که عیبی و یا مریض بود، و صاحب مال عیب آن را برای خریدار نگفته بود، خریدار حق دارد آن مال را مسترد نماید.

۵) باید از فریب دادن مردم، خصوصاً از فریب دادن اشخاص صالح اجتناب ورزید.
۱- وی او طیبۀ حجام است، نامش دینار، و یا نافع، و یا میسرہ بود، غلام آزاده شدۀ بنی حارثہ از انصار بود، و از ابن عباس رضی الله عنہما رایت است کہ گفت: در ہفدہم ماہ رمضان ابو طیبہ را دیدم، پرسیدم از کجا می آئی؟ گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را حجامت کردم، و مزدم را دادند، از سنہ وفاتش اطلاعی حاصل نکردم، اسد الغابہ (۲۳۶/۵).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکہ:

۱) ابو طیبہ نامش (دینار) بود، و یکصد و چہل و سہ سال عمر کرد، غلام یکی از صحابہ بود، برایش اجازہ داده بود تا برای خود کار کند، و روزانہ سہ صاع طعام برای وی بپردازد، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم خواستہ بودند تا از این سہ صاع برایش کم کنند، و آن ہا را کم کردند.

۲) این حدیث دلالت صریح بر جواز حجامت کردن، و جواز مزد دادن و مزد گرفتن در مقابل حجامت دارد، و در حدیث (۹۹۸) بہ تفصیل در این موضوع سخن گفتیم.

۳- از احکام و مسائل متعلق بہ این حدیث آنکہ:

۱) دادن مزد برای حجام، و گرفتن مزد برای حجام جواز دارد، زیرا بر علاوہ از فعل پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم کہ دلالت بر جواز این عمل دارد، ابن عباس رضی الله عنہما با قاعدہ منطقی نیز این حکم را استنباط

۲۲- باب: التَّجَارَةُ فِيمَا يُكْرَهُ كَسْبُهُ

باب [۲۲]: تجارت در چیزی که کسبش مکروه است

۱۰۰۶- عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا اشْتَرَتْ ثُمُرَةً فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَلَمَّا رَأَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ عَلَى الْبَابِ، فَلَمْ يَدْخُلْهُ، فَعَرَفْتُ فِي وَجْهِهِ الْكَرَاهِيَّةَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ، وَإِلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَاذَا أَذْنَبْتُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا بَالُ هَذِهِ الثُّمُرَةِ؟» قُلْتُ: اشْتَرَيْتُهَا لَكَ لِتَقْعُدَ عَلَيْهَا وَتَوَسَّدَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّورِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعَذَّبُونَ، فَيَقَالُ لَهُمْ أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ» وَقَالَ: «إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الصُّورُ لَا تَدْخُلُهُ الْمَلَائِكَةُ» [رواه البخاری: ۲۱۰۵].

۱۰۰۶- از عائشه أم المؤمنین رضی اللہ عنہا روایت است که وی: متکائی را که دارای تصاویری بود، خرید، چون پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آن پستی را دیدند، به در خانه ایستادند و داخل نشدند، علائم نا رضایتی را بر چهره پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مشاهده نمودم. گفتیم: یا رسول الله! به خدا و رسولش [بر می گردم]، من چه گناهی کردم؟ پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: این متگاہ از کجا است؟

گفتم: این را برای شما خریده‌ام تا بر آن بنشینید و خود را به آن تکیه دهید. پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «کسانی که این صورته‌ها را کشیده‌اند، در روز قیامت عذاب می‌شوند، و برای آن‌ها گفته می‌شود: آنچه را که خلق کرده‌اید، زنده کنید»، و فرمودند: «در خانه که تصویر و جود دارد ملائکه داخل نمی‌شوند»^(۱).

نمود، زیرا توضیح کلامش این است که: اگر آنچه را که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم برایش دادند حرام می‌بود، برایش نمی‌دادند، ولی اکنون دادند، پس نتیجه آن می‌شود که حرام نیست.

(۲) استخدام مزدور و کارگر بدون تعیین قبلی مزدش جواز دارد، ولی باید مزدش را به طور کامل به قرار عرف و عادت، و یا بیشتر از آن برایش بدهد، و داودی رحمۃ اللہ علیہ می‌گوید: شاید در آن زمان مقدار مزد حجام را می‌دانستند، و به این طریق مزدش را به اساس متعارف دادند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که خرید و فروش چیزهای که دارای صورته‌های ممنوعه می‌باشد، حرام است، ولی اکثر علماء آن را حمل بر کراهت نموده‌اند، و دلیل‌شان این است که

۲۳- باب: إِذَا اشْتَرَى شَيْئًا فَوَهَبَ مِنْ سَاعَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَتَفَرَّقَا

باب [۲۳]: کسی که چیزی را خریده است، و پیش از متفرق شدن آن را بخشش داده است.

۱۰۰۷- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ، فَكُنْتُ عَلَى بَكْرِ صَعْبٍ لِعُمَرَ، فَكَانَ يَغْلِبُنِي، فَيَتَقَدَّمُ أَمَامَ الْقَوْمِ، فَيَزُجُّهُ عُمَرُ وَيَرُدُّهُ، ثُمَّ يَتَقَدَّمُ، فَيَزُجُّهُ عُمَرُ وَيَرُدُّهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعُمَرَ: «يَعْنِيهِ»، قَالَ: هُوَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «يَعْنِيهِ» فَبَاعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، تَصْنَعُ بِهِ مَا شِئْتَ» [رواه البخاری: ۲۱۱۵].

۱۰۰۷- از ابن عمر رضی الله عنهما رایت است که گفت: در سفری با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم، من بر شتر سرکشی که از عمر رضی الله عنه بود سوار بودم، آن شتر هیبت می زد و او را عقب می آورد، باز از همراهان پیش می شد، و عمر رضی الله عنه بر او هیبت می زد و او را عقب می آورد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند: «او را برایم بفروش».

عمر رضی الله عنه گفت: [مفت] از شما باشد.

فرمودند: «او را برایم بفروش».

او را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فروخت.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عقد خرید آن پستی را فسخ نکردند، و اگر حرام قطعی می بود، حکم فسخ آن می کردند.

(۲) در موضوع تصویر: اهل حدیث، و طائفه از ضاهریه گفته اند که تصویر، به طور مطلق حرام است، خواه تصویر ذی روح باشد، و خواه غیر ذی روح، ولی نظر جمهور علماء این است که: تصویر ذی روح مانند انسان، حیوان و پرند و امثال این ها حرام، و تصویر غیر ذی روح، مانند درخت، کوه، جنگل و امثال این ها مباح است.

(۳) بنا به نص این حدیث، در خانه که صورت و یا سگ باشد، ملائکه در آن خانه داخل نمی شوند، و مراد از آن ملائکه، ملائکه حفظه نیست، بلکه ملائکه رحمت و مغفرت است، چنان چه مراد از سگ سگی است که نگهداشتن آن حرام است، و سگی که نگهداشتن آن مباح است، مانع دخول ملائکه نمی شود، گرچه نظر بعضی از علماء این است که این حکم عمومیت دارد، و فرقی بین این سگ و آن سگ نیست.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «ای عبدالله بن عمر! این شتر از تو، و هر چه که می خواهی با او بکن»^(۱).

۲۴- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ الْخِدَاعِ فِي الْبَيْعِ

باب [۲۴]: آنچه که از فریت کاری در معامله مکروه است

۱۰۰۸- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلًا ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنَّهُ يُخَدِّعُ فِي الْبُيُوعِ، فَقَالَ: «إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ لَا خِلَافَةَ» [رواه البخاری: ۲۱۱۷].

۱۰۰۸- و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که: شخصی برای پیامبر خدا ﷺ گفت که او در خرید و فروش فریب می خورد.

پیامبر خدا ﷺ [برایش] گفتند: «چون معامله کردی بگو که: فریب کاری نباشد»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) صحابه رضی الله عنهم برای پیامبر خدا ﷺ نهایت توقیر و احترام داشتند.

(۲) پیشنهاد دادن غرض خریدن چیزی جواز دارد.

(۳) تصرف در مال خریداری شده، پیش از دادن قیمت آن، جواز دارد.

(۴) پیامبر خدا ﷺ همیشه می کوشیدند تا مشاکل اصحاب خود را حل نموده، و سبب خوشی آن ها گردند، پس بر اولیای امور مسلمانان لازم است، تا چنین رویه داشته باشند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شخصی که در خرید و فروش فریب می خورد، نامش حبان بن منقذ انصاری بود، در یکی از غزوات سنگی به سرش اصابت نمود، و پرده سرش را درید، از اثر آن سنگ چیزی از عقل خود را از دست داد، و از همین سبب بود که در خرید و فروش بازی می خورد.

(۲) ظاهر حدیث دلالت براین دارد که هر فریبی سبب اختیار فسخ بیع می گردد، ولی علماء گفته اند که حکم این حدیث عام نیست، بلکه به همان شخص معین تعلق دارد، زیرا وی کسی بود که در عقلش خلل بود، و مورد فریب همگان قرار می گرفت.

(۳) آیا فریب خوردن در معامله سبب اختیار فسخ عقد می گردد یا نه؟ علماء در آن اختلاف نظر دارند، علمای احناف و شوافع و اکثر مالکیه می گویند که: فریب خوردن در معامله، سبب اختیار فسخ بیع نمی گردد، خواه فریب کم باشد و خواه زیاد، بعضی از اصحاب امام مالک رحمته الله می گویند: اگر فریب به اندازه ثلث قیمت و یا بیشتر از آن باشد، سبب فسخ بیع می گردد، و در کمتر از آن چنین اختیاری نیست، این در مورد حکم دنیوی است، ولی در مورد حکم اخروی، فریب کاری

۲۵- باب: مَا ذَكَرَ فِي الْأَسْوَاقِ

باب [۲۵]: آنچه که در مورد بازارها آمده است

۱۰۰۹- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَعْزُو جَيْشُ الْكُعْبَةِ، فَإِذَا كَانُوا بَبْدَاءَ مِنَ الْأَرْضِ، يُخَسِّفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ» قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يُخَسِّفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ، وَفِيهِمْ أَسْوَاقُهُمْ، وَمَنْ لَيْسَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: «يُخَسِّفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ، ثُمَّ يُبْعَثُونَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ» [رواه البخاری: ۲۱۱۸].

۱۰۰۹- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«لشکری به جنگ کعبه می آید، و چون به منطقه بیداء [قریه ای است بین مکه و

مدینه] برسند، همگی از اول تا به آخر به زمین فرو می روند».

[عائشه رضی الله عنها] می گوید: گفتیم: یا رسول الله! چگونه همگی از اول تا به آخر به زمین

فرو می روند؟ در حالی که در آن منطقه بازارهای آن ها است، و مردم بیگناهی وجود دارند؟

فرمودند: «از اول تا آخر آن ها به زمین فرو می رود، و بعد از آن، [در آخرت] مطابق

نیت های خود زنده می شوند»^(۱).

هر قدر کم و اندک هم که باشد، فریب کار مرتکب گناه گردیده و از فریب کاری اش باید جواب بدهد.

(۴) با استناد بر این حدیث امام ابو حنیفه رحمه الله می گوید: بر شخص بی عقل نباید حجر نمود، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای حباب بن منقذ رضی الله عنه با وجود خلل عقلی اش اجازه خرید و فروش داده بودند، و او را از تصرفات مالی اش منع نکردند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بنابر خبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طور یقین روزی خواهد آمد که چنین لشکری قصد تخریب کعبه را بنماید، و چون به منطقه (بیداء) برسد، به زمین فرو رود.

(۲) اگر کسی در بین مردم معصیت کار به رضایت خود باقی بماند، دور نیست که در پهلوی اهل معصیت، عقوبت الهی دامن او را نیز بگیرد.

(۳) امام مالک با استناد بر این حدیث می گوید: اگر کسی در مجلس شراب خواران اشتراک نماید، ولو آنکه شراب نخورده باشد، باید تعزیر گردد.

۱۰۱۰- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي السُّوقِ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: إِنَّمَا دَعَوْتُ هَذَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «سَمُوا بِاسْمِي وَلَا تَكُونُوا بِكُنْيَتِي» [رواه البخاری: ۲۱۲۰].

۱۰۱۰- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بازار بودند، شخصی گفت: یا ابالقاسم! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طرفش ملتفت شدند، آن شخص گفت: من این شخص دیگر را صدا زدم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به اسم من اسم کنید، ولی به کنیت من کنیت انتخاب نکنید»^(۱).

۱۰۱۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ الدَّوْسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي طَائِفَةِ النَّهَارِ، لَا يُكَلِّمُنِي وَلَا أُكَلِّمُهُ، حَتَّى أَتَى سُوقَ بَنِي قَيْنُقَاعَ، فَجَلَسَ بِفِنَاءِ بَيْتِ فَاطِمَةَ، فَقَالَ «أَنْتُمْ لُكْعُ، أَنْتُمْ لُكْعُ» فَحَبَسَتْهُ شَيْئًا، فَظَنَنْتُ أَنَّهَا تُلْبِسُهُ سِخَابًا، أَوْ تُغَسِّلُهُ، فَجَاءَ يَشْتَدُّ حَتَّى عَانَقَهُ، وَقَبَّلَهُ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَحْبِبْهُ وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ» [رواه البخاری: ۲۱۲۲].

۱۰۱۱- از ابو هریره دوسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در قسمتی از روز از خانه بر آمدند، نه ایشان بامن، و نه من با ایشان سخن می‌زد، تا اینکه به بازار

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در بین صحابه کسانی بودند که نام‌شان محمد، و کنیت‌شان ابو القاسم بود، و از آن جمله است: محمد بن طلحه، محمد بن الأشعث، و محمد بن ابی حذیفه، و محمد بن جعفر بن ابی طالب و غیره.

(۲) جمهور علماء بر این نظر اند که نام نهادن به نام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یعنی: (محمد) و تکنی به کنیت ایشان جواز دارد، زیرا در حدیث امام ترمذی آمده است که علی رضی الله عنه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفت و گفت: می‌خواهم فرزندم را به نام شما نام گذاری کنم، و به کنیت شما برایش کنیه بدهم، فرمودند: «خوب است»، و از این حدیث چنین دانسته می‌شود که نهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یا منسوخ است، و یا برای تنزیه، و یا اینکه این تحریم و کراهت خاص به زمان خود نبی کریم صلی الله علیه و آله بود، تا اشتباهی بین ایشان و دیگران رخ ندهد، ولی چون اکنون این علت منتفی شده است، بنابراین معلول که تکنی به کنیت ایشان باشد، نیز مرتفع گردیده است.

(بنی قینقاع) آمدند، و در کنار خانه فاطمه علیها السلام نشسته و گفتند: «آیا طفلک همین جا است، آیا طفلک همین جا است؟» [مقصودشان حسن علیه السلام بود].

فاطمه علیها السلام در فرستادن آن طفل قدری تاخیر نمود، فکر کردم شاید، زیوری به جانش می آویزد، و یا سرو جانش را می شوید، بعد از لحظه آن طفل دویده آمد، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را در آغوش گرفتند، بوسیدند، و فرمودند: «خدایا! او را دوست بدار، و کسی که او را دوست می دارد هم دوست بدار»^(۱).

۱۰۱۲- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّهُمْ كَانُوا يَشْتَرُونَ الطَّعَامَ مِنَ الرُّكَبَانِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيَبْعُثُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَمْنَعُهُمْ أَنْ يَبِيعُوهُ حَيْثُ اشْتَرَوْهُ، حَتَّى

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از ابو هریره (دوسی) که در این حدیث ذکر شده است، همان ابو هریره مشهور است، و آن را از این جهت دوسی می گفتند که از قبیله (دوس) بود، امام عینی رحمته الله می گوید: (دوس) به فتح دال، و سکون واو، و سین بدون نقطه، نسبت ابی هریره به دوس بن عدنان، بن عبدالله، قبله در (ازد) است.

(۲) از ظاهر عبارت حدیث چنین دانسته می شود که: خانه فاطمه علیها السلام در بازار (بنی قینقاع) بود، ولی در واقع چنین نیست، زیرا خانه فاطمه علیها السلام در پهلوی خانه های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار داشت، و در این حدیث یک کلمه ساقط گردیده است، و عبارت کامل چنین است: تا اینکه به بازار بنی قینقاع آمدند، (و چون از آن جا بر گشتند) و در کنار خانه فاطمه علیها السلام نشستند...

(۳) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نهایت متواضع و بی تکلف بودند، زیرا با همان مکان خود به بازار می رفتند، و در کنار راه و یا خانه می نشستند.

(۴) بوسیدن طفل جواز دارد، و بوسه بر پنج نوع است، اول: بوسه مودت، مانند بوسیدن مسلمان، مسلمان دیگری را، دوم: بوسه رحمت، مانند بوسیدن پدر فرزندش را، سوم: بوسه شفقت و احترام، مانند بوسیدن فرزند دست پدر و یا ماردش را، چهارم: بوسه شهوت، مانند بوسیدن زن و شوهر یکدیگر را، اگر شهوتی در میان نباشد، همه انواع بوسه جواز دارد، و اگر از روی شهوت باشد، جز نوع اخیر، دیگر انواع آن جواز ندارد، پنجم: بوسه تبرک، که عبارت از بوسیدن حجر الأسود باشد، و این بوسه، جز بر همین سنگ، بر هیچ چیز دیگری جواز ندارد.

(۵) دوست داشتن حسن علیه السلام و با قیاس بر آن دوست داشتن دیگر افراد اهل بیت نبوت، سبب آن می شود که خداوند متعال این شخص را دوست داشته باشد، و کسی را که خدا دوست داشته باشد، مورد لطف و رحمت خود قرار می دهد.

يَنْقُلُوهُ حَيْثُ يُبَاعُ الطَّعَامُ» وَقَالَ: ابْنُ عُمَرَ: نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنْ يُبَاعَ الطَّعَامُ إِذَا اشْتَرَاهُ حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ [رواه البخاری: ۲۱۲۳، ۲۱۲۴].

۱۰۱۲- از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که مردم در زمان پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم طعام را [از کسانی که محصولات خود را بار کرده و به طرف بازار می‌آوردند] در بین راه می‌خریدند.

پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کسی را می‌فرستادند که آن‌ها را از فروختن آن طعام در جایی که خریده‌اند، منع کند، تا اینکه آن طعام را به فروشگاه معینش انتقال دهند.
و ابن عمر رضی اللہ عنہما گفت که: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از فروختن طعامی که شخص آن را خریده است، ولی هنوز آن را قبض نکرده است، منع کرده‌اند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اینکه پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از فروختن طعام در بین راه منع کرده‌اند، سببش مراعات مصالح عمومی است، زیرا طعامی که در بین راه خرید و فروش می‌شود، اول آنکه طعام چند بار دست به دست شده و قیمت آن بالا می‌رود، و این به ضرر عامه مردم است، دوم آنکه: اگر مال در بین راه خرید و فروش شود، مردمی که در شهر به چنین اموالی ضرورت دارند، دچار مشکلات می‌شوند، و این به ضرر عامه مردم است، از این سبب پیامبر خدا از آن منع کرده‌اند.

(۲) فروختن طعام پیش از قبض کردن آن روا نیست، مثلاً: اگر کسی مقدار گندمی را از دهقان می‌خرد، تا وقتی که آن گندم را قبض نکرده و تحت تصرف خود نیاورده است، نباید، آن گندم را برای شخص سومی بفروش برساند، و این حکم در نزد امام شافعی رحمہ اللہ عمومیت دارد، یعنی: فروختن هیچ چیزی خواه طعام باشد، و خواه غیر طعام، و خواه منقول باشد و خواه غیر منقول، پیش از قبض کردن آن جواز ندارد.

ولی امام ابو حنیفه رحمہ اللہ می‌گوید: آنچه که فروختن آن پیش از قبض کردن آن روا نیست، اموال منقوله است، و فروختن اموال غیر منقوله پیش از قبض مانعی ندارد، مثلاً: اگر کسی که از هرات است، زمینی را از کابل می‌خرد، می‌تواند آن زمین را پیش از آنکه تحت تصرف خود بیاورد بفروشد، و دلیلش آن است که در حدیث مذکور تنصیب بر طعام آمده است، و طعام از منقولات است، و بقیه اموال بر اباحت اصلی خود باقی می‌ماند، و دیگر آنکه اموال غیر منقول قابلیت انتقال را نداشته، و در نتیجه قبض حقیقی در آن‌ها صورت نمی‌گیرد.

۲۶- باب: کَرَاهِيَةِ السَّخَبِ فِي السُّوقِ

باب [۲۶]: کراهیت جار و جنجال در بازار

۱۰۱۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الثَّوَرَةِ؟ قَالَ: أَجَلٌ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لَمَوْصُوفٌ فِي الثَّوَرَةِ بِبَعْضِ صِفَتِهِ فِي الْقُرْآنِ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۝﴾ وَحِرْزًا لِلْأُمِّيِّينَ، أَنْتَ عَبْدِي وَرَسُولِي، سَمِيتُكَ الْمُتَوَكَّلَ لَيْسَ بِقَطٍّ وَلَا غَلِيظٍ، وَلَا سَخَابٍ فِي الْأَسْوَاقِ، وَلَا يَدْفَعُ بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ، وَلَكِنْ يَعْفُو وَيَغْفِرُ، وَلَنْ يَقْبِضَهُ اللَّهُ حَتَّى يُقِيمَ بِهِ الْمِلَّةَ الْعَوْجَاءَ، بِأَنْ يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَيَفْتَحُ بِهَا أَعْيُنًا عُُمِيًّا، وَأَذَانًا صُمًّا، وَقُلُوبًا غُلْفًا [رواه البخاری: ۲۱۲۵].

۱۰۱۳- از عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما روایت است که کسی از وی از صفت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در تورات پرسید.

گفت: بلی! به خداوند قسم که ایشان در تورات به بعضی از صفاتی که در قرآن برای شان آمده است وصف شده‌اند.

«ای پیامبر! ما تو را شاهد، و بشارت دهنده، و بیم دهنده فرستادیم» و نگرهبانی برای مؤمنان، تو بنده من و رسول من هستی، تو را متوکل [بر خدا] نام نهادم، جفا کار و سخت گیر نیست، [و از صفات دیگری این است که]: در بازار جار و جنجال نمی‌کند، جزای بدی را به بدی نمی‌دهد، بلکه عفو می‌نماید و گذشت می‌کند، و تا آن وقت خداوند او را نمی‌میراند که ملت منحرف را به واسطه او به راه مستقیم هدایت نماید، تا اینکه بگویند: (لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)، و به سبب این کلمه توحید چشم‌های نابینا را بینا، و گوش‌های ناشنوا را شنوا، و دل‌های بسته را گشاده می‌سازد^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما تورات و انجیل را قرائت می‌کرد، و این چیزها را خودش در تورات دیده بود.

(۲) سبب آنکه خداوند متعال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را متوکل نام نهاده بود، آن بود که در تمام امور خود، بر خدا توکل کرده بود، در رزق خود، در پیروزی بر دشمنان خود، در انتشار دین خود، و بالآخره در تمام امور دنیوی و اخروی خود.

۲۷- باب: الْكَفِيلُ عَلَى الْبَائِعِ وَالْمُعْطِي

باب [۲۷]: وزن بار، بر عهده فروشنده و بر عهده دهنده است^(۱)

۱۰۱۴- عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: تُوْفِّي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ حَرَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ، فَاسْتَعْنْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى غُرْمَائِهِ أَنْ يَضْعُوا مِنْ دَيْنِهِ، فَطَلَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْهِمْ فَلَمْ يَفْعَلُوا، فَقَالَ لِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اذْهَبْ فَصَنِّفْ تَمْرَكَ أَصْنَافًا، الْعَجْوَةَ عَلَى حِدَةٍ، وَعَدْقَ زَيْدٍ عَلَى حِدَةٍ، ثُمَّ أَرْسِلْ إِلَيَّ»، فَقَعَلْتُ، ثُمَّ أَرْسَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَجَاءَ فَجَلَسَ عَلَى أَعْلَاهُ، أَوْ فِي وَسْطِهِ، ثُمَّ قَالَ: «كُلْ لِقَوْمٍ»، فَكَلْتُهُمْ حَتَّى أَوْفَيْتُهُمُ الَّذِي لَهُمْ وَبَقِيَ تَمْرِي كَأَنَّهُ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ شَيْءٌ [رواه البخاری: ۲۱۲۷].

۱۰۱۴- از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: عبدالله بن عمرو بن حرام رضی الله عنه [که پدر جابر راوی حدیث باشد] وفات یافت و قرضدار بود، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواهش کمک کردم تا از قرضدارانش بخواهند که چیزی از قرض او را ببخشند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این خواهش را از آنها نمودند، ولی آنها قبول نکردند، [زیرا از مردم یهود بودند].

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایم گفتند: «برو، و خرماي خود را صنف بندی کن، (عجو) را یک طرف و (عدق زید) را یک طرف، بعد از آن [کسی را] نزد من بفرست».

(۳) جار و جنجال، و گفت و شنود بیش از لزوم در بازار نا مرغوب، و امر نا پسندی است.
(۴) اگر کسی به شخص پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدی می کرد، از وی انتقام نمی گرفتند، ولی در وقت تجاوز بر حدود خدا، با هیچ کس تسامح نمی کردند.

(۵) مراد از ملت منحرف، قوم عرب است که دین حنیفی ابراهیم علیه السلام را که براساس توحید استوار است، به شرک تبدیل نموده و به جای عبادت خدای یگانه، به عبادت بت ها روی آورده بودند.

(۶) مراد از چشم های نابینا، و گوش های نا شنوا، و دل های بسته، چشم و گوش ها، و دل های کسانی است که حق و حقیقت را نمی بینند، و نمی شنوند و درک نمی کنند.

۱- مراد از (دهنده) کسی است که مال را می دهد، مثلاً: کسی که برای دیگری گندم به قرض می دهد، مزد وزن کردن آن بر عهده قرض دهنده است، ولی اگر کسی قرض خود را اداء می کند، مسؤولیت و مصروفیت وزن آن بر عهده قرض دهنده است.

قرار فرموده‌شان عمل کردم و کسی را نزدشان فرستادم، پیامبر خدا ﷺ آمدند، و بر روی خرماها یا در وسط خرماها نشسته و گفتند: «برای این مرم [یعنی: طلبگاران عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما] پیمانه کند».

مقدار طلب آن‌ها را برای آن‌ها پیمانه کردم، و خرماهایم همچنان به حال خود باقی بود، و گویا از آن چیزی کم نشده بود^(۱).

۲۸- باب: مَا يُسْتَحَبُّ مِنَ الْكَيْلِ

باب [۲۸]: آنچه که پیمانه کردنش مستحب است

۱۰۱۵- عَنِ الْمُقَدَّامِ بْنِ مَعْدِي كَرِبَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «كَيْلُوا طَعَامَكُمْ يُبَارِكُ لَكُمْ» [رواه البخاری: ۲۱۲۸].

۱۰۱۵- از مقدم بن معدی کرب رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «طعام خود را پیمانه کنید، خداوند برای شما برکت می‌دهد»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (عجوه) و (عذق زید) دو نوع خرما از انواع بسیار خرماهای مدینه منوره است، ابو محمد جوینی در کتاب (الفروق) می‌گوید: من در مدینه بودم، شنیدم که مرمان آن دیار در نزد امیر مدینه تا شصت نوع خرما سیاه را نام بردند، و انواع خرما سرخ، از این هم بیشتر.

(۲) این حدیث، بیانگر معجزه باهری برای پیامبر خدا ﷺ است، و از علائم نبوت شمرده می‌شود. (۳) پیمانه کردن و دیگر تکالیف مال قرض، و مالی که فرخته می‌شود، تا وقت تسلیم دادن آن، بر عهده قرض دهنده (طلبگار) و فروشنده است، و وقتی که قرضدار، قرض خود را پس می‌دهد، پیمانه کردن و دیگر تکالیف آن بر عهده قرض دهنده (قرضدار) است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

سبب امر پیامبر خدا ﷺ به پیمانه کردن شاید این بوده باشد که بعضی‌ها گندم و جو و خرما و امثال این چیزها را به تخمین می‌خریدند، و این سبب می‌شد که یکی از طرفین خریدار و یا فروشنده بازی بخورد، و به این طریق برکت آن طعام از بین می‌رفت، و پیامبر خدا ﷺ آن‌ها را به پیمانه کردن امر نمودند، تا احتمال فریب از بین برود، و خداوند در آن طعام برکت بدهد، و یا به این سبب بود که پیامبر خدا ﷺ در کیل و پیمانه اهل مدینه از خداوند طلب برکت نموده بودند، و مردم را به پیمانه کردن طعام امر کردند، تا در آن برکت شامل شوند، و حدیث آتی اشاره به این معنی دارد.

۲۹- باب: بَرَكَةُ صَاعِ النَّبِيِّ ﷺ وَ مَدِّهِ

باب [۲۹]: بَرَكَةُ صَاعِ وَ مَدِّ پیامبر خدا ﷺ

۱۰۱۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ وَدَعَا لَهَا، وَحَرَّمَتْ الْمَدِينَةَ كَمَا حَرَّمَ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ، وَدَعَوْتُ لَهَا فِي مَدَّهَا وَصَاعِهَا مِثْلَ مَا دَعَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَكَّةَ» [رواه البخاری: ۲۱۲۹].

۱۰۱۶- از عبدالله بن زید رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که گفتند:

«ابراهیم علیه السلام مکه را حرم قرار داد، و برای آن دعا کرد، و من مدینه را حرم قرار دادم همچنانی که ابراهیم علیه السلام مکه را حرم قرار داد، و به (صاع) و (مد) آن دعا کردم، مثلی که ابراهیم علیه السلام برای مکه دعا کرد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (مد) عبارت از چهارم حصه یک صاع است، و اما مقدار صاع مدینه منوره، طحاوی از ابو یوسف رحمهم الله روایت می کند که گفت: «به مدینه رفتم شخصی که در نزد من (ثقه) می باشد، (صاعی) را نزد من آورد و گفت این (صاع) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، آن را اندازه کردم، دیدم که پنج رطل و ثلث رطل است»، و چون هر رطل عراقی حنفی به وزن فعلی (۴۵۵) گرام است، بنابراین (صاع) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دو کیلو چهار صد و پانزده و نیم گرام می شود، و خداوند متعال دعای پیامبر خود را قبول نموده و در (صاع) اهل مدینه برکت نهاد، و طوری که امام عینی رحمته الله می گوید: «مراد از برکت (صاع) و (مد) برکت در هر چیزی است که پیمانه می گردد».

(۲) از فضل و رحمت خداوند، و برکت نبی کریم صلی الله علیه و آله این برکت تا همین امروز ادامه دارد، و من خودم در مدت حدود ده سالی که جهت تحصیل علم شرف اقامت در آن دیار متبرک را داشتم، این برکت رابه طور واضح مشاهده نمودم، و هم چنین همه کسانی که در این باره با آنها صحبت کردم، در برکت داشتن طعام مدینه، اتفاق نظر داشتند.

۳۰- باب: مَا يُذَكَّرُ فِي بَيْعِ الطَّعَامِ وَالْحُكْرَةِ

باب [۳۰]: آنچه که در فروختن طعام و احتکار آمده است

۱۰۱۷- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «رَأَيْتُ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ الطَّعَامَ مُجَازَفَةً، يُضْرَبُونَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنْ يَبِيعُوهُ حَتَّى يُؤْزُوهُ إِلَى رِحَالِهِمْ» [رواه البخاری: ۲۱۳۱].

۱۰۱۷- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: کسانی که طعام را به طور تخمین می خریدند دیدم که در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زده می شوند، تا آن را پیش از تسلیم شدن و آوردن به مأوی و مسکن خود [یعنی: قبض کردن آن] نفروشدند^(۱).

۱۰۱۸- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «نَهَى أَنْ يَبِيعَ الرَّجُلُ طَعَامًا حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ» قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: كَيْفَ ذَاكَ؟ قَالَ: ذَاكَ دَرَاهِمُ يَدْرَاهِمَ وَالطَّعَامُ مُرْجَأٌ [رواه البخاری: ۲۱۳۲].

۱۰۱۸- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اینکه شخص طعام را پیش از تسلیم شدن آن بفروشد، نهی فرمودند. کسی از ابن عباس رضی الله عنهما پرسید: این چگونه است؟

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) طوری که علماء می گویند این زدن، به سبب این نبود که طعام را به طور تخمین می خریدند، بلکه به سبب آن بود که چنین طعامی را پیش از قبض کردن می فروختند، و آن ها را تادیب می کردند، تا طعامی را که به طور تخمین می خردند، پیش از قبض کردن آن نفروشدند، و از این جا است که جمهور علماء می گویند: فروختن طعام به طور تخمین جواز دارد، ولی پیش از قبض کردن نباید آن را فروخت.

(۲) گرچه عنوان باب (فروختن طعام پیش از قبض، و احتکار) بود، ولی امام بخاری رحمه الله چون حدیثی را که با شروطش موافق بوده و متعلق به احتکار باشد، بدست نیآورده است، از این جهت در این موضوع چیزی روایت نکرده است، و البته در مورد احتکار احادیث بسیاری آمده است، از آن جمله حدیث ابن عمر که می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که طعام مسلمانان را غرض گران شدن قیمت آن چهل روز احتکار نماید، خداوند از وی، و وی از خداوند بی زار می شود» و ابن عمر در روایت دیگری می گوید: «آورنده طعام را خداوند رزق می دهد، و احتکار کننده آن را لعنت می کند.

گفت: [به این شکل است که] درهم مقابل درهم باشد، و طعامی [را که خریده است] در آینده تسلیم شود^(۱).

۱۰۱۹- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يُخْبِرُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ رَبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالْبُرُّ بِالْبُرِّ رَبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ رَبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ رَبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ» [رواه البخاری: ۲۱۳۴].

۱۰۱۹- از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر می داد که فرمودند.

«طلا به طلا سود است، مگر آنکه بگیر و بده باشد، [یعنی: دست به دست باشد]، و گندم به گندم سود است مگر آنکه بگیر و بده باشد، و خرما به خرما سود است مگر آنکه بگیر و بده باشد، و جو به جو سود است مگر آنکه بگیر و بده باشد»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

مثال توضیحی این نوع خرید و فروش چنین است که: مثلاً شخصی مقدار گندمی را به صد درهم بخرد، و باز آن را پیش از تسلیم شدن برای شخص دیگری به صد و ده درهم بفروشد، که در این صورت چون مال وجود ندارد، گویا صد درهم را به صد و ده درهم فروخته است، و این عین سود است، از این جهت جواز ندارد، و یا اینکه مالی را که موجود نیست از شخصی به صد درهم به نقد بخرد، و باز همان مال را برای صاحبش به طورنسیه به یکصد و بیست درهم بفروشد، و این در حقیقت عین سود است که با حيله آن را به صورت خرید و فروش در آورده است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

علماء بر این متفق اند که در این اشیای چهار گانه، و هم چنین در نقره و نمک که مجموعاً شش چیز می شود، سود جاری می گردد، که فروختن این چیزها با جنس آن روا نیست، مگر آنکه دست به دست باشد، و اینکه علت تحریم در این چیزها چیست؟ بین علماء اختلاف است، و مذهب احناف در این مسئله قرار ذیل است.

علت تحریم در نزد احناف کیل با جنس، و وزن با جنس است، به این معنی که اگر چیزی بود که کیل می شد، و یا وزن می شد، فروختن آن به جنس آن سود است، مگر آنکه دست به دست باشد. و چون علت تحریم دو چیز، یعنی: (کیل با جنس) و یا (وزن با جنس) است، اگر هر دو علت در چیزی به وجود آمد، فروختن آن چیز با جنس آن نه به طور زیادی جواز دارد و نه به طور نسیه، مثلاً: چون گندم کیلی است، و همه انواع گندم یک جنس است، بنابراین، فروختن گندم از هر صنفی که باشد، به گندم دیگری، از هر صنفی که باشد، جز دست به دست و به طور متساویانه روا نیست، پس روا نیست که ده کیلو گندم به دوازده کیلو گندم به طور نقد و یا نسیه فروخته

۳۱- باب: «لَا يَبِيعُ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ وَلَا يَسُمُّ» عَلَى سَوْمِ أَخِيهِ حَتَّى يَأْذَنَ لَهُ أَوْ يَتْرُكَ

باب [۳۱]: نباید بر خرید برادر خود بخرد، و بر عقد وی عقد کند، مگر آنکه از خریدن منصرف گردد و یا برایش اجازه بدهد

۱۰۲۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَبِيعَ حَاضِرٌ لِبَادٍ، وَلَا تَنَاجَشُوا، وَلَا يَبِيعُ الرَّجُلُ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ، وَلَا يَخْطُبُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ، وَلَا تَسْأَلُ الْمَرْأَةُ طَلَاقَ أُخْتِهَا لِتَكْفَأَ مَا فِي إِنْثَائِهَا» [رواه البخاری: ۲۱۴۰].

۱۰۲۰- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از فروختن شهر نشین برای بادیه نشین نهی فرمودند، و [گفتند]: «نرخ گذاری دروغی نکنید.

و کسی آنچه را که تحت خرید شخص دیگری است نباید بخرد.

و کسی بر خواست گاری شخص دیگری خواست گاری نکند.

و زن نباید طلاق خواهر خود را طلب نماید، تا [به این طریق] کاسه‌اش را سر نگون سازد»^(۱).

شود، چنانچه روا نیست که ده کیلو گندم به ده کیلو گندم به طور نسیه فروخته شود، زیرا در مبادله گندم به گندم هردو علت که (کیل) و (جنس) باشد، موجود است.

و اگر یکی از این دو علت به وجو آمد، و علت دیگر موجود نبود، فروختن آن جنس، به طور زیادی جواز دارد، ولی به طور نسیه جواز ندارد، مثلاً: اگر گندم با جو مبادله می‌گردد، چون یکی از دو علت که کیلی بودن است، و جود دارد، و علت دیگر که جنس باشد وجود ندارد، زیرا گندم یک جنس، و جو جنس دیگری است، بنابراین فروختن جو با گندم، به طور زیادی جائز است، ولی به طور نسیه جائز نیست، مثلاً: روا است که دست به دست ده کیلو گندم، به پانزده کیلو جو فروخته شود، ولی این خرید و فروش به طور نسیه جواز ندارد، و شروط و انواع دیگر مسائل (ربا) یعنی: (سود)، در کتب فقه به تفصیل بیشتری مذکور است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) فروختن شهرنشین برای بادیه نشین جواز ندارد، و صورت آن به این شکل است که: شخص بادیه نشین متاعی را از بادیه آورده و می‌خواهد در شهر بفروش برساند، شخص شهر نشینی برایش می‌گوید: متاعت را نزد من بگذار تا آن را برایت به قیمت بلندتری بفروشم، چنین کاری ناروا است، و جواز ندارد، زیرا سبب بلند رفتن قیمت‌ها گردیده و به ضرر عموم مردم تمام

۳۲- باب: بَيْعُ الْمَزَايِدَةِ

باب [۳۲]: فروختن به مزایده

۱۰۲۱- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلًا أَعْتَقَ غُلَامًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ، فَاحْتَاَجَ، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «مَنْ يَشْتَرِيهِ مِنِّي» فَاشْتَرَاهُ نُعَيْمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بِكَذَا وَكَذَا فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ [رواه البخاری: ۲۱۴۲].

می‌شود، ولی اگر چنین کاری صورت گرفت، با وجودی که شهر نشین گنهکار گردیده است، معامله‌اش صحت دارد.

۲) نرخ گذاری دروغین به این شکل است که کسی بر متاعی قیمتی را بگذارد که خودش همان متاع را به آن قیمت نخرد، و مقصدش از این کار آن باشد که یا خریدار دیگر بازی خورده و آن متاع را از قیمت اصلی‌اش به قیمت بالا تری بخرد، و یا صاحب متاع سرگردان شود، و کسی را پیدا نتواند که متاعش را به آن قیمت از وی خریداری نماید.

۳) و ببيع بر بيع شخص دیگری به این صورت است که شخصی می‌خواهد متاعی را به پانصد درهم بخرد، شخص دیگری آمده و می‌گوید من آن را به شش صد درهم می‌خرم، چنین کاری گناه است، ولی اگر آن متاع را در چنین صورتی به ششصد درهم خرید، گرچه معامله‌اش جواز دارد، ولی خریدار دوم گنهکار می‌شود، و حتی اگر خریدار اول شخص کافری باشد، باز هم جواز ندارد که شخص مسلمان در معامله آن‌ها مداخله نماید، و آن متاع را به قیمت بالا تری خریداری نماید. ۴) خواستگاری بر خواستگاری شخص دیگر به این طریق است که: شخصی از زنی خواستگاری می‌نماید، و در حالی که با هم رفت و آمد دارند و در مورد مهر عروسی و چیزهای دیگر گفت و شنود می‌کنند، شخص دیگری آمده و برای زن و یا اقاربش مهر بیشتر، و یا مغریات دیگری را پیشنهاد می‌نماید، تا خواستگار اول را گذاشته و با وی ازدواج نماید، چنین کاری گناه است، و با این هم اگر نکاح آن زن با خواستگار دوم صورت گرفت، نکاح صحت پیدا می‌کند.

۵) و اینکه زن نباید کاسه خواهرش را سر نگون سازد، به این علت است که: زن برای مردی که از وی خواستگاری می‌نماید، و همسر دیگری دارد می‌گوید: من با تو ازدواج می‌کنم به شرط آنکه همسر اولی خود را طلاق بدهی، و در این صورت اگر شخص خواستگار شرط آن زن را پذیرفت، و با وی با اساس این شرط ازداج نمود، بعد از ازدواج کردن، بر وی لازم نیست که زن اولی‌اش را طلاق بدهد، و حتی اگر به اساس این شرط، زن اولی‌اش را طلاق بدهد، گنهکار می‌شود، زیرا طلاق دادن سبب ضرر برای آن زن است، و ضرر رساندن برای کسی روا نیست، مگر آنکه سبب موجهی غیر از این شرط در طلاق دادنش وجود داشته باشد، ولی اگر آن شخص زن اول خود را به اساس این شرط طلاق داد، گرچه به سبب این کار نا شایست خود گنهکار می‌شود، ولی طلاقش واقع می‌گردد.

۱۰۲۱- از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که شخصی غلام خود را مدبر ساخت، سپس محتاج شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن غلام را گرفتند: «این غلام را چه کسی از من می‌خرد؟»
 نُعیم بن عبدالله^(۱) او را به چنین و چنان مبلغی خرید، [و آن مبلغ هشتصد درهم بود]، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن غلام را برایش دادند^(۲).

۱- وی نُعیم بن عبدالله قرشی است، و از کسانی است که در اول مسلمان شده بودند، ولی قومش او را از هجرت منع می‌کردند، زیرا شخص سخی و جوادی بود، و با آن‌ها کمک می‌کرد، و هنگامی که هجرت کرد و به مدینه آمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را در آغوش گرفته و بوسیدند، و این شخص به نام (نُعیم سرفه گر) یاد می‌شد، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفته بودند: «من در بهشت رفتم، و در آن‌جا صدای سرفه نُعیم را شنیدم» وی در سال پانزدهم هجری در یرموک به شهادت رسید.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (مُدَبِّر): به ضم اول، و فتح ثانی، و تشدید و فتح ثالث، بر وزن مُقَدَّر، عبارت از این است که شخص برای غلام و یا کنیز خود بگوید که بعد از مرگم آزاد هستی، و شخصی که غلام خود را مدبر ساخته بود از مرد انصار بود، و به نام (ابو مذکور) یاد می‌شد، و نام غلامش (یعقوب) بود.
 (۲) بیع مزایده عبارت از آن است که شخص متاع خود را برای چندین مشتری در بیع در معرض فروش قرار دهد، و برای کسی بفروشد که آن را به قیمت بیشتری بخرد، این بیع در نزد جمهور علماء جواز دارد، ولی اگر کسی خواسته باشد که متاع خود را برای مشتری معینی بفروشد، تا وقتی که آن مشتری با فرشنده در گفت و شنود است، برای مشتریان دیگر روا نیست که در آن معامل مداخله نمایند، و قیمت بالاتری پیشنهاد نمایند، و این مسئله در حدیث (۱۰۲۰) قبلاً به تفصیل گذشت.

(۳) در موضوع بیع مدبر: امام شافعی و احمد و اسحاق رحمهم الله با استناد به این حدیث می‌گویند که: بیع مدبر جواز دارد، و در نزد احناف (مدبر) بر دو نوع است، مدبر مطلق، و مدبر مقید، مدبر مطلق آن است که شخص برای غلامش بگوید که بعد از مرگم آزاد هستی، فروختن چنین مدبری روا نیست، و مدبر مقید آن است که شخص برای غلامش بگوید که: اگر از این مرضم مردم تو آزاد هستی، و یا اگر در این سفر مردم تو آزاد هستی، که اگر آن شخص از آن مرض، و یا در آن سفر مرد، غلامش آزاد می‌شود، و اگر نمرد، فروختن آن مدبر برایش روا است، و دلیل احناف در عدم جواز بیع مدبر مطلق، حدیث ابن عمر رضی الله عنهما است که می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مدبر نه فروخته می‌شود، و نه بخشش می‌شود، و از ثلث مال آزاد است»، و از حدیث امام بخاری چنین جواب می‌دهند که این قضیه خاص برای همین شخص است، زیرا وی شخص سفیه و نا دانی بود، و گویا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مدبر ساختنش را لازم ندانستند، پس به این طریق، غلامش در غلام بودن خود باقی مانده بود، و فروختن غلام جواز دارد، و دلیل سفیه بودن آن

۳۳- باب: بَيْعُ الْغَرَرِ وَحَبْلِ الْحَبْلَةِ

باب [۳۳]: فریب در معامله و فروختن حیوان در شکم مادرش

۱۰۲۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نَهَى عَنْ بَيْعِ حَبْلِ الْحَبْلَةِ، وَكَانَ بَيْعًا يَتَّبِعُهُ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ، كَانَ الرَّجُلُ يَبْتَاعُ الْجُزُورَ إِلَى أَنْ تُنْتَجَ النَّاقَةُ، ثُمَّ تُنْتَجُ الَّتِي فِي بَطْنِهَا [رواه البخاری: ۲۱۴۳].

۱۰۲۲- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از فروختن به وعده نتاج حیوان در شکم مادرش نهی فرمودند، و این بیعی بود که اهل جاهلیت به آن معامله می کردند، [به این طریق که] شخص شتری را به این موعده می خرید که شتر بزاید، و باز آن شتر، نوزا بزاید ^(۱).

شخص این است که خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فروختن آن را بر عهده گرفتند، و اگر آن شخص عاقل کامل می بود، امر می کردند که خودش فروختن غلام خود را بر عهده بگیرد، و ضرورت نبود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نیابت از وی آن غلام را بفروش برسانند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) خریدن نتاج حیوان در شکم مادرش به یکی از دو معنی است:

معنی اول آنکه: شتری را بخرد، و موعده دادن پولش آن باشد که شتری که اکنون حامل است بزاید، و باز آن شتر نو زای، بزرگ شود، و باردار گردد، و وقتی که زایید پول آن شتری را که خریده است، بپردازد.

معنی دوم آنکه: نتاج شتر را بخرد، یعنی: شتری که اکنون بار دارد است، بزاید، و این شتر نوزای کلان شود، و باردار گردد، و نتاج آن را اکنون خرید و فروش نمایند، در این تحریم هردو نوع آن داخل است، زیرا در نوع (اول) مدت نا معلوم است، شاید نتاج اول شتر بمیرد، و شاید تا سال ها باردار نگردد، و هر احتمال دیگری، و در نوع (دوم) متاع معدوم، و مجهول، و غیر قابل برای تسلیم است.

(۲) این حکم خاص به نتاج شتر نیست بلکه حکم نتاج هر حیوان مانند: گاو، گوسفند، اسب، خر و غیره را نیز شامل می شود.

۳۴- باب: النَّهْيُ لِلْبَّائِعِ أَنْ لَا يُجْفَلَ الْإِبِلَ وَالْبَقَرُ وَالْغَنَمَ

باب [۳۴]: فروشنده نباید شیر شتر، گاو، و گوسفند را در پستان آن‌ها ذخیره نماید

۱۰۲۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ اشْتَرَى عَنَّا مُصْرَاءً، فَاحْتَلَبَهَا، فَإِنْ رَضِيَهَا أَمْسَكَهَا، وَإِنْ سَخِطَهَا فَفِي حَلْبَتِهَا صَاعٌ مِنْ تَمْرٍ» [رواه البخاری: ۲۱۵۱].

۱۰۲۳- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«اگر کسی گوسفندی را خرید که شیر در پستانش ذخیره شده بود، سپس آن را دوشید، اگر رضایت داشت، آن را نگهدارد، و اگر بدش آمد، [و گوسفند را پس داد] در مقابل شیری که استفاده کرده است، یک صاع خرما برای صاحب گوسفند بدهد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

جمهور علماء و از آن جمله امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله از مذهب احناف با استناد به این حدیث می‌گویند: اگر کسی گوسفندی را خرید که شیر در پستان‌هایش ذخیره بود تا مشتری فکر کند که این گوسفند بسیار شیر می‌دهد، و بعد از آن فهمیده شد که چنین نیست، حق دارد که آن گوسفند را مسترد نماید، ولی در مقابل شیری که از آن گوسفند استفاده کرده است، باید یک صاع خرما برای صاحب آن گوسفند پس بدهد.

امام ابو حنیفه رحمته الله می‌گوید: در چنین حالتی خریدار حق پس دادن گوسفند را ندارد، و چیزی را که حق دارد آن است که فرق نقصان را از صاحب گوسفند پس بگیرد، مثلاً: اگر گوسفندی را به صد درهم به این اساس خریده بود که روزانه یک کیلو شیر می‌دهد، ولی بعد از دوشیدن ثابت شد که نیم کیلو شیر می‌دهد، در این صورت حق دارد که فرق قیمت بین گوسفندی را که یک کیلو شیر می‌دهد و گوسفندی را که نیم کیلو شیر می‌دهد، از صاحب گوسفند پس بگیرد، و هر طرف برای اثبات قول خود دلایل عقلی و نقلی زیادی را ذکر کرده‌اند.

و آنچه را که می‌توان از این دلایل استنتاج کرد این است که دلایل نقلی مؤید نظر اول، و دلایل عقلی تا جای زیادی مؤید نظر ثانی است، و چون قصد هر دو طرف طلب حق و رسیدن به حقیقت است، بناءً به فرموده خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای هر کدام‌شان ثواب است، منتهی برای مصیب دو ثواب، و برای مخطیء یک ثواب است.

۳۵- باب: بَيْعُ الْعَبْدِ الزَّانِي

باب [۳۵]: فروختن غلام زناکار

۱۰۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا زَنَتِ الْأُمَةُ فَتَبَيَّنَ زَنَاهَا فَلْيَجْلِدْهَا وَلَا يُتْرَبْ، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَلْيَجْلِدْهَا، وَلَا يُتْرَبْ، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ الثَّالِثَةَ، فَلْيَعِمْهَا وَلَوْ بِحَبْلٍ مِنْ شَعْرِ» [رواه البخاری: ۲۱۵۲].

۱۰۴- و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر کنیزی زنا کرد و زناش ثابت شد، [بادار او] حد را بر وی جاری سازد، و توبیخش نکند، باز اگر زنا کرد، حد را بر وی جاری سازد و توبیخش نکند، و اگر برای بار سوم زنا کرد، ولو آنکه به ریسمان موئی باشد، او را بفروشد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) معنی این فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «حد را بر وی جاری سازد، و توبیخش نکند»، این است که اگر کنیزی زنا کرد، و زناش ثابت شد، حقی را که بآدمش دارد این است که حد زنا را بر وی جاری سازد، و حق چیزی بیشتری از حد را که توبیخ باشد ندارد.

(۲) فروختن کنیز زناکار جواز داد، و اهل ظاهر فروختن آن را واجب می دانند.

(۳) در نزد جمهور علماء زنا در کنیز و غلام عیب شمرده شده، و به سب آن مشتری می تواند آن را مسترد نماید، ولی احناف می گویند: که زنا در غلام عیبی نیست که به سبب آن بتوان آن را مسترد نمود.

(۴) جمهور علماء می گویند: اگر کنیز زنا کرد، بآدمش می تواند حد را بر وی جاری سازد، امام ابو حنیفه رحمه الله می گوید: جاری ساختن حد، وظیفه ولی امر است، و دلیلش این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که می فرمایند: «چهار چیز از مسئولیت ولی امر است: ... [و از آن جمله] اجرای حد»، و اینکه نسبت حد در این حدیث به بآدمش داده شده است، معنایش این است که کنیز خود را به مسئولین امر معرفی نماید، تا حد را بر وی جاری سازند.

(۵) باید از اهل فسق و فجور دوری جست، ولو آنکه سبب خساره مادی گردد.

(۶) حکمت از فروختن کنیز زناکار آن است تا شاید خریدار جدید به سبب نکاح دادن وی، و یا به سبب هیبت و کنترل خود، بتواند مانع زنا کردن وی شود.

۳۶- باب: هَلْ يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ بَغَيْرِ أَجْرِ؟ وَهَلْ يُعِينُهُ أَوْ يَنْصَحُهُ؟

باب [۳۶]: آیا شهری برای بادیه‌نشین بدون مزد بفروشد و آیا او را کمک و نصیحت نماید؟

۱۰۲۵- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَلْقُوا الرُّكْبَانَ، وَلَا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ»، قَالَ: فَقُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: مَا قَوْلُهُ «لَا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ» قَالَ: لَا يَكُونُ لَهُ سِمَسَارًا [رواه البخاری: ۲۱۵۸].

۱۰۲۵- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به پیش روی رکاب نروید، و شخص شهر نشین نباید [مال] بادیه نشین را برایش بفروشد».

کسی از ابن عباس رضی الله عنهما پرسید: معنی این گفته [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] که: «شهر نشین برای بادیه نشین نفروشد» چیست؟
گفت: یعنی برایش دلالی نکند ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کسانی که احتیاجات عامه را به شهر می‌آورند، نباید به استقبال آن‌ها رفت، و اموال آن‌ها را از آن‌ها در بین راه خرید، زیرا این کار سبب بالا رفتن قیمت‌ها از یک طرف، و سبب کمی اموال از طرف دیگر در داخل شهر می‌گردد، و به این طریق عامه مردم متضرر می‌گردند، ولو آنکه عدّه معینی که از بین راه اموال را خریده‌اند، منفعت می‌برند، ولی طوری که از قواعد دین معلوم است، منافع عامه بر منافع خاصه مقدم است.

(۲) شهر نشین نباید مال بادیه نشین را برایش بفروشد، و صورت مسئله چنین است که شخص شهر نشین مال بادیه نشین را از وی گرفته و در نزد خود نگه می‌دارد، و در آینده آن مال را کم کم به قیمت گرانی بفروش می‌رساند، که در این صورت اگرچه شخص دلال منفعت می‌برد، ولی چون عامه مردم از این عمل متضرر می‌گردند، از این سبب از آن نهی شده است، و این تحریم در صورتی است که قصد شهر نشین استفاده شخصی باشد، ولی اگر این کار را از روی همکاری و نصیحت بکند، باکی نیست.

(۳) اگر شهر نشین، مال بادیه نشین را به صورت دلالی برایش فروخت، با آنکه گنهکار می‌شود، ولی بیعش صحت پیدا می‌کند.

۳۷- باب: النَّهْيُ عَنْ تَلْقَى الرَّكْبَانِ

باب [۳۷]: نهی از رفتن به پیش روی رکاب

۱۰۲۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَا يَبِيعُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلَا تَلْقُوا السَّلَعَ حَتَّى يُهَبَّطَ بِهَا إِلَى السُّوقِ» [رواه البخاری: ۲۱۶۵].

۱۰۲۶- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی از شما بر خرید شخص دیگری نخرد، و [فرمودند]: و به استقبال اموال و متاع‌های که [جهت فروش به طرف بازار می‌آید] تا وقتی که به بازار نمی‌رسد نروید»^(۱).

۳۸- باب: بَيْعُ الزَّيْبِ بِالزَّيْبِ وَالطَّعَامِ بِالطَّعَامِ

باب [۳۸]: فروختن کشمش به کشمش و طعام به طعام

۱۰۲۷- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنِ الْمُرَابَنَةِ، وَالْمُرَابَنَةُ: بَيْعُ الثَّمَرِ بِالثَّمَرِ كَيْلًا، وَبَيْعُ الزَّيْبِ بِالْكَرْمِ كَيْلًا [رواه البخاری: ۲۱۷۱].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «کسی از شما بر خرید شخص دیگری نخرد» این است که: اگر کسی می‌خواهد مالی را بخرد، و با فروشنده در گفتگو است، نباید شخص دیگری آمده و اظهار خریدن آن اموال را بنماید، بلکه باید صبر کند تا اینکه شخص اول یا آن مال را بخرد، و یا از خریدن آن صرف نظر نماید، که در این صورت برای شخص دوم روا است، که اقدام به خریدن آن مال نماید.

(۲) در خریدن مال از بین راه پیش از رسیدن به شهر، بین علماء اختلاف است، امام ابو حنیفه و اصحابش می‌گویند: علت منع کردن از خریدن در بین راه، جلوگیری از ضرر رسیدن برای دیگران است، بناء براین اگر جامعه بود که خریدن اموال از بین راه سبب ضرر برای دیگران نمی‌گردید، چنین خریدنی جواز دارد، و اگر سبب ضرر برای آن‌ها می‌شد، این خریدن مکروه است، ولی اکثر علماء خریدن مال را از بین راه به طور مطلق مکروه می‌دانند، یعنی: این عمل خواه سبب ضرر برای دیگران گردد و خواه نگردد، مکروه است.

۱۰۲۷- و از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از بیع (مزابنه) نهی فرمودند:

و مزابنه عبارت از: فروختن خرماى تازه با خرماى [خشک] از روی کیل، و فروختن کشمش به انگور از روی کیل است^(۱).

۳۹- باب: بَيْعُ الشَّعِيرِ بِالشَّعِيرِ

باب [۳۹]: فروختن جو به جو

۱۰۲۸- عَنْ مَالِكِ بْنِ أُوَيْسٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ التَّمَسَّ صَرْفًا بِمِائَةِ دِينَارٍ، فَدَعَانِي طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدٍ اللَّهِ، فَتَرَاوَضْنَا حَتَّى اضْطَرَفَ مِنِّي، فَأَخَذَ الذَّهَبَ يُقَلِّبُهَا فِي يَدِهِ، ثُمَّ قَالَ: حَتَّى يَأْتِي خَازِنِي مِنَ الْعَابَةِ، وَعُمَرُ يَسْمَعُ ذَلِكَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُهُ حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ رِبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالْبُرُّ بِالْبُرِّ رِبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ رِبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ، وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ رِبًّا إِلَّا هَاءَ وَهَاءَ» وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ وَقَدْ تَقَدَّمَ [رواه البخارى: ۲۱۷۴].

۱۰۲۷- از مالک بن اوس رضی الله عنه^(۱) روایت است که گفت: می‌خواستم صد دینار را صرف نمایم [یعنی: دینارهای طلا را بدهم، و در هم‌های نقره بگیرم]، طلحه بن

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در احکام متعلق به این حدیث بین علماء اختلاف است، جمهور علماء می‌گویند: فروختن انگور به کشمش، و گندمی که در خوشه است، با گندمی که پاک شده است جواز ندارد، چنانچه فروختن خرما بر سر درخت، به خرماى چیده شده، و فروختن خرماى تازه چیده شده، به خرماى خشک به طور مطلق روا نیست، خواه به طور برابر باشد و یا غیر برابر.

ولی امام ابو حنیفه رحمته الله می‌گوید: اگر انگور از تاک چیده شده باشد، فروختن آن به کشمش به طور مساوی (مثلاً: پنج کیلو به پنج کیلو) جائز است، ولی اگر یک طرف بیشتر باشد، (مثلاً: یک طرف چهار کیلو کشمش، و طرف دیگر شش کیلو انگور باشد) جواز ندارد، و هم چنین است حکم خرما، و حکم هر میوه دیگری که دارای نوع تازه و خشک باشد، مانند: زرد آلو، انجیر، پسته و امثال این‌ها، که به طور مساوی جائز، و به طور متفاضل حرام است.

عبداللہ ﷺ مرا طلب کرد، و با یکدیگر مفاهمه نمودیم، تا اینکه عقد صرف صورت گرفت، دینار هارا از من گرفت و در دست خود ته و بالا می کرد و گفت: انتظار بکش تا خزانه دارم از (غابه) بیاید، [غابه جایی است در کنار مدینه منوره].

عمر این سخن را می شنید، و [برایم] گفت: به خداوند سوگند تا وقتی که حق خود را نگرفته ای نباید از نزدش بروی، پیامبر خدا ﷺ فرموده اند که: «طلا به طلا سود است مگر آنکه دست به دست باشد...» و بقیه حدیث را ذکر نمود و این حدیث قبلا گذشت^(۲).

۱- مالک بن اوس بن حرثان نصری است، گرچه از صحابه است، ولی از پیامبر خدا ﷺ حدیثی روایت نکرده است، اکثر روایاتش از عمر بن خطاب ﷺ است، در فتح بیت المقدس همراه عمر ﷺ بود، و در سال نود و دو هجری در مدینه وفات یافت، اسد الغابه (۲۷۲/۴-۲۷۳).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) فروختن طلا به نقره اگر نقد و دست به دست نباشد، روا نیست.

(۲) پول های نقد امروزی، مثلا: فروختن روپیه به دالر، و یا تومان به مارک، و امثال این ها، که جای طلا و نقره را گرفته است، اگر نقد و دست به دست باشد، به هر قیمتی روا است، و اگر نسیه باشد، روا نیست، مثلا: روا است که دست به دست یک دالر را به صد تومان و یا بیشتر و یا کمتر از آن بخریم و بفروشیم، ولی اگر نسیه باشد، فروختن دالر به تومان، و یا تومان به کلداری، به هر قیمتی که باشد، روا نیست.

(۳) اگر دالر به دالر، و یا تومان به تومان و یا کلداری به کلداری مبادله می گردید، در صورتی روا است که هر دو طرف مساوی دست به دست باشد، مثلا، ده دالر به ده دالر، و ده تومان به ده تومان باشد، و اگر یک طرف بیشتر باشد، نه به طور دست به دست، یعنی: نقد روا است، و نه به طور نسیه، و این در صورت فروختن دالر به دالر، و تومان به تومان و امثال این ها است.

(۴) ولی قرض دادن دالر به دالر، و تومان به تومان و افغانی به افغانی و امثال این ها به یک شرط روا است، و آن اینکه مساوی باشد، مثلا هزار دالر به هزار دالر، و هزار تومان به هزار تومان و هزار افغانی به هزار افغانی، و امثال این ها.

۴۰ - باب: بَيْعُ الذَّهَبِ بِالذَّهَبِ

باب [۴۰]: فروختن طلا به طلا

۱۰۲۹- عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلَّا سَوَاءً بِسَوَاءٍ، وَالْفِضَّةَ بِالْفِضَّةِ إِلَّا سَوَاءً بِسَوَاءٍ، وَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالْفِضَّةِ، وَالْفِضَّةَ بِالذَّهَبِ كَيْفَ شِئْتُمْ» [رواه البخاری: ۲۱۷۵].

۱۰۲۹- از ابو بکره رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند:

«طلا به طلا جز به طور برابر [مثلاً: ده گرام به ده گرام] نفروشید، و نقره را به نقره جز به طور برابر نفروشید، و طلا را به نقره، و نقره را به طلا هر طوری که می‌خواهید بفروشید»^(۱).

۴۱ - باب: بَيْعُ الْفِضَّةِ بِالْفِضَّةِ

باب [۴۱]: فروختن نقره به نقره

۱۰۳۰- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ، وَلَا تُشَفُّوا بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلَا تَبِيعُوا الْوَرِقَ بِالْوَرِقِ إِلَّا مِثْلًا بِمِثْلٍ، وَلَا تُشَفُّوا بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلَا تَبِيعُوا مِنْهَا غَائِبًا بِنَاجِزٍ» [رواه البخاری: ۲۱۷۷].

۱۰۳۰- از ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ روایت است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند:

«طلا را به طلا جز به طور برابر نفروشید، و یکی را از دیگری زیادتز ندهید، و نقره را به نقره جز به طور برابر نفروشید، و یکی را از دیگری زیادتز ندهید، و طلا و نقره نسبه را، به طلا و نقره نقد نفروشید»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

طوری که در حدیث قبلی گذشت، این در صورت است که خرید و فروش طلا به طلا، و نقره به نقره، به طور نقد و دست به دست باشد، و اگر نسبه باشد، نه مساوی روا است و نه غیر مساوی، ولی اگر به قرض باشد، طوری که هم اکنون یاد آور شدیم در صورتی که مساوی باشد، روا است.

۲- یعنی: باید به طور نقد و دست به دست باشد، و نسبه فرختن آن به هیچ وجه روا نیست.

۴۲- باب: بَيْعُ الدِّينَارِ بِالدِّينَارِ نَسَاءً

باب [۴۲]: فروختن دینار به دینار به طور نسیه

۱۰۳۱- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «الدِّينَارُ بِالدِّينَارِ، وَالْدَّرْهَمُ بِالدَّرْهَمِ»، فَقِيلَ لَهُ: فَإِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ لَا يَقُولُهُ، فَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ: سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ: سَمِعْتَهُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَوْ وَجَدْتُهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: كُلُّ ذَلِكَ لَا أَقُولُ، وَأَنْتُمْ أَعْلَمُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنِّي وَلَكِنِّي أَخْبَرَنِي أُسَامَةُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا رَبًّا فِي النَّسِيئَةِ» [رواه البخاری: ۲۱۷۸، ۲۱۷۹].

۱۰۳۱- و از ابو سعید خُدري رضی الله عنه روایت است که گفت: [خرید و فروش] دینار به دینار، و درهم به درهم [باید به طور برابر باشد].
کسی برایش گفت که: ابن عباس چنین نمی گوید، ابو سعید برای ابن عباس گفت:
چیزی را که می گوئی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای، یا در کتاب خدا دیده ای؟
گفت: هیچ کدام از این چیزها را نمی گویم، و شما به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از من داناتر هستید، ولی اسامه برایم خبر داد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «سود جز در نسیه نیست» ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از گفته آن شخص که برای ابو سعید رضی الله عنه گفت که: (ابن عباس چنین نمی گوید) این است که: ابن عباس رضی الله عنه برابر بودن را شرط نمی داند، به این معنی که: اگر کسی طلا را به طلا به نقد فروخت، جایز است که یک طرف بیشتر باشد، مثلاً: روا است که ده گرام طلای مستعمل را به هشت گرام طلای جدید غیر مستعمل بفروشد.

(۲) چون ابو سعید از نظر ابن عباس رضی الله عنه در مورد تبادل دینار به دینار، و درهم به درهم اطلاع یافت، از وی پرسید: چیزی را که می گوئی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای، یا در کتاب خدا دیده ای؟ گفت: هیچ کدام یعنی: چیزی را که می گویم نه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام و نه در کتاب خدا دیده ام...

(۳) بناء به نظر ابن عباس رضی الله عنه فروختن طلا به طلا وقتی حرام است که نسیه باشد، خواه متساوی باشد و خواه متفاضل و متساوی جواز دارد، مثلاً: روا است که ده گرام طلا را به نقد، به هشت گرام طلا بخریم، ولی احادیث بسیار دیگری که در این زمینه آمده است، تنصیص بر این دارد که فرختن طلا به طلا به طور نسیه به هیچ شکی روا نیست خواه متساوی باشد و خواه متفاضل، و اگر دست به دست باشد، متساوی روا است و متفاضل جواز ندارد.

۴) آنچه که اکنون قابل تذکر است این است که: حدیث اسامه رضی الله عنه به اتفاق علماء صحیح است، و صراحتاً دلالت بر این دارد که: سود تنها در نسیه است، و در نقد سودی نیست، ولی به اجماع علماء همان طوری که سود در نسیه روا نیست، در نقد هم که سود تفاضل گفته می‌شود، نیز روا نیست، بنابراین علماء از حدیث اسامه که: (سود جز در نسیه نیست) به چندین وجه جواب داده‌اند.

اول آنکه حدیث اسامه منسوخ است، ولی این جواب قانع کننده نیست، زیرا اولین شرط در نسخ آن است که تاریخ معلوم باشد، ولی در این جا دلیلی به تأخیر حدیث ابو سعید از حدیث اسامه وجود ندارد.

دوم آنکه: معنی اینکه (سود جز در نسیه نیست) این است که: سود اصلی و حقیقی که در موردش وعید شدیدی آمده است، جز در سود نسیئه نیست، و این مثل آن است که عالم دیگری وجود ندارد، بلکه: به این معنی است که عالم حقیقی و متبحر همین شخص است، و به نظرم این جواب نیز قانع کننده نیست، زیرا این جواب مستلزم آن است که وعیدی که در مورد سود آمده است، خاص به سود نسیه است، و سود تفاضل گناه چندان ندارد، حال آنکه به اتفاق علماء تمام وعیدهای که درباره سود آمده است، همه انواع آن را شامل می‌شود، و فرقی از نگاه شمول وعید، و از نگاه کبیره بودن، بین این نوع و آن نوع نیست.

سوم آنکه: حدیث اسامه که می‌گوید: سود جز در نسیئه نیست، در غیر روایات است، و البته این تاویل نیز قوی نیست، زیرا نص حدیث دلالت بر ربا دارد، و تاویلی که بر خلاف نص باشد، با اتفاق علماء مردود است.

چهارم آنکه: مراد از آن اجناس مختلفه است، مثل گندم به جو، که در این صورت چیزی که روا نیست، نسیئه است، و دست به دست با تفاضل جواز دارد، یعنی: جائز است که دست به دست صد کیلو گندم را به یک صد و پنجاه کیلو جو بفروشیم، و این جواب هم خالی از اشکال نیست، زیرا حدیث نبوی شریف مطلق است، و مقید ساختن آن بدون دلیل مقبول نیست.

و خودم در جمع بین این حدیث و حدیث ابو سعید بسیار فکر کردم، و چیزی که به خاطر رم رسید این است که: حدیث اسامه بیانگر واقعیت جریان سود در آن عصر است، به این معنی که: سود در آن وقت جز در نسیه وجود نداشت، یعنی: در نزد همگان سودی که واقع می‌شد، سود نسیه بود، و سود تفاضل یا وجود نداشت، و یا وجودش بسیار کم و نادر بود، و حتی همین کم و نادر هم به قصد فائده و سود خواری نبود، بلکه اگر گاهی واقع می‌شد، غرض از آن مطلق خرید و فروش بود، نه سود خواری، چنانچه که حدیث مالک بن اوس که به شماره (۱۰۲۸) گذشت، مثالی از این نوع سود است.

و خلاصه آنکه سود حقیقی همان سودی بود که به نسیه صورت می‌گرفت، و نوع دیگر آن سود تفاضل باشد، یا واقع نمی‌شود، و یا اگر واقع می‌شد، غرض از آن خرید و فروش بود، نه سود

۴۳- باب: بَيْعُ الْوَرَقِ بِالذَّهَبِ نَسِيئَةً

باب [۴۳]: فروختن نقره به طلا به طور نسیه

۱۰۳۲- عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ، وَزَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّهُمَا سُئِلَا عَنِ الصَّرْفِ، فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَقُولُ: هَذَا خَيْرٌ مِنِّي، فَكِلَاهُمَا يَقُولُ: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ بَيْعِ الذَّهَبِ بِالْوَرَقِ دَيْنًا» [رواه البخاری: ۲۱۸۰، ۲۱۸۱].

۱۰۳۲- از براء بن عازب و زید بن ارقم رضی الله عنهما روایت است که کسی از آن‌ها از [حکم] مبادله پول به پول پرسید، هریکی از این دو نفر می‌گفت که دیگری از من بهتر می‌داند، و هر دوی آن‌ها می‌گفتند که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از فروختن طلا به نقره به طور نسیه، منع کرده‌اند^(۱).

۴۴- باب: بَيْعُ الْمَزَابِنَةِ

باب [۴۴]: بیع مزابنه

۱۰۳۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَا تَبِيعُوا الشَّمْرَ حَتَّى يَبْدُوَ صَلَاحُهُ، وَلَا تَبِيعُوا الشَّمْرَ بِالشَّمْرِ» قَالَ: وَأَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، رَخَّصَ بَعْدَ ذَلِكَ فِي بَيْعِ الْعَرِيَّةِ بِالرُّطْبِ، أَوْ بِالشَّمْرِ، وَلَمْ يُرَخَّصْ فِي غَيْرِهِ [رواه البخاری: ۲۱۸۳، ۲۱۸۴].

۱۰۳۳- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «میوه را تا وقتی که قابل خوردن نمی‌شود نفروشید، و خرما را تازه را که هنوز بر درخت است، به مقابل خرما خشک نفروشید».

خواری معروف، از این جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: (سود جز در نسیئه نیست)، و الله تعالی أعلم.

۱- یعنی: فروختن طلا به نقره به نسیه حرام است، خواه به طور متساوی باشد و خواه به طور متفاضل، ولی اگر دست به دست باشد، به طور متساوی روا است، و به طور متفاضل جواز ندارد.

و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت که زید بن ثابت رضی الله عنه برایم خبر داد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از این، بیع (عَرِیَّه) را به خرماى تازه و خشک اجازه دادند، و در غیر آن به چیز دیگری اجازه ندادند ^(۱).

۱۰۳۴- عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ بَيْعِ الثَّمَرِ حَتَّى يَطِيبَ، وَلَا يُبَاعَ شَيْءٌ مِنْهُ إِلَّا بِالدِّينَارِ وَالْدَّرْهَمِ، إِلَّا الْعَرَايَا» [رواه البخاری: ۲۱۸۹].
۱۰۳۴- از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از فروختن میوه تا وقتی که نرسیده است، نهی کردند، و نباید میوه جز به دینار و درهم به چیزی دیگری فروخته شود، مگر (عرایا) ^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) امام شافعی و مالک و احمد و اسحاق و ثوری رحمهم الله با استناد به این حدیث می‌گویند: فروختن میوه تا وقتی که قابل خوردن نشود، روا نیست.

و امام ابو حنیفه، و ابو یوسف و محمد و اوزاعی رحمهم الله می‌گویند: که فروختن میوه بعد از ظاهر شدن آن و پیش از آنکه قابل خوردن شود روا است، و دلیل آن‌ها حدیثی است که بعد از این به شماره (۱۰۳۶) خواهد آمد، و خلاصه آن حدیث این است که: «خرید و فروش میوه بعد از ظاهر شدن، و پیش از رسیدن آن در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رواج داشت، و چون گاهی میوه‌ها را آفت می‌زد، و این امر سبب جار و جنجال بین خریدار و فروشنده می‌شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از روی مشورت گفتند: «اگر جار و جنجال را ترک نمی‌کنید، پس میوه را تا وقتی که قابل خوردن نمی‌شود نفروشید»، و چون این نهی به اساس مشورت بود نه به اساس حکم قاطع، بنابراین ناسخ حکم اول که جواز فروختن میوه پیش از قابل خورده شدن آن باشد، نمی‌شود.

(۲) (عَرِیَّه) عبارت از آن است که شخصی میوه‌های یک و یا چندین درخت از باغ خود را برای شخص دیگری می‌بخشد، بعد از آن از رفت و آمد این شخص در باغ خود، اذیت می‌شود، صاحب اصلی آن درخت‌ها اگر میوه آن درخت‌ها را از شخصی که این میوه‌ها را برایش داده است، در مقابل مقدار معینی از میوه تازه و یا خشک خریداری می‌کند، برایش روا است، در صورتی که در حالت عادی فروختن میوه که بر سر درخت است، با میوه خشک آن: طوری که قبلاً گفتیم: جواز ندارد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) میوه تا وقتی که قابل خوردن نشود، فروختن آن روا نیست، و اقوال علماء را در این مسئله در حدیث (۱۰۳۳) هم اکنون بیان نمودیم.

۴۵- باب: بَيْعِ الثَّمَرِ عَلَى رُؤُوسِ النَّخْلِ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ

باب [۴۵]: فروختن میوه بر سر درخت خرما به طلا و نقره

۱۰۳۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَخَّصَ فِي بَيْعِ الْعَرَايَا فِي خَمْسَةِ أَوْسُقٍ، أَوْ دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ؟» [رواه البخاری: ۲۱۹۰].
۱۰۳۵- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در (عرایا) فقط به اندازه پنج (وسق) و یا مقدار کمتری از پنج وسق را اجازه دادند»^(۱).

۴۶- باب: بَيْعِ الثَّمَرِ قَبْلَ أَنْ يَبْدُوَ صَلاَحُهَا

باب [۴۶]: فروختن میوه پیش از پخته شدن آن

۱۰۳۶- عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ النَّاسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَتَّبَاعُونَ الثَّمَارَ، فَإِذَا جَدَّ النَّاسُ وَحَضَرَ تَقَاضِيهِمْ، قَالَ الْمُبْتَاعُ: إِنَّهُ أَصَابَ الثَّمَرَ الدُّمَانُ، أَصَابَهُ مُرَاضٌ، أَصَابَهُ قُشَامٌ، غَاهَاتٌ يَحْتَجُونَ بِهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا كَثُرَتْ عِنْدَهُ الْخُصُومَةُ فِي ذَلِكَ: «فِيمَا لَا، فَلَا تَتَّبَاعُوا حَتَّى يَبْدُوَ صَلاَحُ الثَّمَرِ» كَالْمَشْوَرَةِ يُشِيرُ بِهَا لِكثَرَةِ خُصُومَتِهِمْ [رواه البخاری: ۲۱۹۳].

(۲) میوه نباید حز به دینار و درهم به چیزی دیگری فروخته شود، و سبب قید به دینار و درهم آن است که پول رایج آن وقت، همین دینار و درهم بود، و اکنون خرید و فروش میوه با هر پول دیگری که جای دینار و درهم را گرفته است، جواز دارد.

(۳) تعریف (عریه) و حکم آن در حدیث (۱۰۳۳) هم اکنون گذشت.

۱- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) تعریف (عریه) در حدیث (۱۰۳۳) قبلاً گذشت.

(۲) هر (وسق) مساوی شصت صاع، و هر صاع مساوی (۳/۶۴۰) کیلو گرام است، بنابراین پنج (وسق) به وزن فعلی مساوی (۱۰۹۲) کیلو گرام می شود.

(۳) چون جواز فروختن (عریه) در یک روایت پنج وسق، و در روایت دیگری کمتر از پنج وسق آمده است، علماء در آن اختلاف نظر دارند، امام شافعی و احمد و ابن منذر رحمهم الله می گویند: فروختن (عریه) فقط در کمتر از (پنج وسق) جواز دارد، و در پنج وسق و در بیشتر از آن جواز ندارد، امام مالک و شافعی در قول دیگری می گویند که فروختن (عریه) تا پنج وسق جواز دارد، و بیشتر از آن جواز ندارد.

۱۰۳۶- از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت است که گفت: مردم در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میوه‌های خود را [پیش از رسیدن و پخته شدن] می‌فروختند. و چون مردم میوه را می‌چیدند، و قرض داران می‌آمدند، خریدار می‌گفت: این خرما فاسد شده است، او را آفت زده است، عیبی شده است، ووو. چون در این مورد شکایت‌ها در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زیاد شد، فرمودند: «یا جار و جنجال نکنید، و یا تا وقتی که میوه قابل استفاده نمی‌گردد، آن را نفروشید»، و این سخن را از روی ارشاد و مشورت به جهت بسیار شدن جار و جنجال آن‌ها گفتند^(۱).

۱۰۳۷- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ تُبَاعَ الثَّمَرَةُ حَتَّى تُشَقَّحَ» فَقِيلَ: وَمَا تُشَقَّحُ؟ قَالَ: «تَحْمَارٌ وَتَصْفَارٌ وَيُؤْكَلُ مِنْهَا» [رواه البخاری: ۲۱۹۶].

۱۰۳۷- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از فروختن میوه تا هنگام رسیدنش نهی کردند. کسی پرسید: رسیدنش چه وقت است؟ گفت: وقتی که خوب زرد، و یا خوب سرخ گردد، و از آن خورده شود^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

اقوال علماء با دلائل‌شان در حکم خرید و فروش میوه پیش از رسیدن آن در حدیث (۱۰۳۳) قبل از گذشت، و گفتیم که امام ابو حنیفه و عدّه دیگری از علماء با استناد به این حدیث می‌گویند که: فروختن میوه بعد از ظاهر شدن آن، و پیش از آنکه قابل خوردن شود روا است، زیرا نهی از فروختن میوه پیش از آنکه قابل خوردن شود، به اساس مشورت بود نه به اساس حکم قاطع، بنابراین ناسخ حکم اول که جواز فروختن میوه پیش از قابل خورده شدن آن باشد، نمی‌شود، برای تفصیل بیشتر به تعلیق حدیث (۱۰۳۳) مراجعه کنید.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این حدیث نیز مانند چند حدیث گذشته دلالت بر آن دارد که میوه پیش از رسیدنش نباید فروخته شود، و اینکه این نهی برای تحریم، و یا برای تنزیه، و یا جهت ارشاد و مشورت است، در حدیث (۱۰۳۳) قبلاً بیان نمودیم.

۴۷- باب: إِذَا بَاعَ الثَّمَارَ قَبْلَ أَنْ يَبْدُوَ صَلاَحُهَا ثُمَّ أَصَابَتْهُ عَاهَةٌ

باب [۴۷]: اگر میوه را پیش از رسیدنش فروخت و سپس آن را آفت زد

۱۰۳۸- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ بَيْعِ الثَّمَارِ حَتَّى تُزْهِى، فَقِيلَ لَهُ: وَمَا تُزْهِى؟ قَالَ: حَتَّى تَحْمَرَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَرَأَيْتَ إِذَا مَنَعَ اللَّهُ الثَّمَرَةَ، بِمَ يَأْخُذُ أَحَدُكُمْ مَالَ أَخِيهِ» [رواه البخاری: ۲۱۹۸].

۱۰۳۸- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از فروختن میوه تا پیش از رسیدنش، نهی کردند.

از وی پرسیده شد: رسیدن آن چه وقت است؟

گفت: وقتی که سرخ شود.

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر میوه را [آفت زد] و خدا منع کرد، مال برادر خود را در مقابل چه می‌گیرد»^(۱)؟

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) اگر کسی میوه‌اش را پیش از اینکه قابل خوردن شود فروخت، و در این حالت میوه را آفت زد، جمهور علماء بر این نظر اند که اگر مشتری میوه را قبض کره بود، آنچه که به سبب آفت از بین رفته است، مربوط به خودش می‌شود، و باید ضرر آن را متحمل گردد، و اگر قبض نکرده بود، مسؤولیت آن بر فرشته است، ولی امام احمد رحمه الله می‌گوید: میوه را که آفت می‌زند، بر مسؤولیت فروشنده است، خواه مشتری آن را قبض کره باشد و خواه قبض نکره باشد.

و گرچه ظاهر حدیث مؤید نظر اخیر است، زیرا میوه را که آفت زد، پولی را که فروشنده از مشتری می‌گیرد، پولی است که بدون مقابل گرفته است، و این چیزی است که ظاهر حدیث از آن منع می‌کند، ولی چون خرید و فروش همیشه دارای احتمال نفع و ضرر است، پس باید معیاری را برای اینکه چه کسی این نفع و ضرر را متحمل گردد، تعیین نمود، و این معیار قبض متاع فروخته شده است، یعنی: متاع بعد از فروخته شدن در تحت تصرف هرکس که بود، نفع و ضررش متعلق به همان شخص است.

و در این صورت معنی حدیث نبوی چنین می‌شود که: اگر میوه را فروخت و پیش از آنکه مشتری آن را تسلیم شود، آفت زد، پول مشتری را نباید بگیرد، زیرا در این صورت پولش را بدون مقابل گرفته است، ولی اگر بعد از تسلیم دادن آفت زد، چون پول را از وی در مقابل تسلیم دادن متاع گرفته است، این چیز نسبت به وی تصدیق نمی‌کند.

۴۸- باب: إِذَا أَرَادَ بَيْعَ تَمْرٍ بِتَمْرِ خَيْرٍ مِنْهُ

باب [۴۸]: اگر خواست که خرمايش را به خرماى بهترى بفروشد

۱۰۳۹- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَعْمَلَ رَجُلًا عَلَى خَيْبَرٍ، فَجَاءَهُ بِتَمْرِ جَنِيْبٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَكُلْ تَمْرَ خَيْبَرَ هَكَذَا؟»، قَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا لَنَأْخُذُ الصَّاعَ مِنْ هَذَا بِالصَّاعَيْنِ، وَالصَّاعَيْنِ بِالثَّلَاثَةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَفْعَلْ، يَغِ الْجُمُعَ بِالذَّارَاهِمِ، ثُمَّ ابْتَغِ بِالذَّارَاهِمِ جَنِيْبًا» [رواه البخارى: ۲۴۰۱، ۲۴۰۲].

۱۰۳۹- از ابو سعيد خدری، و ابو هريره رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شخصی را برای جمع کردن خرماى خیبر فرستادند، آن شخص خرماى خوب و مرغوبى را آورد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: «آیا تمام خرماهاى خیبر به همین شکل است؟» گفت: یا رسول الله! به خداوند سوگند که چنین نیست، ما یک صاع از این خرما را به دو صاع مى‌خریم، و دو صاع را به سه صاع.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «چنین مکن! خرماى نا پسند را به دراهم بفروش، بعد از آن با آن دراهم، خرماى خوب و مرغوب را خریدارى کن»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) فروختن چیزی که کیل و یا وزن می‌شود، به جنس آن با تفاضل، نه به طور نقد جواز دارد، و نه به طور نسیه، مثلا: فروختن ده کیلو گندم نا مرغوب به هشت کیل گندم خوب و مرغوب روا نیست، ولو آنکه از نگاه قیمت، این ده کیلو مساوی آن هشت کیلو باشد، و اگر کسی می‌خواهد که گندم نا مرغوب خود را به گندم مرغوب مبادله نماید، گندم نا مرغوب خود را بفروشد، و به پول آن برای خود گندم مرغوب بخرد، و اگر جنس مختلف شد، تفاضل جواز دارد، ولی نسیه جواز ندارد، مثلا: روا است که ده کیلو گندم را از هر نوعی که باشد با هشت کیلو برنج از هر نوعی که باشد، مبادله نماید، ولی باید این معامله دست به دست باشد، و اگر نسیه بود، نه به طور متساوی جواز دارد و نه به طور متفاضل.

(۲) بعضی‌ها از این حدیث چنین فهمیده‌اند که: سود خواری به حيله جواز دارد، مثلا: روا است که جنسی را برای کسی به و عده یکماه به پانصد درهم داده‌ایم، ولی این فهم و این استنباط خلاف مقصود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خلاف چیزی است که از حدیث دانسته می‌شود، زیرا این رهنمائی

۴۹- باب: بَيْعُ الْمُخَاصَرَةِ

باب [۴۹]: فروختن میوه نارس

۱۰۴۰- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ قَالَ: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْمُحَاقَلَةِ، وَالْمُخَاصَرَةِ، وَالْمُلَامَسَةِ، وَالْمُنَابَذَةِ، وَالْمُرَابَنَةِ» [رواه البخاری: ۲۲۰۷].

۱۰۴۰- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این چیزها نهی فرموده‌اند:

فروختن حاصل در خوشه آن، فروختن میوه نارس، خرید و فروش به مجرد لمس کردن، خرید و فروش از طریق پرتاب کردن و انداختن، و فروختن میوه بر سر درخت به مقابل میوه چیده شده و خشک^(۱).

را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن شخص از این جهت کردند که او را از شبهه ربا و واقع شدن در سود خواری دور نمایند، نه آنکه راهی جهت واقع شدن در ربا و سود خواری برایش تعلیم داده باشند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث از چندین نوع خرید و فروش نهی فرمودند:

(۱) فروختن حاصل در خوشه آن: و توضیح آن اینکه: نباید چیزی را که در خوشه است، به جنس آن که از خوشه خارج شده است، فروخت، مثلا: فروختن گندمی که در خوشه‌اش می‌باشد، به گندمی که از خوشه خارج گردیده و پاک شده است، جواز ندارد، زیرا در این حالت امکان تماثل وجود ندارد، و در سود داخل می‌شود.

(۲) فروختن میوه نارس: و حکم خرید و فروش میوه نارس در احادیث پیش از این قبلا گذشت.

(۳) خرید و فروش به مجرد لمس کردن: و توضیح آن از این قرار است که: این طور نباشد که به مجرد لمس کردن باید جامه را بخرد، مثلا اگر جامه درهم پیچیده شده بود، و یا خرید و فروش جامه در تاریکی صورت گرفت، و شخص خریدار فقط جامه را لمس کرد، که در این حالت نباید این معامله الزامی باشد، که باید مشتری آن را حتما قبول کند، بلکه باید برای مشتری خیار رؤیت داده شود، تا بعد از باز کردن جامه، و یا دیدن آن در روشنائی برایش اختیار باشد که آن جامه را قبول کند، و یا مسترد نماید.

(۴) خرید و فروش از طریق پرتاب کردن و انداختن: به این شکل که: به مجرد انداختن مال به طرف شخص مقابل، بیع لازم گردیده، و برای هیچ کدام اختیار دیگری نباشد، و در جاهلیت

۵۰- باب: مَنْ أَجْرَى أَمْرَ الْأَمْصَارِ عَلَى مَا يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ فِي الْبَيْعِ وَالْإِجَارَةِ وَالْمِكْيَالِ وَالْوَزْنِ

باب [۵۰]: عرف و عادت مردم در خرید و فروش و دیگر معاملات آنها

۱۰۴۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: قَالَتْ هِنْدُ أُمُّ مُعَاوِيَةَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ شَحِيحٌ، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ أَنْ أَخُذَ مِنْ مَالِهِ سِرًّا؟ قَالَ: «خُذِي أَنْتِ وَبَنُوكِ مَا يَكْفِيكِ بِالْمَعْرُوفِ» [رواه البخاری: ۲۲۱۱].

۱۰۴۱- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هند مادر معاویه^(۱) برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت:

ابو سفیان شخص بخیلی است، آیا بر من گناه خواهد شد اگر از مالش به طور پنهانی استفاده نمایم؟
فرمودند: «به اندازه که تو و بچه‌های تو را به طور متعارف کفایت کند، بگیر»^(۲).

چنین بیع‌ها وجود داشت، و چون سبب ضرر به یکی از طرفین می‌شد، از این سبب شریعت اسلام از آن منع کرد.

(۵) و فروختن میوه بر سر درخت به مقابل میوه چیده شده و خشک: که حکم آن قبلاً گذشت، و علت تحریم در این انواع پنجگانه، اجتناب از غش و فریب، و یا وقوع در خساره و ضرر است، بنابراین، هر خرید و فروشی که سبب فریب خوردن یکی از متعاقدين، و یا واقع شدنش در خساره گردد، حکمش حکم همین انواع پنج گانه است.

۱- هند بنت عبتة، همسر ابو سفیان است، و هردوی آنها در فتح مکه مسلمان شدند.

۲- از احام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) حکم بر شخص غائب جواز دارد، و کسانی که آن را جواز نمی‌دهند می‌گویند که در موضوع این حدیث ابو سفیان در آن مجلس حاضر بود، و برای هند همسر خود گفت: هرچه می‌خواهی از مالم بردار.

(۲) نفقه زن و نفقه اولاد وی به اندازه کفایت، بر عهده شوهر زن است.

(۳) زن می‌تواند جهت بدست آوردن حق خود، بدون اجازه شوهر از خانه‌اش خارج شود.

(۴) عرف و عادت مردم تا وقتی که مخالف با شریفت نباشد، مراعات آن لازم است.

(۵) در اینکه شخص می‌تواند حق خود را از مال شخص دیگری بدون اجازه وی بردارد، بین علماء اختلاف است، اکثر علماء بر این نظر اند که صاحب حق می‌تواند حق خود را از مال شخصی که حق وی در نزدش می‌باشد، بردارد، خواه آن مال از جنس حقش باشد، و خواه از غیر جنس آن،

۵۱- باب: بَيْعُ الشَّرِيكِ مِنْ شَرِيكِهِ

باب [۵۱]: فروختن یک شریک از طرف شریک دیگر

۱۰۴۲- عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الشُّفْعَةَ فِي كُلِّ مَالٍ لَمْ يُقَسِّمْ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ، وَصُرِّفَتِ الطُّرُقُ، فَلَا شُفْعَةَ» [رواه البخاری: ۲۲۱۳].

۱۰۴۲- از جابر رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (شفعه) را در هر مالی که قسمت نشده باشد، مشروع نمودند، ولی بعد از اینکه حدود تعیین گردید، و راه هر ملکی جدا شد، شفعه نیست^(۱).

خواه به رضایت صاحب مال باشد، و خواه بدون رضایت آن، ولی احناف می‌گویند: در صورتی می‌تواند حق خود را بردارد که آن مال از جنس حقش باشد، و اگر از جنس حقش نباشد، بدون رضایت صاحب مال و یا حکم حاکم حق خود را برداشته نمی‌تواند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شفعه در لغت به معنی یکجا شدن چیزی با چیزی دیگری است، و در اصطلاح فقهاء عبارت از: مالک گردیدن مال فروخته شده از طرف شخص ثالثی بدون رضایت خریدار و فروشنده با شروط معینی است.

(۲) با استناد به این حدیث، جمهور علماء می‌گویند: (شفعه) جز برای شریکی که مالش را تقسیم نکرده است، ثابت نمی‌گردد، ولی امام ابو حنیفه، و ابو یوسف، و محمد، و نخعی، و شریح قاضی، و قتاده و حسن بصری و حماد بن ابی سلیمان رحمهم الله می‌گویند: شفعه برای سه کس ثابت می‌گردد، اول: برای شریکی که مالش را تقسیم نکرده است، دوم: برای شریکی که مالش را تقسیم کرده است، ولی هنوز در راه رو و در جوی آب با شریک اول مشترک است، سوم: برای همسایه که ملکش به ملک فروخته شده متصل است.

و دلیل این‌ها حدیث سمره بن جندب است که می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «همسایه خانه، به خانه مستحق‌تر است»، و از حدیث باب چنین جواب می‌دهند که این حدیث بیانگر آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هر مالی که تقسیم نشده بود، شفعه را جاری می‌ساختند، و ما به آن قائل هستیم، و این یکی از سه نوعی است که شفعه در آن‌ها ثابت می‌گردد، و البته دو نوع دیگر را نفی نموده‌اند، و احادیث دیگر بیانگر دو نوع دیگر شفعه است، و عمل کردن به همه احادیث بهتر از عمل کردن به بعضی از آن‌ها، و ترک کردن بعضی دیگر آن‌ها است.

و این عبارت که می‌گوید: «بعد از اینکه حدود تعیین گردید، و راه هر ملکی جدا شد، شفعه نیست» از حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست، بلکه قول جابر رضی الله عنه است، و حتی از جابر رضی الله عنه در حدیث دیگری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که می‌فرمایند: «همسایه به شفعه همسایه خود مستحق‌تر

۵۲- باب: شَرَاءِ الْمَمْلُوكِ مِنَ الْحَرِيِّ وَهَبَتِهِ وَعِتْقِهِ

باب [۵۲]: خریدن غلام از اهل حرب و بخشش نمودن و آزاد کردن آن

۱۰۴۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هَاجَرَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَارَةَ، فَدَخَلَ بِهَا قَرْيَةً فِيهَا مَلِكٌ مِنَ الْمُلُوكِ، أَوْ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، فَقِيلَ: دَخَلَ إِبْرَاهِيمُ بِامْرَأَةٍ هِيَ مِنْ أَحْسَنِ النِّسَاءِ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ: أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ مَنْ هَذِهِ الَّتِي مَعَكَ؟ قَالَ: أُخْتِي، ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهَا فَقَالَ: لَا تُكَذِّبِي حَدِيثِي، فَإِنِّي أَخْبَرْتُهُمْ أَنَّكَ أُخْتِي، وَاللَّهِ إِنْ عَلَى الْأَرْضِ مُؤْمِنٌ غَيْرِي وَغَيْرِكَ، فَأَرْسَلَ بِهَا إِلَيْهِ فَقَامَ إِلَيْهَا، فَقَامَتْ تَوَضُّاً وَتُصَلِّي، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ آمَنْتُ بِكَ وَبِرَسُولِكَ، وَأَحْصَنْتُ فَرْجِي، إِلَّا عَلَى زَوْجِي فَلَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ الْكَافِرَ، فَعُطِّ حَتَّى رَكَضَ بِرَجْلِهِ، قَالَ الْأَعْرَجُ: قَالَ أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: إِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَتْ: اللَّهُمَّ إِنْ يَمُتْ يُقَالُ هِيَ قَتَلْتُهُ، فَأُرْسِلَ ثُمَّ قَامَ إِلَيْهَا، فَقَامَتْ تَوَضُّاً تُصَلِّي، وَتَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ آمَنْتُ بِكَ وَبِرَسُولِكَ وَأَحْصَنْتُ فَرْجِي إِلَّا عَلَى زَوْجِي، فَلَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ هَذَا الْكَافِرَ، فَعُطِّ حَتَّى رَكَضَ بِرَجْلِهِ، قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ، قَالَ أَبُو سَلَمَةَ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ إِنْ يَمُتْ فَيُقَالُ هِيَ قَتَلْتُهُ، فَأُرْسِلَ فِي الثَّانِيَةِ، أَوْ فِي الثَّلَاثَةِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا أُرْسَلْتُمْ إِلَيَّ إِلَّا شَيْطَانًا، ارْجِعُوهَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ، وَأَعْطُوهَا أَجْرَ فَرَجَعَتْ إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَتْ: أَشْعَرْتُ أَنَّ اللَّهَ كَبَتَ الْكَافِرَ وَأَخْذَمَ وَلِيدَهُ [رواه البخاري: ۲۴۱۷].

۱۰۴۳- از ابو هريره رضي الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«ابراهيم عليه السلام با (ساره) مهاجرت نمود^(۱) با وی قریه آمد که در آن قریه پادشاهی از پادشاهان و یا سرکشی از سر کشان وجود داشت [گویند: مراد از این قریه سر زمین مصر است].

است، اگر همسایه اش غائب بود، در صورتی که راه آن ها مشترک باشد، تا آمدن همسایه اش انتظار بکشد».

۱- ساره بنت هاران بن تارخ همسر و دختر عموی ابراهیم عليه السلام بود، و در این هجرت که از سرمین مدین صورت گرفته بود، سه صد و بیست نفر دیگر از مؤمنان با ابراهیم عليه السلام بودند.

برای آن طاغوت خبر داده شد که ابراهیم با زنی که زیباترین زن‌ها است [به این منطقه] آمده است، به طلب وی فرستاد، [و برایش گفت که] ای ابراهیم! این زنی که همراه تو است کیست؟
گفت: خواهر من است^(۱).

بعد از آن [ابرهیم عليه السلام] نزد ساره آمد و برایش گفت: مرا دروغ گو نسازی، چون برای آن‌ها گفته‌ام که تو خواهر من هستی، و به خداوند سوگند است که در این سر زمین، مؤمنی غیر از من و تو وجود ندارد [بنابراین تو خواهر دینی من هستی]، و (ساره) را نزد آن ستم گر فرستاد.

آن ستم گر برخاست و به طرف ساره آمد، ساره برخاست و وضوء ساخت، و به نماز خواندن شروع کرد، و گفت: (الهی! اگر به تو و به رسول تو ایمان آورده‌ام، و جز با شوهرم با کسی دیگری نزدیکی نکرده‌ام، این کافر را بر من مسلط مساز!)، و [همان بود] که نفس [در سینه] آن کافر چنان تنگ شد و به خر خر افتاد که پاهایش را بر زمین می‌کوبید.

ابو هریره رضی الله عنه گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند که: «(ساره) دعا کرد که: خدایا! اگر این ستم گر بمیرد، می‌گویند که این زن او را کشته است، و همان بود که از آن درد نجات یافت.

باز برخاست و به طرف ساره آمد، ساره باز برخاست و وضوء ساخت، و به نماز خواندن شروع کرد، و می‌گفت که: خدایا! اگر به تو و سول تو ایمان آورده‌ام، و جز به شوهرم با کس دیگری نزدیکی نکرده‌ام، این کافر را بر من مسلط مساز، باز نفس [در سینه] آن کافر آن‌چنان تنگ شد و به خر خر افتاد که پاهایش را بر زمین می‌کوبید».

۱- یعنی: خواهر دینی من است، و ابراهیم عليه السلام از آن جهت گفت که ساره خواهر من است، که آن ستمگر جز به زنان شوهر دار معترض نمی‌شد، ولی اگر زن شوهر داری مورد پسندش قرار می‌گرفت، اول شوهرش را می‌کشت، و بعد از آن، آن زن را تصاحب می‌کرد، و ابراهیم عليه السلام با این گفته خود (أخف الشرین) را اختیار نمود، زیرا در این صورت اگر آن طاغوت ساره را تصاحب می‌کرد، حد اقل خودش از کشته شدن نجات می‌یافت، ولی اگر می‌گفت که ساره همسرش می‌باشد، هم ساره را تصاحب می‌کرد، و هم خودش را می‌کشت.

ابو هریره رضی الله عنه می‌گوید: «ساره دعا نمود و گفت: الهی! اگر این کافر بمیرد می‌گویند: این زن او را کشته است، باز آن کافر برای بار دوم، و یا بار سوم نجات یافت و گفت: به خدا سوگند است که شما برای من شیطانی را آورده اید، او را نزد ابراهیم ببرید و (آجر) را نیز برای این زن بخشش بدهید»^(۱).

ساره نزد ابراهیم علیه السلام بر گشت و گفت: دیدی که خداوند متعال آن کافر را ذلیل ساخت و این کنیز را [جهت خدمت] برای ما داد؟^(۲).

۵۳- باب: قَتْلُ الْخَنَزِيرِ

باب [۵۳]: کشتن خوک

۱۰۴۴- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا مُقْسِطًا، فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ، وَيَقْتُلَ الْخَنَزِيرَ، وَيَضَعَ الْحِزْيَةَ، وَيَفِيضَ الْمَالُ حَتَّى لَا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ» [رواه البخاری: ۲۲۲۲].

۱۰۴۴- و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، [بلا کیف] هر آینه نزدیک است که: در بین شما ابن مریم [عیسی علیه السلام] به حیث یک حاکم با عدالتی نزول کند. صلیب را بکشند.

۱- (آجر) کنیزی بود از هالی مصر، و بعضی آن را (هاجر) می‌گویند، و همین هاجر، مادر اسماعیل علیه السلام و ساره مادر اسحاق علیه السلام است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) استعمال کنایات و معاریض جهت نجات یافتن از ظلم ظالم، و بدست آوردن حق جواز دارد.

(۲) مدارا و مماشات با ظالم جواز دارد.

(۳) قبول هدیه پادشاه و حاکم ظالم جواز دارد.

(۴) اگر کسی برای همسرش خواهر گفت، اگر قصد طلاق را نداشته باشد، طلاق واقع نمی‌شود، چنانچه اگر کسی روی ضرورت برای همسرش گفت که: تو مانند خواهرم هستی،ظهار واقع نمی‌گردد.

(۵) احتیاط در امور، منافی ایمان به قضاء و قدر نیست.

(۶) دروغ گفتن جهت نجات یافتن از ظالم جواز دارد، و حتی اگر نگفتن دروغ سبب هلاکتش می‌گردد، دروغ گفتن واجب است.

خوک را بکشد.

و جزیه را از بین ببرد.

و مال و درائی آن قدر زیاد شود که کسی آن را قبول نکند»^(۱).

۱- از احکام و سماءل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نزول عیسی علیه السلام از آسمان صورت می گیرد، زیرا خداوند او را به آسمان برد، و در آنجا زنده است، و در حالی که دست هایش بر روی دو بال فرشته گذاشته شده است، در شرق شهر دمشق در وقت طلوع فجر نزول می کند.

(۲) مراد از شکستن صلیب، باطل اعلان کردن عقیده منحرف نصرانیت، و حکم کردن به شریعت اسلامی است، زیرا یهود ادعا کردند که عیسی علیه السلام را به صلیب کشیده اند، ولی خداوند متعال او را نجات داد، و عوض وی شخص دیگری را که (یهودا) نام داشت و مردم را به کشتن عیسی علیه السلام رهنمائی کرده بود، به چهره اش در آورد، و یهودان او را گرفته و به دار کشیدند، چون این خبر به پادشاه روم رسید، گفت: یهودان شخصی را کشتند که می گفت: من پیامبر خدا هستم، و مرده را زنده می کرد، و نا بینا را بینا می ساخت، و همان بود که به طلب صلیب فرستاد، چون صلیب را آوردند، پادشاه روم آن را تعظیم نمود، و صلیب های زیادی همانند آن را ساخت، و دیگران هم به تعظیم صلیب روی آوردند، و به مرور زمان، صلیب تا به امروز مورد پرستش قرار گرفت، در حالی که باید صلیب مورد نفرت مسیحیان قرار می گرفت، زیرا عیسی علیه السلام که مسیحیان ادعای الوهیت او را دارند، به گمان آن ها بر روی همین صلیب به قتل رسیده است.

(۳) مراد از کشتن خوک آن است که برای جهانیان که خوردن گوشت خوک را حلال می دانند، اعلان می کند که نگه داشتن خوک، و خوردن گوشت آن: همان طوری که اسلام می گوید: حرام است.

(۴) جزیه از کفار گرفته می شود، و چون در زمان عیسی علیه السلام کافری باقی نمی ماند، به طور طبیعی جزیه هم نمی باشد.

(۵) ابن بطال رحمته الله می گوید: این حدیث دلالت بر این دارد که گوشت خوک در دین عیسی علیه السلام نیز حرام است، ولی این استنباط چندان دقیق نیست، زیرا وقتی که عیسی علیه السلام می آید به دین خود دعوت و عمل نمی کند، بلکه دعوت و عملش به دین اسلام، و خوک را از آن جهت می کشد، که در دین اسلام حرام است، و اینکه در دین عیسی علیه السلام نیز حرام است یا نه؟ مسئله دیگری است.

(۶) کشتن خوک اگر بدون صاحب، و یا در ملک مسلمان باشد ولو آنکه ضرری هم از آن متصور نباشد، روا است.

۵۴- باب: بَيْعُ التَّصَاوِيرِ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا رُوحٌ وَمَا يُكْرَهُ مِنْ ذَلِكَ

باب [۵۴]: فروختن تصاویری که دارای روح نباشد و تصاویری که فروختن آن مکروه است

۱۰۴۵- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبَّاسٍ، إِنِّي إِنْسَانٌ إِنَّمَا مَعِيشَتِي مِنْ صَنْعَةِ يَدَيَّ، وَإِنِّي أَصْنَعُ هَذِهِ التَّصَاوِيرَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَا أُحَدِّثُكَ إِلَّا مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً، فَإِنَّ اللَّهَ مُعَذِّبُهُ حَتَّى يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ، وَلَيْسَ بِنَافِخٍ فِيهَا أَبَدًا» قَرَّبَا الرَّجُلُ رُبُوءَ شَدِيدَةٍ، وَاصْفَرَّ وَجْهُهُ، فَقَالَ: وَيْحَكَ، إِنْ أَتَيْتَ إِلَّا أَنْ تَصْنَعَ، فَعَلَيْكَ بِهَذَا الشَّجَرِ، كُلُّ شَيْءٍ لَيْسَ فِيهِ رُوحٌ [رواه البخاری: ۲۲۲۵].

۱۰۴۵- روایت است که شخصی نزد عبدالله بن عباس رضی الله عنهما آمد و گفت: یا ابا عباس! [ابو عباس، کنیة ابن عباس رضی الله عنهما است] من کسی هستم که معیشتم از صنعت دستم می‌باشد، و من این تصاویر را می‌سازم.

ابن عباس رضی الله عنهما گفت: من برای تو چیزی به جز از آنچه که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام نمی‌گویم، از ایشان شنیدم که می‌گفت: «کسی که تصویری می‌کشد، خداوند تا هنگامی او را عذاب می‌کند که با این تصویر روح بدمد و او را زنده کند، و ابداً نمی‌تواند به آن تصویر روح بدمد».

نفس در سینه آن شخص تنگ شد، و رنگش به زردی گرایید.

ابن عباس رضی الله عنهما برایش گفت: وای بر تو! اگر جز تصویر کشی کار دیگری نمی‌کنی، پس تصویر این درخت و تصویر چیزهایی را بکش که روح ندارند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) تصویر کشیدن ذی روح مانند: انسان و حیوان و خزندگان حرام است، و نسبت به آن وعیدهای شدیدی آمده است، از آن جمله در صحیح مسلم آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مصور در حالی که در دوزخ است، خداوند به تعداد صورت‌هایی که کشیده است، برایش جان می‌بخشد، و [به تمام آن جان‌ها] در آتش دوزخ عذابش می‌کند».

(۲) تصویر کشیدن غیر ذی روح مانند: درخت و کوه، و آب و سبزه، و امثال این‌ها جواز دارد.

۵۵- باب: اِثْمٌ مِنْ بَاعِ حُرًّا

باب [۵۵]: گناه کسی که شخص آزادی را می‌فروشد

۱۰۴۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: قَالَ اللَّهُ: ثَلَاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ أُعْطِيَ بِي ثَمٌّ غَدَرٌ، وَرَجُلٌ بَاعَ حُرًّا فَأَكَلَ ثَمَنَهُ، وَرَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَاسْتَوَفَى مِنْهُ وَلَمْ يُعْطِ أَجْرَهُ [رواه البخاری: ۲۴۲۷].

۱۰۴۶- از ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «خداوند متعال می‌فرماید: سه گروه‌اند که در قیامت من خصم آن‌ها می‌باشم.

۳) استعمال تصویر در نزد جمهور علماء، از آن جمله: امام ابو حنیفه، شافعی، مالک، و احمد رحمهم الله بر فرش و بالش و هر چیزی که زیر پا می‌شود، روا است، ولی بر لباس و بر پرده و امثال این چیزها روا نیست.

۴) تصویر کشیدن بدون شک حرام است، ولی در این عصر، تصویر یک ضرورتی است که هیچ کس از آن انکار کرده نمی‌تواند، و فکر می‌کنم کسی پیدا نشود که در جامعه بشری زندگی کند، و بارها بار به داشتن تصویر ضرورت پیدان نکرده باشد.

بنابراین می‌توان گفت: تصویری که روی ضرورت باشد، از این حکم مستثنی است، و گناهی نخواهد داشت، و دلیل آن را می‌توان از طریق قیاس استنباط نمود، زیرا وقتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نگه داشتن سگ و تصویر را منع نموده و فرمودند: «در خانه که سگ و یا تصویر باشد، ملائکه داخل نمی‌شود» کسی گفت: یا رسول الله! ما از سگ برای حفاظت گوسفندان و حفاظت زراعت خود استفاده می‌کنیم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن‌ها در نگه داشتن سگ جهت این اعراض اجازه دادند.

و به طور یقین ضرورت به نگه داشتن سگ در آن وقت به سرحد ضرورت به استعمال تصویر در این عصر نبود، و چون در نظر داشت آن ضرورت جزئی، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن‌ها نگه داشتن سگ را اجازه دادند، به جرأت می‌توان گفت که با در نظر داشت این ضرورت کلی استعمال تصویر به طریق اولی جواز دارد، ولی تصویری که روی ضرورت نباشد، بر حکم اصلی خود باقی می‌ماند.

۵) و اینکه آیا تصویرهای امروزی، حکم همان تصویرهای را دارد که در سابق با دست کشیده شده و غرض از آن‌ها عبادت بود، می‌باشد و یانه؟ از گذشته تا به امروز مورد اختلاف است، و خودم در این زمینه اظهار نظر قطعی کرده نمی‌توانم، گرچه نظرم بیشتر به آن تمایل دارد که از قبیل آن تصاویر نیست، زیرا قصد از تصاویر آن عصر به طور اغلب عبادت بود، و غرض از تصاویر فعلی به طور اعم و اغلب، یا روی ضرورت و یا روی تفنن، و یا روی ذوق، و امثال این‌ها است، و الله تعالی اعلم بالصواب.

کسی که به من سوگند می‌خورد و سپس نقض عهد می‌کند.
 کسی که شخصی آزادی را می‌فروشد و پولش را می‌خورد.
 و کسی که شخصی را مزدور می‌کند، و از کارش استفاده می‌نماید و مزدش را نمی‌دهد»^(۱).

۵۶- باب: بَيْعِ الْمَيْتَةِ وَالْأَضْنَامِ

باب [۵۶]: فروختن خود مرده و بت‌ها

۱۰۴۷- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ غَامَ الْفَتْحِ وَهُوَ بِمَكَّةَ: «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَرَّمَ بَيْعَ الْحَمْرِ، وَالْمَيْتَةِ وَالْخِنْزِيرِ وَالْأَضْنَامِ»، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ شُحُومَ الْمَيْتَةِ، فَإِنَّهَا يُطْلَى بِهَا السُّفْنُ، وَيُدْهَنُ بِهَا الْجُلُودُ، وَيَسْتَصْبِخُ بِهَا النَّاسُ؟ فَقَالَ: «لَا، هُوَ حَرَامٌ»، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ ذَلِكَ: «قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ إِنَّ اللَّهَ لَمَّا حَرَّمَ شُحُومَهَا جَمَلُوهُ، ثُمَّ بَاعُوه، فَأَكَلُوا ثَمَنَهُ» [رواه البخاری: ۲۴۳۶].

۱۰۴۷- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که سال فتح [مکه] در حالی که در مکه بودند می‌گفتند که: «خدا و رسولش خرید و فروش شراب و خود مرده، و خوک، و بت‌ها را حرام کرده است».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این حدیث، حدیث قدسی است، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت آن را به ذات باری تعالی داده‌اند.
 (۲) این سه گروهی که در حدیث از آن‌ها یاد شده است، در قیامت به شدیدترین عذابی گرفتار اند، گروه اول به سبب آنکه هتک حرمت نام خدا را کرده است، گروه دوم به سبب آنکه حق آزادی یک انسانی را از وی سلب کرده است، و گروه سوم به سبب آنکه حق انسانی را یا مال کرده و برایش نداده است.

(۳) اگر شخص آزادی به رضایت خود، خودش را فروخت، اگر گفته بود که من آزادم هستم ولی خود را می‌فروشم، فروختنش جواز نداشته و باطل است، و اگر گفته بود که غلام هستم، و در نزد بعضی از علماء بیعش نافذ می‌گردد، گویند در زمان عمر رضی الله عنه شخصی به همین طریق خود را فروخته بود، عمر رضی الله عنه حکم کرد که این شخص قرار اعتراف خودش غلام است، و پول قیمتش را به بیت المال تحویل کرد.

کسی گفت: یا رسول الله! در مورد چربی خود مرده که از آن در ساختن کشتی‌ها و روغن دادن پوست‌ها، و روشن کردن چراغها استفاده می‌شود، چه می‌گوئید؟
فرمودند: «نه خیر! حرام است» و متعاقب این سخن فرمودند: «خداوند یهود را به قتل برساند، [یعنی: لعنت کند] وقتی که خداوند چربی [حیوانات] را بر آن‌ها حرام کرد، [آن را گداخته و] روغنش را گرفتند، و فروختند و پولش را خوردند»^(۱).

۵۷- باب: ثَمَنِ الْكَلْبِ

باب [۵۷]: پول فروش سگ

۱۰۴۸- عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ، وَمَهْرِ الْبَغِيِّ، وَحُلْوَانِ الْكَاهِنِ» [رواه البخاری: ۲۲۳۷].
۱۰۴۸- از ابو مسعود انصاری رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از پول فروش سگ، و مهر زناکار، و پولی که کاهن مقابل کهنات می‌گیرد، نهی کرده‌اند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) با استناد به ظاهر این حدیث، بعضی از علماء گفته‌اند: استعمال کردن و فروختن خود مرده به طور مطلق حرام است، مگر چیزی را که نص از آن استثناء نموده باشد، مانند پوست آن، و عده دیگری از علماء می‌گویند: توضیح حدیث چنین است که آن شخص از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید که چربی خود مرده به چندین کار استفاده می‌شود، آیا روا است که آن را خرید و فروش نمایم؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جوابش گفتند: (نه، روا نیست) پس بنابراین، خرید و فروش چربی خود مرده روا نیست، ولی استفاده کردن از آن روا است.

(۲) امام عینی رحمته الله می‌گوید: بنابراین تعلیل، اگر بت و یا صلیب شکسته شود، فروختن شکسته شده آن در نزد بعضی از احناف و شوافع جواز دارد.

(۳) امام شافعی و احمد رحمهم الله می‌گویند: همان طوری که چربی خود مرده حرام است، دیگر اجزای آن، مانند: گوشت، مو، پوست و غیره اجزای آن نیز حرام است، ولی امام ابو حنیفه و مالک رحمهم الله می‌گویند: اجزای که زندگی در آن‌ها جریان ندارد، مانند: مو، ناخن، شاخ، استخوان، و دندان، نجس نیست.

(۴) امام شافعی و مالک رحمهم الله می‌گویند: فروختن دیگر انواع نجاسات، مانند: مراداری و امثال آن نیز جواز ندارد، اهل کوفه و امام طبری رحمته الله خرید و فروش آن را جواز داده‌اند، و گروهی از علماء می‌گویند: فروختن آن حرام است ولی خریدن آن جواز دارد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) مراد از مهر زن زناکار: پولی است که زن زناکار در مقابل زنا دریافت می‌دارد.
- (۲) کاهن کسی است که از امور مستقبل خبر می‌دهد، و عراف کسی است که از گذشته و از چیزهایی پنهان خبر می‌دهد، و ساحر کسی است که در اشیاء تصرف نموده و آن‌ها را از حالی به حال دیگری در می‌آورد، و همه این کارها حرام است، و تفصیل آن هم اکنون خواهد آمد.
- (۳) بنابر ظاهر حدیث، جمهور علماء می‌گویند: فروختن سگ به طور مطلق روا نیست، خواه سگ تعلیم داده باشد، و خواه سگ غیر تعلیم داده، و خواه سگی باشد که نگه داشتن آن روا است، مانند: سگ رمه، و خواه نگه داشتن آن روا نباشد، امام ابو حنیفه و عده دیگری از علماء می‌گویند: هر سگی که نگه داشتن آن روا است، خرید و فروش آن نیز روا است، و از حدیث باب چنین جواب می‌دهند که نهی از خرید و فروش آن در وقتی بود که نگه داشتن آن نیز حرام بود، و وقتی که نگه داشتن بعضی انواع آن مباح گردید، به طور لزوم خرید و فروش همان انواع نیز مباح می‌گردد.
- (۴) خرید و فروش گربه در نزد جمهور علماء جواز دارد.
- (۵) به اجماع علماء پولی را که زن از راه زنا بدست می‌آورد حرام است.
- (۶) به اجماع علماء پولی را که کاهن، ساحر، و عراف از راه کهنات، سحر و تعریف بدست می‌آورند، حرام است.
- (۷) همان طوری که گرفتن پول زنا، و کهنات و سحر حرام است، دادن پول در این راه‌ها نیز حرام است.

۳۵- کتابُ السَّلَم

کتاب [۳۵]: سَلَم

۱- باب: السَّلَمُ فِي كَيْلِ مَعْلُومٍ

باب [۱]: سَلَمٌ فِي پیمانۀ معلوم

۱۰۴۹- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِينَةَ، وَالنَّاسُ يُسَلِّفُونَ فِي الثَّمَرِ الْعَامَ وَالْعَامَيْنِ، فَقَالَ: «مَنْ سَلَّفَ فِي تَمْرٍ، فَلْيُسَلِّفْ فِي كَيْلِ مَعْلُومٍ، وَوَزْنِ مَعْلُومٍ» وَعَنْهُ فِي رِوَايَةٍ: «إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ» [رواه البخاری: ۲۲۳۹].

۱۰۴۹- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به مدینه آمدند، و مردم مقابل میوه، برای یکسال و دو سال پول پیشکی می دادند، [در این زمینه فرمودند.

«کسی که مقابل میوه پول پیشکی می دهد، در مقابل پیمانۀ معلوم، و وزن معلوم بدهد».

و از ابن عباس رضی الله عنهما در روایت دیگری آمده است که [پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند]: «تا به مدت معلوم»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سَلَم عبارت از عقدی است که متاع در مستقبل، و قیمت آن در حال پرداخت می شود، مثلاً: شخصی از دیگری مبلغ ده هزار درهم اکنون می گیرد تا بعد از مدت معینی که حاصلش به دست می آید، برایش مقدار معینی گندم و یا برنج و امثال این چیزها را بدهد.

(۲) اگر سلم در مکیلات صورت گرفت، باید نوع کیل آن تعیین گردد، مثلاً گفته شود که مراد از کیل حجازی، و یا کیل عراقی، و یا کیل مصری است، و اگر در چیزهای که وزن می شود صورت گرفت، باید نوع وزن آن تعیین گردد، مثلاً گفته شود که وزن به کیلو است و یا به سیر و مَن، و امثال این ها، و اینکه چند کیلو و یا چند مَن، و یا چند خروار و امثال این ها می باشد.

۲- باب: السَّلَامُ إِلَى مَا لَيْسَ عِنْدَهُ أَصْلٌ

باب [۲]: سلم در چیزی که اصل در نزد وی موجود نیست

۱۰۵۰- عَنْ ابْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَقَالَ: «إِنَّا كُنَّا نُسَلِّفُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرَ فِي الْحِنْطَةِ، وَالشَّعِيرِ، وَالزَّبِيبِ، وَالتَّمْرِ» [رواه البخاری: ۲۲۴۲، ۲۲۴۳].

۱۰۵۰- از ابن ابی اوفی رحمتهما الله روایت است که گفت: ما بین در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و زمان ابو بکر و عمر رحمتهما الله در گندم، جو، گشمش و خرما، پول پیشکی می دادیم ^(۱).

۱۰۵۱- وَعَنْهُ فِي رَوَايَةٍ قَالَ: «كُنَّا نُسَلِّفُ نَبِيطَ أَهْلِ الشَّامِ فِي الْحِنْطَةِ، وَالشَّعِيرِ، وَالزَّيْتِ، فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ»، قِيلَ لَهُ: إِلَى مَنْ كَانَ أَصْلُهُ عِنْدَهُ؟ قَالَ: مَا كُنَّا نَسْأَلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ [رواه البخاری: ۲۲۴۴، ۲۲۴۵].

۱۰۵۱- و از ابن ابی اوفی در روایت دیگری آمده است که گفت: به زراعت کاران اهل شام در مقابل گندم، جو، و روغن به پیمانه معلوم و وزن معلوم، پول پیشکی می دادیم.

کسی گفت: این معامله را با کسانی می کردید که اصل مال نزد آن ها موجود بود؟
گفت: از آن ها در این مورد پرسان نمی کردیم ^(۲).

(۳) اما شافعی رحمته الله می گوید: سلم تنها در چیزی روا است که قابل وزن کردن باشد، و در غیر آن روا نیست، و در نزد احناف هر چیزی که قابل تعیین است، سلم در آن جواز دارد، خواه موزون باشد، مانند: جو، گندم، و برنج، و یا معدود باشد، مانند: تخم مرغ، جوز، و خواه مذروع باشد، مانند: جامه.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب ذکر زمان خلافت ابو بکر و عمر رحمتهما الله، تاکید بر جواز عقد سلم است، ورنه اصل جواز آن از امر و تقریر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ثابت می شود.

(۲) این حدیث دلالت بر مشروعیت سلم دارد.

(۳) گرچه در این حدیث چهار چیز از مکیلات ذکر گردیده است، ولی (سلم) در هر چیز دیگری که قابل کیل و وزن، و تعیین باشد، نیز جواز دارد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

-
- (۱) خرید و فروش با اهل ذمه و با غیر مسلمانان جواز دارد.
- (۲) با قیاس به روغن، سلم در شیره و امثال آن نیز جواز دارد.
- (۳) در سلم شرط نیست که اصل چیزی که در آن سلم صورت می گیرد، در نزد جانب مقابل وجود داشته باشد، مثلاً: اگر سلم در گندم صورت می گیرد، شرط نیست که گندم را در آینده تسلیم می دهد زراعت کار باشد، بلکه می شود که تاجر، و یا آهن گر و یا صاحب هرکار و پیشه دیگری باشد.

۳۶- کتابُ الشُّفْعَةِ

کتاب [۳۶]: شُفْعَه

۱- باب: عَرَضُ الشُّفْعَةِ عَلَى صَاحِبِهَا

باب [۱]: تقدیم شفعه برای حقدار آن

۱۰۵۲- عَنْ أَبِي رَافِعٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَوْلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَّهُ جَاءَ إِلَى سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ابْتِغَاءً لِيَّ بِيَّتِي فِي دَارِكَ؟ فَقَالَ سَعْدٌ: وَاللَّهِ لَا أَزِيدُكَ عَلَى أَرْبَعَةِ آلَافٍ مُنْجَمَةً، أَوْ مَقْطَعَةً، قَالَ أَبُو رَافِعٍ: لَقَدْ أُعْطِيتُ بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ، وَلَوْلَا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «الْحَارُ أَحَقُّ بِسَقْبِهِ»، مَا أُعْطِيتُكُم بِأَرْبَعَةِ آلَافٍ، وَأَنَا أُعْطِيتُ بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ، فَأَعْظَاهَا إِيَّاهُ [رواه البخاری: ۲۲۵۸].

۱۰۵۸- از ابو رافع رضی الله عنه ^(۱) غلام آزاد شده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که وی نزد سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آمد و گفت: همین دو خانه را که در حویلی تو دارم از من خریداری کن.

سعد گفت: به خداوند سوگند است که به بیش از چهار هزار درهمی که به قسط باشد نخواهم خرید.

ابو رافع گفت: از من به پنج صد دینار می خریدند، اگر این گفته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را که فرموده اند: «همسایه به سبب ملک نزدیکی که دارد مستحق تر است» نمی شنیدم،

۱- وی ابو رافع غلام آزاد شده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، نامش اسلم، و یا ابراهیم است، خودش می گوید: غلام عباس بن عبد المطلب بود، اسلام به خانواده اش داخل شد، خود عباس و همسرش ام فضل، مسلمان شدند، و من هم مسلمان شدم، عباس از قوم خود می ترسید، و مسلمان شدن خود را از آن ها پنهان می کرد، زیرا مال بسیاری داشت، و در نزد قومش متفرق بود، ابو رافع در خلافت علی رضی الله عنه وفات یافت، اسد الغابه (۱۹۱/۵).

هرگز برای تو به چهار هزار درهم نمی فروختم، در حالی که از من به پنج صد دینار می خردند، و همان بود که خانه را برای وی فروخت^(۱).

۲- باب: أَيُّ الْجَوَارِ أَقْرَبُ

باب [۲]: کدام همسایگی نزدیکتر است

۱۰۵۳- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ لِي جَارَيْنِ فَإِلَى أَيِّهِمَا أُهْدِي؟ قَالَ: «إِلَى أَقْرَبِهِمَا مِنْكَ بَابًا» [رواه البخاری: ۲۴۵۹].

۱۰۵۳- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: گفتم یا رسول الله! برایم دو همسایه است [اگر چیزی تحفه و یا بخشش می دهیم] برای کدام یک از آن ها بدهم؟ فرمودند: «برای آنکه دروازه خانه اش به تو نزدیک تر است»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) با استناد به این حدیث امام ابو حنیفه و اصحابش رحمهم الله می گویند: حق شفعه برای همسایه ثابت می گردد، و عده دیگری از علماء می گویند که حق شفعه طوری که در حدیث (۱۰۴۲) بیان نمودیم خاص برای شریک است، و برای همسایه حق شفعه نیست، و از حدیث باب چنین جواب می دهند که: ابو رافع شریک سعد بن ابی وقاص بود، نه همسایه وی، ولی لفظ (جار) که در این حدیث آمده و به معنی (همسایه) است، مذهب اول را ترجیح می دهد.

(۲) چون لفظ (همسایه) در حدیث به طور مطلق آمده است، بنابراین حق شفعه برای هر همسایه، خواه مرد باشد خواه زن، خواه مسلمان باشد خواه غیر مسلمان، خواه کبیر باشد و خواه صغیر، خواه هوشیار باشد و دیوانه، خواه عادل باشد و خواه فاسق، خواه شهر نشین باشد و خواه بادیه نشین... ثابت می گردد.

(۳) در نزد امام ابو حنیفه، و احمد، و ثوری، و اسحاق رحمهم الله حق شفعه میراث برده نمی شود، یعنی: اگر کسی که حق شفعه برایش ثابت شده است، در حیات خود از حق شفعه استفاده نکرد، این حق برای ورثه اش منتقل نمی گردد، امام شافعی و امام مالک رحمهم الله می گویند: حق شفعه میراث برده می شود، و برای ورثه منتقل می گردد.

(۴) انسان در مقابل پول و امتعه دنیوی، نباید مکارم اخلاق و حق همسایه را نادیده بگیرم.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) همسایه نزدیکتر نسبت به همسایه دورتر به شفعه مستحق تر است.

(۲) همسایه باید برای همسایه اش قدر امکان، تحفه و هدیه بفرستد، و بالأخص اگر خودش ثروتمند، و همسایه اش فقیر باشد.

۳) همسایه‌ای که دروازه‌خانه‌اش به دروازه‌خانه‌ات نزدیک‌تر است، در احسان کردن از دیگر همسایه‌ها مستحق‌تر است، زیرا ملاقات و برخورد با چنین همسایه‌ای از دیگران بیشتر است، و چیزی را که به خانه‌ات می‌آوری از دیگران بیشتر می‌بیند.

۳۷- کتابُ الإِجَارَةِ

کتاب [۳۷]: اجاره

۱- باب: فِي الإِجَارَةِ

باب [۱]: در اجاره

۱۰۵۴- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَقْبَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَعِيَ رَجُلَانِ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ، فَقُلْتُ: مَا عَمِلْتُ أَنْتَهُمَا يَطْلُبَانِ الْعَمَلَ، فَقَالَ: «لَنْ أَوْ لَا نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ» [رواه البخاری: ۲۲۶۱].

۱۰۵۴- از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: با دو نفر از (اشعریین) نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدم، گفتم: از اینکه این‌ها به طلب وظیفه آمده‌اند، من خبر نداشتم. فرمودند: «ما کسی را که آرزوی وظیفه را داشته باشد، هرگز به آن وظیفه به کار نمی‌گماریم»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اجاره: در اصطلاح شرع عبارت از: خریدن منافع معلوم، در مقابل معلوم است.

(۲) آن دو نفری که با ابو موسی رضی الله عنه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده بودند، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواستند تا آن‌ها را در جمع آوری اموال زکات موظف سازند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ابو موسی رضی الله عنه گفتند: این‌ها چه می‌گویند؟ و ابو موسی رضی الله عنه آن‌ها را که در متن حدیث آمده است گفت.

(۳) کسی که طلب وظیفه را می‌نماید، نباید به آن وظیفه گمارده شود، و اینکه این (نهی) برای تنزیه و یا تحریم است، علماء اختلاف نظر دارند.

(۴) اگر قانون و یا نظام دولتی چنین باشد که تا کسی طلب وظیفه را نکند، به کار گمارده نمی‌شود، در این صورت طلب وظیفه باکی ندارد، ولی منتهی باید متأكد گردید که مقصد این شخصی که طلب وظیفه را کرده است، حرام خواری و سوء استفاده از وظیفه نیست.

۲- باب: رَعِيَ الْغَنَمَ عَلَى قَرَارِيطَ

باب [۲]: چوبانی کردن در مقابل چند قیراط

۱۰۵۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا رَعِيَ الْغَنَمَ»، فَقَالَ أَصْحَابُهُ: وَأَنْتَ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، كُنْتُ أَرْعَاهَا عَلَى قَرَارِيطَ لِأَهْلِ مَكَّةَ» [رواه البخاری: ۲۲۶۲].

۱۰۵۵- از ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند: «خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده است مگر آنکه [آن پیامبر] چوبانی کرده است».

صحابه رضی الله عنهم گفتند: حتی شما؟

گفتند: «بلی، من برای اهل مکه در [منطقه] (قراریط) [و یا در مقابل چند قیراط] چوبانی می کردم»^(۱).

۳- باب: الإِجَارَةُ مِنَ الْعَصْرِ إِلَى اللَّيْلِ

باب [۳]: مزدوری از عصر تا شب

۱۰۵۶- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مَثَلُ الْمُسْلِمِينَ، وَالْيَهُودِ، وَالنَّصَارَى، كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ قَوْمًا يَعْمَلُونَ لَهُ عَمَلًا يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ، عَلَى أَجْرٍ مَعْلُومٍ، فَعَمِلُوا لَهُ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ، فَقَالُوا: لَا حَاجَةَ لَنَا إِلَى أَجْرِكَ الَّذِي شَرَطْتَ لَنَا وَمَا عَمِلْنَا بَاطِلٌ، فَقَالَ لَهُمْ: لَا تَفْعَلُوا، أَكْمِلُوا بَقِيَّةَ عَمَلِكُمْ، وَخُذُوا أَجْرَكُمْ كَامِلًا،

(۵) اگر کسی در خود قدرت بر انجام دادن کاری را می دید که دیگران از انجام دادن آن کار عاجز بودند، در این صورت طلب نمودن آن وظیفه واجب است، چنانچه بعضی از صحابه رضی الله عنهم در رسیدن به منصب خلافت خود را پیشنهاد می کردند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) لفظ (قراریط) که در حدیث آمده است، یا اسم موضعی در مکه، و یا جمع قیراط است، و قیراط: جزئی از یک درهم و یا جزئی از یک دینار می باشد.

(۲) طوری که در روایت ابن اسحاق و واقدی آمده است، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم وقتی چوپانی می کردند که در سن بیس سالگی بودند.

(۳) حکمت چوپانی کردن همه انبیاء، تدریب و آمادگی آن ها برای رهبری و قیادت در آینده بود.

فَاتَّبَعُوا، وَتَرَكُوا، وَاسْتَأْجَرَ أَجِيرَيْنِ بَعْدَهُمْ، فَقَالَ لَهُمَا: أَكْمِلَا بَقِيَّةَ يَوْمِكُمَا هَذَا وَلَكُمْ الَّذِي شَرَطْتُ لَهُمْ مِنَ الْأَجْرِ، فَعَمِلُوا حَتَّى إِذَا كَانَ حِينَ صَلَاةِ الْعَصْرِ، قَالَا: لَكَ مَا عَمَلْنَا بَاطِلٌ، وَلَكَ الْأَجْرُ الَّذِي جَعَلْتَ لَنَا فِيهِ، فَقَالَ لَهُمَا: أَكْمِلَا بَقِيَّةَ عَمَلِكُمَا مَا بَقِيَ مِنَ النَّهَارِ شَيْءٌ يَسِيرٌ، فَأَبَيَا، وَاسْتَأْجَرَ قَوْمًا أَنْ يَعْمَلُوا لَهُ بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ، فَعَمِلُوا بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ، وَاسْتَكَمَلُوا أَجَرَ الْفَرِيقَيْنِ كُلِّيهما، فَذَلِكَ مَثَلُهُمْ، وَمَثَلُ مَا قَبِلُوا مِنْ هَذَا الثَّوْرِ [رواه البخاری: ۲۴۷۱].

۱۰۵۶- از ابو موسی رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «مثال مسلمانان [در مقارنه با] یهود و نصارا مانند شخصی است که مردمی را به مزدوری می گیرد تا برایش یک روز از صبح تا شام مقابل مزد معینی کار کنند، ولی آن ها برایش تا نیم روز کار کرده و گفتند: ما را به مزدی که برای ما تعیین کرده ای ضرورتی نیست، و کاری را که تا حالا انجام داده ایم باطل باشد».

«آن شخص می گوید: چنین نکنید، بقیه کار خود را انجام دهید و مزد خود را به طور کامل بگیرید، ولی آن ها ابا می ورزند و کار را ترک می کنند».

«آن شخص بعد از آن دو مزدور دیگر می گیرد، و برای آن ها می گوید: شما همین باقی مانده روز را کار کنید، من مزدی را که برای آن ها تعیین کرده بودم، به طور کامل برای شما دو نفر می دهم».

«آن ها تا وقت نماز عصر کار می کنند، و [برای صاحب کار] می گویند: آنچه را که تا حالا برایت انجام داده ایم باطل باشد، و مزدی را که برای ما تعیین نموده بودی، از خودت باشد».

«آن شخص برای آن دو نفر می گوید: باقی مانده کار خود را تمام کنید، زیرا از روز چیز کمی باقی مانده است، ولی آن ها ابا می ورزند [و کار را ترک می گویند]».

«آن شخص مردم دیگری را مزدور می کند تا باقی مانده روز را برایش کار کنند، آن ها باقی مانده روز را تا غروب آفتاب کار می کنند، و مزد هردو گروه گذشته را دریافت می دارند».

و این مثال مسلمانان و مثال چیزی است که از این نور [یعنی: نور اسلام] قبول کرده اند»^(۱).

۴- باب: مَنْ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَتَرَكَ أَجْرَهُ فَعَمِلَ فِيهِ الْمُسْتَأْجِرُ فَزَادَ

باب [۴]: مزدوری که مزد خود را نگرفته است و مستاجر در آن کار کرده و زیاد شده است

۱۰۵۷- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: انْطَلَقَ ثَلَاثَةُ رَهْطٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَتَّى أَوْوَا الْمَيْمِيتَ إِلَى غَارٍ، فَدَخَلُوهُ فَأَنحَدَرَتْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ، فَسَدَّتْ عَلَيْهِمُ الْغَارَ، فَقَالُوا: إِنَّهُ لَا يُنْجِيكُمْ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ إِلَّا أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ بِصَالِحِ أَعْمَالِكُمْ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ: اللَّهُمَّ كَانَ لِي أَبَوَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ، وَكُنْتُ لَا أَغْبِقُ قَبْلَهُمَا أَهْلًا، وَلَا مَالًا فَتَأَيَّيْتُ فِي طَلَبِ شَيْءٍ يَوْمًا، فَلَمْ أُرْخَ عَلَيْهِمَا حَتَّى نَامَا، فَحَلَيْتُ لَهُمَا غُبُوفَهُمَا، فَوَجَدْتُهُمَا نَائِمَيْنِ وَكَرِهْتُ أَنْ أَغْبِقَ قَبْلَهُمَا أَهْلًا أَوْ مَالًا، فَلَبِثْتُ وَالْقَدْحُ عَلَى يَدَيَّ، أَنْتَظِرُ اسْتَيْقَاطَهُمَا حَتَّى بَرَقَ الْفَجْرُ، فَاسْتَيْقَظَا، فَشَرِبَا غُبُوفَهُمَا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ، فَفَرِّجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ، فَانْفَرَجَتْ شَيْئًا لَا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَقَالَ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ كَانَتْ لِي بِنْتُ عَمٍّ، كَانَتْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَأَرَدْتُهَا عَنْ نَفْسِهَا، فَأَمْتَنَعَتْ مِنِّي حَتَّى أَلَمْتُ بِهَا سَنَةً مِنَ السِّنِينَ، فَجَاءَتْنِي، فَأَعْطَيْتُهَا عَشْرِينَ وَمِائَةً دِينَارٍ عَلَى أَنْ تُحْلِيَ بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِهَا، فَفَعَلَتْ حَتَّى إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهَا، قَالَتْ: لَا أَجِلُّ لَكَ أَنْ تَقْضِيَ الْخَاتَمَ إِلَّا بِحَقِّهِ، فَتَحَرَّجْتُ مِنَ الْوُفُوعِ عَلَيْهَا، فَانْصَرَفْتُ عَنْهَا وَهِيَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَتَرَكْتُ الذَّهَبَ الَّذِي أَعْطَيْتُهَا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ، فَافْرِجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ، فَانْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ مِنْهَا، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَقَالَ الثَّالِثُ: اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَأْجَرْتُ أَجْرَاءَ، فَأَعْطَيْتُهُمْ أَجْرَهُمْ غَيْرَ رَجُلٍ وَاحِدٍ تَرَكَ الَّذِي لَهُ وَذَهَبَ، فَتَمَرَّتْ

(۱) ثواب اعمال امت اسلامی از ثواب اعمال امم سابقه بيشتر است.

(۲) کسانی که از اهل کتاب، در زمان بعثت نبوی و بعد از آن تا به امروز وجود داشته‌اند، اگر به پیامبر خدا ﷺ محمد ایمان نیاورده باشند، از ایمان آوردن آن‌ها به پیامبران سابق برای آن‌ها فایده نیست.

(۳) از بعثت موسی علیهِ السلام تا بعثت محمد ﷺ بیش از دو هزار سال، و از بعثت عیسی علیهِ السلام با بعثت محمد ﷺ حدود ششصد سال می‌باشد.

أَجْرُهُ حَتَّى كَثُرَتْ مِنْهُ الْأَمْوَالُ، فَجَاءَنِي بَعْدَ حِينٍ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَدِّ إِلَيَّ أَجْرِي، فَقُلْتُ لَهُ: كُلُّ مَا تَرَى مِنْ أَجْرِكَ مِنَ الْإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَالرَّقِيقِ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَسْتَهْزِئْ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي لَا أَسْتَهْزِئُ بِكَ، فَأَخَذَهُ كُلَّهُ، فَاسْتَأْقَهُ، فَلَمْ يَتْرُكْ مِنْهُ شَيْئًا، اللَّهُمَّ فَإِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ، فَافْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ، فَاَنْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ، فَخَرَجُوا يَمْسُحُونَ [رواه البخاری: ۲۴۷۲].

۱۰۵۷- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفتند: «از مردمانی که پیش از شما بودند، سه گروه رفتند و شب را در غاری خوابیدند، تخته سنگ کلانی از کوه جدا شد و غار را بر آن ها بسته کرد. با خود گفتند: چیزی دیگری غیر از اینکه کارهای نیک خود را شفیع آورده و دعا کنید شما را از این تخته سنگ نجات نمی دهد.

یکی از آن ها گفت: خدا یا! پدر و مادر پیری داشتم و پیش از آن ها شیر را برای خانواده و غلامان خود نمی دادم، روزی به طلب چیزی از نزدشان دور شدم، و تا وقتی که آن ها خواب شده بودند، نزدشان آمده نتوانستم، شیر را برای شان دوشیدم، و لی نخواستم که شیر شب را پیش از آن ها به خانواده و غلامانم بدهم، و همان گونه قح در دست به انتظار بیدار شدن آن ها تا طلوع فجر انتظار کشیدم، [صبح] بیدار شدند و شیر شب خود را نوشیدند، خدایا! اگر این کار را خاص برای رضای تو انجام داده ام، ما را از مصیبت این تخته سنگ نجات بده، آن تخته سنگ اندکی پس رفت، ولی از غار بیرون شده نمی توانستند».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «شخص دیگر گفت: خدایا! دختر کاکایی داشتم که از همه کس در نزد من محبوب تر بود، از وی خواستم تا با من همبستر شود، ولی او امتناع می ورزید، تا آنکه در یکی از سال ها به مشکل قحطی دچار گردید، نزد من آمد، من برایش یکصد و بیست دینار دادم تا با من اجازه همبستر شدن با خود را بدهد، او موافقت نمود، و چون بر او قدرت پیدا کردم، [او می خواستم که این عمل زشت را با وی انجام بدهم] گفت: بر هم زدن مهر را جز از راه مشروع [که نکاح باشد] برایت نمی بخشم، [از شنیدن این سخن] از اینکه این کار زشت را با وی انجام دهم، احساس گناه کردم، و از نزدش برگشتم، و این در حالی بود که وی محبوب ترین مردمان نزد من بود، و طلاهای را که داده بودم برایش بخشیدم، خدایا! اگر این کار را خاص برای رضای تو انجام داده

بودم، ما را از این مصیبت نجات بده، آن تخته سنگ مقدار دیگری پس رفت، ولی باز هم از غار بیرون شده نمی‌توانستند».

پیامبر خدا ﷺ گفتند: «نفر سومی گفت: خدایا! اشخاصی را مزدور کرده بود و مزد آن‌ها را دادم، مگر یکی از آن‌ها که مزد خود گذاشت و رفت، آن مزدش را به کار انداختم، تا اینکه مال‌های بسیاری از آن حاصل شد، بعد از مدتی آن شخص نزد آمد و گفت: ای بنده خدا! مزدم را بده! برایش گفتم: آنچه را که از این شترها، و گاوها، و گوسفندها و غلامان می‌بینی از مزد تو است، گفت: ای بنده خدا! مرا مسخره مکن! گفتم: تو را مسخره نمی‌کنم، آن شخص همه آن اموال را گرفت و برد، و چیزی به جا نگذاشت، خدایا! اگر این کار را خاص برای رضای تو انجام داده بودم، ما را از این مصیبتی که در آن گرفتاریم نجات بده، تخته سنگ از در غار دو گردید، و آن‌ها بیرون شدند و رفتند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) احسان به والدین سبب نجات از مشاکل دنیوی و عذاب اخروی می‌گردد.
- (۲) اجتناب از کار بد در حال قدرت داشتن بر آن، سبب رضای خداوندی، و حل مشاکل می‌گردد، و پیامبر خدا ﷺ فرموده‌اند: «هفت گروه‌اند که خداوند آن‌ها را در سایه عرش خود، در روزی که جز سایه عرش سایه دیگری نیست، پناه می‌دهد: امام عادل... و جوانی که زن زیبایی از وی می‌خواهد تا با او زنا کند، ولی او می‌گوید که من از خدا می‌ترسم.
- (۳) صدق و راستی در معامله، و ادای حقوق دیگران، سبب برکت در مال، و حصول رضای خداوند، و حل مشکلات می‌گردد.
- (۴) اگر کسی در مال شخص دیگری بدون اجازه‌اش معامله و خرید و فروش کرد: امام مالک و عطاء، و ربیعہ، و لیث، و اوزاعی رحمهم الله می‌گویند: اگر رأس المال را به صاحبش مسترد نماید، آنچه را که فایده کرده است، از خودش می‌باشد.
- امام ابو حنیفه و محمد بن حسن، و زفر، رحمهم الله می‌گویند: رأس المال را برای صاحبش، و فایده را برای فقراء بدهد، و خودش نباید از آن استفاده نماید.
- امام احمد و اسحاق و ابو قلابه رحمهم الله می‌گویند: رأس المال و فایده متعلق به صاحب مال است، و خساره مال بر عهده کسی است که بر آن تصرف نموده است، و همین قول اخیر با قواعد شرع موافق‌تر به نظر می‌رسد، زیرا این شخص بدون اجازه صاحب مال در آن تصرف نموده است، و تصرف در مال غیر بدون اجازه موجب ضمان است.

۵- باب: مَا يُعْطَى فِي الرُّقِيَّةِ

باب [۵]: آنچه که در مقابل دعا خوانی داده می شود

۱۰۵۸- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: انْطَلَقَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرَةٍ سَافَرُوهَا، حَتَّى نَزَلُوا عَلَى حَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ، فَاسْتَضَافُوهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمْ، فَلَدَغَ سَيِّدُ ذَلِكَ الْحَيِّ، فَسَعَوْا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لَا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَوْ أَتَيْتُمْ هَؤُلَاءِ الرَّهْطَ الَّذِينَ نَزَلُوا، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ عِنْدَ بَعْضِهِمْ شَيْءٌ، فَأَتَوْهُمْ، فَقَالُوا: يَا أَيُّهَا الرَّهْطُ إِنَّ سَيِّدَنَا لُدِغَ، وَسَعَيْنَا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لَا يَنْفَعُهُ، فَهَلْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْكُمْ مِنْ شَيْءٍ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: نَعَمْ، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْقِي، وَلَكِنَّ وَاللَّهِ لَقَدْ اسْتَضَفْنَاكُمْ فَلَمْ تُضَيِّقُوا، فَمَا أَنَا بِرَاقٍ لَكُمْ حَتَّى تَجْعَلُوا لَنَا جُعَلًا، فَصَالَحُوهُمْ عَلَى قَطِيعٍ مِنَ الْعَنَمِ، فَانْطَلَقَ يَتَفَلُّ عَلَيْهِ، وَيَقْرَأُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَكَأَنَّمَا نُشِطَ مِنْ عِقَالٍ، فَانْطَلَقَ يَمْشِي وَمَا بِهِ قَلْبَةٌ، قَالَ: فَأَوْفَوْهُمْ جُعْلَهُمُ الَّذِي صَالَحُوهُمْ عَلَيْهِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: ااقْسِمُوا، فَقَالَ الَّذِي رَقِيَ: لَا تَفْعَلُوا حَتَّى نَأْتِيَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَنَذْكُرَ لَهُ الَّذِي كَانَ، فَنَنْظُرَ مَا يَأْمُرُنَا، فَقَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَّرُوا لَهُ، فَقَالَ: «وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّهَا رُقِيَّةٌ»، ثُمَّ قَالَ: «قَدْ أَصَبْتُمْ، ااقْسِمُوا، وَاضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ سَهْمًا» فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [رواه البخارى: ۲۴۷۶].

۱۰۵۸- از ابو سعید رضی الله عنه روایت است که گفت: عده از صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سفر رفتند تا آنکه [در مسیر راه خود] به قریه از قریه های عرب رسیدند، از مردم آن قریه خواستند تا آن ها را مهمان کنند، ولی آن ها از مهمان کردن آن ها ابا ورزیدند. رئیس آن قریه را حشره [که عقرب باشد] گزید، و هرکوششی که کردند کارگر نیفتاد، کسی از آن ها گفت: اگر نزد این تازه واردان برویم شاید کسی از آن ها برای معالجه آن چیزی داشته باشد، نزد آن ها آمده و گفتند: ای مردم! رئیس ما را حشره گزیده است، و برای معالجه آن هر کوششی که کردیم کارگر نیفتاد، آیا شما برای معالجه او کدام چیزی دارید؟

یکی از آن ها گفت: بلی دارم، و به خدا سوگند است که من دعا خوانی می کنم، ولی ما از شما خواسته بودیم که ما را مهمان کنید، و شما ابا ورزیدید، و حالا تا برای ما

چیزی ندهید دعا نخواهم خواند، بالاخره در مقابل چند رأس گوسفند [گویند این گوسفندها سی رأس بود] موافقه نمودند تا او را دعا خوانی کند.

همان بود که رفت و (الحمد لله رب العالمین) را خواند و بر وی دمید، آن شخص مانند آنکه از ریسمان باز شده باشد، برخاست و به راه افتاد، و گویا به وی علتی نبود.

راوی گفت: گوسفندهایی را که برای آنها وعد کرده بودند، دادند، بعضی از همراهانش گفتند: باید این گوسفندها را بین خود تقسیم کنیم، آن شخصی که دعا خوانده بود گفت: چنین نکنید، بلکه انتظار بکشید تا نزد پیامبر خدا ﷺ برویم و قضیه را برای‌شان قصه نمائیم و ببینیم که ما را به چه امر می‌فرمایند؟

چون نزد پیامبر خدا ﷺ آمدند، و ماجرا را برای‌شان قصه نمودند، فرمودند: «از کجا فهمیدی که [معالجه‌اش] در دعا خوانی (الحمد لله) است؟»

بعد از آن فرمودند: «کار خوبی کردید، گوسفندان را بین خود تقسیم کنید، و همراه خود برای من نیز سهمی قرار دهید» و پیامبر خدا ﷺ خندیدند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه

(۱) این گفته پیامبر خدا ﷺ که برای آنها گفتند: «گوسفندان را بین خود تقسیم کنید، و همراه خود برای من نیز سهمی قرار دهید» روی شیرین زبانی و خوش ساختن آنها گفتند، نه روی واقعیت، و قصد ایشان آن بود که این گوسفندان برای آنها حلال است و هیچ تشویشی نداشته باشند.

(۲) دعا خوانی اگر به قرآن مجید، و به دعا‌های ماثوره باشد، بنا به قول جمهور علماء جواز دارد، و گرفتن مزد در مقابل آن روا است.

(۳) سورة (الحمد لله) سبب شفاء می‌گردد، و موضع شفاء آیه (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) است، و از این جهت است که یکی از اسمای آن سورة (شفاء) می‌باشد.

(۴) طلب مهمانی در دشت و صحرا از مردم بادیه نشین مشروع است.

(۵) اگر گروهی با هم بودند، و برای یکی از آنها بخششی داده شد، بهتر است بین خود مساویانه تقسیم کنند.

(۶) در جایی که نص وجود نداشته باشد، اجتهاد کردن برای کسی که قادر بر اجتهاد باشد، روا است.

۶- باب: عَسْبِ الْفَحْلِ

باب [۶]: باردار ساختن

۱۰۵۹- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ عَسْبِ الْفَحْلِ» [رواه البخاری: ۲۲۸۴].

۱۰۵۹- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از مزدی که از باردار ساختن حیوان به دست می‌آید، نهی فرمودند ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مزد گرفتن در مقابل باردار ساختن حیوان، جائز نیست، مثلاً: اگر کسی گاو نری دارد، و گاو ماده کسی را با آن باردار می‌سازد، در مقابل این عمل نباید از وی مزدی بگیرد، ولی بعضی از علماء گفته‌اند: بهتر آن است که صاحب حیوان ماده، برای صاحب حیوان نر، چیزی بخشش بدهد.

(۲) اکنون که در بسیاری از دولت‌های اسلامی و غیر اسلامی شفاخانه‌هایی جهت ترتیب و تنظیم و اصلاح نسل حیوانات به وجود آمده است، و این شفاخانه‌ها در مقابل باردار ساختن حیوان، مبلغ معینی پول می‌گیرند، و اگر کسی در باردار ساختن حیوان خود از این شفاخانه استفاده می‌کند، و قرار قانون آن شفاخانه‌ها مبلغی معینی پول برای آن‌ها می‌دهد، از این کار برایش گناهی نخواهد بود، چنان‌چه برای اداره کنندگان شفاخانه‌ها از گرفتن پول نیز گناهی نیست، زیرا آن‌ها این پول را در مقابل خدمتی که انجام می‌دهند، و مصرفی که می‌کنند، دریافت می‌دارند، و الله تعالی اعلم.

۳۸- کِتَابُ الْحَوَالَاتِ

کتاب [۳۸]: [احکام] حواله‌ها

۱- باب: إِذَا أَحَالَ عَلَى مَلِيٍّ فَلَيْسَ لَهُ رَدُّ

باب [۱]: اگر کسی را به شخص ثروتمندی حواله داد، برایش اختیار رد نیست

۱۰۶۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ، وَمَنْ أَتْبَعَ عَلَى مَلِيٍّ فَلْيَتَّبِعْ» [رواه البخاری: ۲۴۸۸].

۱۰۶۰- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«معتل ساختن شخص ثروتمند ظلم است، و اگر کسی از شما به شخص پولداری حواله داده شد، حواله را بپذیرد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) حواله در نزد فقهاء عبارت از: منتقل ساختن قرض، از ذمه یک شخص بر ذمه شخص دیگری است، مثلاً: شخصی به نام (احمد) از (اشرف) هزار درهم قرضدار است، ولی به سببی از اسباب از (اشرف) می‌خواهد تا قرض خود را از نفر سومی به نام (اکرم) بگیرد، این کار به نام حواله یاد می‌شود، و با شروط معینی جواز دارد.

(۲) در حدیث نبوی شریف این عبارت آمده است که: (مطل الغنی ظلم)، و این عبارت دارای یکی از دو معنی است، معنی اول: اینکه اگر شخص قرضدار پول داشت، نباید طلبگارش را معطل نماید، و معطل ساختن طلبگارش در این حالت ظلم است، معنی دوم اینکه: اگر شخص طلبگار ثروتمند بود، به بهانه اینکه او احتیاجی به مال ندارد نباید او را معطل ساخت، و معطل ساختنش در این حالت ظلم است، و عبارت نبوی هر دو معنی را شامل می‌گردد.

(۳) معطل ساختن طلبگار بدون عذر موجه و معقول از گناهان کبیره است.

(۴) کسی که طلبگار را به سبب فقر و نا توانی واقعی معطل می‌سازد، در این وعید شامل نمی‌شود.

(۵) قبول کردن حواله از طرف طلبگار در نزد جمهور علماء مستحب است، نه واجب.

۲- باب: إِذَا أَحَالَ دَيْنَ الْمَيِّتِ عَلَى رَجُلٍ جَازَ

باب [۲]: اگر قرض مرده را بر شخصی حواله داد، جواز دارد

۱۰۶۱- عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِذْ أَتَى بِجَنَازَةٍ، فَقَالُوا: صَلِّ عَلَيْهَا، فَقَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟»، قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟»، قَالُوا: لَا، فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ أَتَى بِجَنَازَةٍ أُخْرَى، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، صَلِّ عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قِيلَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟»، قَالُوا: ثَلَاثَةُ دَنَانِيرَ، فَصَلَّى عَلَيْهَا، ثُمَّ أَتَى بِالثَّالِثَةِ، فَقَالُوا: صَلِّ عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟»، قَالُوا: لَا، قَالَ: «فَهَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟»، قَالُوا: ثَلَاثَةُ دَنَانِيرَ، قَالَ: «صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ»، قَالَ أَبُو قَتَادَةَ صَلَّ عَلَيْهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَعَلَى دَيْنِهِ، فَصَلَّى عَلَيْهِ [رواه البخاری: ۲۴۸۹].

۱۰۶۱- از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت است که گفت: نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که جنازه را آوردند، [کسان آن میت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] گفتند: بر وی نماز بخوانید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: «آیا بر وی قرضی هست؟» گفتند: نه، پرسیدند: «چیزی به ارث گذاشته است؟» گفتند: نه، [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] برخاستند و بر او نماز خواندند. بعد از آن جنازه دیگری را آوردند، و گفتند: یا رسول الله! بر وی نماز بخوانید، گفتند: «آیا بر وی قرضی هست؟» گفتند: بلی، پرسیدند: «آیا چیزی به میراث گذاشته است؟» گفتند: سه دینار از او مانده است، [برخواستند] و بر او نماز خواندند. بعد از آن جنازه سومی را آوردند و گفتند: یا رسول الله! بر او نماز بخوانید! پرسیدند: «آیا از خود چیز به ارث گذاشته است؟» گفتند: نه! پرسیدند: «بر او قرضی هست؟» گفتند: بلی، سه دینار قرضدار است، فرمودند: «شما بر رفیق خود نماز بخوانید».

۶) جمهور علماء می‌گویند: بعد از اتمام حواله، ذمه قرضدار خلاص گردیده و طلبگار حق ندارد که دو مرتبه به او رجوع نماید، ولی امام ابو حنیفه رحمته الله علیه می‌گوید: طلبگار در سه حالت می‌تواند بار دیگر به قرضدار رجوع نماید: در صورتی که شخص (محال الیه) در حال افلاس وفات نماید، در صورتی که در حال حیات، حکم به افلاسش گردد، در صورتی که حواله را انکار کند.

ابو قتاده گفت: یا رسول الله! شما بر او نماز بخوانید و قرضش بر من باشد، و همان بود که بر وی نماز خواندند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) جمهور علماء با استناد به این حدیث می‌گویند: ضامن شدن از مرده جواز دارد، خواه مالی بعد از خود به جا گذاشته باشد، و خواه به جا نگذاشته باشد، امام ابو حنیفه رحمته الله می‌گوید: ضمانت کردن از مرده که از خود چیزی را به جا نگذاشته است، روا نیست، و اگر از خود چیزی را بجا گذاشته بود، ضمانت کردن از وی به اندازه ترک‌هش جواز دارد.

و طوری که این حدیث بر آن صراحت و دلالت دارد، ضمانت کردن از چنین شخصی جواز دارد، و اینکه امام ابو حنیفه رحمته الله می‌گوید که ضمانت کردن از وی روا نیست، یا این حدیث برایش نرسیده است، و یا آن را منسوخ می‌داند، و ناسخش حدیث ابو هریره است که می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من برای مسلمانان از خودشان دوست‌تر هستم، کسی که از مسلمانان وفات می‌کند و قرضدار است، قرضش را من اداء می‌کنم، و اگر مالی به جا می‌گذارد، از ورثه‌اش باشد» و تفصیل بیشتر این موضوع را می‌توان در شرح این حدیث در کتاب عمده القاری شرح صحیح البخاری تألیف اما عینی رحمته الله مطالعه نمود، عمده القاری (۶۵۱/۸) حدیث (۲۲۸۹).

(۲) نماز نخواندن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر جنازه شخص قرضدار در وقتی بود که برای مسلمانان بیت المال نبود، تا قرض وی را از آن اداء نمایند، و بعد از اینکه مسلمانان دارای بیت المال شدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرض مرده قرضدار را از بیت المال می‌پرداختند، و بر وی نماز می‌خواندند.

(۳) اگر کسی قرضدار بمیرد، و مالی از خود به جا نگذاشته باشد، و یا حصه‌اش در بیت المال کمتر از قرضش باشد، در قیامت از آن قرض خود باید برای طلبگارش جواب گو باشد.

(۴) آنچه که در این حدیث قابل تذکر است این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد نماز نخواندن بر کسی، جز از مسئله قرضداری و حقوق مردم از چیزی دیگری پراسان نکردند، و این خود می‌رساند، که مسئله حقوق مردم دارای اهمیت خاص خود است، تا جاییکه سبب آن می‌شود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نماز خواندن بر چنین شخصی خود داری نمایند، و حتی شخص شهید که مرتبه بسیار عالی در نزد خداوند متعال دارد، هرگناهی را که در عمر خود مرتکب شده باشد، به سبب شهادتش برایش بخشیده می‌شود، به استثنای حقوق مردم که قابل بخشایش نیست، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «هر گناهی به جز از (قرض) برای شهید بخشیده می‌شود».

۳- باب: قَوْلِ اللَّهِ: ﴿وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَنُكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيْبُهُمْ﴾

باب [۳]: این قول خداوند متعال که: ﴿نصیب کسانی را که با آن‌ها عقد توارث بسته‌اید، اداء نمائید﴾

۱۰۶۲- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: أَبْلَغَكَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا حِلْفَ فِي الْإِسْلَامِ» فَقَالَ: قَدْ حَالَفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ فِي دَارِي [رواه البخاری: ۲۴۹۴].

۱۰۶۲- روایت است که کسی از انس بن مالک رضی الله عنه پرسید: آیا این خبر به تو رسیده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «هم پیمان شدنی در اسلام نیست»؟ گفت: خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خانه‌ام بین قریش و انصار عقد هم پیمانی بستند^(۱).

۴- باب: مَنْ تَكْفَّلَ عَنْ مَيِّتٍ دِينًا فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ

باب [۴]: اگر کسی قرض شخص مرده را متکفل گردید، نباید از کفالت خود برگردد

۱۰۶۳- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَوْ قَدْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ قَدْ أُعْطِيتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا»، فَلَمْ يَجِئْ مَالُ الْبَحْرَيْنِ حَتَّى قُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمَّا جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أَمَرَ أَبُو بَكْرٍ فَنَادَى: مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِدَّةٌ أَوْ دَيْنٌ، فَلْيَأْتِنَا، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در زمان جاهلیت عقد تحالف رواج داشت، و این گونه بود که: یکی برای دیگری می‌گفت: خون من خون تو، انتقام من انتقام تو، جنگ من جنگ تو، صلح من صلح تو است، تو از من و من از تو میراث می‌برم، و کسانی که چنین عقد و تعهدی می‌کردند، ششم حصه از مال یکدیگر را میراث می‌بردند.

(۲) در اول هجرت به مدینه منوره، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بین مهاجرین و انصار عقد اخوت بستند، و آیه را که اما بخاری رحمه الله عنوان باب قرار داده است، مؤید این معنی است، ولی این حکم به نزول آیه: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ نسخ گردید.

(۳) عقد اخوت که به معنی یاری و کمک رسانی مسلمانان با یکدیگر باشد، در اسلام باقی است.

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِي: كَذَا وَكَذَا، فَحَتَّى لِي حَثِيَّةٌ، فَعَدَدْتُهَا، فَإِذَا هِيَ خَمْسُ مِائَةٍ، وَقَالَ: خُذْ مِثْلَيْهَا [رواه البخاری: ۲۴۹۶].

۱۰۶۳- از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هنگامی که مال بحرین برسد، برای تو این قدر و آن قدر مال خواهم داد». ولی تا هنگام وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مال بحرین نرسید، چون مال بحرین رسید، ابوبکر رضی الله عنه امر کرد که منادی صدا کند که: اگر کسی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وعده و یا طلبی داشته باشد نزد ما بیاید.

من نزدش رفتم و گفتم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایم چنین و چنان گفتند. یک (حثیه) [یعنی: یک کف دست] پول برایم داد. و گفت: آن‌ها را بشمار! شمردم، پنج صد تا بود، گفت: دو چند این‌ها را هم برای خود بردار^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (حیثه): بر وزن نسیه، مقدار چیزی است که انسان دو کف دست خود را پهلوی هم قرار بدهد، و چیزی را مانند: آرد، گندم، دانه‌های طلا، و غیره با آن بردارد.

(۲) مجموع پولی را که ابو بکر رضی الله عنه برای جابر رضی الله عنه داد، یک هزار و پنج صد بود، و اینکه ابو بکر رضی الله عنه برای جابر گفت آن‌ها را هم برای خود بردار، سببش این بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای جابر گفته بودند که: «این قدر و آن قدر، و این قدر برایت می‌دهم» ابو بکر رضی الله عنه خواست تا به طور کامل به وعده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وفا نماید.

(۳) خلیفه بعدی مسؤول التزامات خلیفه قبلی می‌باشد.

۳۹- کِتَابُ الْوَكَالَةِ

کتاب [۳۹]: [احکام] وکالت

۱- باب: فِي وَكَالَةِ الشَّرِيكِ

باب [۱]: در وکالت شریک

۱۰۶۴- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَعْطَاهُ عَنَمًا يَقْسِمُهَا عَلَى صَحَابَتِهِ، فَبَقِيَ عَتُوْدٌ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «صَحَّ بِهِ أَنتَ» [رواه البخاری: ۲۳۰۰].

۱۰۶۴- از عقبه بن عامر رضی الله عنه^(۱) روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم برایش گوسفندانی دادند تا برای دوستان خود تقسیم کند، [گوسفندان را تقسیم کرد] و یک بزغاله باقی ماند، موضوع را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت، فرمودند: «تو خودت آن را قربانی کن»^(۲).

۱- وی عقبه بن عامر بن نابی انصاری است، در بیعت عقبه اول، و بدر واحد اشتراک داشت، و وقتی که هنوز طفل بود پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم برایش گفتند: این دعا را بخوان: (الهی! از تو سلامتی ایمان، و خلق نیک، و صلاحی را که سبب نجاتم باشد، مسئلت می‌نمایم)، از تاریخ وفاتش اطلاعی نیافتیم، اسد الغابه (۴۱۷/۳-۴۱۸).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (وکالت): در لغت به معنی سپردن و حفظ است، و در اصطلاح فقهاء عبارت از: جانشین ساختن شخص دیگری را به جای خود در اجرای کارهایی است که اجرای آن از طرف شخص دیگری جواز دارد.

(۲) این گوسفندها از راه غنیمت بدست آمده بود، و همه صحابه و از آن جمله خود عقبه بن عامر در آنها شریک بودند.

(۳) اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم او را به تقسیم نمودن آن گوسفندان امر کردند، دلالت بر این دارد که یک شریک می‌تواند به وکالت از دیگر شرکاء، قربانی را تقسیم نماید.

۲- باب: إِذَا أَبْصَرَ الرَّاعِي أَوْ الْوَكِيلُ شَاةً تَمُوتُ أَوْ شَيْئًا يَفْسُدُ ذَبَحَ أَوْ أَصْلَحَ مَا يَخَافُ عَلَيْهِ الْفَسَادَ

باب ۱۲: اگر چوپان و یا وکیل دید که گوسفند می‌میرد و یا چیزی تلف می‌شود، گوسفند را ذبح و آن را اصلاح نماید

۱۰۶۵- كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ كَانَتْ لَهُمْ عَنَمٌ تَرَعَى بِسَلْعٍ، فَأَبْصَرَتْ جَارِيَةً لَنَا بِشَاةٍ مِنْ غَنَمِنَا مَوْتًا، فَكَسَرَتْ حَجَرًا فَدَبَّحَتْهَا بِهِ، فَقَالَ لَهُمْ: لَا تَأْكُلُوا حَتَّى أَسْأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَوْ أُرْسِلَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ يَسْأَلُهُ، وَأَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ ذَلِكَ، أَوْ أُرْسِلَ، «فَأَمَرَهُ بِأَكْلِهَا» [رواه البخاری: ۲۳۰۴].

۱۰۶۵- از کعب بن مالک رضی الله عنه روایت است که [گفت]: برای آن‌ها گوسفندانی بود که به کوه (سلع) می‌چریدند، کنیز ما دید که یکی از گوسفندان ما در حال مردن است، سنگی را شکست و گوسفند را با آن ذبح کرد.

[کعب رضی الله عنه] برای آن‌ها گفت: نخورید تا از این موضوع از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسان نمایم، [یا اینکه گفت] تا وقتی که کسی بفرستم که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بپرسد، او از این موضوع از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید، یا کسی را فرستاد [که موضوع را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بپرسد] پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را به خوردن آن امر کردند^(۱).

(۴) ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که قربانی کردن بزغاله یکساله جواز دارد، و گرچه علماء در این مورد اختلاف نظر دارند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) چوپان و وکیل در اموالی که برای آن‌ها سپرده شده است، حق تصرف دارند، و دعوی‌شان قابل قبول است، مگر آنکه دلیلی بر خلاف ادعای آن‌ها وجود داشته باشد.

(۲) ذبح دست زن در وقت ضرورت، و در وقت غیر ضرورت حلال است.

(۳) سنگ اگر تیز باشد، و رگها را قطع کند، ذبح کردن با آن خصوصاً در وقت ضرورت جواز دارد.

(۴) با قیاس به سنگ، ذبح کردن با هر آله جارحه دیگری به استثنای دندان و ناخن جواز دارد.

(۵) ذبح کردن بدون اذن مالک در صورتی که به مصلحتش باشد، جواز دارد.

(۶) حیوانی که نزدیک به مرگ باشد، تا وقتی که هنوز زنده است اگر ذبح می‌گردد، خوردنش حلال است، و علامت زنده بودن آن است که در وقت ذبح کردن عضوی از اعضایش را حرکت بدهد، و خورش جاری گردد، و اگر چنین نشد، خوردنش حلال نیست.

۳- باب: الْوَكَالَةُ فِي قَضَاءِ الدِّيُونِ

باب [۳]: وکیل گرفتن در ادای قرض

۱۰۶۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَقَاضَاهُ، فَأَغْلَظَ فَهَمَّ بِهِ أَصْحَابُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «دَعُوهُ، فَإِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالًا»، ثُمَّ قَالَ: «أَعْطُوهُ سِتًّا مِثْلَ سِتِّهِ»، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِلَّا أَمَثَلٌ مِنْ سِتِّهِ، فَقَالَ: «أَعْطُوهُ، فَإِنَّ مِنْ خَيْرِكُمْ أَحْسَنَكُمْ قَضَاءً» [رواه البخاری: ۲۳۰۶].

۱۰۶۶- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که شخصی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد، و در طلب قرض خود در مقابل آن حضرت صلی الله علیه و آله درشت زبانی کرد، صحابه خواستند تا نسبت به وی عکس العمل نشان دهند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «او را بگذارید، چون زبان حقدار دراز است».

سپس فرمودند: «هم سن شترش برایش شتری بدهید».

گفتند: یا رسول الله! شتری مانند شتر او نیست، این شترها بر شتر او مزیت دارد.

فرمودند: «شتر بهتری برایش بدهید زیرا بهترین شما کسی است که قرض خود را

به طور شایسته تری اداء می کند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) گویند شخصی که در مقابل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درشت زبانی کرد، از منافقین، و یا از مردم بادیه

نشین بود، و طبیعت مردم بادیه نشین عدم مراعات لطف و ادب در سخن زدن است.

(۲) این موقف نبیل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مقابل این شخص که با وجود درشت زبانی نه تنها آنکه

قرضش را دادند بلکه چیزی هم بر آن افزودند، دلالت بر نهایت حسن خلق، و حلم و تواضع

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دارد، و کسی که خداوند در مدحش گفته باشد که: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۝﴾

البته چنین شخصیتی است که بدی را به نیکی جواب می دهد نه به بدی.

(۳) مناسب برای (ولی امر) آن است که از اشتباهات جهال نسبت به خود، گذشت نماید.

(۴) اطرافیان (ولی امر) حق دارند بدون اذن وی، مانع تجاوز دیگران نسبت به وی شوند.

(۵) وکیل گرفتن در ادای قرض جواز دارد.

(۶) جمهور علماء با استناد به این حدیث می گویند: قرض گرفتن حیوان به حیوان جواز دارد، ولی

امام ابو حنیفه و اصحابش و ثوری، و حسن بن صالح رحمهم الله می گویند: قرض گرفتن حیوان

به حیوان روا نیست، و آنچه که در این حدیث آمده است، پیش از تحریم ربا بود، و بعد از اینکه

۴- باب: إِذَا وَهَبَ شَيْئًا لَوَكِيلٍ أَوْ شَفِيعٍ قَوْمٍ جَارَ

باب [۴]: اگر برای وکیل و یا شفیع مردمی چیزی را ببخشد، روا است

۱۰۶۷- وَالْمِسُورَ بْنَ مُحَرَّمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ حِينَ جَاءَهُ وَفَدُ هَوَازَنَ مُسْلِمِينَ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَبْيَهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ، فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ: إِمَّا السَّبْيَ، وَإِمَّا الْمَالَ، وَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ بِهِمْ، وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْتَظَرَهُمْ بِضَعِّ عَشْرَةِ لَيْلَةٍ حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِفِ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَيْرُ رَادٍّ إِلَيْهِمْ إِلَّا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ، قَالُوا: فَإِنَّا نَخْتَارُ سَبْيَنَا، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمُسْلِمِينَ، فَأَتْنِي عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ هَؤُلَاءِ قَدْ جَاءُونَا تَائِبِينَ، وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبْيَهُمْ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطَيَّبَ بِذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُفِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا فَلْيَفْعَلْ» فَقَالَ النَّاسُ: قَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَهُمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّا لَا نَدْرِي مَنْ أَذِنَ مِنْكُمْ فِي ذَلِكَ مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ، فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعُوا إِلَيْنَا عُرْفَاؤَكُمْ أَمْرُكُمْ» فَارْجَعَ النَّاسُ، فَكَلَّمَهُمْ عُرْفَاؤُهُمْ، ثُمَّ رَجَعُوا

ربا حرام گردید، پیامبر خدا ﷺ از فروختن حیوان به حیوان منع کردند، ترمذی رحمه الله از سمره روایت می کند که پیامبر خدا ﷺ «از فروختن حیوان به حیوان به طور نسیه منع نمودند»، بنابراین حدیث باب و احادیث دیگری که دلالت بر جواز قرض حیوان به حیوان دارد، پیش از تحریم ربا بوده و منسوخ است.

(۷) اگر در وقت قرض دادن، چیزی را بیشتر از قرض، شرط نکرده بودند، و قرضدار در وقت ادای قرض، چیزی را بیشتر از قرض برای طلبگار داد، این عملش حسن معامله گفته شده و جواز دارد، ولی اگر به طور صریح و یا به طور ضمنی چیزی را بیشتر از قرض شرط کرده بودند، دادن و گرفتن آن سود بوده و حرام است.

(۸) امام می تواند جهت رفع فقر و دیگر مشکلات مردم، قرض بگیرد، زیرا قرضی که پیامبر خدا ﷺ گرفته بودند، برای فقراء گرفته بودند، نه برای خود، زیرا قرض آن شخص را از شتران صدقه دادند، و معلوم است که صدقه برای پیامبر خدا ﷺ و اهل بیت شان حرام است.

إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَخْبَرُوهُ: أَنَّهُمْ قَدْ طَيَّبُوا وَأَذْنُوا [رواه البخاری: ۲۳۰۷، ۲۳۰۸].

۱۰۶۷- از مسور بن مخرمه رضی الله عنه روایت است که گفت: چون نمایندگان قبیله هوازن که مسلمان شده بودند، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند، و از ایشان خواستند تا اموال و اسیران آن‌ها را برای آن‌ها برگردانند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن‌ها گفتند: «بهترین سخن در نزد من راست‌ترین آن است، شما یکی از دو چیز را اختیار کنید: یا اموال، و یا اسیران را، و من منتظر آمدن شما بودم» و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از باز گشتن از طائف، بیش از دو روز انتظار آمدن آن‌ها را داشتند^(۱).

چون آن‌ها دانستند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فقط یکی از آن دو چیز را برای آن‌ها مسترد خواهند کرد، گفتند: ما اسیران را اختیار می‌کنم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بین مسلمانان خطبه دادند، و بعد از حمد و ثنای خداوند متعال فرمودند: «اما بعد! اینک برادران شما از گذشته خود توبه نموده و آمده‌اند، و نظر من این است که اسیران آن‌ها را برای آن‌ها باز گردانیم، کسی که این پیشنهاد را پذیرفته و رضایت داشته باشد، به آن مبادرت ورزد، و کسی که می‌خواهد نصیبش را از اولین مال (فیء) که می‌رسد اداء نمائیم، همچنان کند».

مردم گفتند: یا رسول الله! ما به جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دادن اسیران رضایت می‌دهیم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ما نمی‌دانیم که در این مورد چه کسی از شما اجازه داده اید و چه کسی از شما اجازه نداده اید، تا وقتی که نمایندگان شما موضوع را برای ما می‌گویند، شما برگردید».

۱- بعد از اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مکه را در بیستم ماه رمضان سال هشتم هجری فتح کردند، در پنجم ماه شوال همان سال به طرف هوازن رفتند، بعد از شکست دادن آن‌ها به طرف طائف حرکت کردند، طائف را محاصره نمودند، و طائف یک ماه در محاصره آن‌ها بود، ولی اهل طائف تسلیم نشدند، و چون محاصره طائف به درازا کشید، از آن‌جا برگشتند، و با لشکریان خود در (جعرا نه) منزل گزیدند، و در همین‌جا بود که بیش از ده روز منتظر وفد هوازن ماندند، و بقیه ماجرا در خود حدیث نبوی شریف بیان گردیده است.

آن‌ها رفتند و نمایندگان آن‌ها با آن‌ها مشورت نمودند، سپس نمایندگان آن‌ها نزد پیامبر خدا ﷺ آمده و گفتند: همگی به رضایت خود اجازه داده‌اند^(۱).

۵- باب: إِذَا وَكَّلَ رَجُلًا فَتَرَكَ الْوَكِيلُ شَيْئًا فَأَجَارَهُ الْمُوَكَّلُ فَهُوَ جَائِزٌ

باب [۵]: اگر وکیل گرفت و وکیل چیزی را بخشید اگر موکل اجازه بدهد، روا است

۱۰۶۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: وَكَّلَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِحِفْظِ زَكَاةِ رَمَضَانَ، فَأَتَانِي آتٍ فَجَعَلَ يَخْثُو مِنَ الطَّعَامِ فَأَخَذْتُهُ، وَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: إِنِّي مُحْتَاجٌ، وَعَلَيَّ عِيَالٌ وَلِي حَاجَةٌ شَدِيدَةٌ، قَالَ: فَخَلَّيْتُ عَنْهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ»، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، شَكَأَ حَاجَةً شَدِيدَةً، وَعِيَالًا، فَرَحِمْتُهُ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «أَمَّا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ، وَسَيَعُودُ»، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ سَبْعُودٌ، لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّهُ سَيَعُودُ، فَرَصَدْتُهُ، فَجَاءَ يَخْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ، فَقُلْتُ: لَأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: دَعْنِي فَإِنِّي مُحْتَاجٌ وَعَلَيَّ عِيَالٌ، لَا أَعُودُ، فَرَحِمْتُهُ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ»، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، شَكَأَ حَاجَةً شَدِيدَةً، وَعِيَالًا، فَرَحِمْتُهُ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «أَمَّا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ وَسَيَعُودُ»، فَرَصَدْتُهُ الثَّالِثَةَ، فَجَاءَ يَخْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ، فَقُلْتُ: لَأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ، وَهَذَا

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) عرب مانند عجم به رقیبت داخل می‌شوند، ولی بعضی از علماء می‌گویند: بهتر آن است که نسبت به انتماءشان به پیامبر خدا ﷺ به رقیبت گرفته نشوند، چنان‌چه عمرؓ مرتدینی را که در زمان خلافت خود به اسارت گرفت، آزاد ساخت، و در رقیبت داخل نساخت.

(۲) بعد از اینکه اهل حرب مسلمان شدند، (ولی امر) می‌تواند با نظر داشت مصلحت عامه، اموالی را که از آن‌ها قبلاً به غنیمت گرفته است برای‌شان مسترد نماید.

(۳) در اقرار وکیل بر ضرر موکلش علماء اختلاف نظر دارند، امام ابو حنیفهؒ می‌گوید: این اقرار در نزد حاکم جواز دارد، و در نزد غیر حاکم جواز ندارد، امام ابو یوسفؒ می‌گوید: اقرارش به طور مطلق قبول است، خواه در نزد حاکم باشد، و خواه در نزد غیر حاکم، امام مالکؒ می‌گوید: اقرار و انکارش بر علیه موکل جواز ندارد، مگر آنکه موکل برایش چنین اجازه داده باشد، امام شافعیؒ می‌گوید: اقرار وکیل بر عیله موکل به طور مطلق جواز ندارد.

آخِرُ ثَلَاثِ مَرَّاتٍ، أَنْكَ تَزْعُمُ لَا تَعُودُ، ثُمَّ تَعُودُ قَالَ: دَعْنِي أَعْلَمُكَ كَلِمَاتٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهَا، قُلْتُ: مَا هُوَ؟ قَالَ: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ، فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ حَتَّى تَخْتِمَ الْآيَةَ، فَإِنَّكَ لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلَا يَفْرَبُكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ، فَخَلَيْتُ سَبِيلَهُ، فَأَصْبَحْتُ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ»، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَعَمَ أَنَّهُ يُعَلِّمُنِي كَلِمَاتٍ يَنْفَعُنِي اللَّهُ بِهَا، فَخَلَيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «مَا هِيَ»، قُلْتُ: قَالَ لِي: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ مِنْ أَوَّلِهَا حَتَّى تَخْتِمَ الْآيَةَ: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ وَقَالَ لِي: لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلَا يَفْرَبُكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ وَكَانُوا أَحْرَصَ شَيْءٍ عَلَى الْخَيْرِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَمَّا إِنَّهُ قَدْ صَدَقَكَ وَهُوَ كَذُوبٌ، تَعْلَمُ مَنْ تُحَاطَبُ مِنْذُ ثَلَاثِ لَيَالٍ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ»، قَالَ: لَا، قَالَ: «ذَاكَ شَيْطَانٌ» [رواه البخارى: ٢٣١١].

۱۰۶۸- از ابو هريره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا وکیل گرفتند که زکات رمضان را [یعنی: صدقه فطر را] محافت نمایم، کسی آمد و از آن طعامها مشت مشت برمی داشت.

او را گرفتم و گفتم تو را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواهم برد، [عقوبت دزدی را که قطع دست باشد، بر تو جاری سازند].

گفت: من محتاجم، و اهل عیال دارم و به این مال ضرورت شدید دارم، او را رها نمودم.

چون صبح شد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای ابو هريره! اسیر شب گذشتهات چه کرد؟»

گفت: گفتم: یا رسول الله! از حاجت و عیال داری اش شکایت نمود، بر وی رحم آوردم و او را رها ساختم.

فرمودند: «او به تو دروغ گفته است، و باز می آید».

و چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که «او باز می آید» من یقین کردم که او باز می آید، از این جهت مترصد وی شدم، و همان بود که آمد و طعامها را مشت مشت برمی داشت.

او را گرفتم و گفتم: تو را نزد پیامبر خدا می برم.

گفت: مرا بگذار، زیرا محتاجم و اهل و عیال دارم و دوباره نخواهم آمد، باز بر او رحم کردم و او را رها ساختم.

چون صبح شد پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «ای ابو هریره! اسیرت چه کرد؟»
گفتم: یا رسول الله! از حاجت مندی اهل و عیالش شکایت نمود، بر او رحم کردم و او را رها ساختم، فرمودند: «او دروغ گفته است و باز می آید». برای بار سوم مترصد وی گشتم، و چون دیدم که طعام را مشت مشت برمی دارد، او را گرفتم و گفتم تو را نزد پیامبر خدا ﷺ می برم، این سه بار شد که می گویی دیگر نخواهم آمد، ولی باز می آیی.
گفت: مرا رها کن و من به تو سخنانی یاد می دهم که خداوند به سبب آن ها به تو نفع می رساند.

گفتم: این سخنان کدام است؟

گفت: هنگامی که به بستر رفتی آیه الكرسي ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ...﴾ را تا آخرش بخوان، تا صبح از طرف خداوند بر تو حافظ و نگهبان می باشد، و شیطان به تو نزدیک نمی شود، و من او را رها نمودم.

و چون صبح شد پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «شب گذشته اسیرت چه کرد؟»
گفتم: او گفت سخنانی را به تو یاد می دهم که به سبب آن ها خداوند به تو منفعت می رساند، من هم او را رها ساختم.
فرمودند: «آن سخنان چه بود؟»

گفتم: او برایم گفت: هنگامی که به بستر رفتی آیه الكرسي ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ...﴾ را تا آخرش بخوان، تا صبح از طرف خداوند بر تو حافظ و نگهبانی است، و شیطان به تو نزدیک نمی شود، و صحابه به کار خیر بسیار حریص بودند.
پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «با آنکه او دروغگو است لیکن برای تو راست گفته است، ولی ای ابو هریره! آیا می دانی که در این سه شب با چه کسی سر و کار داشتی؟»
گفتم: نه.

فرمودند: «آن شیطان بود»^(۱).

۶- باب: إِذَا بَاعَ الْوَكِيلُ بَيْعًا فَاسِدًا فَبَيْعُهُ مَرْدُودٌ

باب [۶]: اگر وکیل چیزی را به بیع فاسد فروخت، بیعش مردود است

۱۰۶۹- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: جَاءَ بِلَالٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِتَمْرٍ بَرْنِيٍّ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مِنْ أَيْنَ هَذَا؟»، قَالَ بِلَالٌ: كَانَ عِنْدَنَا تَمْرٌ رَدِّيٌّ، فَبِعْتُ مِنْهُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، لِنُطْعِمَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ ذَلِكَ: «أَوْهَ أَوْهَ، عَيْنُ الرَّبَا عَيْنُ الرَّبَا، لَا تَفْعَلْ، وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَشْتَرِيَ فَبِعِ التَّمْرَ بِبَيْعٍ آخَرَ، ثُمَّ اشْتَرِهِ» [رواه البخاری: ۲۳۱۲].

۱۰۶۹- از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: بلال رضی الله عنه برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خرما (برنی) را آورد [برنی] نوع خوبی از خرما است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «این خرما از کجا است؟» بلال گفت: خرماهای خرابی داشتم، از آن خرماها دو صاع را به یک صاع [از خرما خوب] فروختم تا برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخورانم.

چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این سخن را شنیدند فرمودند: «ای وای، ای وای! این عین سود است، این عین سود است، چنین مکن، اگر می‌خواستی [از خرما خوب]

(۱) مانند واقعه که برای ابو هریره رضی الله عنه در موضوع بر خورد با شیطان رخ داده بود، برای عده از صحابه نیز رخ داده بود، که از آن جمله اند: معاذ بن جبل، اُبی بن کُفْت، اُبو ایوب انصاری، و زید بن ثابت رضی الله عنه.

(۲) گاهی می‌شود که شخص بد، و حتی کافر انسان را به راه خیر رهنمائی می‌کند.

(۳) از این حدیث معجزه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دانسته می‌شود، زیرا پیش از آنکه ابو هریره رضی الله عنه چیزی بگوید، از واقعه خبر دادند.

(۴) شیطان می‌تواند خود را به صورتی در آورد که برای انسان قابل رؤیت باشد.

(۵) جنیان و شیاطین از طعام استفاده می‌کنند.

(۶) آیه الكرسي فضیلت بسیاری دارد.

(۷) کسی که موظف به حفظ چیزی گردد، وکیل شمره می‌شود.

(۸) مستحب است که (ولی امر) صدقه فطر را جمع آوری نموده، و برای مستحقین آن توزیع نماید.

(۹) آموختن علم از هر کسی جواز دارد، ولو آنکه بد کار و حتی کافر باشد.

خریداری کنی، خرماى خود را جداگانه بفروش، و به پول آن از این خرما خریداری کن»^(۱).

۷- باب: الْوَكَالَةُ فِي الْحُدُودِ

باب [۷]: وکیل گرفتن در حدود

۱۰۷۰- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «جِيءَ بِالتُّعَيْمَانِ، أَوْ ابْنِ التُّعَيْمَانِ، شَارِبًا فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ أَنْ يَضْرِبُوا» قَالَ: فَكُنْتُ أَنَا فِيمَنْ ضَرَبَهُ، فَضَرَبَتْهُ بِالنَّعَالِ، وَالْجَرِيدِ [رواه البخارى: ۲۳۱۶].

۱۰۷۰- از عقبه بن حارث رضی الله عنه روایت است که گفت: تُعیمان یا ابن نعیمان را به تهمت شراب خواری آوردند، [یا در حالت مستی آوردند].

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای کسانی که در آن خانه بودند امر کردند که: اور بزنند، [عقبه رضی الله عنه] گفت: من هم از کسانی بودم که او را زدم، او را با کفش و چوب زدیم»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) باید مسلمان از چیزی که در آن اشتباه سود است، ولو آنکه قصدش خواری نباشد، جداً احتنا ب ورزد.

(۲) بیع فاسد اعتبار شرعی نداشته و منعقد نمی‌گردد، و حکم فروختن طعام به طعام، قبلاً در باب بیع به تفصیل گذشت.

(۳) صحابه رضی الله عنهم به اساس محبت شدیدی که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داشتند، می‌خواستند از بهترین چیزی که در اختیار دارند، و یا بدست آورده می‌توانند، برای‌شان بیاورند، و البته باید موقف هر مسلمان آن وقت چنین باشد، زیرا طوری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: ایمان مسلمان آن وقت کامل می‌شود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را از جان خود، و از فرزندان خود، و از تمام دنیا بیشتر دوست داشته باشد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در اجرای حد بر شراب خواری، لازم نیست که تا وقت به هوش آمدنش انتظار کشید.

(۲) در عقوبت شراب خواری بین علماء اختلاف است، امام شافعی رحمته الله و بعض دیگر از علماء می‌گویند که عقوبت شراب خواری چهل شلاق است، و دلیل‌شان حدیث صحیح مسلم است که می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابو بکر رضی الله عنهما شراب خوار را چهل شلاق می‌زدند، ولی عمر رضی الله عنه هشتاد شلاق

زد، و از علی علیه السلام نیز روایت است که وی ولید بن عقبه را به جهت شراب خواری اش چهل شلاق زد، و می‌گویند: آنچه که به فعل نبی کریم صلی الله علیه و آله ثابت شده باشد، مخالفت با آن جواز ندارد.

امام ابو حنیفه و مالک و ثوری عدّه دیگری از علماء رحمهم الله می‌گویند که: عقوبت شراب خواری هشتاد شلاق است، و دلیل‌شان اجماع صحابه رضی الله عنهم است، زیرا عمر رضی الله عنه در مورد عقوبت شراب خواری با صحابه رضی الله عنهم مشورت کرد، ابن عوف گفت: عقوبت آن را کمترین حدود که چهل شلاق باشد بگردان و در روایت آمده است که علی رضی الله عنه در این مشوره اشتراک داشت و گفت: شراب خواری وقتی که مست شود، یاوه سرایی می‌کند، و کسی که یاوه سرایی کند، افتراء می‌کند، و عقوبت افتراء کننده هشتاد شلاق است، پس او را هشتاد شلاق بزنید.

و سؤالی که شاید به ذهن خواننده خطور کند این است که (حدود) توقیفی و غیر قابل تغییر است، پس چگونه عمر رضی الله عنه ولو به مشورت صحابه رضی الله عنهم آن را تغییر داد؟ در جواب از این اعتراض علماء نظریات مختلفی ارائه نموده‌اند و آنچه که دلنشین‌تر به نظر می‌رسد این است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طور تعیین چهل شلاق نمی‌زند، بلکه طوریکه در روایات آمده است حدود چهل شلاق می‌زند، اگر برای شراب خواری حد معینی وجود می‌داشت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همان حد را بدون کم و زیاد اجراء می‌کردند، و چون نکردند، این موقف‌شان دلالت بر این دارد که برای شراب خواری حد معینی وجود نداشت، لذا کاری را که عمر رضی الله عنه کرد این بود که حد آن را تعیین نمود.

و علاوه بر آن می‌توانیم بگوئیم که عقوبت شراب خواری همان چیزی یعنی: حدود چهل شلاق است، و عمر رضی الله عنه به اساس صواب دید و تعزیر شراب خوار را هشتاد شلاق زد، و تعزیر در اختیار ولی امر است، و الله تعالی أعلم.

۴۰ - کتابُ مَا جَاءَ فِي الْحَرْثِ وَالْمَزَارَعَةِ

کتاب [۴۰]: آنچه که در مورد کشت و زراعت آمده است

۱ - باب: فَضْلُ الزَّرْعِ وَالْغَرَسِ

باب [۱]: فضیلت کشت و نهال شانی

۱۰۷۱- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا، أَوْ يَزْرَعُ زَرْعًا، فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ أَوْ إِنْسَانٌ أَوْ بَهِيمَةٌ، إِلَّا كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ» [رواه البخاری: ۲۳۲۰].

۱۰۷۱- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که نهالی را غرس کند و یا چیزی را کشت نماید، و از آن نهال و یا کشت پرده، انسان و یا حیوان چیزی بخورد، مگر آنکه آن چیز برایش صدقه محسوب می شود»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث انکه:

(۱) غرس نهال، و کشتمندی فضیلت دارد و کار خوبی است، و اینکه بهترین مکاسب کدام کسب است، اختلاف نظر وجود دارد، بعضی از علماء زراعت، و عده تجارت، و گروه دیگری صناعت را از بهترین کارها دانسته اند، و از این دانست می شود که صناعت بهترین مکاسب است.

(۲) اگر زراعت به نیت فروختن باشد، باز هم برای زراعت کار ثواب دارد، زیرا زراعتش در این صورت سبب فراوانی قوت و خوارک مردم می گردد، و علاوه بر آن، خواسته و نخواستہ پرندگان و چرندگان از آن استفاده می کنند بنابراین هر عملی که خیرش عام تر باشد، ثوابش بیشتر است.

۲- باب: مَا يُحَذَّرُ مِنْ عَوَاقِبِ الاِسْتِغَالِ بِآلَةِ الزَّرْعِ أَوْ مُجَاوَزَةِ الْحَدِّ الَّذِي أُمِرَ بِهِ

باب [۲]: عقوبت اشتغال به وسائل زراعتی یا تجاوز از حدی که به آن امر شده است

۱۰۷۲- عَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: وَرَأَى سِكَّةً وَشَيْئًا مِنْ آلَةِ الْحَرْثِ، فَقَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَا يَدْخُلُ هَذَا بَيْتَ قَوْمٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الدُّلَّ» [رواه البخاری: ۲۳۲۱].

۱۰۷۲- روایت است که ابو امامه باهلی رضی الله عنه گاو آهن و چیزی از وسائل زراعتی را دید، و گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: «این چیز به خانه کسی داخل نشده است، مگر آنکه خداوند خواری را به آن خانه داخل نموده است»^(۱).

۳- باب: اقْتِنَاءُ الْكَلْبِ لِلْحَرْثِ

باب [۳]: داشتن سگ برای نگهبانی از گشت

۱۰۷۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ أَمْسَكَ كَلْبًا، فَإِنَّهُ يَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطًا، إِلَّا كَلْبَ حَرْثٍ أَوْ مَاشِيَةٍ» [رواه البخاری: ۲۳۲۲].

۱۰۷۳- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «اگر کسی سگی را نگهدارد، از عملش هر روز یک قیراط کم می شود، مگ سگی که برای حفاظت کشت و یا حفاظت حیوانات باشد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در حدیث گذشته دیدیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم زراعت و غرس نهال را خوب گفتند، و ستودند، ولی از این حدیث چنین دانسته می شود که زراعت کار خوبی نیست، زیرا سبب ذلت و خواری می گردد، و کاری که سبب ذلت و خوار گردد، بدون شک بد است.

در جواب از این اشکال علماء گفته اند که: زراعت برای قوم و مردمی سبب ذلت می گردد که در صف جهاد باشند، و جهاد را بگذارند و به کشتمندی اشتغال ورزند، و یا آنکه آن قدر به زراعت مشغول گردند، که چیزهای را که به انجام دادن آن موظف گردیده اند، ترک نمایند، و عنوان امام بخاری رحمه الله هم اشاره به همین تاویل دارد.

۱۰۷۴- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي رَوَايَةِ «إِلَّا كَلْبَ غَنَمٍ أَوْ حَرْثٍ أَوْ صَيْدٍ» [رواه البخاری: ۲۳۲۲].

۱۰۷۴- و از ابو هریره رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «...مگر سگی که برای حفاظت گوسفندان، و یا کشت و شکار باشد».

۱۰۷۵- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي رَوَايَةِ أُخْرَى «إِلَّا كَلْبَ صَيْدٍ أَوْ مَا شِئِيَ» [رواه البخاری: ۲۳۲۲].

۱۰۷۵- و از ابو هریره رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «...مگر سگی که برای شکار و حفاظت حیوانات باشد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) قیراط در مورد مزد آخرت وزنی است که مقدار حقیقی آن را خود خداوند متعال می‌داند، و آنچه که برای بندگان معلوم است این است که نگهداشتن سگ، سبب نقصانی جزئی از اجزای عمل صاحب وی می‌گردد.

(۲) طوری که از مجموع روایات این حدیث دانسته می‌شود، نگهداشتن سگ برای سه غرض جواز دارد، شکار حفاظت از کشت، حفاظت از حیوانات، و اینکه نگهداشتن سگ برای غرض دیگری غیر از این اغراض سه گانه نیز جواز دارد یا نه؟ بین علماء اختلاف نظر وجود دارد، ولی چون علت جواز دادن به نگهداشتن سگ، مصلحت مردم و دفع ضرر از آن‌ها است، بنابراین در هر جایی که چنین ضرورتی احساس گردد، نگهداشتن سگ جائز به نظر می‌رسد، مانند: نگهداشتن و حراست از خانه، کشف مواد مخدر، و پیدا کردن مجرمین، و امثال این کارها.

(۳) کسی که بیش از یک سگ مثلاً: سه و یا چهار سگ را نزد خود نگه می‌دارد، آیا از عملش سه و یا چهار قیراط کم می‌شود، و یا فقط همان یک قیراط؟ هر دو وجه محتمل به نظر می‌رسد.

(۴) در بعضی روایات آمده است: کسی که سگی را غیر از اصناف مباحه نگهداری می‌نماید، از مزدش دو قیراط کم می‌شود، علماء آن را به نوع ضرر و ایدای سگ حمل کرده‌اند، به این معنی که اگر ضرر سگ کم بود، از عمل صاحبش یک قیراط، و اگر زیاد بود، دو قیراط کم می‌شود.

(۵) با قیاس به سگ، هر درنده دیگری که سبب آزار و اذیت همسایگان و راهروان گردد، مانند: گرگ، یوز، پلنگ، و غیره حکمش در تحریم نگهداشتن و کم شدن عمل، به یک قیراط و ده قیراط، مانند حکم سگ است.

۴- باب: استعمالِ البقرِ للحِرائَةِ

باب [۴]: استعمال گاو برای زراعت

۱۰۷۶- و عَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: بَيْنَمَا رَجُلٌ رَاكِبٌ عَلَى بَقَرَةٍ التَّفَتَّتْ إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا، خُلِقْتُ لِلْحِرَاثَةِ، قَالَ: آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَأَخَذَ الذَّنْبُ شَأً فَتَبِعَهَا الرَّاعِي، فَقَالَ لَهُ الذَّنْبُ: مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبْعِ، يَوْمَ لَا رَاعِيَ لَهَا غَيْرِي، قَالَ الرَّاوِي عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: «آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ» قَالَ أَبُو سَلَمَةَ: وَمَا هُمَا يَوْمَئِذٍ فِي الْقَوْمِ [رواه البخاری: ۲۳۲۴].

۱۰۷۶- و از ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «در حالی که شخصی بالای گاوی سوار بود، آن گاو به طرفش نگاه کرد و گفت: من برای سوار شدن خلق نشده‌ام من برای زراعت خلق شده‌ام» و فرمودند: که من و ابو بکر و عمر این چیز را تصدیق نمودیم»^(۱).

«و گرگ گوسفندی را گرفت، و چوپان او را تعقیب نمود، گرگ گفت: در روز درندگان، روزی که اصلاً چوپانی وجود ندارد، از این گوسفند به جز از من چه کسی دفاع خواهد کرد؟ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: من و ابو بکر و عمر، این چیز را تصدیق نمودیم».

۱- بعضی از کسانی که این سخن را شنیدند، گفتند: سبحان الله! آیا گاو هم سخن می‌زند، چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این تعجب را از آن‌ها دیدند گفتند که من و ابو بکر و عمر آن را تصدیق نمودیم، و طوری که راوی می‌گوید: شیخین در این مجلس حاضر نبود، و اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدون وجود آن‌ها گفتند که: «من و ابو بکر و عمر آن را تصدیق نمودیم» دارای چند احتمال است: احتمال دوم آنکه: نبی کریم صلی الله علیه و آله از قوت ایمان و یقین کامل شیخین می‌دانستند، که آن‌ها به طور یقین این سخن را تصدیق می‌کنند، بنابراین چنین خبر دادند.

احتمال دوم آنکه: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قبلاً این واقعه را برای شیخین گفته بودند، و آن‌ها به اساس ایمان قوی خود، بدون هیچ ترددی آن را تصدیق نموده بودند.

احتمال سوم آنکه: مراد از تصدیق شیخین تصدیقی است که به حد علم یقین رسیده است، تا جاییکه گویا خود آن‌ها این واقعه را مشاهده کرده‌اند، و قابل تذکر است که امام عینی رحمه الله در عمدة القاری تنها احتمال اول را، و شیخ شرقاوی در فتح المبدی هر سه احتمال را ذکر کرده است، و هر سه احتمال احتمالات معقول و مقبولی است، و الله تعالی أعلم.

راوی [به نقل] از ابو هریره رضی الله عنه گفت که: روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این سخن را گفت، ابو بکر و عمر رضی الله عنهما در آن مجلس حاضر نبودند.^(۱)

۵- باب: إِذَا قَالَ: أَكْفِنِي مَوْنَةَ النَّحْلِ

باب [۵]: اگر مالک گفت که: زحمت درختان خرما را عوض من تو متحمل شو

۱۰۷۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَتِ الْأَنْصَارُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اقْسِمَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ إِخْوَانِنَا النَّحْلِ، قَالَ: «لَا» فَقَالُوا: تَكْفُونَا الْمَوْنَةَ، وَتَشْرِكُكُمْ فِي الثَّمَرَةِ، قَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا [رواه البخاری: ۲۳۲۵].

۱۰۷۷- و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: مردم انصار برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند: درختان خرما را بین ما و بین برادران ما [یعنی: مهاجرین] تقسیم کنید. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «نه»، [چنین نمی‌کنم]. انصار گفتند: زحمت را [یعنی: آبیاری و دگر کارها را] شما متحمل شوید، شما را در میوه شریک می‌دهیم. [مهاجرین] گفتند: این سخن را شنیدیم و قبول کریم.^(۲)

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) این واقعه در زمان بنی اسرائیل به وقوع پیوسته بود.
- (۲) سخن زدن حیوانات در زمان نبی کریم صلی الله علیه و آله برای بعضی از صحابه، و غیر صحابه نیز به وقوع پیوسته است.
- (۳) این حدیث دلالت بر فضیلت بسیار زیاد شیخین دارد، زیرا نبی کریم صلی الله علیه و آله خود و آن‌ها را در این موضوع، در یک صنف قرار دادند.
- (۴) استفاده کردن از گاو برای رکوب کار خوبی نیست.
- (۵) اینکه گاو برای زراعت خلق شده است نه برای رکوب دلالت بر نفی رکوب گاو دارد، نه بر نفی هر فائده دیگری از آن، از این جهت خوردن گوشت، و استفاده از شیر و پوست آن به اجماع علماء جواز دارد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) انصار از این جهت این سخن را گفتند که: اول آنکه: در مکه در بیعت عقبه برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وعده داده بودند که با مهاجرین کمک و همکاری خواهند کرد.

۱۰۷۸- عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «كُنَّا أَكْثَرَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مُزْدَرَعًا، كُنَّا نُكْرِي الْأَرْضَ بِالنَّاحِيَةِ مِنْهَا مُسَمًّى لِسَيِّدِ الْأَرْضِ»، قَالَ: «فَمِمَّا يُصَابُ ذَلِكَ وَتَسْلَمُ الْأَرْضُ، وَمِمَّا يُصَابُ الْأَرْضُ وَيَسْلَمُ ذَلِكَ، فَهَيْنَا، وَأَمَّا الذَّهَبُ وَالْوَرِقُ فَلَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ» [رواه البخاری: ۲۳۲۷].

۱۰۷۸- از رافع بن خدیج رضی الله عنه روایت است که گفت: ما از همه مردم مدینه به کار زراعت بیشتر اشتغال داشتیم، زمین را در مقابل ناحیه که آن را برای صاحب زمین تعیین می کردیم، به کرایه می دادیم. گفت: گاهی می شد که آن قسمت از زمین را آفت می زد، و دیگر قسمت ها سالم می ماند، و گاهی می شد که دیگر قسمت ها را آفت می زد و آن قسمت سالم می ماند، ولی از این کار نهی شدیم، و البته در این هنگام [کرایه دادن زمین] به طلا و نقره متعارف نبود^(۱).

۶- باب: الْمَزَارَعَةُ بِالشَّطْرِ

باب [۶]: کشتمندی به قسمتی از حاصل

۱۰۷۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَخْبَرَهُ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَامَلَ خَيْبَرَ بِشَطْرِ مَا يُخْرُجُ مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ أَوْ زَرْعٍ، فَكَانَ يُعْطَى أَزْوَاجَهُ مِائَةً وَسَقًى، ثَمَانُونَ وَسَقًى ثَمَرٍ، وَعِشْرُونَ وَسَقًى شَعِيرٍ» [رواه البخاری: ۲۳۲۸].

دوم آنکه: پیامبر خدا ی بین مهاجرین و انصار عقد اخوت بسته بودند، و از مقتضای این عقد آن است که در مقابل برادران مهاجر خود چنین موقعی داشته باشند.

سوم آنکه: مردم انصار به طبیعت خود مردم سخاوتمند و مهمان دوستی بودند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن جهت پیشنهاد آن ها را قبول نکردند، تا زمین های مردم انصار از ملکیت شان خارج نگردد. (۲) در کشتمندی اگر زمین از یک طرف و کشت و زحمت از طرف دیگر باشد، جواز دارد.

(۳) در تقسیم حاصل و میوه بین صاحب زمین و زراعت کار، حد معینی وجود ندارد، و هر مقداری که طرفین بر آن به موافقت برسد، از نگاه شرعی جواز دارد.

۱- احکام و مسائل متعلق به این حدیث، ان شاء الله در حدیث (۱۰۸۰) به تفصیل خواهد آمد.

۱۰۷۹- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (خیبر) را به قسمتی از حاصل میوه و کشت آن، به مزارعت دادند، [از حاصل آن] برای همسران خود، صد (وسق) می دادند، هشتاد وسق خرما، و بیست وسق جو^(۱).

۱۰۸۰- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَنْهَ عَنْهُ عَنِ الْكِرَاءِ وَلَكِنْ، قَالَ: «أَنْ يَمْنَحَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْهِ خَرْجًا مَعْلُومًا» [رواه البخاری: ۲۳۳۰].

۱۰۸۰- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا ی از [اینکه شخص زمین خود را به] کشتمندی بدهد، نهی نکردند، ولی گفته که: «اگر کسی زمین را [به طور رایگان] در اختیار برادر خود قرار دهد که برای خود کشت نماید، بهتر از آن است که در مقابل آن، از وی چیزی معینی بگیرد»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) هر وسق مساوی شصت صاع مساوی (۳/۶۴۰) کیلو گرام است.

(۲) با استناد به این حدیث عدّه از علماء از آن جمله امام احمد، و ابو یوسف، و محمد، و ابن مسیب، و طاوس، و ابن ابی لیلی، و اوزاعی رحمهم الله، و از صحابه علی و ابن مسعود، و سعد، و زبیر، و اسامه، و ابن عمر، و معاذ رضی الله عنهم به کشتمندی دادن زمین را در مقابل قسمت معینی از حاصل زمین خواه میوه باشد، و خواه حاصل زراعتی جواز داده اند.

ولی امام ابو حنیفه، و زفر و مالک و شافعی و ابو ثور رحمهم الله می گویند: به گشتمندی دادن زمین در مقابل قسمتی از حاصل آن روا نیست و دلیل شان احادیث دیگری است که از چنین عملی منع می کند، و از آن جمله حدیث (ابو رافع) که شماره (۱۰۷۸) قبلا گذشت.

و از حدیث باب چنین جواب می دهند که معامله پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با اهل خیبر از طریق مزارعت نبود، بلکه از طریق خراج بود، زیرا اراضی مردم یهود از طریق غنیمت به ملکیت مسلمانان در آمده بود، و می توانستند همه آن زمین ها را از تصرف آن ها به طور کامل خارج سازند، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از روی شفقت و مهربانی آن زمین ها را در مقابل قسمتی از حاصل آن ها در اختیار مردم یهود گذاشتند، و این عمل به نام (خراج مقاسمه) یاد می شود، و به اتفاق علماء جواز دارد، ولی به کشتمندی دادن زمین در مقابل مقدار معین از حاصل زمین مثلا: و در مقابل صد کیلو و یا هزار کیلو و امثال آن جواز ندارد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۷- باب: أَوْقَافِ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَرْضِ الْخَرَاجِ وَمُزَارَعَتِهِمْ وَمُعَامَلَتِهِمْ

باب [۷]: اوقاف اصحاب پیامبر خدا ﷺ و زمین خراج و مزارعت و معامله با اهل خراج

۱۰۸۱- عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «لَوْلَا آخِرُ الْمُسْلِمِينَ، مَا فَتَحَتْ قَرْيَةً إِلَّا قَسَمْتُهَا بَيْنَ أَهْلِهَا، كَمَا قَسَمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْبَرَ» [رواه البخاری: ۲۳۳۴].

(۱) مزارعت که عبارت از به کشتمندی دادن زمین باشد جواز دارد، و اینکه در بعضی احادیث از مزارعت منع شده است، سبب دیگری دارد، و سبب آن در اول این حدیث که در (صحیح البخاری) به طور کامل مذکور است، بیان شده است و نص حدیث این است که: از عمرو بن دینار روایت است که گفت: برای طاوس گفتم که: مزارعت را ترک کند، زیرا مردم می گویند که پیامبر خدا ﷺ از مزارعت منع کرده اند عمرو در جواش گفت: کسی که از آن ها بهتر می داند که ابن عباس باشد برایم گفت که پیامبر خدا از مزارعت منع نکردند، بلکه فرمودند: «اگر شخص زمین خود را بدون مقابل در اختیار برادر خود بگذارد بهتر از آن است که از وی در مقابل آن چیزی بگیرد» و طوری که در این حدیث آمده است پیامبر خدا ﷺ از مزارعت منع نکردند، بلکه صاحب زمین را تشویق نمودند که تا زمینی خود را بدون مقابل در اختیار کشتمند قرار بدهد.

(۲) علماء گفته اند: احادیثی که دلالت بر نهی از مزارعت دارد، مراد از آن مزارعتی است که براساس عقد فاسد به وجود آمده باشد، مثلاً: صاحب زمین یک قسمت از زمین را که مرغوب نیست، تعیین نموده و برای کشتمند بگوید که این زمین هرچه حاصل داد از تو و حاصل بقیه زمین ها از من باشد.

و امام طحاوی رحمه الله علت نهی را در حدیث ابو رافع چنین روایت می کند که: دو نفر از انصار که یکی زمین دیگری را به مزارعت گرفته بود، با هم جنگ کردند، و چون نزد پیامبر خدا ﷺ آمدند، پیامبر خدا ﷺ برای آن ها گفتند: «وقتی که چنین می کنید، زمین های خود را به مزارعت ندهید» و این حدیث به طور صریح دلالت بر این دارد که مزارعت را پیامبر خدا ﷺ اجازه دادند، و آنچه را که منع کرده اند، جنگ و جدال بر سر مزارعت بود.

و در نتیجه می توان گفت که مزارعت اگر مشتمل بر عقد فاسدی نباشد، جواز دارد، و از همین جا است که فتوی در مذهب احناف به قول امام ابو یوسف و محمد رحمهما الله است که مزارعت، یعنی: کشتمندی را اجازه می دهند، و الله تعالی أعلم.

۱۰۸۱- از عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: اگر در نظرم مسلمانانی که بعد از این می آیند نمی بودند، هر قریه را که فتح می کردم، آنر به مانند آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خیبر را تقسیم نمودند، در بین مجاهدین تقسیم می کردم^(۱).

۸- باب: مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَوَاتًا

باب [۸]: کسی که زمین موات را احیاء نماید

۱۰۸۲- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ أَعْمَرَ أَرْضًا لَيْسَتْ لِأَحَدٍ فَهُوَ أَحَقُّ» [رواه البخاری: ۲۳۳۵].

۱۰۸۲- از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که زمین بی صاحبی را آباد می کند، از دیگران به آن زمین مستحق تر است»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) عمر رضی الله عنه زمین هایی را که مسلمانان به غنیمت می گرفتند بین آن ها تقسیم نمی کرد، بلکه در دست صاحبان آن ها قرار می داد، و از خراج آن ها به نفع عموم استفاده می کرد.
(۲) در حکم زمین های مفتوحه بین علماء اختلاف است، امام ابو حنیفه رحمه الله می گوید: اختیار آن با (ولی امر) مسلمانان است، اگر مصلحت را در تقسیم کردن آن می دید، تقسیم کند، و اگر مصلحت را در تقسیم نکردن آن می دید، تقسیم نکند، امام شافعی رحمه الله می گوید: زمینی را که مجاهدین از کفار به تقسیم نکردن آن رضایت بدهند، و از امام مالک رحمه الله در این مسئله دو قول نقل شده است، و قول مشهور آن است که زمین های مفتوحه نباید تقسیم گردد، بلکه باید از آن به نفع عموم استفاده شود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در کیفیت امتلاک زمین های موات بین علماء اختلاف است، امام شافعی و ابو یوسف و محمد رحمهم الله می گویند: هرکس هر زمین مواتی را که احیاء کرد، مالک آن زمین می شود، خواه زمین در نزدیک شهرها باشد، و خواه در کوه ها و بیابان ها.

امام مالک رحمه الله می گوید: احیاء زمین های نزدیک شهرها بدون اذن (ولی امر) جواز ندارد، ولی زمین های که در بیابان های دور از شهرها قرار دارد، احتیاج به اذن (ولی امر) ندارد.

امام ابو حنیفه رحمه الله می گوید: احیاء زمین در هر جایی که صورت بگیرد، بدون اذن (ولی امر) جواز ندارد، خواه نزدیک شهرها باشد، و خواه دور از شهر ها، خواه در دشت و بیابان باشد، و خواه در

۱۰۸۳- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَقَالَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَجَلَى الْيَهُودَ، وَالنَّصَارَى مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا ظَهَرَ عَلَى خَيْبَرَ أَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا، وَكَانَتْ الْأَرْضُ حِينَ ظَهَرَ عَلَيْهَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلِلْمُسْلِمِينَ، وَأَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا، فَسَأَلَتِ الْيَهُودُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيُقَرَّرَهُمْ بِهَا، أَنْ يَكْفُوا عَمَلَهَا، وَلَهُمْ نِصْفُ الثَّمَرِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نُقَرِّكُمْ بِهَا عَلَى ذَلِكَ مَا شِئْنَا»، فَقَرُّوا بِهَا حَتَّى أَجْلَاهُمْ عُمَرَ إِلَى تَيْمَاءَ وَأَرِيحَاءَ [رواه البخارى: ۲۳۳۸].

۱۰۸۳- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: عمر رضی الله عنه یهود و نصارا را از سر زمین حجاز بیرون کرد، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم هنگامی که (خیبر) را فتح نمودند، می خواستند یهود را از آن جا بیرون کنند، و هنگامی که سر زمین (خیبر) فتح گردید متعلق به خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و مسلمانان گردید.

و چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عزم بیرون کردن یهود را گرفتند، یهود برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد کردند که آن ها در آن جا کشت و کار نمایند، و نیم حاصل آن از آن ها باشد. پیامبر خدا ی برای آن ها گفتند: «به همین چیز تا هنگامی که ما بخواهیم با شما موافقت می کنیم» و تا وقتی که عمر رضی الله عنه آن ها را به طرف (تیماء) و (أریحاء) خارج ساخت، و در همان جا سکونت داشتند^(۱).

کوه و صحرا، و قوانین رایج امروزی دولت های اسلامی نظر امام ابو حنیفه رحمه الله را تأیید و اختیار نموده است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) (تیماء) و (أریحاء) دو منطقه در اول سر زمین شام از طرف مدینه منوره است.
- (۲) مزارعت در هر میوه و حاصلی جواز دارد، خواه درخت باشد، و خواه کشت.
- (۳) اینکه عمر رضی الله عنه یهود را از حجاز بیرون کرد، سببش آن بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای یهود نگفته بودند که برای همیشه در خیبر مانده می توانند، بلکه گفته بودند: تا وقتی که ما بخواهیم شما در خیبر مانده می توانید، و دیگر آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آخرین ایام حیات خود فرمودند که: «یهود را از (جزیره العرب) خارج سازید.

۹- باب: مَا كَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ يُؤَاوِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا فِي الزَّرَاعَةِ وَالشَّمْرِ

باب [۹]: همکاری صحابه پیامبر خدا ﷺ با یک دیگر در زراعت و میوه

۱۰۸۴- عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ، عَمَّهُ ظَهْرُ بْنُ رَافِعٍ، لَقَدْ نَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ أَمْرِ كَانَ بِنَا رَافِقًا، قُلْتُ: مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَهُوَ حَقٌّ، قَالَ: دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «مَا تَصْنَعُونَ بِمَحَاقِلِكُمْ؟»، قُلْتُ: نُوَاجِرُهَا عَلَى الرَّبْعِ، وَعَلَى الْأَوْسُقِ مِنَ التَّمْرِ وَالشَّعِيرِ، قَالَ: «لَا تَفْعَلُوا، ازْرَعُوهَا، أَوْ ازْرِعُوهَا، أَوْ أُمْسِكُوهَا» قَالَ رَافِعٌ: قُلْتُ: سَمِعَا وَطَاعَةً [رواه البخاری: ۲۳۳۹].

۱۰۸۴- از رافع بن خدیج رضی الله عنه روایت است که گفت: کاکایم (ظهیر بن رافع) گفت که پیامبر خدا ﷺ از کاری که برای ما سهولتی داشت، نهی فرمودند. گفتم: آنچه که پیامبر خدا ﷺ فرموده اند حق است.

گفت: پیامبر خدا ی مرا طلبیده و پرسیدند: «شما با زمین های خو چه کار می کنید؟»

گفتم: آن ها را به چهار یک و به چند (وسقی) از خرما و جو به اجاره می دهیم. گفتند: «چنین نکنید، یا خود شما [زمین های خود را] کشت کنید، و یا بدهید که دیگران برای خود کشت کنند، و یا همان طور بدون کشت نگهدارید». رافع رضی الله عنه می گوید: در جواب شان گفتم: به سر و چشم قبول دارم^(۱).

۱۰۸۵- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «كَانَ يُكْرِي مَزَارِعَهُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ، وَصَدْرًا مِنْ إِمَارَةِ مُعَاوِيَةَ» ثُمَّ حَدَّثَ عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ» فَذَهَبَ ابْنُ عُمَرَ إِلَى رَافِعٍ، فَذَهَبْتُ مَعَهُ، فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ» فَقَالَ ابْنُ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

بعضی از علماء با استناد به این حدیث، اجاره دادن زمین را به جزئی از حاصل آن، مکروه دانسته اند، ولی دیگران با تاویل این حدیث، و دلائل دیگری که دارند، این عمل را جائز می دانند، و اقوال علماء در این مسئله قبلاً گذشت، و تفصیل بیشتر آن را می توان در کتب فقه، مطالعه نمود.

عُمَرُ: «قَدْ عَلِمْتُ أَنَّا كُنَّا نُكْرِي مَزَارِعَنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بِمَا عَلَى الْأَرْبَعَاءِ، وَبِشْيٍ مِنَ الثَّنِ» [رواه البخاری: ۲۳۴۳، ۲۳۴۴].

۱۰۸۵- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که وی: زمین‌های زراعتی خود را در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خلافت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و ابتدای خلافت معاویه رضی الله عنه به اجاره می‌داد، بعد از آن از طریق رافع بن خدیج رضی الله عنه برایش خبر رسید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اجاره دادن زمین زراعتی نهی فرموده‌اند.

ابن عمر رضی الله عنهما نزد رافع بن خدیج رضی الله عنه رفت و از وی در زمینه پرسان نمود.

گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اجاره دادن زمین زراعتی نهی فرموده‌اند.

ابن عمر برایش گفت: خودت خبر داری که ما زمین‌های زراعتی خود را در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مقابل آنچه که بر کنار جوی‌ها می‌روئید و به چیزی از کاه، به اجاره می‌دادیم ^(۱).

۱۰۸۶- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ، قَالَ: «كُنْتُ أَعْلَمُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ الْأَرْضَ تُكْرَى»، ثُمَّ خِثِي عَبْدُ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ أَخَذَ فِي ذَلِكَ شَيْئًا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُهُ، «فَتَرَكَ كِرَاءَ الْأَرْضِ» [رواه البخاری: ۲۳۴۵].

۱۰۸۶- و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: من در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌دانستم که زمین به اجاره داده می‌شود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) حاصل حدیث ابن عمر رضی الله عنهما این است که وی روایت ابو رافع را که به طور مطلق بیانگر نهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اجاره دادن زمین می‌باشد، رد کرد، و در تعلیل رد خود چنین گفت که: سبب نهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اجاره دادن زمین زراعتی نسبت به کسانی بود که آن را به اساس عقد فاسد با اجاره می‌دادند، به طوری که برای کشتند می‌گفتند: «چیزی که در کنار جوی‌ها می‌روید با مقدار معین کاه باید برای ما باشد، و چه بسا می‌شد که زمین‌های کنار جوی‌ها خوب حاصل می‌داد، و جای‌های دیگر زمین را آفت می‌زد، و یا دیگر جاهای زمین خوب حاصل می‌داد، و کنار جوی‌ها را آفت می‌زد، و یکی از دو طرف خساره مند می‌گردید، و این چیز سبب کشمکش و منازعه بین آن‌ها می‌شد، از این سبب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها را از چنین اجاره دادنی منع فرمودند، پس بنابراین اگر اجاره براساس عقد فاسد نبوده، و مقدار اجاره به سوم و یا چهارم حصه از حاصل تمام زمین به اساس اتفاق جانبین صورت بگیرد، روا است، و از نگاه شرعی مانعی ندارد.

[راوی می‌گوید] بعد از آن عبدالله [بن عمر رضی الله عنه] ترسید که مبادا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حکمی صادر کرده باشند که او از آن اطلاعی نداشته باشد، از این جهت از اجاره دادن زمین خودداری کرد^(۱).

۱۰ - باب:

باب [۱۰]

۱۰۸۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَوْمًا يُحَدِّثُ، وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ: أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اسْتَأْذَنَ رَبَّهُ فِي الزَّرْعِ، فَقَالَ لَهُ: أَلَسْتَ فِيمَا شِئْتَ؟ قَالَ: بَلَى، وَلَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَرْزَعَ، قَالَ: فَبَذَرَ، فَبَادَرَ الطَّرْفَ نَبَاتَهُ وَاسْتَوَاوَهُ وَاسْتَحْصَاوَهُ، فَكَانَ أَمْثَالَ الْجِبَالِ، فَيَقُولُ اللَّهُ: دُونَكَ يَا ابْنَ آدَمَ، فَإِنَّهُ لَا يُشْبِعُكَ شَيْءٌ، فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: وَاللَّهِ لَا تَحْدُهُ إِلَّا قُرْشِيًّا، أَوْ أَنْصَارِيًّا، فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ زَرْعٍ، وَأَمَّا نَحْنُ فَلَسْنَا بِأَصْحَابِ زَرْعٍ، فَصَحَّكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [رواه البخاری: ۲۳۴۸].

۱۰۸۷- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزی سخن می‌زدند، و در این وقت شخص بادیه نشینی نزدشان نشسته بود.

فرمودند: «شخصی از اهل بهشت از پروردگارش اجازه خواست تا در داخل بهشت کشت و زراعت نماید.

خداوند برایش گفت: آیا هر چیزی را که می‌خواهی زودت نیست؟

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب خود داری نمودن ابن عمر رضی الله عنهما این بود که برایش خبر رسید که رافع بن خدیج از اجاره دادن زمین منع می‌کند، نزدش رفت و گفت: یا ابن خدیج! چه می‌گویی؟ ابن خدیج گفت: از دو نفر از کاکا هایم که در عزوه بدر اشتراک نموده بودند شنیده‌ام که می‌گفتند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اجاره دادن زمین منع کرده‌اند، عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: من در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌دانستم که زمین به اجاره داده می‌شود.... الخ.

(۲) با استناد به این حدیث بعضی از علماء می‌گویند که اجاره دادن زمین، در مقابل مقداری از حاصل آن مکروه است، ولی نظر علمای دیگر و ادله‌شان را قبلا در چند حدیث گذشته بیان نمودیم، و گفتیم که اگر اجاره دادن زمین متضمن عقد فاسد نباشد، بنا به قول عامه فقهاء جواز دارد.

گفت: چرا نیست؟ همه چیز هست ولی من کشت و زراعت کردن را دوست دارم.
 گفت: و آن شخص بذر نمود و تخم پاشید، به یک چشم بر هم زدن، [زراعتش] سبز گردید، رسید، و درو شد، و به اندازه کوه‌ها بالا آمد.
 خداوند برایش گفت: ای فرزند آدم! همه را بگیر، زیرا هیچ چیزی تو را سیر نمی‌کند».

آن شخص بادیه نشین گفت: به خداوند سوگند که آن شخص را نمی‌یابی مگر قرشی و یا نصاری، زیرا آن‌ها اهل کشت و زراعت اند، ولی ما [مردم بادیه نشین] اهل کشت و زراعت نیستیم، و پیامبر خدا ﷺ خندیدند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) در بهشت هر چیزی را که انسان از لذات و کارهای دنیوی بخواهد، در نزدش موجود است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾.
- (۲) اگر کسی پیشه داشته باشد که سبب عیب برایش نباشد، جواز دارد که او را به همان پیشه‌اش وصف نمائیم، مثلاً: بگوئیم، فلانی نجار، فلانی بزاز، فلانی دهقان، و امثال این‌ها.
- (۳) انسان بر هرکاری که عادت کرد، ولو آنکه سبب زحمتش باشد، به آن عشق می‌ورزد، و می‌خواهد تا به همان کار ادامه بدهد.
- (۴) اجراءات کارها در بهشت، مانند اجراءات کارها در این دنیا نیست، بلکه همه چیز در آن‌جا به حسب دلخواه و بدون زحمت و بسیار به زودی انجام می‌گیرد.

۴۱ - کتابُ المساقاة

کتاب [۴۱]: زراعت و آبیاری

۱ - باب: فی الشُّربِ

باب [۱]: در آب دادن

۱۰۸۸- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقَدَحٍ، فَشَرِبَ مِنْهُ، وَعَنْ يَمِينِهِ غُلَامٌ أَصْغَرُ الْقَوْمِ، وَالْأَشْيَاحُ عَنْ يَسَارِهِ، فَقَالَ: «يَا غُلَامُ أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أُعْطِيَهُ الْأَشْيَاحُ»، قَالَ: مَا كُنْتُ لِأَوْثَرِ بِفَضْلِي مِنْكَ أَحَدًا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ [رواه البخاری: ۲۳۵۱].

۱۰۸۸- از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت: کسی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قَدَحِ آبی آورد، آن را نوشیدند، [در این وقت] به طرف راست‌شان جوانی بود که خورد سال‌ترین افراد مجلس بود [این جوان فضل ابن عباس بود] و به طرف چپ‌شان بزرگ سالان بودند.

فرمودند: «ای جوان! اجازه می‌دهی که این قَدَحِ (لیوان) آب را برای بزرگ سالان بدهم؟»

آن جوان گفت: یا رسول الله! هرگز نمی‌خواهم که به پس‌خور شما ایثار کنم.
و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن قَدَحِ (لیوان) آب را برای آن جوان دادند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مناسبت این حدیث در این باب این است که در آن قسمت کردن آب آمده است.

(۲) دست راست و طرف راست، بر دست چپ و طرف چپ فضیلت دارد.

(۳) خورد بودن مانع مستحق گردیدن چیزی نیست، و در حقوق فرقی بین خورد سال و کلان سال نمی‌باشد.

۱۰۸۹- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: حُلِبَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَاةٌ دَاجِنٌ، وَهِيَ فِي دَارِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، وَشَيْبَ لَبَنُهَا بِمَاءٍ مِنَ الْبُئْرِ الَّتِي فِي دَارِ أَنَسٍ، فَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْقَدَحَ، فَشَرِبَ مِنْهُ حَتَّى إِذَا نَزَعَ الْقَدَحَ مِنْ فِيهِ، وَعَلَى يَسَارِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَعَنْ يَمِينِهِ أَغْرَابِيُّ، فَقَالَ عُمَرُ: وَخَافَ أَنْ يُعْطِيَهُ الْأَغْرَابِيُّ، أَعْطَى أَبَا بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ عِنْدَكَ، فَأَعْطَاهُ الْأَغْرَابِيُّ الَّذِي عَلَى يَمِينِهِ، ثُمَّ قَالَ: «الْأَيْمَنَ فَالْأَيْمَنَ» [رواه البخاری: ۲۳۵۲].

۱۰۸۹- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: از گوسفندی که در خانه پرورش می‌دادیم مقدار شیری را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوشیدم، و آن شیر را با آبی از چاه خانه‌ام کشیده شده بود، مخلوط نمودیم، شیر را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دادم. ایشان از آن شیر نوشیدند، چون قَدَح (لیوان) را از دهان خود برداشتند، به طرف چپ‌شان ابو بکر رضی الله عنه و به طرف راست‌شان شخص بادیه نشینی نشسته بود. عمر رضی الله عنه از خوف اینکه مبادا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باقی مانده را برای آن شخص بادیه نشین بدهند، [سبقت نموده] و گفت: یا رسول الله! ابو بکر رضی الله عنه نزد تات نشسته است، شیر را برای او بدهید. ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شیر را برای آن شخص بادیه نشین داده و فرمودند: «آنکه به طرف راست است مستحق‌تر است»^(۱).

(۴) آنچه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انجام دادند، یک اسلوب بسیار نیک تربیهٔ اطفال است، که جهت تقویّهٔ شخصیت طفل، برایش همان اهمیتی را قائل شویم، که برای کلان سالان قائل می‌شویم، و حتی نبی کریم صلی الله علیه و آله برای آن طفل نو جوان اهمیت بیشتری نسبت به کلان سالان قائل شده بودند، زیرا آن طفل را به طرف راست خود نشانده بودند، تا شخصیتش پرورش یافته، و حس حقارت خورد سالی از وی زدوده شود، و به اثر این اسلوب نبوی در تربیهٔ اطفال بود، که نو جوانان خورد سالی فرماندهی لشکرهای بزرگی را در جنگ‌های فرا مرزی بر عهده می‌گرفتند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در آب دادن، شخصی که به طرف راست نشسته است، از شخصی که به طرف چپ نشسته است، مستحق‌تر می‌باشد، ولو آنکه شخص طرف چپ بر آن شخص دیگر از نگاه مقام و مرتبت، و علم و دانش فضیلت داشته باشد.

۲- باب: مَنْ قَالَ إِنَّ صَاحِبَ الْمَاءِ أَحَقُّ بِالْمَاءِ حَتَّى يَرَوْى

باب [۲]: کسی که گفته است صاحب آب تا وقتی که سیراب شود به آب مستحق تر است

۱۰۹۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا يُمْنَعُ فَضْلُ الْمَاءِ لِمَنْعٍ بِهِ الْكَلَاءُ» [رواه البخاری: ۲۳۵۳].

۱۰۹۰- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «آبی که از اندازه ضرورت زیادتیر باشد، نباید سبب ممانعت از چراندن علف زار شود».

۱۰۹۱- وَ عَنْهُ فِي رَوَايَةٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا تَمْنَعُوا فَضْلَ الْمَاءِ لِتَمْنَعُوا بِهِ فَضْلَ الْكَلَاءِ» [رواه البخاری: ۲۳۵۴].

۱۰۹۱- و از [ابو هریره رضی الله عنه] در روایت دیگری آمده است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «آب زیادی خود را از دیگران دریغ نکنید، تا به این طریق سبب ممانعت از چراندن زیادی علف زاران شوید»^(۱).

(۲) با قیاس بر آب، در هر چیز دیگری که جنبه اکرام و عزت داشته باشد، مانند: میوه، طعام، دست شستن، داخل شدن به خانه، خارج شدن از خانه و امثال اینها، شخص طرف راست از شخص طرف چپ، مستحق تر است.

(۳) با قیاس بر آب دادن از طرف راست، اگر کسی در مسجد، و یا در مجلس از دیگری پیشتر در جایی نشسته باشد، مستحق همانجا می باشد، و دیگری حق ندارد، تا او را از جایش بر خیزاند، و گرچه این حکم به طور ضمنی از خود حدیث نیز دانسته می شود، زیرا بعد از اینکه شخص اعرابی به طرف راست پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم نشسته بود، کسان دیگری که بعد از وی آمدند، ولو آنکه بر وی فضیلت داشتند، از اعرابی نخواستند تا از جای خود بر خیزد.

(۴) ریختن آب در شیری که برای نوشیدن، و یا برای تقدیم کردن برای مهمان است، جواز دارد، ولی در شیری که برای فروش است، جایز نیست.

(۵) عمر رضی الله عنه جنبه دوستی و مهربانی را که با ابو بکر صدیق داشت، در هر جا و در هر چیز در نظر داشت و مراعات می کرد، و باید دوست حقیقی چنین باشد، ولی نبی کریم صلی الله علیه و سلم چون در مقام تشریع و ارشاد قرار داشتند، جنبه توجیهی و تشریعی اسلام را در نظر گرفته و همان کاری را انجام دادند که باید همگان در روش زندگی خود انجام دهند.

۱- از احکام و سماءل متعلق به این حدیث آنکه:

۳- باب: الْخُصُومَةُ فِي الْبُرِّ وَالْقَضَاءِ فِيهَا

باب [۳]: خصومت کردن در چاه و حکم کردن در آن

۱۰۹۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَفْتَطِعُ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، هُوَ عَلَيْهَا فَاجِرٌ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانُ» فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ الْآيَةَ، فَجَاءَ الْأَشْعَثُ، فَقَالَ: مَا حَدَّثَكُمْ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ فِيَّ أَنْزِلْتَ هَذِهِ الْآيَةَ، كَأَنْتَ لِي بِئْرٌ فِي أَرْضِ ابْنِ عَمٍّ لِي، فَقَالَ لِي: «شُهودَكَ»، قُلْتُ: مَا لِي شُهودٌ، قَالَ: «فَيْمِينُهُ»، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِذَا يَخْلِفُ، فَذَكَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذَا الْحَدِيثَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ذَلِكَ تَصْدِيقًا لَهُ [رواه البخاری: ۲۳۵۶، ۲۳۵۷].

۱۰۹۲- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «کسی که [به دروغ] سوگند بخورد، تا به سبب آن سوگند، مال مسلمانی را مالک شود، در حالی خداوند را ملاقات می‌کند که بر وی غضب است». و خداوند این آیه مبارکه را نازل فرمود: «کسانی که به عهد و پیمان خدا و سوگندهای خود مبلغ اندکی را به دست می‌آورند». اشعث آمد و گفت: ابو عبدالرحمن برای شما چه گفت؟ این آیه درباره من نازل شده است، در زمین پسر عموی خود چاهی داشتم، [و ادعا کرده که چاه از او است]. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایم گفتند: «شاهدانت را حاضر کن». گفتم: شاهد ندارم. فرمودند: «پس او باید سوگند بخورد».

-
- (۱) معنی این دو حدیث شریف این است که: اگر چراگاهی بود که در نزدیک آن، کسی چاه و یا چشمه آبی داشت، و آب چاه و یا چشمه از ضرورت خودش بیشتر بود، و مردم بدون وجود آب نمی‌توانستند از آن چراگاه برای مواشی خود استفاده نمایند، نباید صاحب آب، آبی را که از وی زیاد است، از مردم دریغ نماید، زیرا در این صورت گویا مردم را از آن چراگاه منع کرده است.
- (۲) بنا به قول اکثر علماء این نهی برای تنزیه است، نه برای تحریم.
- (۳) تا وقتی که صاحب آب، به آب ضرورت داشته باشد، از دیگران به آن آب مستحق‌تر است.

گفتم: او سوگند می‌خورد، پیامبر خدا ﷺ حدیث مذکور را گفتند، و خداوند متعال این آیه کریمه را جهت تصدیق رسول خود نازل فرمود^(۱).

۴- باب: إِيْمَنْ مَنْ مَنَعَ ابْنَ السَّبِيلِ مِنَ الْمَاءِ

باب [۴]: گناه کسی که آب را از رهگذر منع می‌کند

۱۰۹۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يُزَكِّيهِمْ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، رَجُلٌ كَانَ لَهُ فَضْلٌ مَاءٍ بِالطَّرِيقِ، فَمَنَعَهُ مِنَ ابْنِ السَّبِيلِ، وَرَجُلٌ بَايَعَ إِمَامًا لَا يُبَايِعُهُ إِلَّا لِدُنْيَا، فَإِنْ أَعْطَاهُ مِنْهَا رَضِيَ، وَإِنْ لَمْ يُعْطِهِ مِنْهَا سَخِطَ، وَرَجُلٌ أَقَامَ سَلْعَتَهُ بَعْدَ الْعَصْرِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لَقَدْ أُعْطِيتُ بِهَا كَذَا وَكَذَا، فَصَدَّقَهُ رَجُلٌ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَنِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [رواه البخاری: ۲۳۵۸].

۱۰۹۳- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «سه گروه هستند که در روز قیامت خداوند به طرف آن‌ها نظر نمی‌کند، و آن‌ها را [از گناه] پاک نمی‌سازد، و برای آن‌ها عذاب دردناکی است.

کسی که در کنار راه، آبی را از اندازهٔ احتیاج خود بیشتر دارد، و آن را از رهگذران دریغ می‌کند.

کسی که با امام به جهت اغراض دنیوی بیعت کند، به طوری که اگر چیزی برایش بدهد خودش شود، و اگر ندهد آزرده شود.

و کسی که مالش را بعد از عصر به معرض فروش بگذارد، و به دروغ بگوید که: به خدا سوگند که آن را از من به چنین و چنان مبلغی می‌خریدند، و شخصی سخنش را باور نماید».

و بعد از آن پیامبر خدا ﷺ این آیه مبارکه را تلاوت نمودند: «کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود را به بهای اندکی بفروشد، بهره در آخرت ندارند، و خداون با آن‌ها

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شاهد آوردن بر ذمه (مدعی) و سوگند خوردن در صورت انکار متوجه (مدعی علیه) است.

(۲) در تصرف داشتن چیزی، دلیل قطعی بر مالک بود آن چیز نیست.

سخن نمی‌گوید، و در قیامت بر آن‌ها نظر نمی‌کند، و آن‌ها را [از گناه] پاک نمی‌سازد، و برای آن‌ها عذاب درد ناکی است»^(۱).

۵- باب: فَضْلُ سَقْيِ الْمَاءِ

باب [۵]: فضیلت آب دادن

۱۰۹۴- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: بَيْنَا رَجُلٌ يَمْشِي، فَاشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ، فَنَزَلَ بِئْرًا، فَشَرِبَ مِنْهَا، ثُمَّ خَرَجَ فَإِذَا هُوَ بِكَلْبٍ يَلْهَثُ يَأْكُلُ التُّرَى مِنْ الْعَطَشِ، فَقَالَ: لَقَدْ بَلَغَ هَذَا مِثْلُ الَّذِي بَلَغَ بِي، فَمَلَأَ خُفَّهُ، ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِفِيهِ، ثُمَّ رَقِيَ، فَسَقَى الْكَلْبَ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ، فَعَفَّرَ لَهُ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَإِنَّ لَنَا فِي الْبَهَائِمِ أَجْرًا؟ قَالَ: «فِي كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ» [رواه البخاری: ۲۳۶۳].

۱۰۹۴- و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «شخصی در راهی می‌رفت، تشنگی بر وی غلبه نمود، در چاهی پایان شد و آب خورد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از اینکه خداوند با این سه گروه سخن نمی‌گوید این است که: سخن رضایت نمی‌گوید، و سخنی که با آن‌ها می‌زند، و از آن‌ها در مورد گناهانی که مرتکب شده‌اند باز خواست می‌کند، سخن قهر و غضب است.

(۲) صاحب آب، تا وقتی که خودش به آن ضرورت داشته باشد، از دیگران به آب مستحق‌تر است.
(۳) اگر کسی از تشنگی بمیرد، دیت آن به علاوه از سجن و عقوبت بر کسی است که برایش آب نداده است، و با قیاس بر تشنگی، اگر کسی از گرسنگی بمیرد، دیت وی بر کسی و یا بر کسانی است که قدرت طعام دادن آن را داشتند و طعام را از وی دریغ نمودند.

(۴) بیعت با امام باید براساس همبستگی، تعاون، ونصرت مسلمین، و توحید صف باشد، و کسی که براساس اغراض دنیوی با امام بیعت می‌کند، شامل این وعید می‌باشد.

(۵) قید سوگند خوردن در وقت عصر، قید اعتباری نیست، بنابراین کسی که مالش را با قسم دروغ به فروش می‌رساند، شامل این حکم می‌باشد، چه این عملش در وقت عصر باشد، و چه در غیر وقت عصر، و چه در شب باشد، و چه در روز، و یا تخصیص آن به بعد از عصر برای بیان واقعیت است، زیرا در آن وقت، بازارها نزدیک به بسته شدن است، و صاحب مال می‌خواهد مال خود را به هرطوری که شده است به فروش برساند.

چون از چاه بیرون شد، دید که سگی بر سر چاه از تشنگی خاک می‌خورد، با خود گفت: این حیوان هم مانند که من تشنه بودم تشنه است، موزه خود را آب کرد و به دهان خود گرفت و از چاه بالا شد، و سگ را به این طریق آب داد، خداوند این عملش را قبول نمود و گناهانش را بخشید».

پرسیدند: یا رسول الله! [از نیکی کردن] به چار پایان هم برای ما ثواب است؟ فرمودند: «[نیکی کردن] برای هر زنده جانی ثواب دارد»^(۱).

۶- باب: مَنْ رَأَى أَنَّ صَاحِبَ الْحَوْضِ أَوْ الْقَرْبَةِ أَحَقُّ بِمَائِهِ

باب [۶]: کسی که صاحب حوض و صاحب مشک آب را مستحق‌تر می‌داند

۱۰۹۵- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَأَذُوْدَنَّ رَجُلًا عَنْ حَوْضِي، كَمَا تُذَادُ الْعَرَبِيَّةُ مِنَ الْإِبِلِ عَنِ الْحَوْضِ» [رواه البخاری: ۲۳۶۷].
۱۰۹۵- و از ابو هریر رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، [بلا کیف] بعضی از اشخاص را آن‌چنان از حوض خود [یعنی: حوض کوثر] می‌رانم، به مانند آنکه شتر بیگانه از حوض [دیگران] رانده می‌شود»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) احسان کردن، سبب مغفرت گناهان می‌شود، خواه با آب دادن باشد، و خواه به نان دادن، و خواه به هر عمل مشروع دیگری که جانب مقابل به آن احتیاج داشته باشد.

(۲) آب دادن ثواب بسیاری دارد، بعضی از تابعین گفته‌اند: اگر گناهت بسیار زیاد است، برای مردم آب بده.

(۳) نیکی کردن با هر کسی کار مستحب و پسندیده‌ای است، ولو آنکه با غیر مسلمان باشد.

(۴) بعضی از علماء گفته‌اند: چون جزاء از جنس عمل است، دور نیست که آب دادن در این دنیا سبب سیراب شدن در روز آخرت گردد.

۲- مراد از اشخاصی که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم آن‌ها را از کوثر می‌رانند، منافقین، و یا مرتدین، و یا مبتدعین می‌باشند، و یا همه این‌ها هستند، و یا مراد از کسانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم آن‌ها را از حوض کوثر می‌رانند، امت‌های سابقه هستند، زیرا برای هر پیامبری حوض مخصوصی برای خودش و امتش می‌باشد.

۱۰۹۶- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ: رَجُلٌ حَلَفَ عَلَى سِلْعَةٍ لَقَدْ أُعْطِيَ بِهَا أَكْثَرُ مِمَّا أُعْطِيَ وَهُوَ كَاذِبٌ، وَرَجُلٌ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ كَاذِبَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ، لِيَقْطَعَ بِهَا مَالَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ، وَرَجُلٌ مَنَعَ فَضْلَ مَاءٍ فَيَقُولُ اللَّهُ: الْيَوْمَ أَمْنَعُكَ فَضْلِي كَمَا مَنَعْتَ فَضْلَ مَا لَمْ تَعْمَلْ يَدَاكَ [رواه البخاری: ۲۳۶۹].

۱۰۹۶- و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که فرمودند: «سه گروه‌اند که خداوند متعال در روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید، و به طرف آن‌ها نظر نمی‌کند. کسی که بر مالی به دروغ سوگند بخورد که آن را به چنین و چنان مبلغی می‌خریدند.

کسی که بعد از عصر به دروغ سوگند بخورد، و به سبب این سوگند، مال مسلمانی را به دست آورد.

و کسی که زیادی آب خود را از دیگران دریغ نماید، و خداوند متعال برایش می‌گوید: من امروز فضل و مهربانی خود را از او آن‌چنان دریغ می‌کنم، که تو آنچه را که به دست خود نساخته بودی، از دیگران دریغ می‌کردی»^(۱).

۷- باب: لَا حِمَى إِلَّا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ

باب [۷]: اختصاصی نمودن جز برای خدا و رسولش نیست

۱۰۹۷- عَنْ الصَّعْبِ بْنِ جَثَّامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا حِمَى إِلَّا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ» [رواه البخاری: ۲۳۷۰].

۱۰۹۷- از صعب بن جثامه رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اختصاصی کردن چیزی جز برای خدا و رسولش نیست»^(۲).

۱- تفصیل این حدیث را می‌توان در حدیث (۱۰۹۳) و حدیث (۱۰۹۴) مطالعه نمود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

هیچ کس حق ندارد منطقه‌ای را که صاحب ندارد، برای خود جهت استفاده شخصی و یا چراندن مواشی خود (قرق) نماید، بلکه چنین مناطقی حق عموم مردم بوده، و برای استفاده همگان است، بنابراین خلیفه مسلمانان می‌تواند جا، و یا جاهایی را که مناسب می‌داند برای مصلحت عامه (قرق) نماید، چنان‌چه خلفای راشدین چراگاه‌هایی را برای شتران و گوسفندان صدقه

۸- باب: شَرْبِ النَّاسِ وَسَقْيِ الدَّوَابِّ مِنَ الْأَمْهَارِ

باب [۸]: نوشیدن مردم، و آب دادن چارپایان از انهار

۱۰۹۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: الْحَيْلُ لِرَجُلٍ أَجْرٌ، وَلِرَجُلٍ سِتْرٌ، وَعَلَى رَجُلٍ وَزْرٌ، فَأَمَّا الَّذِي لَهُ أَجْرٌ: فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَطَالَ بِهَا فِي مَرْجٍ أَوْ رَوْضَةٍ، فَمَا أَصَابَتْ فِي طِيلِهَا ذَلِكَ مِنَ الْمَرْجِ أَوْ الرَّوْضَةِ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٍ، وَلَوْ أَنَّهُ انْقَطَعَ طِيلُهَا، فَاسْتَنْتَ شَرَفًا أَوْ شَرْقَيْنِ كَانَتْ آثَارُهَا، وَأَرَوَاتُهَا حَسَنَاتٍ لَهُ، وَلَوْ أَنَّهَا مَرَّتْ بِنَهْرٍ، فَشَرِبَتْ مِنْهُ وَلَمْ يُرِدْ أَنْ يَسْقِيَ كَانَ ذَلِكَ حَسَنَاتٍ لَهُ، فَهِيَ لِذَلِكَ أَجْرٌ، وَرَجُلٌ رَبَطَهَا تَعْنِيًا وَتَعَفُّفًا ثُمَّ لَمْ يَنْسَ حَقَّ اللَّهِ فِي رِقَابِهَا وَلَا طُحُورِهَا، فَهِيَ لِذَلِكَ سِتْرٌ، وَرَجُلٌ رَبَطَهَا فَخْرًا وَرِيَاءً وَنَوَاءً لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَهِيَ عَلَى ذَلِكَ وَزْرٌ وَسُئْلٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْحُمْرِ، فَقَالَ: مَا أُنْزِلَ عَلَيَّ فِيهَا شَيْءٌ إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ الْجَامِعَةُ الْفَادَةُ: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ [رواه البخاری: ۲۳۷۱].

۱۰۹۸- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اسپ، برای شخصی سبب مزد، و برای شخصی سبب حفظ آبرو، و برای شخصی سبب گناه است. اسپ برای آن کسی سبب مزد است که اسپ را به غرض جهاد در راه خدا، در سبزه زار و یا در باغچه ریسمانش تا هر جایی که در آن سبزه زار و یا باغچه برسد، برای صاحبش ثواب است، و اگر ریسمان آن اسپ کسیخته شود، و اسپ به یک بلندی و یا دو بلندی بدود، در هر قدمش و در هر سرگین انداختنش برای صاحبش ثواب است، و اگر آن اسپ به جوی آبی رسیده و از آن جو بدون آنکه صاحبش بخواهد او را آب بدهد آب بخورد از این آب خوردن برای صاحبش ثواب است، پس چنین اسپی برای صاحبش سبب ثوابها است.

(قرق) نموده بودند، و در زمان جاهلیت، بزرگان قوم در جایی که میخواستند، منزل می کردند، و سگی را وادار به کاو زدن می کردند، صدای سگ از چهار طرف تا هرجا که می رسید، (قرق) آن شخص گفته می شد، و کسی حق نداشت که حیوان خود را در آن جا بچراند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این عمل را منع کرده، و فرمودند که: (قرق) خاص برای خدا و رسولش می باشد، و کسی به طور شخصی نمی تواند جای را برای خود (قرق) نماید.

و شخص دیگر کسی است که اسپ را برای اینکه از دیگران بی‌نیاز باشد، نگهداری می‌کند، و حق خدا را در وی فراموش نمی‌کند، [یعنی: اگر برای تجارت باشد، زکات آن را می‌دهد^(۱)]. و اگر محتاجی را ببیند بر آن سوار می‌کند، اسپ برای چنین شخصی حمایه و پرده است.

و کسی که اسپ را به قصد افتخار و ریاء و دشمنی با مسلمانان نگهداری می‌نماید، چنین اسپ‌ی برای صاحبش سبب گناه است».

و کسی از پیامبر خدا ﷺ راجع به الاغ پرسید.

فرمودند: «بر من در این مورد، چیز دیگری جز این آیه جامع نازل نگردیده است که: «کسی که به اندازه ذره کار نیکی را انجام دهد، جزای آن را می‌بیند، و کسی که به اندازه ذره کار بدی را انجام دهد، جزای آن را می‌بیند»^(۲).

۱- امام ابو حنیفه رحمته الله با استناد به این جمله می‌گوید: اسپ‌ی که از چراگاه‌ها علف می‌خورد، اگر به نصاب برسد، در آن زکات واجب می‌شود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) با استناد بر این حدیث بعضی از علماء گفته‌اند که پیامبر خدا ﷺ آنچه را که می‌گفتند از طریق وحی می‌گفتند، زیرا در موضوع زکات الاغ که بر ایشان وحیی نازل نشده بود، به اجتهاد خود چیزی نگفتند، و کسانی که اجتهاد را برای آنحضرت صلی الله علیه و آله جاز می‌دانند، می‌گویند اجتهاد نکردن در مسئله به خصوصی، دلالت بر این ندارد که در هیچ مسئله اجتهاد نمی‌کردند، و اجتهاد کردن پیامبر خدا ﷺ در مسائل بسیاری ثابت شده است.

(۲) نگهداشتن و سائل جهاد فی سبیل الله، و از آن جمله اسپ، سبب اجر اخروی است، چنانچه ریاء و سمعت، مستوجب گناه و عذاب اخروی است.

(۳) در حدیث نبوی شریف آمده است که چون پیامبر خدا ﷺ راجع به اسپ توضیحات دادند، و آن را به سه قسم تقسیم نمودند، کسی راجع به (خر) پرسید که آیا حکم خر هم مثل حکم اسپ است؟ ایشان در جواب فرمودند که «بر من در این مورد، چیزی دیگری جز این آیه جامع نازل نگردیده است» که: «کسی که به اندازه ذره کار نیکی را انجام دهد، جزای آن را می‌بیند، و کسی که به اندازه ذره کار بدی را انجام دهد، جزای آن را می‌بیند».

و اینکه این آیه کریمه چگونه جوابی برای سؤال آن شخص شده می‌تواند؟ این است که امام عینی رحمته الله می‌گوید: (سؤال آن‌ها از این بود که: آیا حکم خر مانند حکم اسپ است یا نه؟ پیامبر خدا ﷺ با ذکر این آیه کریمه گفتند که: اگر نگهداشتن خر برای کار خیر باشد، حتماً ثواب آن برای صاحبش می‌رسد، و اگر برای شر باشد، گناه آن به صاحبش می‌رسد)، و این همان چیزی است که آیه کریمه بر آن تنصیب دارد.

۹- باب: بَيْعِ الْحَطَبِ وَالْكَالِ

باب [۹]: فروختن هیزم و گیاه

۱۰۹۹- عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، أَنَّهُ قَالَ: أَصَبْتُ شَارِفًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَغْنَمٍ يَوْمَ بَدْرٍ، قَالَ: «وَأَعْطَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَارِفًا أُخْرَى»، فَأَخَذْتُهَا يَوْمًا عِنْدَ بَابِ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَحْمِلَ عَلَيْهَا إِذْخِرًا لِأَبِيعَهُ، وَمَعِيَ صَائِعٌ مِنْ بَنِي قَيْنُقَاعَ، فَاسْتَعِينَ بِهِ عَلِيٌّ وَلَيْمَةُ فَاطِمَةَ، وَحَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ يَشْرَبُ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ مَعَهُ قَيْنَةً، فَقَالَتْ: أَلَا يَا حَمْزُ لِلشُّرَفِ النَّوَاءِ فَتَنَارَ إِلَيْهِمَا حَمْزَةُ بِالسَّيْفِ فَجَبَّ أَسْمَتَهُمَا، وَبَقَرَ خَوَاصِرَهُمَا، ثُمَّ أَخَذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا، قُلْتُ لِابْنِ شِهَابٍ وَمَنْ السَّنَامُ؟ قَالَ: قَدْ جَبَّ أَسْمَتَهُمَا، فَذَهَبَ بِهَا، قَالَ ابْنُ شِهَابٍ: قَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: فَتَنَظَرْتُ إِلَى مَنْظَرٍ أَفْظَعَنِي، فَأَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ، فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ، فَخَرَجَ وَمَعَهُ زَيْدٌ، فَأَنْطَلَقْتُ مَعَهُ، فَدَخَلَ عَلَى حَمْزَةَ، فَتَغَيَّظَ عَلَيْهِ، فَרَفَعَ حَمْزَةُ بَصَرَهُ، وَقَالَ: هَلْ أَنْتُمْ إِلَّا عِبِيدٌ لِأَبَائِي، فَرَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُقَهِّقُرُ حَتَّى خَرَجَ عَنْهُمْ، وَذَلِكَ قَبْلَ تَحْرِيمِ الْحَمْرِ [رواه البخاري: ۲۳۷۵].

۱۰۹۹- از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت است که گفت: از غنایم جنگ بدر که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشتراک نموده بودم، ماده شتر پیری برایم رسید، و گفت که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ماده شتر پیر دیگری نیز برایم دادند.

روزی این دو شتر را به در خانه یکی از انصار خواباندم، و مقصدم آن بود تا بر آن‌ها (إذخر) بار کرده و بفروشم، و شخص زرگری از مردم (بنی قینقاع) نیز با من بود، و از فروش این چیزها کار عروسی‌ام با فاطمه علیها السلام ترتیب دهم.

در این وقت [در همان خانه که شتران را در پیشروی آن خوابانده بودم] حمزه بن عبدالمطلب با کنیزی به شراب خواری مشغول بود، آن کنیز [در هنگام غزل خوانی برایش] گفت که: ای حمزه! به سوی شتران چاق بشتاب.

و حمزه با شمشیرش به آن‌ها حمله ور گردید، کوهان‌های آن‌ها را برید، و پهلوی آن‌ها را درید، و جگرهای آن‌ها را در آورد.

علی علیه السلام می‌گوید: منظره دیدم که مرا به وحشت انداخت، و سخت ترسیدم، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدم و زید بن حارثه نزدشان بود ^(۱)، واقعه را برای‌شان خبر دادم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با زید بیرون شدند، و من همراه‌شان رفتم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد حمزه رفته و بر او قهر نمودند، حمزه چشمش را بالا نموده و گفت: آیا شما نوکران پدر من نیستید؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عقب عقب رفتند تا از نزدش خارج شدند، و این واقعه پیش از حرام شدن شراب بود ^(۲).

۱- وی زید بن حارثه بن شراحیل قضاعی است، غلام حدیجه رضی الله عنها بود، و خدیجه رضی الله عنها او را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخش داد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را آزاد ساختند و فرزند خود خواندند، عمر رضی الله عنه می‌گوید: ما او را زید بن محمد می‌نامیدیم، تا آیه مبارکه نازل گردید که ﴿أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ﴾، یعنی: آن‌ها را به نام پدرهای حقیقی‌شان یاد کنید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بین او بین حمزه رضی الله عنه عقد اخوت بستند، و در جنگ مؤته به شهادت رسید.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اِذْخِر: یک نوع گیاهی است که عرب‌ها بعضی کارها، مانند پوشیدن سقف خانه و غیره از آن استفاده می‌کردند.

(۲) چون طوری که در متن حدیث آمده است، این واقعه پیش از تحریم شراب بود، زیرا حمزه رضی الله عنه در غزوه احد در سال سوم هجری به شهادت رسید، و تحریم شراب بعد از این بود، و از همین جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نگاه شراب خواری حمزه رضی الله عنه را مورد مؤاخذه قرار ندادند.

(۳) استفاده از هیزم دشت و بیابان مباح است.

(۴) مصارف عروسی بر عهده شوهر است.

(۵) خواباندن شتر و امثال آن به پیش روی خانه شخص دیگری اگر از این کار متضرر نگردد، و قبلاً از آن منع نکرده باشد، روا است.

(۶) امام و یا نائیش حق دارند جهت احقاق حق، به خانه شخص متهم داخل شوند.

(۷) اگر کسی عقلش به سبب تناول چیز مباحی از بین رفته بود، و در این حالت زنش را طلاق داد، و یا کسی را دشنام داد، مؤاخذه نمی‌گردد، زیرا مستی حمزه رضی الله عنه به سبب شرابی بود که در آن وقت مباح بود، ولی اکنون که بعد از تحریم شراب است، اگر کسی در حالت مستی مرتکب جنابیتی می‌گردد، در نزد جمهور علماء مستی برایش عذری در سقوط عقوبت شمرده نمی‌شود.

بنابراین اگر کسی زنش را در این حالت طلاق داد، طلاقش معتبر شمره می‌شود، اگر کسی را کشت قصاص می‌شود، اگر زنا کرد، عقوبت زنا بر وی جاری می‌گردد، ولی امام ابن تیمیّه رحمه الله و

۱۰ - باب: القَطَائِع

باب [۱۰]: قَطَائِع

۱۱۰۰- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَرَادَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُقْطَعَ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ: حَتَّى تُقْطَعَ لِإِخْوَانِنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ مِثْلَ الَّذِي تُقْطَعُ لَنَا، قَالَ: «سَتَرُونَ بَعْدِي أَثَرَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي» [رواه البخاری: ۲۳۷۶].

۱۱۰۰- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می خواستند تا از املاک بحرین [برای انصار] چیزی بدهند.

انصار گفتند: تا وقتی که برای برادران مهاجر ما [از املاک بحرین] به اندازه که برای ما می دهید، ندهید [قبول نمی کنیم].

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بعد از من کسانی را خواهید دید که خود را بر شما ترجیح دهند، و در این وقت صبر کنید تا مرا ملاقات نمایند»^(۱).

بعضی از علمای دیگر تصرفات مست را لغو می دانند، و اکثر محاکم در دولت های اسلامی در موارد بسیاری به اساس همین نظر اخیر عمل می کنند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) قَطَائِع: جمع قطیعه است، و قطیعه عبارت از آن است که (ولی امر) به اساس مصلحت چیزی از مال تحت تصرف دولت را برای شخص و یا اشخاصی واگذار نماید، و این اقطاع بر دو نوع است: اقطاع ملکیت، و اقطاع منفعت، در اقطاع ملکیت، شخصی که ملک برایش داده شده است، مالک آن زمین می گردد، و هر طوری که خواسته باشد می تواند در آن تصرف نماید، و در اقطاع منفعت، تنها مالک منفعتش می گردد، و اصل ملک متعلق به بیت المال است.

(۲) گرچه (ولی امر) حق دارد تا از املاکی که تحت تصرفش می باشد، چیزی را به اساس مصلحت برای بعضی از اشخاص اقطاع نماید، ولی در این اقطاع سه چیز شرط است: اول آنکه: این اقطاع از چیزهای نباشد که همه مردم در آن شرکت دارند، مانند: منابع آب، معادن، چراگاه ها، جنگلات و امثال این ها، دوم آنکه: این اقطاع از زمین هایی نباشد که به نوعی از انواع تحت ملکیت شخص و یا اشخاص دیگری می باشد، سوم آنکه: این اقطاع خاص به اساس مصلحت عامه باشد، و رابطه فامیلی، قومی، منطقه ای، و امثال این چیزها در آن مداخله نداشته باشد، ورنه دادن و گرفتن آن حرام است.

۱۱- باب: الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ مَرٌّ أَوْ شَرْبٌ فِي حَائِطٍ أَوْ نَخْلٍ

باب [۱۱]: کسی که رهرو، و جوی آبش از نخلستان شخص دیگری می‌گذرد

۱۱۰۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، بْنِ عَمْرِو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ ابْتَاَعَ نَخْلًا بَعْدَ أَنْ تُؤَيَّرَ، فَتَمَرَّتْهَا لِلْبَائِعِ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ، وَمَنْ ابْتَاَعَ عَبْدًا وَلَهُ مَالٌ، فَمَالُهُ لِلَّذِي بَاعَهُ، إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ» [رواه البخاری: ۲۳۷۹].

۱۱۰۱- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «کسی که درخت خرما را بعد از اینکه پیوند (تلقیح و کشن گیری) شده بود خرید، میوه آن درخت از فروشنده است، مگر آنکه خریدار [در هنگام خرید] آن را برای خود شرط نماید.

و کسی که غلامی می‌خرد، و این غلام دارای مال است، مال آن غلام از فروشنده است، مگر آنکه خریدار آن را برای خود شرط نماید»^(۱).

۳) این حدیث دلالت بر فضیلت انصار دارد، زیرا آن‌ها نخواستند تا برای آن‌ها چیزی داده شود، که برای مردم مهاجر داده نشده است، و گویند: این حدیث دلالت بر این دارد که خلافت در مردم انصار نمی‌باشد، و این علائم نبوت است، که به همین طریق تحقق یافت.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) پیوند زدن درخت خرما با پیوند زدن درخت‌های دیگر فرق دارد، و آن به این شکل است که: همه سال بعد از اینکه خوشه‌های خرما ظاهر شد، مقداری از خرما (نر) را گرفته و در داخل خوشه درخت خرما (ماده) می‌گذارند، و آن را بسته می‌کنند، و بعد از اینکه خوشه خرما قدری کلان شد، یا خوشه خود به خود از تاری که آن را به بسته بودند باز می‌شود، و یا آن را باز می‌کنند، و به این طریق درخت خرما به شکل مطلوب میوه می‌دهد، ورنه میوه‌اش بسیار کم، و در عین حال خراب و نامرغوب می‌باشد.

۲) با استناد به ظاهر این حدیث جمهور علماء گفته‌اند: اگر کسی درخت خرمایی را که پیوند شده بود فروخت، میوه آن درخت از فروشنده است، مگر آنکه خریدار در وقت عقد شرط کرده باشد که میوه از وی باشد، امام ابو حنیفه رحمه الله می‌گوید: خواه آن درخت پیوند شده باشد و خواه نشده باشد، میوه‌اش از فروشنده است، مگر آنکه خریدار شرط کرده باشد که میوه آن درخت از وی باشد، به این معنی که قید پیوند شدن دارای مفهوم مخالف نیست که اگر پیوند نشده باشد، میوه‌اش از خریدار باشد، منتهی خریدار می‌تواند از فروشنده بخواهد که میوه‌اش را خواه رسیده

باشد و خواه نه رسیده فی الحال بچینند، به علاو از آن، امام ابو حنیفه رحمته می گوید: اگر خریدار شرط کرد که میوه تا وقت رسیدن بر درخت بماند، این عقد فاسد است.

۳) با قیاس بر درخت خرما، هر درخت دیگری مانند: درخت توت، تاک انگور، درخت سیب، و امثال اینها که فروخته شده بود، اگر میوه داشت، میوه اش از فروشنده است، مگر آنکه خریدار شرط کند که از وی باشد.

۴) برای آنکه نزاعی بین فروشند و خریدار واقع نشود، بهتر آن است که در وقت عقد خرید و فروش، شرط کنند که میوه متعلق به خریدار است، ورنه بعد از عقد شاید خریدار از فروشنده بخواهد که میوه اش را بچیند، و چون میوه قابل خوردن نشده است، صاحب میوه از چیدن آن ابا ورزد، و این امر سبب کشمکش بین آنها گردد.

۴۲ - کتاب فی الاستقراض وأداء الديون والحجر والتفليس

کتاب [۴۲]: در استقراض و ادای دیون و حجر و تفلیس^(۱)

۱ - باب: مَنْ أَخَذَ أَمْوَالَ النَّاسِ يُرِيدُ أَدَاءَهَا أَوْ إِتْلَافَهَا

باب [۱]: کسی که اموال مردم را به قصد اداء کردن آن می گیرد، و یا به قصد تلف کردن آن

۱۱۰۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ أَخَذَ أَمْوَالَ النَّاسِ يُرِيدُ أَدَاءَهَا أَدَّى اللَّهُ عَنْهُ، وَمَنْ أَخَذَ يُرِيدُ إِتْلَافَهَا أَتْلَفَهُ اللَّهُ» [رواه البخاری: ۲۳۸۷].

۱۱۰۲- از ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند: «کسی که مال مردم را بگیرد، و قصدش ادای آن باشد، خداوند اسباب ادای آن را مهیا می سازد و کسی که [مال مردم را بگیرد]، و قصدش تلف کردن آن باشد، [یعنی: ندادن آن باشد] خداوند اسباب تلف شدن آن مال را مهیا می سازد»^(۲).

۱- (استقراض): عبارت از قرض گرفتن، و (دیون) عبارت از قرضهایی است که بر ذمه شخص قرضدار می باشد، و (حجر): عبارت از آن است که به سببی از اسباب، قاضی شخصی را از تصرف کردن در مالش مانع می شود، و (تفلیس): عبارت از آن است که به سببی از اسباب، قاضی حکم به مفلس بودن شخص بکند، و اینکه امام بخاری این مسائل را تحت عنوان یک کتاب آورده است، سببش این است که: احادیث متعلق به هریک از این مسائل کم است، و امکان اینکه برای هریک (کتاب) جداگانه را اختصاص می داد، وجود نداشت، والله تعالی أعلم.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) گرفتن مال در این مورد، خاص به قرض نیست، بلکه شامل همه انواع گرفتن مال، از طریق قرض، رهن، شراکت و غیره را نیز می گردد، یعنی: کسی که مال مردم را به هر طریقی بگیرد، اگر قصدش ادای آن مال برای صاحبش باشد، خداوند در آن مال برایش برکت می دهد، و برای او توفیق می دهد تا بتواند آن مال را برای صاحبش برگرداند، و اگر قصدش خوردن آن مال باشد،

۲- باب: آداء الدُّیُون

باب [۲]: ادای قرض

۱۱۰۳- عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمَّا أَبْصَرَ يَغْنِي أَحَدًا قَالَ: «مَا أَحَبُّ أَنَّهُ تَحَوَّلَ لِي ذَهَبًا، يَمْكُثُ عِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ فَوْقَ ثَلَاثٍ، إِلَّا دِينَارًا أُرْصِدُهُ لِدَيْنٍ» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الْأَكْثَرِينَ هُمُ الْأَقْلُونَ، إِلَّا مَنْ قَالَ بِالْمَالِ هَكَذَا وَهَكَذَا، وَأَشَارَ أَبُو شَهَابٍ بَيْنَ يَدَيْهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ»، وَقَالَ: «مَكَانَكَ»، وَتَقَدَّمَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَسَمِعْتُ صَوْتًا، فَأَرَدْتُ أَنْ آتِيَهُ، ثُمَّ ذَكَرْتُ قَوْلَهُ: «مَكَانَكَ حَتَّى آتِيَكَ»، فَلَمَّا جَاءَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الَّذِي سَمِعْتُ أَوْ قَالَ: الصَّوْتُ الَّذِي سَمِعْتُ؟ قَالَ: «وَهَلْ سَمِعْتَ؟»، قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «أَتَانِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِكَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ»، قُلْتُ: وَإِنْ فَعَلَ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «نَعَمْ» [رواه البخاری: ۲۳۸۸].

۱۱۰۳- از ابو ذر رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بودم، چون چشم‌شان به کوه (أحد) افتاد فرمودند: «نمی‌خواهم که این کوه برایم به طلا مبدل گردد، و در نزد دیناری از آن بیش از سه روز باقی بماند، مگر دیناری را که برای ادای قرض نگهدارم».

بعد از آن فرمودند: «و کسانی که مال آن‌ها بسیار است، ثواب آن‌ها کمتر است، مگر کسی که مال را چنین و چنان بخشش کند، و البته چنین کسانی کم هستند».

خداوند برکت آن مال را از بین می‌برد و کسی که مال را گرفته است، مدیون صاحب مال باقی می‌ماند.

۲) انسان اگر برکت در مال و حفظ آبروی خود را می‌خواهد خوش معاملگی را شعار خود سازد، و نیتش همیشه ادای حقوق مردم باشد، و در این حالت است که توفیق خداوندی حلیف او می‌گردد، و پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرموده‌اند «إنما الأعمال بالنیات».

۳) کسی که قرضدار باشد، تا وقتی که دین واجب الادای خود را اداء نکرده است، و یا رضایت قرضدار را حاصل نکرده است، نباید، خیرات بدهد و یا غلامش را آزاد کند، و اگر چنین کرد، خیرات و غلام آزاد شده‌اش برایش بر گردانده می‌شود، زیرا خیرات دادن و غلام آزاد کردن حق خدا، و ادای قرض، حق بنده است، و ادای حق بنده بر ادای حق خدا مقدم است.

و برای من گفتند: «در جای خود به ایست»، خودشان کمی پیشتر رفتند، و من آوازی را شنیدم، من خواستم که نزدشان بروم، یادم آمد که فرمودند: «بر جای خود به ایست».

چون پس آمدند گفتم: یا رسول الله! آنچه را که شنیدم چه بود، [و یا]: آوازی را که شنیدم چه بود؟

فرمودند: «آیا شنیدی»؟

گفتم: بلی!

فرمودند: «جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و گفت: کسی که از امت تو بمیرد، و به خدا چیزی را شریک نیاورده باشد، به بهشت می‌رود.

گفتم: ولو آنکه چنین و چنان کرده باشد؟ [یعنی: ولو آنکه مرتکب گناه شده باشد] فرمودند: بلی [ولو آنکه چنین و چنان کرده باشد]^(۱).

۳- باب: حُسْنُ الْقَضَاءِ

باب [۳]: ادای شایسته قرض

۱۱۰۴- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ - قَالَ مِسْعَرٌ: أَرَاهُ قَالَ: ضُحَى - فَقَالَ: «صَلِّ رَكْعَتَيْنِ»، وَكَانَ لِي عَلَيْهِ دَيْنٌ، فَقَضَانِي وَزَادَنِي [رواه البخاری: ۲۳۹۴].

۱- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مسلمان نباید تمام غم و همش جمع کردن مال باشد، بلکه باید از مالی که خدا برایش داده است، به علاوه آنکه حق آن را اداء می‌کند، در وجوه خیر، مانند: کمک به فقراء، ایتم، درماندگان، بنای مساجد، مدارس، شفاخانه‌ها، راه‌ها، کمک کردن در ازدواج جوانان، توزیع کتاب‌های دینی، کمک در معالجهٔ مریضان، و امثال این‌ها سهم بگیرد.

(۲) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از وابستگی‌های دنیوی در همهٔ اشکال آن، سخت دوری می‌گزیدند، و این چیزی بود که دیگران را نیز به آن توصیه می‌کردند، و آنچه را که در این‌جا قابل تذکر می‌دانم که: یگانه شخصیت عالم بشریت که آنچه را گفتند و به طور کامل بلکه اکمل به آن عمل کردند، حضرت ختمی مرتبت نبی اکرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند، زیرا چیزی را که گفتند: حرام و یا بد است، خودشان از همگان از آن پیشتر و بیشتر اجتناب نمودند، و چیزی را که گفتند: خوب و نیک است، خودشان از همه پیشتر و بیشتر به آن عمل کردند.

۱۱۰۴- از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگام چاشت در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد بودند، نزدشان آمدم. گفتند: «دو رکعت نماز بخوان»، و از من بر ذمه‌شان قرضی بود، قرض مرا دادند، و چیزی هم بر آن افزودند^(۱).

۴- باب: الصَّلَاةُ عَلَى مَنْ تَرَكَ دِينًا

باب [۴]: نماز جنازه بر شخص قرضدار

۱۱۰۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَأَنَا أُولَى بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، اقْرَعُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَاتَ وَتَرَكَ مَالًا فَلْيَرِثْهُ عَصَبَتُهُ مَنْ كَانُوا، وَمَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضِيَاعًا، فَلْيَأْتِنِي فَأَنَا مَوْلَاهُ [رواه البخاری: ۲۳۹۹].

۱۱۰۵- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه من به او در امور دنیا و آخرت از خودش دوست‌تر هستم، اگر می‌خواهید این آیه را تلاوت نمائید: «پیامبر به مسلمانان از خود آن‌ها دوست‌تر است». هر مسلمانی که می‌میرد، و مالی به ارث می‌گذارد، آن مال متعلق به ورثه‌اش می‌باشد، و کسی که [می‌میرد] و قرض و یا اهل و عیال محتاجی بجا می‌گذارد، نزد من بیاید، من ولی او می‌باشم [و متحمل این چیزها می‌شوم]^(۲)».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

اگر قرضدار در وقت ادای قرض، برای قرض دهنده بیشتر از طلبش می‌دهد، در صورتی که این چیز صراحتاً و یا ضمناً در وقت قرض دادن شرط نشده باشد، باکی ندارد، بلکه کارنیک و پسندیده‌ای است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر مؤمنان رؤوف و رحیم هستند، و هر مؤمنی را از اندازه که خود مؤمن خود را دوست دارد، بیشتر دوست دارند، و دلیلش آن است که هر کسی به طور عموم کاری می‌کند که سبب دوزخ رفتنش می‌شود، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به کاری رهنمائی می‌کنند که سبب رفتنش به بهشت می‌شود، و حتی اگر مستوجب دوزخ باشد، به سبب شفاعت خود در روز قیامت سبب رفتنش به بهشت می‌شوند.

۵- باب: مَا يُنْهَى عَنْ إِضَاعَةِ الْمَالِ

باب [۵]: آنچه که در مورد ضایع کردن مال آمده است

۱۱۰۶- عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ: عُقُوقَ الْأُمّهَاتِ، وَوَادَّ الْبَنَاتِ، وَمَنْعَ وَهَاتٍ، وَكَرِهَ لَكُمْ قِيلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ [رواه البخاری: ۲۴۰۸].

۱۱۰۸- از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند بر شما [این چیزها را] حرام کرده است: عقوق مادران، زنده به گور کردن دختران، و خود داری از ادای چیزی که ادای آن لازم است، و طلبیدن چیزی که گرفتن آن حرام است.

و این چیزها را برای شما مکروه قرار داده است: گفتگوی بدون لزوم، سؤال کردن بسیار، و ضایع ساختن مال^(۱).

۲) در اول امر که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چیزی از اموال در اختیار نداشتند، اگر شخص قرض داری فوت می کرد، بر او نماز نمی خواندند، ولی بعد از اینکه اموالی از غنیمت و صدقه در دسترس شان قرار گرفت، قرض شخص قرضدار را بر عهده می گرفتند، و بر وی نماز می خواندند.

۳) اینکه این ادای قرض بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله واجب بود، و یا آنکه از روی فضل و احسان چنین کاری می کردند، بین علماء اختلاف نظر وجود دارد، و اکثر علماء بر این نظر اند که از روی فضل و احسان بود، نه از روی وجوب.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) عقوق به معنی نافرمانی و آزار دادن است، خواه سبب مادی داشته باشد و خواه سبب معنوی، و خواه با دست باشد، و خواه با زبان، و همان طوری که عقوق مادر حرام است، عقوق پدر نیز حرام است، و اینکه در این حدیث تنصیب بر عقوق مادر شده است، سببش این است که اولاد: مادر چون ضعیف و نا توان است نسبت به پدر آزار پذیرتر است، دوم: آنکه چون مادر در تربیه فرزند در مراحل مختلف تربیه اولاد، زحمات بیشتری را متحمل می گردد، از این جهت حقوقش نسبت به حقوق پدر بیشتر و بیشتر است، از این جا است که علماء گفته اند: اگر کسی پدر و مادر محتاجی داشت، و خودش تنها قدرت نفقه دادن برای یکی از آنها را داشت، پدرش را بگذارد، و برای مادرش نفقه بدهد.

۲) زنده به گور کردن دختران یکی از عادات بد جاهلیت بود، و چون داشتن دختر را برای خود ننگ و عار می دانستند، وقتی که برای آنها دختری متولد می گردید، آن طفلک معصوم را با زیر

پا گذاشتن رحمت پدری، و عطوفت انسانی زنده به گور می‌کردند، و رواسب این عادت جاهلیت هنوز در ذهن بعضی از جهال قرن بیستم موجود است.

۳) و در مورد سؤال کردن بسیار، باید گفت که: سؤال کردن مکروه به چند نوع است، نوع اول: سؤال کردن از کارهای شخصی مردم، مانند اینکه فلانی چه می‌کند؟ در آمدش از کجا است؟ با زنش چه نوع معامله دارد؟ چه نوع خرج و خوراکی دارد؟ و امثال این چیزها، دوم: سؤال کردن جهت به دست آوردن مال، که در اصطلاح مردم آن را گدایی می‌گویند، سوم: سؤال کردن مسائل علمی جهت ابراز شخصیت خود، و امتحان دیگران، ولی اگر قصدش آموختن علم، و اطلاع از احکام شرعی باشد، این عملش نه تنها آنکه مکروه نیست، بلکه کار نیک و پسندیده نیز هست.

۴) ضایع کردن مال: عبارت از صرف مال در اموری است که در اصل جائز نباشد، مانند صرف مال در برپا کردن مجالس رقص، قمار، شراب و امثال این‌ها، و یا مصرف کردن آن در کاری که در اصل مباح باشد، ولی در آن اسراف نماید، مانند: مهمانی‌های بی‌جا و پرمصرف، عروسی‌های پرمصرف و هر کار دیگری که در تبذیر و اسراف داخل گردد.

۴۳ - کتابُ فی الخصوماتِ

کتاب [۴۳]: خصومات

۱ - باب: ما يُذْکَرُ فی الْأَشْخَاصِ وَالْخُصُومَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَالْيَهُودِ

باب [۱]: آنچه که در مورد اشخاص و خصومت بین مسلمان و یهود آمده است

۱۱۰۷- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا قَرَأَ آيَةً، سَمِعْتُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خِلَافَهَا، فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ، فَأَتَيْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «كَلَّا كَمَا مُحْسِنٌ»، قَالَ شُعْبَةُ: أَظُنُّهُ قَالَ: «لَا تَحْتَلِفُوا، فَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ اخْتَلَفُوا فَهَلَكُوا» [رواه البخاری: ۲۴۱۰].

۱۱۰۷- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که [گفت]: از شخصی شنیدم که آیه را بر خلاف آنچه که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودم تلاوت کرد، دست آن شخص را گرفتم و نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بردم، [تلاوت هردوی ما را شنیده] و فرمودند: «هر دو نفر شما خوب تلاوت می کنید، ولی اختلاف نکنید، زیرا مردمی که پیش از شما بودند، اختلاف کردند و هلاک شدند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

معنی این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: هر دو نفر شما خوب تلاوت می کنید، این است که: تلاوت هر دو نفر شما صحیح است، و از این گفته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین دانسته می شود که هیچ کدام آن ها از قراءت هفتگانه مشهوره خارج نشده بودند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند که: «قرآن بر هفت قراءت نازل شده است، و مراد از قراءت هفتگانه قراءتی است که مستجمع شروطی باشد که علمای علم قراءت و متخصصین فن در مورد آن وضع کرده اند، و تفصیل آن در کتب علم قراءت موجود است.

۱۱۰۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: اسْتَبَّ رَجُلَانِ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَرَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ، قَالَ الْمُسْلِمُ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْعَالَمِينَ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْعَالَمِينَ، فَرَفَعَ الْمُسْلِمُ يَدَهُ عِنْدَ ذَلِكَ، فَلَطَمَ وَجْهَ الْيَهُودِيِّ، فَذَهَبَ الْيَهُودِيُّ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ، وَأَمَرَ الْمُسْلِمَ، فَدَعَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ، فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَأَصْعَقُ مَعَهُمْ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيْقُ، فَإِذَا مُوسَى بَاطِشٌ جَانِبَ الْعَرْشِ، فَلَا أَذْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ، فَأَفَاقَ قَبْلِي أَوْ كَانَ مِمَّنْ اسْتَنْتَنِي اللَّهُ» [رواه البخارى: ۲۴۱۱].

۱۱۰۸- از ابو هريره رضي الله عنه روايت است كه گفت: دو نفر كه يكي مسلمان و ديگرى يهود بود، با هم دعوى كردند، و يك ديگر را دشنام دادند.

مسلمان گفت: قسم به ذاتى كه محمد صلى الله عليه وآله را بر همه جهانيان بر گزيده است، و يهودى گفت: قسم به ذاتى كه موسى عليه السلام را بر همه جهانيان بر گزيده است، مسلمان در اين وقت، دستش را بالا برد و بر روى شخص يهودى زد، يهودى نزد پيامبر خدا صلى الله عليه وآله رفت، و آنچه را كه بين او و بين آن شخص مسلمان واقع شده بود بيان كرد.

پيامبر خدا صلى الله عليه وآله مسلمان را خواستند، و از قضيه پرسان نمودند، او قضيه را براى شان گفت پيامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: «مرا بر موسى عليه السلام بر ترى ندهيد، چون در روز قيامت همه مردم بيهوش مى شوند، و من هم با آنها بيهوش مى شوم، و اولين كسى كه به هوش مى آيد من هستم، در اين وقت [مى بينم كه] موسى عليه السلام گوشه از عرش را محكم گرفته است، ولى نمى دانم كه او هم بى هوش شده بود و پيش از من به هوش آمده بود، و يا از كسانى است كه خداوند آنها را از بيهوش شدن استثناء نموده است»^(۱).

۱- از احكام و مسائل متعلق به اين حديث آنكه:

(۱) مسلمانى كه با شخص يهودى مخاصمه نموده و او را سيلى زد، ابو بكر صديق رضي الله عنه بود، و شخص يهودى را فنحاص نام داشت.

(۲) نصوصى زيادى در برترى محمد صلى الله عليه وآله بر ديگر انبياء وجود دارد، و اينكه پيامبر خدا صلى الله عليه وآله گفتند كه مرا بر ديگر انبياء برترى ندهيد، علماء براى آن اسباب زيادى را ذكر كرده اند از آن جمله اينكه: (أ) اين سخن را از روى تواضع گفتند.

(ب) اين سخن را در وقتى گفتند كه هنوز براى شان وحى نشده بود كه بهترين انبياء هستند.

۱۱۰۹- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ يَهُودِيًّا رَضَّ رَأْسَ جَارِيَةٍ بَيْنَ حَجَرَيْنِ، قِيلَ مَنْ فَعَلَ هَذَا بِكَ، أَفْلَانٌ، أَفْلَانٌ؟ حَتَّى سُمِّيَ الْيَهُودِيُّ، فَأَوْمَأَتْ بِرَأْسِهَا، فَأَخَذَ الْيَهُودِيُّ، فَأَعْتَرَفَ، «فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَضَ رَأْسُهُ بَيْنَ حَجَرَيْنِ» [رواه البخاری: ۲۴۱۳].

۱۱۰۹- از انس رضی الله عنه روایت است که یهودی سر دخترکی را بین دو سنگ کوبید، از [آن دخترک] پرسیدند: چه کسی چنین کرده است؟ آیا فلان؟ و یا فلان؟ تا آنکه نام آن یهودی را نیز گفتند، آن دختر با سر خود اشاره کرد [که بلی همن شخص است]، آن یهودی را گرفتند و او اقرار کرد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امر کردند، و سرش بین دو سنگ کوبیده شد^(۱).

ج) از برتری جستی منع کردند که سبب نقص و عیب بر انبیای دیگر شود، زیرا چنین عملی کفر است.

د) از برتری جستی منع کردند که سبب خصومت و درگیری گردد.

۳) سبب بی‌هوش شدن مردم آن است که صدای مهیبی را می‌شنوند.

۴) این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: (و یا از کسانی است که خداوند آن‌ها را از بی‌هوش شدن استثناء نموده است): اشاره به این قول خداوند متعال دارد که می‌فرماید: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾ یعنی: و در صور دمیده می‌شود، [در این وقت] هرکسی که در آسمان‌ها و زمین است بیهوش می‌شود، مگر کسی که خداوند بخواهد بیهوش نشود.

۵) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اجماع علماء افضل الرسل هستند، و اینکه موسی علیه السلام پیش از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به هوش می‌آید، سبب آن نمی‌شود که موسی علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برتری و فضیلت داشته باشد، زیرا این فضیلت در امر خاص و در کار معینی است، و فضیلت نبی کریم صلی الله علیه و آله عام و در همه فضائل است، و صاحب فضیلت خاص سبب برتری بر صاحب فضیلت عام نمی‌شود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) گویند: شخص یهودی که سر آن دختر مسلمان را به سنگ کوبید، زیور آن دخترک را به زور از وی گرفته بود، و برای آنکه از این سخن برای کسی خبر ندهد، آن دخترک مسلمان را کشت.

۲) جمهور علماء با استناد به این حدیث می‌گویند: قاتل به همان طریقی قصاص می‌شود که مقتول را به قتل رسانده است، اگر مقتول را با سنگ گشته بود، با سنگ کشته می‌شود، اگر با تبر کشته بود، با تبر کشته می‌شود، اگر با چوب گشته بود با چوب کشته می‌شود اگر او را از بام انداخته بود، از بام انداخته می‌شود....

۲- باب: کَلَامِ الْخُصُومِ بَعْضِهِمْ فِي بَعْضٍ

باب [۲]: سخنان خصوم بر علیه یکدیگر

۱۱۱۰- حَدِيثُ الْأَشْعَثِ تَقَدَّمَ قَرِيبًا وَذَكَرَ فِيهِ أَنَّهُ اخْتَصَمَ هُوَ وَرَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ حَضَرٍ مَوْتٍ وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالَ: إِنَّهُ هُوَ وَيَهُودِيٌّ [رواه البخاری: ۲۴۱۶، ۲۴۱۷] وانظر حديث رقم: ۲۳۵۶، ۲۳۵۷.

۱۱۱۰- حدیث اشعث رضی الله عنه^(۱) در مورد مخاصمه‌اش با شخصی از اهل (حضرت موت) گذشت، و در این روایت می‌گوید: این مخاصمه، بین او و بین شخصی از یهود صورت گرفته بود^(۲).

امام ابو حنیفه، عامر شعبی، ابراهیم نخعی، حسن بصری، سفیان ثوری، ابو یوسف و محمد رحمهم الله می‌گویند: در هر صورتی که قتل صورت گرفته باشد، قاتل باید با شمشیر کشته شود، و دلیل‌شان این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید: «قصاص جز با آهن صورت نمی‌گیرد» و از حدیث باب چنین جواب می‌دهند که این نوع قصاص در وقتی بود که مثله کردن منع نشده بود، و دیگر آنکه آن یهودی مال آن دختر را گرفته و او را کشته بود، و به این اساس عملش حرابت گفته می‌شود، و حاکم می‌تواند محارب را به هر طریقی که لازم بداند مجازات نماید.

۲) جمهور علماء می‌گویند: کسی که در حالت مریضی قدرت به سخن زدن نداشته باشد، و ذریعه اشاره وصیت نماید، و صیتش جواز دارد مثلاً: از وی بپرسند که ده هزار درهم از مالت برای فلان باشد؟ و او با اشاره جواب مثبت بدهد، این وصیت صحت پیدا می‌کند، اما ابو حنیفه و اوزاعی و ثوری رحمهم الله می‌گویند: اشاره که با سر و دست صورت بگیرد قابل اعتبار نیست، مگر اشاره گنگ که در اصل، قدرت به سخن زدن را ندارد.

۱- وی اشعث بن قیس کندی است، در سال دهم هجری با هفتاد سوار نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد، یکی از ملوک کنده بود، بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرتد شد، و در جنگ‌های ردت به اسارت در آمد، چون نزد ابو بکر رضی الله عنه آوردند، او را از بند آزاد کرد، و دوباره مسلمان شد، و با خواهر ابو بکر رضی الله عنه ازدواج نمود، در جنگ یرموک در شام، و جنگ قادسیه در عراق اشتراک نمود، و در جنگ صفین در صف علی رضی الله عنه بود، در شصت و سه سالگی وفات یافت، (الإصابة: ۵۱/۱-۵۲).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

خلاصه حدیث این است که: اشعث رضی الله عنه که روای حدیث است می‌گوید: بین من و بین شخصی از یهود زمین مشترکی بود، آن شخص یهود زمینم را انکار کرد، او را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بردم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایم گفتند: بر دعوی خود شاهد داری؟ گفت: نه ندارم، برای یهودی گفتند: سوگند

بخور، گفتم: یا رسول الله! او سوگند می‌خورد و مالم را می‌برد، و خداوند این آیه را نازل فرمود
که: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾.

۴۴ - کِتَابِ فِي اللُّقْطَةِ

کتاب [۴۴]: یافتنی‌ها

۱ - باب: وَإِذَا أَخْبَرَ صَاحِبُ اللُّقْطَةِ بِالْعَلَامَةِ دَفَعَ إِلَيْهِ

باب [۱]: اگر صاحب مال گمشده، نشانی مالش را گفت، مال را برایش بدهد

۱۱۱۱- عَنْ أَبِي بَنْ كَعْبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالَ: وَجَدْتُ صُرَّةً فِيهَا مِائَةُ دِينَارٍ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «عَرَّفَهَا حَوْلًا»، فَعَرَفْتُهَا حَوْلًا، فَلَمْ أَجِدْ مَنْ يَعْرِفُهَا، ثُمَّ أَتَيْتُهُ، فَقَالَ: «عَرَّفَهَا حَوْلًا» فَعَرَفْتُهَا، فَلَمْ أَجِدْ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ ثَلَاثًا، فَقَالَ: «احْفَظْ رِغَاءَهَا وَعَدَدَهَا وَوِكَاءَهَا، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا، وَإِلَّا فَاسْتَمْتِعْ بِهَا» [رواه البخاری: ۲۴۲۶].

۱۱۱۱- از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت است که گفت: همیانی را یافتم که در آن صد دینار بود، آن را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردم.

فرمودند: «آن را یکسال سراغ بده»، یکسال آن را سراغ دادم، و کسی که آن را بشناسد نیافتم.

دوباره نزدشان آمدم فرمودند: «یکسال دیگر آن را سراغ بده» [یکسال دیگر] آن را سراغ دادم، ولی کسی را نیافتم که آن را بشناسد.

برای بار سوم نزدشان آمدم، فرمودند: «ظرف آن، و مقدار آن و سربند آن را حفظ کن، [یعنی: به خاطر بسپار] اگر صاحبش آمد [مالش را برای وی بده] و اگر نیامد، از آن استفاده کن»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شخصی که مالی را یافت، بر وی لازم است که آن را سراغ بدهد، ولی باید این سراغ دادن، در جای اجتماع مردم، مانند مساجد و بازارها و در جایی باشد که این مال را از آن جا یافته است.

(۲) بنا به قول عامه فقهاء کسی که چیزی را یافت باید آن را در جایی که احتمال پیدا شدن صاحبش در آن جا بیشتر باشد، یکسال سراغ بدهد، و گرچه ظاهر حدیث دلالت بر لزوم سراغ

۲- باب: إِذَا وَجَدَ ثَمَرَةً فِي الطَّرِيقِ

باب [۲]: اگر خرمایی را در راه یافت

۱۱۱۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنِّي لَأَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِي فَأَجِدُ الثَّمَرَةَ عَلَى فِرَاشِي فَأَرْفَعُهَا لِأَحَلِّهَا ثُمَّ أَخْشِي أَنْ تَكُونَ الصَّدَقَةَ فَأُلْقِيهَا»
[رواه البخاری: ۲۴۳۲].

۱۱۱۲- از ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند:

«گاهی به نزد خانواده‌ام می‌روم، و می‌بینم که خرمایی بر روی بسترم افتاده است، آن را برمی‌دارم که بخورم، و چون می‌ترسم که مبادا از خرمای صدقه باشد، آن را دور می‌اندازم»^(۱).

دادن سه سال دارد، ولی این امر لزومی در همه موارد نیست، و اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم این شخص را به سراغ دادن سه سال امر کردند، سببش این است که سراغ دادن این شخص به طور شاید و باید نبود، چنانچه برای کسی که نمازش را به طور شاید و باید اداء نکرده بود گفتند: «ارجع فصل، فإنك لم تصل» نمازت را دوباره بخوان زیرا تو نماز نخواندی.

۳) بعد از یکسال اگر صاحبش نیامد، اکثر علماء می‌گویند: کسی که (لقطه) را یافته است، چه فقیر باشد و چه غنی می‌تواند از آن استفاده نماید، امام ابو حنیفه رحمه الله می‌گوید: اگر یابنده فقیر باشد، می‌تواند از آن استفاده نماید، ولی اگر توان مند باشد، استفاده کردنش جائز نیست، و باید آن را برای فقراء بدهد.

۴) شخص یابنده باید سه چیز را از (لقطه) به خاطر خود بسپارد و حفظ کند، ظرف آن، عدد و مقدار آن، سر بند آن، تا اگر صاحبش پیدا شد، با نشانی گفتن این اشیاء مالش را برایش برگرداند، و این مسئله فروع بسیار دیگری دارد که محل تفصیل آن‌ها کتب فقه است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- ۱) اشیای کم قیمت و بی اهمیت در حکم (لقطه) که سراغ دادن یکسال باشد، داخل نمی‌گردد.
- ۲) اگر کسی بگوید که: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم خرمای صدقه را به خانه خود نمی‌آوردند پس این گفته‌شان که: «مبادا از خرمای صدقه باشد» چه معنی دارد؟ در جواب گفته‌اند که: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم خرماهای صدقه را در مسجد توزیع می‌کردند، و چون احتمال این وجود داشت که خرمای از آن خرماها به لباس‌شان چسپیده و بر روی بسترشان افتاده باشد، از روی احتیاط از خوردن آن خودداری می‌نمودند، و خودشان فرموده بودند: «دع ما یریک إلى ما لا یریک».

۴۵ - كِتَابُ الْمَظَالِمِ

کتاب [۴۵]: دادخواهی از ستمگری‌ها

۱ - باب: قِصَاصِ الْمَظَالِمِ

باب [۱]: جزای ظلم و ستم

۱۱۱۳- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِذَا خَلَصَ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ النَّارِ حُبِسُوا بِقَنْطَرَةٍ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَيَتَقَاصُونَ مَظَالِمَ كَانَتْ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَتَّى إِذَا نُقُوا وَهَدَّبُوا، أُذِنَ لَهُمْ بِدُخُولِ الْجَنَّةِ، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا أَحَدُهُمْ بِمَسْكِنِهِ فِي الْجَنَّةِ أَذَلُّ بِمَسْكِنِهِ كَانَ فِي الدُّنْيَا [رواه البخاری: ۲۴۴۰].

۱۱۱۳- از ابو سعید خدری رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«وقتی که مسلمانان از دوزخ نجات می‌یابند، در کنار پلی بین دوزخ و بهشت نگهداشته می‌شوند، و از ظلم‌هایی که در دنیا بر یک دیگر کرده‌اند تصفیه حساب می‌شوند، و چون پاک و پاکیزه شوند، برای آن‌ها اجازه داخل شدن به بهشت داده می‌شود».

و سوگند به ذاتی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست او است [بلا کیف] هر کسی مسکن و مأوایش را در بهشت از خانه که در دنیا در آن زندگی می‌کرده است، بهتر می‌شناسد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در محشر دو پل وجود دارد، پل عمومی که اهل محشر به استثنای عده معدودی که بدون حساب و کتاب به بهشت می‌روند از آن می‌گذرند، کسانی که مستحق دوزخ باشند در دوزخ می‌افتند، و مؤمنان به سلامتی از آن عبور می‌کنند، بعد از گذشتن از این پل، به پلی می‌رسند که خاص برای مؤمنان است، و بین دوزخ و جنت قرار دارد، و در این‌جا حقوقی را که مؤمنان بر یک دیگر دارند، تصفیه حساب می‌کنند، و بعد از ادای حقوق یک دیگر، از این پل می‌گذرند، و به

۲- باب: قولِ الله تَعَالَى: ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾

باب [۲]: این قول خداوند متعال که: ﴿بدان که لعنت خدا بر ظالمین است﴾

۱۱۱۴- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ يُدْنِي الْمُؤْمِنَ، فَيَضَعُ عَلَيْهِ كَنَفَهُ وَيَسْتُرُهُ، فَيَقُولُ: أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا، أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ أَيْ رَبِّ، حَتَّى إِذَا قَرَّرَهُ بِذُنُوبِهِ، وَرَأَى فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ هَلَكَ، قَالَ: سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا، وَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ، فَيُعْطَى كِتَابَ حَسَنَاتِهِ، وَأَمَّا الْكَافِرُ وَالْمُنَافِقُونَ، فَيَقُولُ الْأَشْهَادُ: ﴿هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [رواه البخاری: ۲۴۴۱].

۱۱۱۴- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شنیدم که فرمودند:

«خداوند [در آخرت] به شخص مؤمن نزدیک می‌شود، و او را تحت (کنف) خود قرار می‌دهد، و عیب‌هایش را می‌پوشاند، و [برایش] می‌گوید: آیا این گناه چنانی را می‌شناسی؟ و آیا این گناه چنانی را می‌شناسی؟ آن شخص مؤمن می‌گوید: بلی، پروردگارا!

تا اینکه به همه گناهان خود اقرار می‌کند، و فکر می‌کند که هلاک خواهد شد». خداوند متعال برایش می‌گوید: گناهانت را در دنیا بر تو پوشیدم، و امروز هم آن‌ها را برایت می‌بخشم، و کتاب حسناتش به دستش داده می‌شود، ولی درباره کافر و منافق، همه کسانی که آن‌جا حضور دارند می‌گویند: «این‌ها کسانی هستند که درباره پروردگار خود، دروغ گفته بودند، و بدانید که لعنت خدا بر ظالمین است»^(۱).

دروازه بهشت می‌رسند، و در این‌جا است که برای آن‌ها گفته می‌شود که: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾ اللهم اجعلنا منهم آمین.

۲) حقوق که در این‌جا مورد تصفیه حساب قرار می‌گیرد، حقوق جزئی است که بین طرفین می‌باشد مثلاً: شخصی دیگری را سیلی زده است، و دیگری او را سیلی محکم تری زده است، و یا یکی دیگری را دشنامی داده است، و آن دیگری دشنام شدید تری داده است، و امثال این‌ها و این چیزهایی است که مورد عفو یک دیگر قرار گرفته و بعد از ادای حقوق به بهشت می‌روند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۳- باب: لَا يَظْلِمُ الْمُسْلِمُ الْمُسْلِمَ وَلَا يُسْلِمُهُ

باب [۳]: مسلمان بر مسلمان ظلم نمی‌کند، و او را به هلاکت مواجهه نمی‌سازد

۱۱۱۵- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يُسْلِمُهُ، وَمَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ، وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً، فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبَاتٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [رواه البخاری: ۲۴۴۲].

۱۱۱۵- و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«مسلمان برادر مسلمان است، بر او ظلم نمی‌کند، و او را به هلاکت نمی‌اندازد، کسی که حاجت برادر مسلمانش را بر آورده سازد، خداوند متعال حاجت او را بر آورده

(۱) مراد از نزدیکی که در این گفته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده است که: «خداوند [در آخرت] به شخص مؤمن نزدیک می‌شود» نزدیکی مرتبه است نه نزدیکی مکانی» ولی اگر بگوئیم که مراد از آن نزدیکی است که خود خداوند حقیقت آن را بهتر می‌داند، به احتیاط نزدیکتر است.

(۲) (کنف) به معنی: جانب، طرف، و به معنی (بال) است، و مراد از آن در این جا کنایه از رحمت و احاطه و حفظ است.

(۳) مراد از ظلمی که در این آیه مبارکه آمده است، کفر و نفاق است، نه مطلق ظلم زیرا مطلق ظلم همان طوری که شامل کفر و نفاق را می‌شود، شامل تمام گناهان از صغیره و کبیره را نیز می‌شود، و همان طوری که معلوم است، این طور نیست، که هر گناهی ولو آنکه از صغیر باشد مستوجب لعنت و طرد از رحمت الهی شود.

(۴) از این حدیث دانسته می‌شود که سؤال کردن از نعمت‌های (حلال) که در این آیه مبارکه آمده است که: ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ یعنی: بعد از آن در این روز از نعمت‌ها پرسان می‌شود، عبارت از سؤال و پرسان تذکر نعمت است، نه سؤال حساب و انتقام زیرا در صورتی که خداوند متعال گناهان را به یاد بنده داده، و بعد از آن برایش ببخشد، به طریق اولی نعمت‌ها حلال را که در آن مرتکب گناهی نشده است، تنها بیادش داده و برایش خواهد بخشید.

(۵) این حدیث مطابق عقیده اهل سنت و جماعت دلالت صریح بر این دارد که مسلمان به سبب ارتکاب معاصی کافر نمی‌شود، و طوری که معلوم است، خوارج می‌گویند که مرتکب کبیره خارج از ملت بوده و کافر است.

(۶) این حدیث دلیل صریحی برخلاف عقیده معتزله است که می‌گویند: چیزی که بخشیده می‌شود، گناهان صغیره است، و گناهان کبیر بخشیده نمی‌شود.

می‌سازد، و کسی که مشکل مسلمانی را بر طرف سازد، خداوند مشکلی از مشکلات او را در روز قیامت برطرف می‌سازد، و کسی که عیب مسلمانی را بپوشاند، خداوند گناهانش را در روز قیامت می‌پوشاند»^(۱).

۴- باب: اَعِنْ اَخَاكَ ظَالِمًا اَوْ مَظْلُومًا

باب [۴]: برادرت را چه ظالم باشد و چه مظلوم کمک کن

۱۱۱۶- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا»، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا نَنْصُرُهُ مَظْلُومًا، فَكَيْفَ نَنْصُرُهُ ظَالِمًا؟ قَالَ: «تَأْخُذُ فَوْقَ يَدَيْهِ» [رواه البخاری: ۲۴۴۴].

۱۱۱۶- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«برادر [مسلمان] را چه ظالم باشد و چه مظلوم کمک کن».

گفتند: یا رسول الله! کمک رساند برای مظلوم بلی، ولی برای ظالم چگونه کمک نمایم؟

فرمودند: «بالای دو دستش را بگیر [یعنی: او را از ظلم کردن مانع شود]»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) باید مسلمان از ظلم کردن بر دیگران خودداری نماید.

(۲) باید مسلمان بکوشد، تا مانع ظلم ظالم از مظلوم گردد.

(۳) عیب دیگران را پنهان نماید، و البته ایت عیبی است که قبلاً واقع گردیده است، و کسی که فعلاً در گناه آغشته است، باید برای وی نصیحت نماید تا از آن گناه برگردد، و کسی که گناه را در مجاهره مرتکب می‌گردد، پوشاندن گناهش لازم نیست، زیرا اولین کسی که عیبش را بر ملا ساخته است، خودش می‌باشد.

(۴) همان طوری که از این حدیث و از آیات و احادیث مشابه آن دانسته می‌شود، در بسیاری از حالات جزاء از جنس عمل است، و از این جهت است که اگر کسی حاجت برادر مسلمانش را بر آورده می‌سازد، خداوند متعال حاجت او را در دنیا و در آخرت بر آورده می‌سازد، و کسی که مشکل مسلمانی را بر طرف می‌سازد، خداوند مشکلی از مشکلات او را در روز قیامت بر طرف می‌سازد، و کسی که عیب مسلمانی را بپوشاند، خداوند گناهانش را در روز قیامت می‌پوشاند، و در احادیث دیگری آمده است که اگر کسی مسجدی می‌سازد، خداوند برایش در بهشت خانه می‌سازد، و هم چنین مثال‌های دیگری.

۵- باب: الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

باب [۵]: ظلم سبب تاریکی‌هایی در روز قیامت می‌شود

۱۱۱۷- عَنِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [رواه البخاری: ۲۴۴۷].

۱۱۱۷- از ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «ظلم سبب تاریکی‌هایی در روز قیامت می‌شود»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مانع شدن از ظلم به گرفتن بالای دو دستش تعبیر کرده‌اند، دلالت بر این دارد که باید به زور و قوت مانع ظلم ظالم شد، و دیگر آنکه ظالم در وقت ظلم خود دستش را بالا می‌کند، و کسی که دست ظالم را از بالای آن می‌گیرد معنایش این است که بالا کردن دست ظالم می‌شود.

(۲) گرفتن دست ظالم در واقع کمک کردن برای او است، و در روایت مسلم آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در تکملة این حدیث فرمودند: «زیرا اگر ظالم خواسته باشد مالی را دزدی کند، و ما او را از این کار مانع شویم، در حقیقت برایش کمک کرده‌ایم، زیرا به این کار مانع قطع دستش در دنیا، و نجاتش از عذاب اخروی شده‌ایم، و اگر حرام خوار از حرام خوردن که رشوت، سود، اختلاس، خوردن مال یتیم و امثال این‌ها باشد، منع کنیم، در واقع برایش کمک کرده‌ایم، زیرا به این کار خود سبب آن شده‌ایم که این شخص از عذاب دنیوی و اخروی، و یا لا اقل از عذاب اخروی نجات یابد، و این کمک بسیار بزرگ و شایانی است.

(۳) سبب ورود این حدیث نبوی شریف طوری که در صحیح مسلم آمده است آن بود که روزی دو نفر یکی از مهاجرین، و بچه جوانی از انصار با هم به جنگ پرداختند، مهاجر مهاجرین به کمک طلبید، و انصاری انصار را، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و فرمودند: این چه کار است؟ راه و رسم جاهلیت را گرفته‌اید؟

گفتند: نه خیر، دو جوان با هم جنگ کرده‌اند، یکی انگشت خود را به مقعد دیگری گذاشته بود، و کار به این‌جا کشید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مهم نیست، هر کس برادرش را خواه ظالم است و خواه مظلوم کمک کند.....»

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ظلم عبارت از نهادن چیزی در جایی غیر مناسب آن است، ابن جوزی رحمه الله می‌گوید: هر ظلمی مشتمل بر دو معصیت است: یکی در ستم روا داشتن بر مظلوم، و دوم: به مبارزه طلبیدن کسی که امر به عدالت می‌کند، یعنی خداوند متعال، زیرا مظلوم ضعیف است و جز خدا دادرسی دیگری

۶- باب: مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ عِنْدَ الرَّجُلِ فَحَلَّلَهَا لَهُ، هَلْ يُبَيِّنُ مَظْلَمَتَهُ؟

باب ۶۱: اگر کسی بر دیگری ظلم نمود، و آن شخص وی را بخشید، آیا باید ظالم آن ظلم را بیان نماید

۱۱۱۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لِأَخِيهِ مِنْ عَرْضِهِ أَوْ شَيْءٍ، فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ الْيَوْمَ، قَبْلَ أَنْ لَا يَكُونَ دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ، إِنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ أَخَذَ مِنْهُ بِقَدْرِ مَظْلَمَتِهِ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتٍ صَاحِبِهِ فَحُمِلَ عَلَيْهِ» [رواه البخاری: ۲۴۴۹].

۱۱۱۸- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«کسی که بر ذمه وی از برادر مسلمانش مظلمه از عرض و شرف و یا چیز دیگری باشد، همین امروز پیش از آن روزی که نه درهمی باشد و نه دیناری، از وی طلب بخشش نماید».

«ورنه اگر عمل نیکی داشته باشد، به اندازه حق آن شخص از وی گرفته می‌شود، و اگر عمل نیکی نداشته باشد، از گناهان آن شخص [مظلوم] گرفته می‌شود و بر ذمه [شخص ظالم] گذاشته می‌شود»^(۱).

ندارد، و علماء گفته‌اند که: سبب ظلم کردن، ظلمت و تاریکی قلب است، زیرا کسی که قلبش به نور خدایی روشن باشد، به عواقب ظلم نظر انداخته و از آن خود داری می‌نماید، و کسی به ظلم و ستم اقدام می‌کند که قلبش تاریک باشد.

(۲) کسی که در این دنیا مرتکب ظلم می‌شود، در روز قیامت در تاریکی می‌ماند، و نمی‌داند که به کجا می‌رود، و در نهایت به گودالی از گودال‌های دوزخ می‌افتد، از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: اشخاص ظالم را می‌آورند و به فشار در صندوقی جا می‌دهند، و سپس آن صندوق را در دوزخ می‌اندازند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اگر ظالم ظلمش را برای مظلوم بیان کرد و از وی پوزش خواست، و مظلوم او را بخشید، به اجماع علماء ذمه‌اش خلاص می‌شود، ولی اگر به طور مجمل معذرت خواست، مثلاً گفت: مرا ببخش نسبت به تو مقصرم و ظلم کرده‌ام، این عذر خواهی‌اش اگر در چیزهای کم اهمیت مانند: کتاب، قلم، سوزن، پیاله، و امثال این‌ها باشد، برایش بخشیده می‌شود، و اگر در چیزهای مهم، مانند: مقدار زیادی پول، و یا گاو و گوسفند، و یا خانه و امثال این‌ها باشد، تا وقتی که بیان نکند، برایش بخشیده نمی‌شود، و حتی در چیزهای اندک وقتی برایش بخشیده می‌شود که اصل آن

۷- باب: إِيْثْمٌ مِّنْ ظَلَمَ شَيْئًا مِّنَ الْأَرْضِ

باب [۷]: کسی که بر دیگری در مورد زمینش ظلم کرد

۱۱۱۹- عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ ظَلَمَ مِنَ الْأَرْضِ شَيْئًا طَوَّقَهُ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ» [رواه البخاری: ۲۴۵۲].

۱۱۱۹- از سعید بن زید رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شنیدم که فرمودند:

«کسی که بر دیگری در مورد زمینش چیزی ظلم کرده باشد، به همان اندازه تا هفت طبقه زمین بر گردنش طوق می‌شود»^(۱).

چیز از بین رفته باشد، و اگر موجود باشد، تا وقتی که آن را برای صاحبش برنگرداند، برایش بخشیده نمی‌شود، و بعد از آن اگر صاحبش خواست، می‌تواند آن را برای ظالم بخشش نماید، و یا برای خود نگهدارد.

۲) در اموری که قابل بازگشت دادن نیست، ولی قابل ذکر کردن هست، مانند غیبت کردن، تهمت بستن، با هم انداختن و امثال این‌ها، بهتر است هر آنچه را که بیادش هست، یکایک نام برده، و از شخص مظلوم معذرت بخواهد، و اگر از یادش رفته بود، و یا از نام بردنش شرم می‌کرد، بگوید: من از تو غیبت کردم، بر تو تهمت زدم، بعضی اشخاص را بر علیه تو تحریک نمودم، اکنون توبه نموده‌ام، و مرا ببخش، اگر او را بخشید، ذمه‌اش خلاص می‌شود.

۳) در اموری که قابل ذکر کردن نیست، و ذکر کردن آن، سبب فتنه و جنگ و جدل می‌شود، مانند، زنا کردن با زن و یا دختر و یا خواه کدام شخص، و یا لواطت کردن با پسر و یا برادر وی، و امثال این‌ها، از صمیم قلب توبه نموده و برای صاحب حق دعای خیر نماید، و از یادآوری چنین اموری باید خودداری نماید.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) مراد از ظلم در مورد زمین آن است که مثلاً: زمینش را به نا حق تصاحب کرده باشد، و یا چیزی از زمینش را به زمین خود ملحق نموده باشد، و یا زمینش را برای رفتن به خانه و یا زمین خود برای خود راه ساخته باشد، و یا از خاک و سنگ زمینش بدون اجازه وی استفاده کرده باشد، و یا به هر طریق دیگری.

۲) طوری که نبی کریم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند، کسی که بر کسی نسبت به زمینش ظلم و تجاوز نماید، آن زمین تا هفت طبقه بر گردنش طوق می‌شود، و این شخص در میدان محشر مکلف و وادار می‌شود که آن هفت طبقه زمینی را که بر گردنش طوق شده است، با خود بکشد، و یا آن زمین

۱۱۲۰- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ أَخَذَ مِنَ الْأَرْضِ شَيْئًا بِغَيْرِ حَقِّهِ خُسِفَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى سَبْعِ أَرْضِينَ» [رواه البخاری: ۲۴۵۴].

۱۱۲۰- از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «کسی که مقداری از زمین شخص دیگری را به غیر حق بگیرد، در روز قیامت تا هفت طبقه به زمین فرو می‌رود»^(۱).

۸- باب: إِذَا أَذِنَ إِنْسَانٌ لآخر شَيْئًا جَارَ

باب [۸]: اگر کسی برای دیگری چیزی را اجازه دهد، روا است

۱۱۲۱- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ يَأْكُلُونَ تَمْرًا فَقَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنْهَى عَنِ الْإِفْرَانِ، إِلَّا أَنْ يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ» [رواه البخاری: ۲۴۵۵].

۱۱۲۱- و از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که وی بر مردمی گذر کرد که خرما می‌خوردند، برای آن‌ها گفت که: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از خوردن چند خرما با هم نهی کرده‌اند، مگر آنکه شخص از برادرش اجازه بخواهد^(۲).

بر گردنش طوق می‌گردد و تا طبقه هفتم زمین وی را فرو می‌برد، و حدیث آتی مؤید همین معنی اخیر است.

(۳) کسی که زمین را مالک گردید، طبقه‌های زیرین آن را نیز مالک می‌گردد، و می‌تواند تا هر جایی که خواسته باشد، آن را حفر نماید، مگر آنکه حفر کردن سبب ضرر بر دیگران شود، چنانچه می‌تواند تا هر جا که خواسته باشد، از هوای آن زمین استفاده نماید، مگر آنکه استفاده کردن از هوایش سبب ضرر بر دیگران شود.

(۴) تجاوز بر حقوق دیگران، و از آن جمله غصب کردن زمین، و تعدی بر آن، از گناهان کبیره است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این خسف در روز محشر می‌باشد، و وقتی صورت می‌گیرد که آن زمینی را که به غیر حق گرفته است تا هفت طبقه زمین با خود بکشد و در میدان محشر حاضر گرداند.

(۲) در حدیث ابو مالک اشعری آمده است که: «بزرگترین خیانت از [نگاه گناه] در روز قیامت، مقدار زمینی است که شخص آن را دزدی کرده است، و آن زمین تا هفت طبقه بر گردنش طوق می‌گردد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۹- باب: قولِ الله تَعَالَى: ﴿وَهُوَ اللَّهُ الْخَصَامُ﴾

باب [۹]: قول خداوند متعال که: ﴿و او سرسخت ترین دشمنان است﴾

۱۱۲۲- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ أَبْغَضَ الرَّجَالِ إِلَى اللَّهِ الْأَلَدَّ الْخَصِمُ» [رواه البخاری: ۲۴۵۷].

۱۱۲۲- از عائشه رضی الله عنها از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«بدترین مردم در نزد خداوند متعال، دعوا جلب جنجال گر است»^(۱).

۱۰- باب: إِنْ مِّنْ خَاصِمٍ فِي بَاطِلٍ وَهُوَ يَعْلَمُهُ

باب [۱۰]: گناه کسی که به دروغ دعوا می کند، و می داند که دعوایش دروغ است

۱۱۲۳- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، رَوَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ سَمِعَ خُصُومَةَ بِيَابِ حُجْرَتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، وَإِنَّهُ يَأْتِينِي الْخَصِمُ، فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَبْلَغَ مِنْ بَعْضٍ، فَأُحْسِبُ أَنَّهُ صَدَقَ، فَأَقْضِي لَهُ بِذَلِكَ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ مِنْ حَقِّ مُسْلِمٍ، فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ، فَلْيَأْخُذْهَا أَوْ لِيُتْرَكْهَا» [رواه البخاری: ۲۴۵۸].

۱۱۲۳- از أم سلمه رضی الله عنها همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که:

(۱) نهی از خوردن چند دانه خرما با هم، در صورتی است که این خرماها را با یک دیگر به طور شراکت بخورند، زیرا کسی که چند خرما را با هم می خورد، سبب ظلم و تعدی بر حق شخص دیگر که شریکش می باشد، می گردد، و کسی که خرماهای خود را می خورد، هر طوری که می خواهد بخورد، گرچه چند دانه خوردن با هم موافق به ادب خوردن نیست.

(۲) با قیاس بر خرما، هر چیزی دیگری که شبیه به خرما باشد، مانند: زرد آلو، انجیر، آلو، و غیره، اگر به طور شراکت خورده می شد، یا باید از آن ها دانه دانه بخورد، و یا اگر مثلاً دو دانه، دو دانه می خورد، از رفیقش اجازه بگیرد.

(۳) انسان از خوردن حق دیگران جداً خود داری نماید.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

از سدی رضی الله عنه روایت است که گفت: «این آیه، و سه آیه بعدی آن درباره اُخس بن شریح ثقفی نازل گردید که نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و اظهار اسلام نمود، ولی در باطن خود مخالف اسلام بود»، و البته حکم آن عام است و همه منافقین را شامل می شود.

پیامبر خدا ﷺ جار و جنجالی را به در خانه خود شنیدند، نزد آن‌ها رفتند و گفتند: «جز این نیست که من بشر هستم، و مردم نزد من اقامه دعوا می‌کنند، و شاید بعضی از شما نسبت به دیگری بلیغ‌تر باشد، و من فکر می‌کنم که او راست گفته است، و به همان اساس به نفع او حکم صادر می‌کنم.»

«و کسی که [به این طریق] حق مسلمانی را برایش داده باشم، در حقیقت چیزی را که برایش داده‌ام، یک پاره آتش است، اگر می‌خواهد بگیرد، و اگر می‌خواهد بگذارد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این فرموده پیامبر خدا ﷺ که: «جز این نیست که من بشر هستم» این است که من غیب را نمی‌دانم، بلکه براساس ظاهر و شواهد حکم می‌کنم، و البته اگر خدا می‌خواست، پیامبرش را بر غیب و بر حقیقت وقائع مطلع می‌ساخت، ولی چون این طریقه پیامبر خدا ﷺ سر مشقی برای امت‌شان در آینده می‌باشد، از این جهت بر طریقی حکم کردند، که در آینده دیگران به همان طریق حکم کنند.

(۲) این حدیث دلالت بر این دارد که پیامبر خدا ﷺ در بعضی مسائل به اساس اجتهاد خود حکم می‌کردند، واجتهادشان درمسائلی که مبتنی بر شاهد و بینة نباشد، همیشه موافق حق است، زیرا اگر موافق صواب باشد، مورد تأیید قرار می‌گیرد، و اگر موافق صواب نباشد، وحی نازل گردیده و وجه صواب را بیان می‌دارد، و اما نسبت به مجتهدین دیگر از افراد امت، هرکس که باشد، اجتهادش احتمال خطا و صواب را دارد، و با آن هم اگر در اجتهاد خود به صواب رسیده باشد، برایش دو مزد است، یک مزد جهت اجتهادش، و مزد دیگر جهت به صواب رسیدنش، و اگر به خطا رفته باشد، برایش یک مزد است، که مزد اجتهاد کردنش باشد.

(۳) در تأثیر حکم حاکم بین علماء اختلاف است، امام طحاوی از بعضی علماء نقل می‌کند که می‌گویند: قضاوت حاکم در تمام مسائل چه مالی باشد، و چه غیر مالی بیانگر حکم آن مسائل است، مثلاً: اگر کسی به ناحق دعوی کرد که فلان مال از من است، و این دعوای خود را ثابت ساخت، و قاضی حکم به ثبوت این مال برایش کرد، این مال شرعاً به او تعلق می‌گیرد.

امام ابو یوسف و عده دیگری از علماء می‌گویند که: قضاوت حاکم، هیچ تأثیری در حقیقت حکم ندارد، یا به عبارت دیگر، قضاوت حاکم نه حلال را حرام می‌گرداند، و نه حرام را حلال.

امام ابو حنیفه و محمد رحمهما الله می‌گویند: در مسائل اموال، قضاوت حاکم تأثیری بر اصل آن اموال ندارد، ولی در مسائل نکاح و طلاق اگر قاضی به اساس شهادت شهود که در ظاهر عادل می‌باشند، حکمی را جاری ساخت، حکمش در ظاهر و باطن جاری می‌گردد، مثلاً: اگر زنی به دروغ ادعا کرد که شوهرش او را طلاق داده است، و این دعوای خود را به شهادت شهود به اثبات

۱۱ - باب: قِصَاصِ الْمَظْلُومِ إِذَا وَجَدَ مَالَ ظَالِمِهِ

باب [۱۱]: عوض گرفتن مظلوم از مال ظالم

۱۱۴۴- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قُلْنَا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّكَ تَبْعُنَا، فَتَنْزِلُ بِقَوْمٍ لَا يَفْرُونَا، فَمَا تَرَى فِيهِ؟ فَقَالَ لَنَا: «إِنْ نَزَلْتُمْ بِقَوْمٍ، فَأَمَرَ لَكُمْ بِمَا يَنْبَغِي لِلصَّيْفِ فَاقْبَلُوا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا، فَخُذُوا مِنْهُمْ حَقَّ الصَّيْفِ» [رواه البخاری: ۲۶۶۱].

۱۱۲۴- از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت است که گفت:

برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتیم که: شما ما را این طرف و آن طرف می‌فرستید، گاهی به نزد مردمی می‌رویم که ما را مهمان نمی‌کنند، در این باره چه می‌گوئید؟
برای ما گفتند: «اگر نزد مردمی رفتید و برای شما چیزی که مناسب برای مهمان است دادند، قبول کنید، و اگر ندادند حق مهمان را از آن‌ها بگیرید»^(۱).

رسانید، و قاضی حکم به تفریق بین آن زن و شوهرش نمود، برای این زن جواز دارد که بعد از انقضای عده‌اش با شخص دیگری ازدواج نماید.

ولی نظرم این است که حکم قاضی فقط و فقط در ظاهر امر و در حکم دنیا نافذ می‌گردد، ولی عندالله چیزی را تغییر نمی‌دهد، بنابراین در مسئله فوق برای آن زن روا نیست که با شوهر دیگری ازدواج نماید، و اگر ازدواج کرد، عندالله مؤاخذه است، ولو آنکه در ظاهر کسی مانع ازدواجش با شوهر دومی شده نمی‌تواند، چنانچه در ظاهر امر برای شوهر اولی‌اش روا نیست که با وی ارتباط جنسی داشته باشد، و نص حدیث همین باب شاهد گویای بر این مطلب است، و بدون شک امام ابو حنیفه و امام محمد رحمهما الله که می‌گویند در مسائل نکاح و طلاق اگر قاضی به اساس شهادت شهود که در ظاهر عادل می‌باشند، حکمی را جاری ساخت، حکمش در ظاهر و باطن جاری می‌گردد، مقصدشان حکم دنیوی است، نه حکم اخروی، یعنی: این طور نمی‌گویند که برای این زن از این کار ناروا و خلاف شرعی که مرتکب شده است، گناهی نیست، و الله تعالی اعلم.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

آنچه که در ضمن این حدیث نبوی شریف آمده است، خاص برای موظفین صدقه بود، و در وقتی بود که این موظفین معاش ماهواری نداشتند، و بعد از اینکه برای آن‌ها معاش ماهواری تعیین گردید، به اتفاق علماء این حکم درباره آن‌ها و درباره دیگران منسوخ گردید، و هیچ کس حق ندارد مال شخص دیگری را چه بنام مهمانی و چه بنام دیگری به زور از وی بگیرد.

۱۲- باب: لَا يَمْنَعُ جَارُ جَارِهِ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَةً فِي جِدَارِهِ

باب [۱۲]: همسایه نباید همسایه‌اش را از کوبیدن میخی به دیوارش منع نماید

۱۱۴۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا يَمْنَعُ جَارُ جَارِهِ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ فِي جِدَارِهِ»، ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: «مَا لِي أَرَاكُمْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ، وَاللَّهِ لَا زَمِيْنَ بِهَا بَيْنَ أَكْتَافِكُمْ» [رواه البخاری: ۲۴۶۳].

۱۱۲۵- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«همسایه نباید همسایه‌اش را از کوبیدن چوب [همسایه] بر دیوارش منع نماید».

بعد از آن ابو هریره رضی الله عنه گفت: نمی‌دانم چرا شما از این حکم اعراض می‌کنید، به خداوند سوگند که چوب را در بین شانه‌های شما خواهم کوبید^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

علماء می‌گویند: اینکه باید همسایه برای همسایه‌اش اجازه دهد که میخ خود را بر دیوارش بکوبد، در صورتی است که همسایه از کوبیدن و یا گذاشتن این چوب بر دیوارش متضرر نگردد، ورنه تحمل چنین کاری بر وی لازم نیست، و این سخن را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به غرض بیان حق همسایه گفته‌اند، نه آنکه همسایه حق داشته باشد که میخش را به دیوار همسایه دیگر به رضایت و بدون رضایت وی بکوبد.

و دیگر آنکه این در زمانی بود که کوبیدن میخ یک همسایه به دیوار خانه همسایه دیگر سبب ضرری برای آن همسایه نمی‌شد، ولی این همسایه که میخش را می‌کوبید، از این کار در آویزان کردن چیزی بر آن میخ و یا بستن حیوانی به آن، و یا به کار دیگری از آن منفعت می‌برد، و لی در این عصر و زمان که خانه‌ها به شکل دیگری، و به اسلوب دیگری ساخته شده است، که کسی تحمل اندک خدشه شدن دیوارش را ندارد، فکر می‌کنم تا وقتی که همسایه برای همسایه‌اش اجازه ندهد، چنین کاری به هیچ وجه برایش روا نیست، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که: «لا یحل مال امریء مسلم إلا بطیب نفس منه»، مال شخص مسلمان جز به رضایت کاملش [برای دیگران] به هیچ وجه روا نیست، و الله تعالی اعلم.

۱۳ - باب: أَفْيَةِ الدُّورِ وَالْجُلُوسِ فِيهَا، وَالْجُلُوسِ عَلَى الصُّعَدَاتِ

باب [۱۳]: نشستن در پیش روی خانه‌ها، و نشستن در کنار راه‌ها

۱۱۲۶- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ عَلَى الطُّرُقَاتِ»، فَقَالُوا: مَا لَنَا بُدٌّ، إِنَّمَا هِيَ مَجَالِسُنَا نَتَحَدَّثُ فِيهَا، قَالَ: «فَإِذَا أَبَيْتُمْ إِلَّا الْمَجَالِسَ، فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهَا»، قَالُوا: وَمَا حَقُّ الطَّرِيقِ؟ قَالَ: «غَضُّ الْبَصَرِ، وَكُفُّ الْأَذَى، وَرَدُّ السَّلَامِ، وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ» [رواه البخاری: ۲۴۶۵].

۱۱۲۶- از ابو سعید خدری رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«هرگز کنار راه‌ها نشینید».

مردم گفتند: چاره نداریم، جای مجالس ما همین جا است، [در این جا می‌نشینیم] و با هم سخن می‌زنیم.

فرمودند: «اگر جز نشستن در کنار راه‌ها چاره برای شما نیست، باید حق راه را اداء نمائید».

پرسیدند که حق راه چیست؟

فرمودند: «پوشیدن چشم [از نامحرم]، خود داری از اذیت کردن مردم، جواب دادن سلام، امر به معروف و نهی از منکر»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) معروف هر کاری است که شریعت آن را خوب گفته باشد، و یا اگر در موردش سکوت کرده باشد، انجام دادن آن به مصلحت عامه باشد، و منکر هرکاری است که شریعت آن را بد گفته است، و اگر در موردش سکوت کرده باشد، انجام دادن آن به ضرر عامه است.

(۲) نشستن در کنار راه، اگر ضرورتی نباشد، کار شائسته نیست، و بهتر است اگر انسان کاری ندارد، در مسجد، و یا در دکان، و یا در خانه خود بنشیند.

(۳) کسی که در کنار راه، و یا در بازار و یا در هر جای دیگری که محل رفت و آمد مردم است می‌نشیند، به نا محرم نظر نکند، مردم را اذیت ننماید، اگر کسی او را سلام می‌دهد، جواب سلامش را بگوید، مردم را به کار خیر رهنمون گردیده، و از کار بد برحذرشان دارد.

۱۴- باب: إِذَا اخْتَلَفُوا فِي الطَّرِيقِ الْمَيْتَاءِ

باب [۱۴]: اختلاف در تحديد راه عمومی

۱۱۲۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «قَضَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا تَشَاجَرُوا فِي الطَّرِيقِ الْمَيْتَاءِ بِسَبْعَةِ أَذْرُعٍ» [رواه البخاری: ۲۴۷۳].

۱۱۲۷- از ابو هريره رضی الله عنه روایت است که گفت: اگر در تحديد راه عمومی اختلاف نمودند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حکم کردند که باید این راه هفت ذرع باشد^(۱).

۱۵- باب: النَّهْيُ عَنِ النَّهْبِ وَالْمُثَلَّةِ

باب [۱۵]: نهی از چور و چپاول و مثله کردن

۱۱۲۸- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ النَّهْبِ وَالْمُثَلَّةِ» [رواه البخاری: ۲۴۷۴].

۱۱۲۸- از عبدالله بن یزید انصاری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از چور و چپاول و مثله کردن، نهی فرموده‌اند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

تحديد شاه راه، و یا راه عمومی به هفت ذرع، جهت حاجت مردم آن وقت بود، و امر تعبدي نیست، بنابراین، اگر به سبب تغییر عرف و عادت، و ضرورات زندگی، در ساختن راه‌های عمومی، ضرورت به بیش از هفت ذرع احساس می‌شد، خلیفه یا ولی امر، می‌تواند وسعت راه عمومی را به اندازه ضرورت مرم تعیین نماید، ولو آنکه بیش از هفت ذرع باشد، چنانچه اگر راهی بود که احتیاج مردم به کمتر از هفت ذرع رفع می‌گردید، مانعی نیست که مثلاً: شش ذرع و یا پنج ذرع و یا کمتر از آن باشد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) چور و چپاول عبارت از آن است که هرکس به اندازه که می‌تواند از مالی بدون توزیع و تقسیم معین برای خود جمع نماید، عرب‌ها در زمان جاهلیت عادت داشتند که بر قبائل و قوافل یک دیگر حمله می‌کردند، و اگر غالب می‌شدند، اموال آن‌ها را چور می‌کردند.

(۲) چور کردن همان طوری که در اموال ممنوع است، در خوردن نیز ممنوع است، مثلاً: اگر چند نفری با هم نان می‌خوردند روا نیست که طعام را از نزد یک دیگر چور کنند، و بدون مراعات ادب نان خوردن، نان بخورند.

۱۶- باب: مَنْ قَاتَلَ دُونَ مَالِهِ

باب [۱۶]: کسی که برای دفاع از مال خود بجنگد

۱۱۲۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ قَاتَلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ» [رواه البخاری: ۲۴۸۰].

۱۱۲۹- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شنیدم که فرمودند:

«کسی که در راه دفاع از مال خود کشته شود، شهید است»^(۱).

۱۷- باب: إِذَا كَسَرَ قِصْعَةً أَوْ شَيْئًا لغيرِهِ

باب [۱۷]: اگر کاسه و یا چیزی را از شخص دیگری شکست

۱۱۳۰- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ عِنْدَ بَعْضِ نِسَائِهِ، فَأَرْسَلَتْ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ مَعَ خَادِمٍ بِقِصْعَةٍ فِيهَا طَعَامٌ، فَضَرَبَتْ يَدَيْهَا، فَكَسَرَتْ الْقِصْعَةَ، فَضَمَّهَا وَجَعَلَ فِيهَا الطَّعَامَ، وَقَالَ: «كُلُوا» وَحَبَسَ الرَّسُولَ وَالْقِصْعَةَ حَتَّى فَرَّغُوا، فَدَفَعَ الْقِصْعَةَ الصَّحِيحَةَ، وَحَبَسَ الْمَكْسُورَةَ [رواه البخاری: ۲۴۸۱].

۳) در چور کردن پولی که بر سر عروس و داماد ریخته می‌شود، بین علماء اختلاف است، و راجح آن است که اگر چور کردن آن سبب پا مال شدن و متضرر گردیدن دیگران نمی‌گردد، جواز دارد.

۴) مثله: عبارت از بریدن عضوی از اعضای بدن است، مانند: بریدن گوش، بینی، زبان و یا لب و امثال این‌ها.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) کسی که بخواهد مال شخص دیگری را به غیر حق از وی بگیرد، اگر صاحب مال در وقت دفاع از مال خود، چاره جز کشتن متجاوز نداشته باشد، به شروط معینی که در کتب فقه مذکور است، کشتن شخص متجاوز عندالله برایش روا است، ولی در محکمه و نزد قاضی باید ثابت سازد که سبب کشتن آن شخص دفاع از مال بوده و چاره دیگری جز کشتن برایش میسر نبوده است، و در این صورت اگر شخص متجاوز کشته می‌شود، از کشته شدنش قصاص و یا دیت لازم نمی‌گردد.

۲) اگر کسی در دفاع از مال و یا ناموس خود کشته می‌شود شهید است.

۱۱۳۰- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد یکی از همسرانش بودند، همسر دیگرشان ذریعه خادمی طعامی را در کاسه برای‌شان فرستاد، [آنکه به خانه‌اش بودند]، کاسه را با دست خود زد و شکست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قطعه‌های کاسه را با هم جمع کردند، طعام را دوباره در آن کاسه نهادند و فرمودند: «بخورید»، و شخصی که کاسه را آورده بود نزد خود نشاندند، و بعد از اینکه طعام را خوردند، کاسه درستی را فرستادند، و کاسه شکسته را نگهداشتند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) آن کسی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خانه‌اش بودند و کاسه را شکستند، عائشه رضی الله عنها بود، و آنکه طعامی را فرستاده بود، زینب بنت جحش رضی الله عنها بود، و طعامی را که فرستاده بود، (حیسی) بود، و حیسی طعامی است که از خرما و روغن و قروت ساخته می‌شود.

(۲) ضمان چیزیهایی که مثل آن پیدا می‌شود، و چیزهای که مثل آن پیدا نمی‌شود، به اساس قیمت آن است.

(۳) شارحان این حدیث نبوی شریف می‌گویند: اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عائشه رضی الله عنها را توبیخ نکردند، سببش آن بود که زینب با ارسال آن طعام قصد آزار دادن عائشه رضی الله عنها را داشت، و به این اساس عائشه رضی الله عنها به این عکس‌العمل خود ملامت نبود.

و سببی که بخاطر راقم می‌رسد این است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از حسن معاشرتی که با همسران خود داشتند، هیچ سببی باعث کدورت خاطر آن‌ها نمی‌شدند، ورنه اینکه عائشه رضی الله عنها در حضور نبوی چنین عکس‌العمل شدیدی نشان داده بود، مستوجب ملامتی و تنبیه بود.